کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب نور الانوار
مؤلف
موضوع تالیف
تقدیمی احتشام السلطنه
شمارهٔ دفتر ۱۳۰۴
۳
۱۵۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۳
۳۴۱

ف ۶۵
۱۲

هو المعز

در حقیقت کتاب نور الانوار که در متن این کتاب مستطاب مسطور است نوریست از
از تجلیات فیوضات انوار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار که در احوال
خیریت مآل حضرت حجة الله قاطع البرهان و شریک القرآن جناب صاحب

العصر و الزمان ارواحنا له الفداء
از تولد آن دودمان
اولاد آدم تا روز قیامت
و هر کس که بمذهب شیعه اثنی عشریه
داخلست از عالم و عامی چون بشرف مطالعه
این سطور میمنت مشحون فایض شود
قطعاً خارج از عموم حدیث مشهور
من مات و لم یعرف امام
زمانه مات

نوشته الحاقیه شده است زیرا که آنچه لازم است در تحقیق احوال آنحضرت با حسن بیان و بلیغ
درین کتاب مسطور است و از اخبار و دلایل عقلیه و نقلیه و معجزات و علایم ظهور و کیفیت
رجعت آل محمد ص در او مزبور است بالتمام

سنه ۱۳۰۱

۳
۳۴۱

فهرست کتاب نور الانوار که متن کتاب است در ظهور نور موفور السرور حضرت حجة الله قائم ع

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فهرست کتاب مثنوی مسمی بضیاء النور که در حاشیه مرقوم است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حکایت لقمان حکیم

احوال نرجس خاتون

باشد و حضرت رسول این کنیه و اسم را باو عطا فرموده و اسم آنجناب را در محافل
و مجالس نام بردن منهی عنه است لقوله ع من سمانی فی مجمع الناس فعلیه لعنة الله
او خواهد آمد و جایز نیست از برای غیر آنحضرت که جمع میان این اسم و کنیه مبارک
بماند و القاب مبارک زاکیه آنحضرت بسیار است مثل قائم و حجة الله و بقیة الله
و مهدی آل محمد و صاحب العصر و صاحب الامر و غیر از اینها و در زمان غیبت
کبری باید او را با القاب یاد نمود و آنحضرت فرزند دلبند بیواسطه حضرت
امام حسن عسکری بن علی بن محمد ابن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم صلوات الله الملک الغالب است و والده ماجده او ملکه یا نرجس خاتون بنت
یشوعا ابن قیصر پادشاه روم است و آنحضرت از طرف پدر و مادر هر دو
پادشاه زاده است و جد پدری مادری او محمد و علی و شمعون الصفا وصی بلافصل حضرت
عیسی بن مریم و از حواریان خاص الخاص اوست اما کیفیت افتادن والده ماجده
او از روم به سر من رای که مسکن او و پدر بزرگوار آنحضرت است بدین طریق بود چنانچه
جمعی از علما و محدثین از بشر انصاری روایت میکنند که روزی جناب امام علی النقی
علیه السلام مرا طلبید چون شرف دست بوسی آنحضرت مرا حاصل شد آن امام همام
فرمود ای بشر تو از فرزندان انصاری و مودت تو با اهل بیت خلفا عن سلف
موروثی است میخواهم ترا مخصوص و مشرف گردانم بفضیلتی که بر دیگران سبقت گیری
بر سوالات ما پس آنحضرت نامه نوشت و سر او را مهر نمود و دو سیاره چه زری بیرون

بیرون آورد که دویست و بیست دینار در او بود که پول حال هر یک دینار او یک
اشرفی هیجده نخود وزن است و فرمود ای بشر این زر و نوشته را بگیر
و برو در بغداد و در سیره فرات حاضر شو که فردا وقت چاشت کشتی خواهد رسید
از روی آب که کنیزان فروختنی باشد و از میان تجار عمر بن یزید نخاس را طلب نما
و منتظر باش که وکلاء عباسیان و ظرفاء عرب بخریداری کنیزان خواهند
آمد و پرده داران کنیزان را بر مشتریان عرض نمایند از آن میان کنیزی ابی
و امتناع خواهد نمود از اینکه پرده او را بر دارند که او را مشتریان بنمایند و نخواهد
گذاشت که کسی او را ببیند و آواز او را کسی بشنود و حریری پوشیده باشد یکنفر از
مشتریان بیان نماید که من این کنیز را بسیصد دینار میخرم بجهة عفت او آن کنیز
گوید که بالفرض مملکت سلیمان را مالک شوی که رغبتی تو بمن نیست نخاس گوید که چاره
چیز فروختن تو نیست او گوید شتاب چیست خریداری که دل من میخواهد بهم خواهد
رسید چون کلام او باینجا منتهی شود تو در نزد عمر بن زید نخاس برو و بگو که نامه با من
میباشد که یکی از اشراف بخط و لغت رومی نوشته است او را باین کنیز بده
اگر بصاحب و میلی نماید من وکیل اویم این کنیز را از برای او بخرم بشر گوید که من
چون از خدمت ذی بهجت انور مرخص شده و ببغداد رفتم آنچه آنحضرت فرموده بود
جمیعا بدون نقصان و زیاده بعمل آمد و چون آن نامه را بکنیز داد او گرفته باز نمود و مطالعه
کرد و گریست و گفت البته مرا بصاحب این نامه بفروش چون با صاحب و گفت و شنود

نمودم قیمت او را بجان فروشنده که حضرت داده بود داد لهذا جاریه را تسلیم
نموده کنیز را برداشته بمنزل آوردم چون او بمنزل رسید بسیار خوشحال
و خندان نامه را از بغل خود بیرون آورده بوسید و بچشم خود میمالید و فدای آن نامه
و صاحبش میشد من باو گفتم کاغذیرا میبوسی که صاحبش را ندیده و نمیشناسی پس او
برآشفت و فرمود ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیاء تو از خدمه او و صحبتی
بسیار دوری و از فضل و کمال او بیخبری گوش بحرف من بدار و دل خود را حاضر کن
تا آنکه من شمه از احوال او را برای تو بیان نمایم بدانکه من کنیز نیستم بلکه ملیکه دختر یشوعای
پسر قیصر روم و مادرم هم از اولاد شمعون الصفا وصی عیسی بن مریم است و جدم
قیصر خواست مرا ببرادرزاده خود بدهد پس حکم نمود که جمع قسیسین و
رهبانان را جمع نمودند و سیصد نفر از میان ایشان انتخاب نمود و برگزیدند
و هفتصد نفر هم از امراء و قایدان ملک انتخاب کردند و چهار هزار نفر از معتمدان
لشکریان حاضر ساختند و تختی از خزانه بیرون آوردند که مکلل بانواع
جواهرات بود و او را در میان قصر بر بالای پایها نهادند و برادرزاده قیصر
بر آن تخت برآمد و جمع خدم و حشم بانواع زینتها در خدمت او کمربسته ایستادند
پس رهبانان سفرهای انجیل را باز نموده خواستند که مشغول قرائت آنها
شوند که ناگاه یکبار آن قصر بلرزید و هر کس در بالای او بود برو پشت افتاد و پایهای
تخت از جای خود بدر رفته برادرزاده قیصر از روی او افتاد و بیهوش شد و رنگ

و رنگ از روی کشیشان پرید و لرزه بر اندام ایشان افتاد پس بزرگ ایشان
بعرض جدم رسانید که ما را معاف دار که از این حال علامات بد ظاهر میشود او
فرمود شما عمودهای چلیپا و رحلها را درست نمائید و برادر کوچک این بدبخت را
بیاورید تا این کودک را باو دهم تا آنکه او بسعادت خود نحوست این را از شما
دفع نماید چون ایشان بفرموده او عمل نموده برادر کوچک او نیز بر تخت بالا رفت
و قسیسین و رهبانان خواستند مشغول بقرائت انجیل شوند باز همان حادثه اولی
رخ نمود پس همه مردم متفرق شدند و جدم تنها و غمناک در منزل خلوتی نشست
و بغم و الم فرو رفت و منهم در آن شب دیدم بخواب که حضرت مسیح بن مریم و
شمعون الصفا با جمعی از حواریین در کوشک من اجتماع نموده اند ناگاه منبری بلندی از نور
که برابری با آسمان مینمود آورده و در محلیکه تخت جدم را در آنجا مینهادند گذاردند پس
ناگاه دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا با هشت نفر
دیگر از اولادش در آنجا حاضر شدند پس محمد مصطفی ص ملتفت بجانب حضرت
عیسی شد و فرمود یا روح الله من آمده ام که نسب خود را بنسب تو پیوند نمایم
و ملکه را از برای پسرم ابومحمد ع یعنی امام حسن عسکری ع از شمعون الصفا خواستگاری
نمایم و اشاره بطرف امام حسن ع نموده پس حضرت مسیح بشمعون نگریست و فرمود
بدرستیکه شرافت بتو روی آورده است پیوند نما رحم خود را برحم آل محمد ع پس شمعون
عرض نمود که چنین کردم پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برخواست

احوال نرجس خاتون

وتشریف ما تشریف را بر منبر برده و خطبهٔ بلیغه ادا فرموده و مرا با بی محمد تزویج نموده حضرت مسیح و حواریان ما برا و گواه گرفت ناگاه من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را برای کسی اظهار نمایم کشته شوم لهذا پنهان داشتم و لاکن محبت ابو محمد بر دلم روز بروز زیاد شد بحدیکه از خوردن و آشامیدن باز ماندم و جسمم ضعیف و نحیف شد و پدر و جدم گمان نمودند که من رنجور و بیمار شده‌ام پس طبیبی در شهرهای روم باقی نماند مگر آنکه بفرمان جدم همه حاضر شدند و از دوای ایشان هیچیک از برای من بهبودی حاصل نشد چون پدرم از حیات من نومید شد روزی بمن فرمود که ای نور هردو چشم هیچ آرزوئی در دل داری که او را از برای تو حاصل نمایم من عرض نمودم که درهای فرج و فرح را بر روی خود بسته می بینم اگر از این زندانیان خود که همه اسیر و دستگیر تو اند از اهل اسلام غل و زنجیر برمیداشتی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش مرا شفا دهند پس پدرم جمعی از اسیران را از غل و زنجیر رها فرمود و من قدری اظهار خوشحالی و بهتری نموده اندک طعامی تناول کردم پس جد و پدرم باین واسطه شاد شدند و نیکی و احسان و اکرام اسیران مینمودند و بعد از چهارده شب دیگر در خواب دیدم که حضرت سیدهٔ نساء فاطمه بتول عذرا و زهره زاهره زهرا تشریف می آورد که ناگاه کسی بمن گفت این مادر شوهرت ابو محمد است پس من بر خواستم و تعظیم او نموده عرض کردم که شکایت از جفاء ابو محمد دارم و گریستم چون آن بضعهٔ احمدی مشاهدهٔ حال مرا فرمود فرمود ما دامیکه تو بدین و مذهب ترسایان باشی فرزندم بنزد تو نخواهد آمد اگر رضای خدا و مسیح را میخواهی و میخواهی که بزیارت فرزندم ابو محمد فایز شوی اسلام را قبول نما و بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً ابی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس چون من این کلمات را بزبان بیان کردم سیدهٔ نساء عالمیان مرا بسینه خود چسبانید و فرمود که دلخوش باش که فرزندم ابو محمد را از برای تو میفرستم منتظر باش پس من بشوق از خواب بیدار شدم و میگفتم واشوقاه الی لقاء ابی محمد و در شب دیگر حضرت امام حسن علیه السلام بخواب دیدم و با و عرض نمودم فدای تو شوم چرا اینقدر جفا فرمودی بعد از آنکه دلم را بجوامع و مجامع محبت و مودت خود مفتون و مشغول نمودی فرمود تأخیر بسبب شرک تو بود حال که بشرف اسلام مشرف شدی دیگر هر شب البته بنزد تو میآیم تا زمانیکه حق سبحانه و تعالی بظاهر میانهٔ من و تو جمع فرماید و از آن زمان تا بحال فیض زیارت جمال بیمثال آن برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال از من قطع نشده است بشر گوید پرسیدم که حال چگونه در میان اسیران افتادی فرمود شبی ابو محمد علیه السلام بمن فرمود که جد تو درین زودی لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود نیز از عقب ایشان خواهد رفت باید که تو همراه او باشی من با جماعتی از غلامان و خدمتکاران از راهی میآمدیم ناگاه طلایهٔ لشکر اسلام بما رسید و ایشان غالب شده ما را اسیر نمودند و کار ما بجائی رسید که تو دیدی و درین مدت هیچ کس نفهمید که من کیستم تا بحال که حال احوال خود را بتو گفتم که من در غنیمت نصیب تو شدم و از نام من پرسید گفتم نام

احوال نرجس خاتون

من نرجس است گفتم عجب است که تو رومیة الاصلی چگونه زبان عربی را باین
فصاحت میدانی گفت جدم از بس مرا دوست میداشت بسیار حریص بود که مرا
آداب آموزد لهذا زنان مترجمه السنه مختلفه آورده بود که مرا تعلیم مینمودند از انجمله
زنی عربیه بود که بامداد و شبانگاه نزد من می آمد و مرا تعلیم زبان عربی میداد تا آنکه زبانم
باین زبان گویان شد بشر میگوید بکمال استعجاب نمودم و او را با احترام تمام بر
داشته بسر من رای بخدمت آنحضرت آوردم چون حضرت امام علی النقی علیه السلام
او را دید فرمود حق سبحانه و تعالی چگونه بتو عزت اسلام و خاری نصرانیت
و شرافت محمد و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمود او عرض کرد که
چگونه وصف نمایم بخدمت تو یا بن رسول الله چیزیرا که تو اعلم بآن از منی پس آنحضرت
فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که مشرق و مغرب عالم را پر از عدل و داد نماید
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد عرض نمود فدای تو شوم از که خواهد بود این فرزند
فرمود از کسیکه حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلعم ترا از برای او خواستگاری از
حضرت عیسی بن مریم و شمعون نمود در فلان زمان از فلان شب از فلان ماه از فلان سال
در فلان مکان در سر منبر نور تزویج فرمود آیا بخاطرت هست عرض نمود بلی
فدای تو شوم مرا بفرزند دلبند سعادتمند تو ابو محمد علیه السلام عقد بست حضرت فرمود
او را میشناسی عرض نمود بلی فدای تو شوم از آن شبی که بدست سیدة النساء عالمیان و
اهل جهان مسلمان شده ام دست رد بسینه من نگذاشته و هیچ شبی زیارت جمال

جمال بیمثال خود را از من مهجور و دریغ نداشته است پس آنجناب بخادمه فرمود که
خواهرم حلیمه خاتون را از برای من بخوان چون علیا جناب حلیمه خاتون بشرف
دستبوسی برادر بزرگوار خود فایز شد آنحضرت باو فرمود ای خواهر این است
پس آن مکرمه محترمه دست بگردن آن مخدره فرمود و او را بشرف تقبیل دختر
و خواهر و عمه امام فایز نمود پس حضرت باو فرمود ای خواهر حال او را ببر بخانه
خود و احکام و فرایض و سنن و آداب شریعت غرای محمدیه را باو بیاموز
که این زن فرزندم ابو محمد و والده حضرت مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه
و آله و سلم است

نور دویم در بیان تزویج آن مخدره و تولد و بعضی از خصایص و صفات و برخی از معجزات و تکلمات حضرت
حجة الرحمن صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه است بدانکه جمعی از علماء اخبار و محدثین
ابرار از علیا حضرت حلیمه خاتون رضی الله عنها روایت نموده اند که چون چندی
از این مقدمه گذشت روزی آن سرو بوستان امامت و رهبری حضرت امام
عسکری علیه السلام در صحن خانه نظر تندی بنرجس خاتون فرمود من عرض
نمودم عمه فدایت شود هرگاه وجود شریفت را میلی باشد از پدر بزرگوارت
اذن حاصل نموده نرجس خاتون را بخدمت بفرستم آنجناب فرمود ای عمه
نظر من باو از بابت این بود که خداوند عالمیان باین زودی از او فرزندی
بوجود خواهد آورد که شرق و غرب دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از

ظلم و جور شده باشد پس من برخواستم و چادر بسر انداخته بخدمت برادر بزرگوار
خود شتافتم و چون شرف حضور باهر النور را ادراک نموده بزانوی ادب بخدمت
آنسرور نشستم پس قبل از آنکه تکلم نمایم آنحضرت ابتدا بکلام نموده فرمود ای عمه
نرجس را برای فرزندم ابو محمد بفرست عرض نمودم فدای تو شوم من
هم بجهة همین مطلب آمده بودم پس برخواستم و از مجلس ملک محفل آنجناب
بیرون آمده تهیه و تدارک ضروریهٔ نرجس خاتون را دیده او را بخدمت برادر
زاده ام ابو محمد عسکری علیه السلام فرستادم و چون چندی ازین گذشت
و برادر بزرگوارم بعالم قدس رحلت فرمود و مدتی هم ازین برآمد روزی
بعزم شرفیابی خدمت برادرزاده خود بدولتسرای او بعینه ملاحظهٔ
جمال آنحضرت فایض شدم و قدری در خدمت آن بزرگوار نشستم و استفادهٔ فیوضات
احکام الهیه نمودم و چون خواستم برخواسته مرخص شوم آنسرور اظهار بزبان
گوهربار درر نثار فرمود ای عمه امشب را نزد ما باش که در این شب خلف آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم میشود متولد و آنشب شب نیمه شعبان بود من عرض
نمودم یابن رسول الله فدای تو شوم از که متولد میشود فرمود از نرجس عرض نمودم
اثر حملی در او ظاهر نمی بینم فرمود ای عمه مثل او مثل موسی کلیم الله است که اثر حمل او بر
مادر او نمایان نبود تا زمان ولادت پس بامر آنحضرت در آنشب در خدمت
بوده آن برگزیده خالق اکبر بسر بردم و چون از نماز تهجد فارغ شدم گمان کردم

کمان

گمان کردم که صبح نزدیک رسیده و آن آفتاب تابان و بدر نمایان که وعده ما
طلوع او بود طالع نشده و عالم را بنور جمال خود منور نفرموده که ناگاه آواز مبارک حضرت
ابو محمد علیه السلام را شنیدم که از میان حجره مبارکه خود فرمود ای عمه تعجیل مکن و قدری
صبر کن من بسیار از تعجیل خود خجل و منفعل شدم و از آن حجره که شب در او بودم بیرون
آمدم و متوجه حجرهٔ نرجس خاتون شدم ناگاه آن مخدره مکرمه برخواست و وضو ساخته
و مشغول نماز تهجد شد و چون من بدر خانه رسیدم مرا استقبال نموده در آن وقت
دیدم که رعشه بر بدن او افتاد و بغایت اضطراب نمود او را در بر گرفتم و بسینه خود
چسبانیدم و او را در درون خانه در آوردم و قل هو الله احد و انا انزلنا
و آیة الکرسی میخواندم و با و میدمیدم ناگاه شنیدم حضرت صاحب العصر عجل الله
فرجه از درون شکم مادر خود با من در خواندن سورهای مزبوره موافقت میکرد پس
نرجس خاتون بر زمین نشست که ناگاه دیدم خانه روشن شد و آن هلال
اوج سعادت و اقبال از افق دامان طهارت والدهٔ ماجدهٔ خود طالع و ظاهر شد
و رو بجانب قبله بسجده حضرت واجب الوجود ملک عزیز افتاد چون او را
از زمین برداشتم طیب و طاهر و پاک و پاکیزه و معطر و نورانی و ناف بریده
و ختنه کرده دیدم که گویا قرص قمر و چشمهٔ خورشید بود ناگاه آواز مبارک ابو محمد
شنیدم که فرمود ای عمه قرة العین مرا بیاور پس آن نو گل بوستان محمدی و غنچه گلشن
احمدی را بسینهٔ خود چسبانیده میبوسیدم و می بوئیدم و او را آوردم بخدمت والد ما

ماجد

ما جد بزرگوارش و آنحضرت آن نوشکفته گل چمن رسالت و نونهال سرو بستان
امامت و ولایت را بدامن و طرف راست مبارک خود نشانیده و زبان
معجز بیان خود را بدهان آن برگزیده ملک منان نهاد و زمانی آن خلف دودمان
احمدی زبان آنسرو چمن محمدی را مکید و در خبر دیگر لسان خود را بدو چشمان حق بین مبارک
او گردانیده بدهان او نهاد پس اذان و اقامه بگوش راست و چپ او خواند و دست
بر سر مبارک او نهاد و فرمود یا بنی انطق باذن الله ای فرزند باذن خدا تکلم نما که ناگاه
آن زبده عالمیان و عمده آدمیان بزبان آمد فرمود اعوذ بالله السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و
هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی
و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و علی بن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
ابی صلوات الله علیهم اجمعین پس ناگاه دیدم مرغان سبز بسیار در اطراف آنجناب
طیران مینمودند پس برادرزاده عالیقدرم نظر مبارک بمرغی انداخت و او را
بنزد خود خواند و باو فرمود باذن خدا فرزندم را محافظت فرما تا زمانیکه خداوند او را
رخصت ظهور فرماید پس گفت ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا پس آن مرغ سبز
آن سید سدیده و گل نورسته باغ سعادت و امید را در میان دو بال فرخنده فال خود

خود

خود گرفته بشوق تمام پرواز باسمان نموده رفتند من عرض کردم یا ابن اخی عجب
مرغان خوش رنگ و طایران خوش آهنگ بودند که نور چشم مرا بردند آنجناب فرمود
ایعمه این مرغان ملائکه رحمت حضرت منان میباشند و آن مرغی که فرزندم را باو
دادم جبرئیل امین بود من عرض کردم فدای تو شوم او را بکجا بردند فرمود ایعمه او را بردند
باسمانها تا بعرش الهی که مخلع با نوار انواع اسرار فیوضات التفاتات حضرت پروردگار
شود و چون زمانی گذشت ناگاه دیدم همان مرغان فرود آمدند و آن بدر منیر را از میان
بال خود بیرون آورده بآنحضرت داد پس آنجناب بمن فرمود ایعمه بگیر فرزند سعاد
تمندم را و بمادرش برسان کی تقر عینها و لا تحزن و لتعلم ان وعد الله حق و لکن
اکثر الناس لا یعلمون تا آنکه چشم مادرش روشن شود و محزون نشوی تو و بدانی که وعده
خدا راست هست و لاکن اکثر مردم نمیدانند و در خبر دیگر وارد است که چون آنحضرت
متولد شد بسجده افتاد و بعد از او برخواست و بدو زانو نشست و انگشت سبابه
خود را بجانب آسمان بلند نموده و شهادتین را بزبان معجز بیان خود جاری
فرمود و عطسه نمود و گفت الحمد لله غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحیر لغیرک پس فرمود
زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة و لو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک یعنی گمان
نموده اند ظالمان بدرستیکه حجت الهی قطع شونده است و هرگاه خدای تعالی اذن
میفرمود از برای ما در حرف زدن هر آینه شک برطرف میشد بدانکه ولادت با
سعادت آن فخر دودمان عالمیان در شب نیمه شعبان قریب بطلوع فجر صادق در سنه ۲۵۵

و دویست و پنجاه و پنج یا شش بنا برانکه مادهٔ تاریخ او لفظ نور باشد در زمان خلافت
المعتمد علی الله خلیفه پانزدهم عباسی بعضی المهتدی بالله گفته اند در خانه پدر بزرگوارش در
قصبهٔ طیبه سرّ من رای و آنجناب با حضرت ولایت مآب پدر بزرگوار خود علی الاصح
پنج سال بود و شش و هشت و نه و ده نوشته اند و بعضی گفته اند هنوز متولد نشده
و بعضی گفته اند متولد شد و بعد از دو سال فوت شد و بعضی گفته اند متولد خواهد شد
و بعضی گفته اند مهدی آل محمد غیر معین است و شخصی نیست بلکه نوعی است و در هر عصری
در یکی جلوه و ظهور میکند و بعضی گفته اند مهدی عباسی بود که مرده همه این اقوال
باطل و غلط است چنانچه بتفصیل در کتاب سبع نشیعه کبیر نوشته ام بلکه آنحضرت از فرزندان
حضرت امام حسین است نه امام حسن و پدر او امام حسن عسکری است نه امام حسن مجتبی ع
و بعد از رحلت پدرش غیبت صغری نمود که خواص شیعه او بخدمت او میرسیدند
و بعد از مدت هفتاد سال و کسری به غیبت کبری از برای او واقع شده و
حال هم زنده است و خواهد ظهور نمود و خداوند زمین را هرگز خالی از حجتی نخواهد
گذاشت لقوله لو بقی الا امام لساخت الارض باهلها و هرگاه امام از زمین
برخواسته شود هرآینه فرو خواهد برد زمین اهل خود را چنانکه او در توقیع مبارک
خود فرموده انی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء من امان از
بهر اهل زمین میباشم از هلاکت چنانچه ستارها امان از برای اهل آسمان میباشند
و ایضا فرموده اند من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة کسیکه بمیرد

بمیرد

بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمردن زمان جاهلیت مرده است و او را [illegible]
زمان فترت میگویند که زمان میان حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله باشد که کسی در
آن زمان خدا را نمیشناخت و او را عبادت و اطاعت نمیکرد و پیغمبر و امامی
در میان نبود مگر بعضی اوصیا حضرت عیسی و نماز اهل جاهلیت بر جستن و کف زدن
بود و برهنه حج مینمودند و زنان ایشان بدور خانه کعبه برهنه بچهار دست و پا طواف
میکردند و اطفال خود را از ترس فقر و نان دادن میکشتند خاصه دختران خود را
پس اگر امامی نباشد که مردم او را بشناسند باید بمیرند بمردن جاهلیت پس وجود
مبارک امام در هر عصر و زمانی لازم است **نور دویم در بیان بعضی از صفات**
و برخی معجزات و کمالات و جمعی خصایص با برکات آنحضرت است بدانکه آنحضرت
در شکم مادر خود تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید و تحمید الهی را مینمود و چون متولد شد
ران والدهٔ ماجدهٔ او شکافته شده فرود آمد و از راه متعارف که مردم بیرون
می آیند نیامد چنانچه سایر ائمه هم همین حال را دارند و چون بزمین افتاد بسجدهٔ ملک
معبود را نمود و انگشت شهادت خود را بلند بطرف آسمان کرد و شهادتین
گفت و عطسه نموده تحمید کرد و آیات قرآنیه را خواند و صلوات بر محمد و آل محمد که آبا
خود باشند فرستاد و بر بال جبرئیل نشست و بآسمان و بعرش بالا رفت و واقع و مورد
التفاتات مکرره و فیوضات غیر متناهیهٔ الهیه شد و بزمین فرود آمد و چون متولد شد بر
بازوی راست او نوشته بود و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته

وهو السميع العليم يعني تمام شد كلمه پروردگار تو از روی صدق و عدل كه تبديل كننده
از برای كلمات آلهيه نيست و خداوند شنوا و داناست و ايضا بر بازوی چپ او
نوشته كه جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا يعني حق آمد و باطل برطرف شد
بدرستيكه باطل رونده است و آنحضرت از پشت سر ميديد چنانچه از پيش رو
و در خواب مي‌ديدند و ميدانند چنانچه در بيداری پيدا شد و چشم مبارك او بخواب
ميرود و لاكن دل پاك او بيدار است و چون متولد شده پاك و پاكيزه از آلايش
كثافات و خون و بود ناف بريده و ختنه كرده متولد شد و هر ساعت او بقدر روزی
ساير اطفال نمو مينمود و هر روز بقدر هفته ديگران و هر هفته او بقدر ماه و هر ماه او بقدر
سال ديگران است و حليمه خاتون فرمود كه بعد از چهل روز از تولد آنحضرت روزی بعزم
دست بوسی برادرم فرزند رفتم كه ناگاه ديدم آن سرو بوستان رسالت و نوباوه چمن
امامت در صحن خانه ميرفت و با يكيك از اهل خانه بزبان فصيح تكلم مينمود كه من از فصاحت
و بلاغت و طلاقت لسان مبارك او متعجب شدم چون بخدمت حضرت امام حسن عسكری
عليه السلام مشرف شدم فرمود ايعمه از نوباوه چمن رسالت تعجب مينمايی همانا
آب نطفه مبارك آنحضرت از آب بهشت جاری در زير عرش است كه هر وقت
كه مقدر شده بود كه نطفه او منعقد شود خداوند امر فرمود كه قطره از آن بر
ميوه و غيره چكيده و والد ماجد او او را تناول فرمود و نطفه او
منعقد شد و آنحضرت مثل رسول خدا صلی الله سايه ندارد و ابر رحمت بر سر مبارك

مبارك

مبارك او سايه مي‌اندازد و در زمين مدفوع او را فرو ميبرد و صفات خاصه امام در
عليه السلام در آنحضرت يافت مي‌شود چنانچه در عقايد الشيعه نوشته‌ام و از
نسيم خادم منقولست كه من در روز سيم از تولد آنحضرت داخل خانه شدم
و عطسه نمودم ناگاه ديدم كه آن آفتاب آسمان امامت از برج مهد برآورده
فرمود يرحمك الله بشارت باد ترا كه عطسه امان از موت مي‌باشد تا سه روز
و ايضا مرويست از ابو نصر خادم كه گفت بعد از سه روز از تولد آنجناب من رفتم
در خانه كه گهواره مبارك او در او بود و چون روی مبارك چون قرص قمر او را ديدم
بر او سلام كردم پس جواب سلام مرا داد و از ميان گهواره و فرمود علی بالصندل
الاحمر قدری صندل سرخ از برای من بيار چون رفتم و صندل از برای او
حاضر آوردم و از آن احوال متعجب بودم كه ناگاه فرمود اتعرفني ايا مرا
ميشناسی عرض نمودم بلی فدای تو شوم تو سيد و مولا و پسر سيد و مولای
منی فرمود لست عن هذا سألتك از اين از تو سؤال نميكنم انا خاتم الاوصيا
وبي يرفع البلاء عن شيعتي منم خاتم اوصيا انبيا و بواسطه من بلا از شيعه
من برداشته ميشود انشاء الله و ايضا از معتمد موثق احمد بن اسحق موثق منقولست
كه روزی رفتم بخدمت امام حسن عسكری عليه السلام كه از امام بعد از او
سؤال نمايم چون بشرف دست بوسی آن نور روشنی بخش كاينات رسيدم
قبل از آنكه سؤال نمايم آنحضرت فرمود ای احمد حق تعالی هرگز زمين را

خالی

خالی از حجت نخواهد گذاشت تا روز قیامت و زمین و اهل او ناچارند از وجود حجتی
که بواسطه او خیرات و برکات بر اهل زمین نازل شود و آفتها و بلاها از ایشان
رفع گردد پس عرض نمودم که فدای تو شوم یابن رسول الله خلیفه و امام بعد از
جناب که خواهد بود پس آنحضرت برخاسته و باندرون خانه تشریف
برد و بیرون آمد و پسری را سن سه ساله چون ماه شب چهارده در بغل گرفته
بود آورد و فرمود ای احمد چون بسیار در نزد ما عزیز و محترم بودی این پسر را
بتو نمودم و او همنام جد خود حضرت محمد مصطفی است و او زمین را پر از عدل
و داد خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد من عرض نمودم فدای وجود مبارکت
شوم علامت امامت او چیست که قلبم با او مطمئن گردد ناگاه دیدم آن طفل بسخن آمد
و بزبان فصیح فرمود و انا بقیة الائمة فی الارض انا المنتقم و انا المهدی و انا
القائم باذن الله انا الخاتم و انا الذی املأ الارض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً یعنی
منم باقی مانده از ائمه هدی در زمین و منم انتقام کشنده از دشمنان خدا و دشمنان
ائمه هدی و منم هدایت کننده خلق را براه راست و حق و منم قائم بامر
الهی و منم خاتم همه اوصیاء و منم که زمین را پر از عدل و داد خواهم نمود
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و ایضاً آنحضرت مکرر در آنحالت خبر
از اسرار غریبه غیبیه و آثار عجیبه مکنونه و اخبار مخفیه میداد
که بجز خداوند و او آنچه در علم کس دیگر آنها را نمیدانست و حل مسائل مشکله

مشکله مینمود و آیات غامضه را کشف میفرمود و اخبار غیر جلیه را بیان میکرد و رموزات
را آشکار مینمود و بسیار مسائل مسطوره و رموزات را آشکار مینمود و بسیار
مسائل مسطوره و رموزات را در اوراق که بخدمت پدر بزرگوار او میآوردند بدون
دیدن و ملاحظه نمودن میفرمود و میفرمود فلان کس است و فلان مسئله را میخواهد سؤال
نماید با نوشته است و جواب او این است و مکرر جوابهای شافی و کافی از مطالب
و مقاصد و مآرب مخفیه مکنونه در سینههای مردم را میداد قبل از آنکه سؤال نمایند
و بسیار اوقات تحف و هدایا که از اطراف بلاد قریبه و بعیده نامیه
میآوردند با آنکه عرایض و وجوه بر از قبیل خمس و زکوة و مظالم از اکناف
عالم شیعیان و محبین ارسال خدمت ذی سترت مینمودند قبل از آنکه خبر و
اثر آنها با آنحضرت برسد در مجلس ملک محفل پدر عالیمقدار خود میفرمود
فلان شیئی مقبول است و فلان شیئی مردود است و فلان شیئی حلال است و
فلان شیئی حرام است و فلان چیز از فلان کسب حاصل شده است و دراهم
و دنانیر از فلان قدر است و سکه آنها فلان است و فلان کس پسر فلان
از فلان ولایت و محله در فلان وقت و زمان او را داده است و میفرمود
فلان وجه حرام است بجهت آنکه فلان شغل عمل در او شده است و چون او زنده
و صاحب مال ملاحظه مینمود بهمان طریق بود که آن مخدوم عالمیان و سرور
عارفان و قدوه ادیبان بیان فرموده بود بدون زیاد و نقصان

۲۲

و ایضاً مکرر خبر از موت بعضی از شیعیان و دوستان و محبان و موالیان خود میداد و بسا بود که از راه التفات خطوط و کفن بایشان میداد و میفرمود در ساعت فلان از روز فلان از ماه فلان خواهی مرد و فلان ناخوشی را خواهی کرد و چون موعد میرسید بقدر یک ذره تخلف نمیشد و بفصاحت و بلاغت چنان تأویلات و تنزیلات آیات قرآنیه و رموزات سبحانیه را میفرمود که علما و حکما در حیرت فرو میرفتند و استفاده کلیه از او مینمودند و بیان حلال و حرام و فرایض و سنن را در حالت طفولیت و صغر سن چنان با نهایت فصاحت و بلاغت میفرمود که حیرت فقها و حفاظ و اصحاب حدیث زیاده بر زیاده میگردید با وجود آنکه بحسب عادت ظاهری قوه احدی نبود که یک کلمه از آنچه فرمایند و در نزد کسی درسی نخوانده بود و همیشه در خانه از انظار فساق و فجار و تجار و ظلمه و کسبه و عوام و خواص پنهان بود مگر آنکه گاه بگاهی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنحضرت را در محفل بهشت آیین خود می آورد و یا آنکه او را بعضی از دوستان خود نشان میداد که او را بشناسند و عارف بحق زمان امام خود باشند و شخصی سائل چند از مشکلات علوم خواست از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال نماید قبل از سؤال حضرت فرمود آنها را از فرزندم سؤال نما و آنحضرت قبل از سؤال فرمود سؤالات تو چند است فلان و فلان و فلان است و جواب آنها هم اینست از آنجمله سؤال از معنی کهیعص بود حضرت در جواب فرمود کاف اشاره بکربلاست و ها اشاره بهلاکت اهل بیت است و یا اشاره بیزید پلید است و عین اشاره بعطش ایشان است در آن بیابان و صاد

اشاره

اشاره بصبر ایشان است مکرر از امور عجیبه و غریبه از او سر میزد مثل آنکه یکحرف معالجه امراض مشکله مزمنه صعبه مهلکه را که همه اطبا عاجز از معالجه آنها بودند مینمود بحدیکه اطبای حاذقه اذعان و اعتراف و اقرار مینمودند که اینکار مسیح ابن مریم است و غیر او خواه دوست باشند و خواه دشمن و بسا بود که فقیری از او سؤال مینمود قدری خاک و ریگ از زمین بر میداشت و با او عطا میفرمود و چون ملاحظه مینمودند مجموع طلا یا نقره و انواع جواهرات شده بود و بسیار طلب دعا از آنحضرت مینمودند و هر کدام را وعده میکرد بعمل می آمد و مکرر حوائج مخفیه مشکله مردم را بر میآورد و بعضی خواهش اولاد مینمودند حاصل شد چنانچه گذشت که ابوجعفر محمد بن علی الاسود روایت میکند که علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ره از من خواهش نمود که بخدمت ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی وکیل سیم آنحضرت عرض کنم که بخدمت حضرت قائم از برای من استدعای اولادی نماید و چون من رفتم بخدمت او و رسیدم بعد از سه روز توقیع شریف بیرون آمد که علی ابن الحسین را خداوند فرزندی مبارک عطا فرماید پس محمد بن علی ابن بابویه قمی که از مشاهیر مجتهدین و علما و فقهای شیعه است بوجود آمد و در حق ابوجعفر نوشته بود او را فرزندی نخواهد شد و در حق دیگری نوشته بود او را دو پسر خواهد شد یکی را فلان و دیگری را فلان نام بگذارد و غیر از اینها که علمای ابرار و محدثین اخیار از معجزات و خوارق عادات از آنحضرت روایت در کتب معتبره خود نموده اند شکر الله سعیهم و رضی الله عنهم و ما هم بحدیث در این کتاب بسنده

نقل میکنیم که موجب روشنائی چشم شیعیان و مزید اعتقاد ایشان شده باشد چنانچه
جمعی از محدثین اخبار روایت میکنند از سعد بن عبد الله اشعری و
حاصل مضمون او این است که روزی یکی از سنیان بمن رسید و پرسید چه
میگوئی در ایمان ابوبکر و عمر آیا ایشان از روی رضا و رغبت به اختیار خود ایمان
آوردند یا آنکه از روی کره و اجبار و عدم طوع و رغبت ایمان آوردند و اظهار
اسلام میکردند و اطاعت و خدمت حضرت رسول صلعم بجا می آوردند من فرو ماندم
از جواب او که اگر گویم ایمان ایشان از روی اکراه بود علاوه بر اینکه از جان خود
میترسیدم در جواب میگفت که حضرت رسول آنوقت که ایشان ایمان آوردند
مبعوث بسیف نشده بود و خوف و کره و اجباری در میان نبود و اگر بگویم از روی
رضا و رغبت و طوع ایمان آورده بودند بحثی بر ایشان لازم نمی آمد لهذا از
جواب او ساکت شدم و بمباحثه گذرانیدم تا آنکه از او گذشتم و رفتم بخانه
احمد ابن اسحق که یکی از اجله شیعه بود که این سؤال را با سؤالات دیگر نمایم
چون بمنزل او رسیدم و احوال او را پرسیدم گفتند حال بیرون رفت بطرف
سر من رای من نیز رفته سوار اسب خود شدم و راه سر من رای را پیش گرفته
رفتم تا آنکه ملحق باحمد شدم او از من پرسید اراده کجا داری گفتم بقدر چهل مسئله
بر من مشکل شده است و میخواهم بروم و از حضرت امام حسن عسکری ع سؤال نمایم
پس بمرافقت یکدیگر رفتیم تا آنکه وارد بقصبه سر من رای شدیم و بکاروان
سرائی رفته حجره گرفتیم و منقولات را در آنجا نهاده بحمام رفتیم و خود را از گرد راه شستیم
غسل توبه کرده بیرون آمده رو بخانه آنحضرت که مطاف ملائکه بود نهادیم و احمد
ابن اسحق هم در میان راه انبانی خریده و پاره تحف و هدایا که از برای آنحضرت
آورده در میان او نهاده بدوش گرفته رفتیم و در میان راه توبه و انابه و استغفار
از گناهان خود می نمودیم و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستادیم تا آنکه بدر
دولتسرای آن فخر دودمان آدمیان و عالمیان رسیدیم اذن دخول
حاصل نموده بشرف پای بوسی آنحضرت مشرف شدیم دیدیم که آنسرور عالمیان
و آن مخدوم دو جهان یعنی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در صفه نشسته است
و طفلی مانند شب چارده که روح بخش جان عالمیان بود با حسن و جمال
و کمال تام و تمام بر زانو آن حضرت بود و پس سلام نموده بشرف دست بوسی
آنجناب فائض شدیم آنحضرت بعد از جواب سلام اشاره به نشستن فرمود پس
من و احمد بدو زانوی ادب بخدمت آنجناب با کمال استعجاب نشستیم و احمد انبان
خود را نزد خود نهاد و آنحضرت مشغول نوشتن جواب عرایض و مسائل شیعیان
که از اطراف و اکناف عالم آورده بودند بود و جواب هر یک را در زیر سؤال
او مینوشت ناگاه آن طفل که مانند قرص قمر بود روی مبارک خود را بطرف احمد بن اسحق نموده
فرمود این انبان تحف و هدایای دوستان ما پیدا شد که از برای ما فرستاده اند
احمد عرض کرد بلی فدای تو شوم ای سید و مولای من پس آن طفل فرمود اینها صلاحیت

از زراندارند که ما تصرف در آنها نمائیم زیرا که درین انبان حلال و حرام مخلوط و ممزوج است
پس حضرت امام حسن علیه السلام روی مبارک خود را بآن طفل نموده فرمود ای نور
دیدهٔ حق سبحانه و تعالی ترا الهام داده است و میزان حلال و حرام را
در کف کفایت تو برقرار فرموده است میان اینها امتیاز کن و بآنچه ضرورت است
قرار گیرد حکم فرما پس احمد از میان انبان همیان زری بیرون آورده بآداب
تمام برده در خدمت آنطفل نهاد پس آن طفل فرمود این همیان فلان پسر فلان است
که از فلان مکان او را فرستاده است و او بها گندمیست که فروخته است
اما در حین تقسیم گندم با مزارعان خود حیف نموده و مقدار زر همیان این و
وصفاتش چنان و چنین است و کاغذی هم نوشته شده است در میان
این همیان که عدد دنانیر و اسم صاحب و ازو معلوم است و سه عدد دینار
در میان این دنانیر است که از باقی ممتاز است یکی مضروب بسکهٔ بلدهٔ آمل و یکی
غیر مسکوک و یکی دیگر او را بطریق غرم و تاوان از مرد بیچاره بافندهٔ ریسمان
گرفته است زیرا که ریسمانی داده بود به نساجی که او را از برای او بافد و دزدی
آن ریسمان را ازو دزدید من غیر تفریط چون نساج حکایت دزد را بصاحب ریسمان
گفت ازو قبول نکرد این دینار را در غرامت و تاوان ازو گرفت چون احمد
این کلمات معجز علامات را استماع نمود با کمال استعجاب و حیرت آن صره
زر را بکناری نهاد و صرهٔ دیگر از همیان بیرون آورده در خدمت آنحضرت نهاد

نهاد آن طفل او را هم رد فرمود و سبب قبول نکردن او را هم بیان نمود و فرمود
این صره را نزد آن صره بگذار و آنچه مدار که فلانه عجوزهٔ صالحه داده است در ریسمان
او را بدست خود رشته و بافته است بنزد ما بیاور که او ازو مقبول است
احمد عرض نمود فدای تو و پدرت من و پدر و مادرم شویم او را فراموش
نموده ام و در منزل مانده است الحال میروم و او را حاضر مینمایم پس احمد
برخواست و بیرون رفت ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روی
مبارک بطرف من نمود و فرمود آن چهل مسئله که ترا مشکل شده از فرزندم سؤال کن
تا آنکه حل مشکلات تو شود ناگاه آنطفل بدون اینکه من سؤالی نمایم یا بعد از آنکه از
سؤال نمودم جواب مسائل مشکله مرا شافی و کافی داد تا آنکه فرمود واما ایمان
آوردن ابوبکر و عمر که آیا ایمان ایشان از روی رضا و رغبت و طوع بوده است
یا از باب کره و اجبار بدانکه ایمان نه از کره بود و نه از طوع بود بلکه از روی طمع و
مکر بود که اظهار اسلام نمودند و اختیار خدمت حضرت سید مختار را نمودند
زیرا که از اهل کتاب شنیده بودند که محمد تازی ص از مکه ظاهر خواهد شد و بر عرب
غالب میشود و دین او رونق میگیرد و رواجی پیدا میکند و ملک مشرق
و مغرب ربع مسکون زمین خواهد شد بطریق استیلاء بخت النصر بر بنی اسرائیل
بلکه در خبر دیگر وارد است که ابوبکر در سفر شام از بحیرای راهب شنید که این محمد
خاتم پیغمبرانست و توهم خلافت بجای او خواهی نمود لهذا چون دانستند که او

محمد همین محمد کی خواهد بود خدمت او را اختیار نموده باو ایمان آوردند بجهة طمع ریاست
و حکومت و ملازمت او را بر ملا نمودند تا آنکه قرب و منزلتی در نزد آن حضرت
زیاد نمایند و از توجه آنجناب بحکومت و ایالت و امارتی برسند و آنحضرت
در حال حیات خود ایالتی و ولایتی را بایشان بدهد و باین خیال خدمات
مینمودند و بحسب ظاهر از مخلصین و خلصین و مریدین و صحابه بودند تا آنکه چون
از حجة الوداع برگردیدند و حضرت رسالت پناهی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام را باذن خدا در منزل غدیر خم ولیعهد خود فرمود و او را منصب
بامارت و ولایت و امامت و خلافت نمود امید ایشان قطع شده پشیمان
شدند از اظهار اسلام خود و با خود ناشان گفتند ما بجهة ایالت و امارت
و حکومت ایمان باین مرد بحسب ظاهر آوردیم و از عشایر و قبایل و اقوام خود
قطع نمودیم و جدائی و عزلت اختیار کردیم و از قریش طعنهای بسیار شنیدیم
و اهانت و خواری کشیدیم و مرارت بسیار چشیدیم و بهیچوجه در این مدت اثری
از مطلوب ما بظهور نرسید و حال هم عمزاده و داماد خود را ولیعهد خود نمود و او را
بر گردن ما سوار نمود پس مصلحت آنست که فرصت نموده او را بکشیم و
در میان قریش رفته بگوییم که اظهار اسلام و ایمان ما بواسطه این بود که در ظاهر
خدمت محمد را بجا آییم و با او در هر جا باشیم تا آنکه در وقت فرصت او را بکشیم
و شر او را از سر خود و خدایان خود درفع و دفع نموده باشیم چون غضب بدشمنی از او برنا

و ما از راه دوستی بپیش او رفتیم و در این مدت فرصت نکردیم حال فرصت
اتفاق افتاد و کار خود را بانجام رسانیدیم و باین سبب حقی بر گردن قریش
ثابت کنیم و در میان ایشان و سایر سرکشان عرب عزیز و محترم و مکرم باشیم
پس با بعضی از اشقیاء و منافقین که همزبان ایشان بودند اتفاق نمودند
که در وقت فرصت ایشان را بکشند تا آنکه در لیلة العقبه براین امر شنیع مصمم شدند و باهم
گفتند میرویم و بر سر راه محمد پنهان میشویم و چون و محمل خطرناک عقبه میرسد
از کمینگاه بیرون آمده و شتر او را رم دهیم تا آنکه او از شتر بزیر افتاده از کوه
بزیر شود و هلاک گردد و ما در نزد قریش رفته عذر بگوییم و صاحب عزت
و آبرو شویم و عمر برابر چون خدمت خود نموده باشیم پس دبهای خود را پر از
خاک و ریگ نمودند که در بلندی صعبه عقبه پنهان شوند ناگاه جبرئیل امین بحضرت
رسول مبین نازل شد و خبر تهیه و مکر ایشان را بعرض اقدس
حضرت رسالت رسانید چون آنحضرت استحضار از گفتار و کردار و احوال
و اطوار آن ملاعین و رؤساء اشرار بهم رسانید حکم باحضار اصحاب فرمود
و حکم نافذ از مصدر حکومت حقه عز صدور یافت که احدی قبل از من بعقبه بالا
نرود و چون آن منافقین از سبقت عقبه ممنوع شدند با خود مشورت چنین مصلحت دیدند
که در شب که تاریک است در میان راه در مقابل جاده در مکان مرتفعی پنهان
شوند که کسی ایشان را نبینند و نشناسند و دبهای خود را به بندند بدنبال

وچون آنحضرت بمحاذی ایشان رسید دبّهای خود را از بلندی بزیر غلطانیدند
تا آنکه شتر آنحضرت از جای خود بجهد و رم نماید و او را بر زمین بیندازد و شاید
مقصود خود را حاصل نمائیم و چون شب شد دبّهای چند هم پر سنگ نموده و خود را در آن مکان
داشته پنهان نشستند و در آنجا ساکن شدند تا آنکه چون شتر آنحضرت بمقابل ایشان
در میان راه رسید ایشان یکدفعه دبّها را غلطانیدند و آواز آنها در میان
کوه پیچیده و شتر آنحضرت خواست از جای خود بجهد و رم کند که حضرت باو فرمود
ساکت باش و باستعجال حرکت مکن پس شتر در همان مکان بزانو در آمده و
جبرئیل امین نزول نموده دست آنحضرت را گرفته او را محافظت نموده و در آن
ستاره از آسمان درخشان شده جستن نمود که جمیع آن منافقان در آن میان نمایان
شدند و حذیفه یمانی که مهار شتر آنسرور را می‌کشید ایشان را بازو شناخت دید
و شناخت و حضرت رسول این واقعه را بسلامت گذراند و بعد ازان ایشان را
فرموده بحذیفه فرمود افشای ایشان را مکن و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود
که بعد از قتل عثمان بطمع ایالت و امارت و حکومت با امیر مؤمنان بیعت نمودند
و چون مدتی گذشت و از این مقصود خود مأیوس شدند بمضمون و من نکث فانما
ینکث علی نفسه نقض عهد و بیعت آنحضرت را نمودند و بمکه رفته عایشه دختر ابوبکر را
با خود برداشته بطرف بصره بردند و او را بتحریص و ترغیب بجنگ و محاربه
شاه ولایت نمودند و چون او هم عداوت سابق از آنحضرت در باطن خود داشت فرصت

غنیمت

غنیمت جسته با جمعی از اشقیا متفق شده اقدام بر جنگ آنحضرت نموده جمعی را از میان
برگشتن دادند سعد گوید چون کلام معجز نظام آنطفل باینجا رسید حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام برخواست بنماز و من هم از خدمت ایشان مرخص
شدم و بیرون آمده بطلب احمد بن اسحق رفتم چون با او ملاقات نمودم
او را گریان یافتم سبب گریه و آمدن را تا اخیر از او پرسیدم گفت جامه عجوزه
مفقود است گفتم باکی نیست برو بخدمت آنحضرت عرض کن چون رفت خندان برگردید
و بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد سبب پرسیدم گفت چون داخل شدم دیدم
آنجامه در زیر پای آنحضرت افتاده و آنجناب بروی او نماز می‌کند پس چند روزی
که در آنجا بودیم بخدمت آنحضرت میرسیدیم ولاکن دیگر آنطفل را ندیدیم و چون روز
وداع رسید من و احمد با دو پیرمرد دیگر بخدمت آنحضرت رسیدیم احمد بر پا ایستاد
و عرض کرد یا بن رسول الله وقت مرخص شدن نزدیکست و محنت ما زیاد شده
سوال میکنیم از خداوند عالمیان که صلوات بر جد و آباء طاهرین تو و تو و فرزند
تو بفرستد و قدر و مرتبه ترا بیشتر نماید و دشمنان ترا مخذول و منکوب فرماید
و این را آخر عهد زیارت ما نگرداند چون کلام احمد باینجا رسید اشک بچشم مبارک آنحضرت
گردید و فرمود ای احمد تکلف در دعا مکن که درین سفر با خدا ملاقات خواهی نمود
پس احمد از شنیدن این کلام بیخود شد چون بخود آمد عرض کرد ترا بخدا و بحرمت
جدت قسم میدهم که مرا بخرقه مشرف فرمائی که او را کفن خود قرار دهم حضرت

دست مبارک خود را بزیر بساط نموده سیزده درهم که بپول حالا میشود شش ریال
ناصری عددی بیست و هشت نخود الا سه شاهی رایج بیرون آورد و فرمود اینها را بخرج
نفقه خود صرف کنید و کفن هم بوقت حاجت بتو میرسد پس از خدمت آنحضرت مرخص
شدیم و از سر من رای بیرون آمدیم و طی منزل نموده تا آنکه بسه فرسخی حلوان رسیدیم
احمد تب شدیدی نمود و ناخوشی صعبی عارض او شد تا آنکه وارد حلوان شدیم و در
کاروانسرائی منزل کردیم و احمد از حیات خود مایوس شده بود شبی با کفش مرا تنها
بگذارید چون صبح نزدیک شد چشم خود را باز نمودیم دیدیم که کافور خادم حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام آنجا حاضر است و فرمود خدا نیکو نماید جزای
شما را در عزا صاحب شما ما از غسل و کفن فارغ شده ایم حال شما او را دفن نمائید
بدرستیکه او گرامی ترین شما بود در نزد سید شما پس از نظر ما غایب شد و ما برخواسته
گریان او را در حلوان دفن نمودیم و معجزات باهرات و کرامات ظاهرات
و کشف مشکلات و بیان تاویلات و تنزیلات آیات در روایات و حکایات
آنحضرت بسیار است و ما بجهة اختصار اکتفا بمذکورات می کنیم نور سیم
در بیان شکل و شمایل آنحضرت و افضلیت او و کسانی است که بخدمت آنحضرت
رسیده اند از شیعیان در زمان پدر بزرگوار او و در زمان غیبت صغری و بیان اسامی
وکلاء و نواب او و قطع وکالت و نیابت خاصه او بعد از وقوع غیبت کبری و
در بیان بعضی از ملاعین مدعین کاذبه ولایت و وکالت و نیابت خاصه و بابیت آنحضرت اما شمایل آنحضرت چنانچه از بعضی اخبار ائمه اطهار معلوم میشود
این است که شکل و شمایل آنحضرت بشکل و شمایل حضرت رسول خدا و ند عالمیان است
و خطی از موی سبز برنگ زمرد از چنبره گردن تا ناف مبارکش کشیده
شده است و رنگ او بعربی گندم گون مایل بسفید است و پیشانی گشیده درخشان
و جسم لطیف اسرائیلی و متساوی الخلقه میباشد و دندانهای مبارک او سفید و
مثل مروارید منثور است و بر گونه راست مبارک او خال هاشمی درخشانی میباشد
و این احقر راوی ان بلوغ که حال قریب به بیست و سه سال میشود شبی در عالم رویا
بخدمت آنحضرت رسیدم و چون شیطان متمثل بصورت امام علیه السلام نمیتواند
شود بعینه خود او را دیدم که ظهور فرموده است و در مسجد جامع بلده طیبه
همدان در پای منبر کوچک طرف یسار بر سر پا ایستاده و پشت مبارک خود را
بمنبر داده است و رو بطرف مردم ایستاده است و بقدر دو سه صف نماز
جماعت مردم ایستاده است و مردم از اکناف و اطراف و جوانب رو بمسجد
میدویدند و منهم رفتم چون نزدیک آنحضرت رسیدم ملاحظه جمال با کمال او را نموده
دیدم که صورت گرد گندم گون پیچیده موی ریش محرابی مایل برنگ خرمائی سیاه
کشیده ابروی میانه بالای متوسط الخلقه میان بن دندانهای او گشاده بود
که گویا از سفر آمده رنگ سفر بر او نشسته بود و جبه از پشم شتر مثل جبهای خراسانی در بر
داشت و دستهای مبارک خود را از آستین جبه بیرون آورده بود و بروی او

در بیان علم ظهور

و بر روی او چیزی بسته بود و شمشیری حمایل فرموده بود و عمامه کوچک عربی
بر سر بسته بود و از آن زمان الی الآن هنوز رنگ مبارک و نور جمال آن برگزیده
حضرت متعال از نظرم محو نشده است پس چون مشاهده آفتاب جمال با کمال آن
آسمان امامت را نمودم بی اختیار صفوف را بهم زدم تا اینکه خود را بپای مبارک
آن سرور انداختم و بنای بوسیدن پای او را نمودم تا بحدیکه از خود رفتم ناگاه بعضی
از مردم بمن رو آوردند و گفتند اینگونه خوابیدن در حضور امام علیه السلام بی
ادبی است من بخود آمدم و در مقابل آنحضرت ایستادم که دیدم آنجناب
دست مبارک خود را بجیب مبارک خود نموده چند مشت اشرفی و ریال و پول
سیاه بدامن ریخت و مرا مرخص فرمود که بروم و من بیرون آمده از مسجد
و می دیدم که مردم میدوند و میگویند حضرت صاحب الزمان یا صاحب الامر
علیه السلام ظهور نموده است و من هر کس که میدوید میرسیدم قدری از آن
پولها که در دامن داشتم میدادم و میگذشتم تا آنکه از مسجد بیرون رفتم و از خواب
بیدار شدم و باقی صفات و خصایص و کمالات آنحضرت در طی کتاب
مذکور خواهد شد و اما افضلیت آنحضرت از انبیاء سالفه و اوصیاء سابقه
محل تشکیک نیست نظر بکثرت اخبار و آثار از آنجمله است حدیثی که عیسی بن مریم
با و خواهد نمود و متابعت او را می کند و ایضاً شکی در افضلیت حضرت رسالت
و شاه ولایت و دو سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسن

امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از آنحضرت نیست نظر بکثرت اخبار
و آثار و لاکن در افضلیت ائمه ثمانیه از او و یا او از ایشان در میان علمای
اعلام خلافست جمعی تساوی او با ایشان میباشند نظر بورود اخبار عدیده
و بعضی قائل با فضلیت آنحضرت از ایشان شده اند نظر بکثرت عمر و عبادت
و پر کردن او زمین را از عدل و داد و پاک نمودن او عالم را از ظلم و کفر و شرک
و نظر بآیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و بروایت صحصاح
نور و غیر از اینها از اخبار چنانچه از کتاب مشکوة الانوار نوشته ام بدانکه آن
حضرت در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش در نیمه شعبان متولد شد و تا سنه ۲۶۰
دویست و شصت با پدر بزرگوار خود بود و چون حضرت امام حسن عسکری ع
رحلت فرمود آنحضرت را غسل داده حنوط و کفن نموده و جعفر برادر آنحضرت
خواست با و نماز نماید و مردم صف کشیدند ناگاه طفلی بسن چهار ساله و پنج
ساله از خانه بیرون آمد و گوشه ردای جعفر را کشید و فرمود ای عم کنار برو تا
بر پدر بزرگوار خود نماز نمایم پس رنگ جعفر متغیر شده بکنار رفت و آنحضرت
بپدر عالیمقدار خود نماز کرد و او را در خانه خود در نزد جد بزرگوار خود دفن نمود
و رفت در خانه و کسی دیگر او را ندید بجز موالیان خاصه او و این اول غیبت
صغری است و چون بجعفر گفتند این طفل کیست گفت او را ندیده ام و نمیشناسم
پس مردم گمان نمودند که حضرت امام حسن ع اولادی ندارد که بجای او بنشیند و جعفر

و جعفر ادعاء امامت نمود خواست بجای برادر بزرگوار خود بنشیند لهذا
شیعیان بعادت سابقه خود نزد جعفر میآمدند و از او مسائل مشکله میپرسیدند و
و اخبار غیب از او میخواستند جعفر عاجز شده برخواست و گفت مردم از ما علم غیب
میخواهند و غیب را نمیداند مگر خداوند عالمیان چون با و گفتند برادر و پدرت
جواب مردم را میدادند و مکشف آنها با ایشان قرار میدادند پس حال جعفر بر مردم
معلوم شد معظم گردیده رفت نزد خلیفه و گفت سالی فلان قدر میدهیم بدیوان اعلی
که چنانچه مردم شیعه نزد پدر و برادرم میآمدند نزد من هم بیایند و آنچه از برای
ایشان میآوردند از برای منهم بیاورند مردم با و میخندیدند و میگفتند اگر تو قابل
داوری نیز برای تو خواهند آورد و الا غلا این همه بنی عباسی شمشیر زدند نتوانستند
نور امام عصر را بپوشانند پس جعفر آمد و ادعاء ارث برادر خود را نموده اموال
آنحضرت را درمیان خود و مادر خود قسمت نموده برد و لاکن چون خلفاء بنی عباس
شنیده بودند که فرزندی از حضرت امام حسن عسکری ع ظاهر خواهد شد که سلطنت را از همه
عالم بگیرد در مقام تفحص و تجسس آنحضرت برآمدند که او را پیدا نمایند و بکشند لهذا انجا
آنحضرت فرستادند و تفتیش نمودند کسی را بدست نیاوردند و بعضی از کنیزان آنحضرت را گرفته
حبس نمودند که شاید حملی از او ظاهر شود و غلامان بخانه او فرستادند که بخبر داخل شوند
هر کس را ببینند بکشند چون آمدند و داخل خانه شدند دیدند پرده آویخته است آن
پرده را چون بلند کردند دیدند پرده آویخته است آن پرده را چون بلند کردند دیدند خانه

خانه پر از آب است و جوانی حصیری بروی آب انداخته مشغول نماز است ایشان
هر چند تکلم نمودند جواب نشنیدند یکی از غلامان جسارت نموده خود را باب زد که او را
بگیرد غرق شد فریاد نمود تا آنکه دست او را گرفته بیرون آوردند و دیگری هم با اینحال
شد چون این کرامت را دیدند عذر بسیار از آنحضرت خواستند آنجناب اصلا التفات
با ایشان نفرمود ایشان بیرون رفته خبر بخلیفه دادند خلیفه امر باخفاء این راز
نمود و دیگر متعرض نشدند تا آنکه خلیفه از میان رفت و آن کنیز را رها نمودند و
آنحضرت در خانه خود بود تا مدت هفتاد و سال و کسری و این مدت را غیبت صغری
میگویند که عامه مردم از مشاهده جمال آنحضرت محروم بودند و لاکن جمعی از خواص شیعیان
و موالیان خاص الخاص آنحضرت بخدمت او میرسیدند چنانچه بعضی در زمان امام حسن
عسکری علیه السلام بخدمت او رسیده بودند و آنحضرت در این مدت غیبت صغری چهار
وکیل داشت که احکام و مسائل و وجوه مردم را بخدمت آنحضرت میرسانیدند و جواب
گرفته از برای مردم میآوردند اما آن کسانیکه بخدمت آنحضرت رسیدند بدینموجب است
عثمان عمری و محمد ابن عثمان و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم و ابو عبد الله کندی
و ابو عبد الله ابن روح و هرون القزاز و مسرور طباخ و حنیس و ابو عبد الله و
اسحق کاتب و ابن کسوره و حسن بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی
و حسن بن نضر قمی و حسن بن یعقوب و قاسم ابن موسی و علی ابن محمد و محمد بن کلینی
و مرداد قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن ثابت مروی و فضل بن یزید یمینی

بعضی

سمیدیملی و ابن عجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجاء نکی و ابو محمد و خیاط و شمشاطی
و حاجز و بلالی و عطار و عبد الله ابن عاصم کوفی و محمد ابن ابراهیم مهزیار اهوازی و
و محمد ابن اسحق قمی و محمد ابن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد ابن عبد الله و قاسم
بن علاء آذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر اینها از شیعیان
که اسم هر یک در نزد علماء معلوم و محقق است **و اما وکلاء اربعه** آنحضرت
که در زمان غیبت صغری که مدت هفتاد سال و کسری بود واسطه میان آنجناب
و خلق بودند و مطالب و عرایض مردم بتوسط ایشان به آنحضرت میرسید
و جواب گرفته میشد و بایشان میرسید اینها میباشند اول جناب ثقة ما
عثمان ابن سعید عمروی بود که ملقب با بوعمر است و حضرت امام حسن عسکری ع او را
بمنصب جلالت و کالت و نیابت مخلع فرموده بود و حضرت قائم ع او را
بعد از رحلت پدر بزرگوار خود بر منصب خود برقرار فرمود دویم ولدارشد و محمد بن
عثمان ثقه جلیل القدر بود که حضرت بقیة الله او را بعد از فوت پدرش بمنصب
منصب او فرمود و برتبه نیابت و وکالت فایز شد سیم عالم زاهد عابد
عالیمقدار ابو القاسم حسین ابن روح نوبختی بود که محمد بن عثمان او را در نزد
فوت خود بامر حضرت حجة الله منصب با این مرتبه عظمی نمود که بعد از وفات او بشرف
تشرف فیض منصب نیابت شد چهارم عدل معتمد ابو الحسن علی بن محمد
سمری که از جمله اجلۀ علماء و زهاد و عباد بود و او را حسین بن روح در نزد فوت

در نزد موت خود از جانب حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه منصوب بدرجه
علیا مرحله نیابت و وکالت نمود و چون زمان وفات شدن آن بزرگوار توقیع شریف
از ناحیه مقدسه عز صدور یافت بر فوت او و حصول غیبت کبری و کذب
مدعی مشاهده و او این است بنا بر روایت شیخ طبرسی در احتجاج و غیره و غیر

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علی بن محمد السمری عظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة
ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب
و امتلاء الارض جوراً و سیأتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج
السفیانی و الصیحة فهو مفتر کذاب و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ای پسر محمد سمری
بزرگ بگرداند خدا و ند اجر برادران ترا در مصیبت تو پس بدرستیکه تو میانه شش روز
دیگر خواهی مرد پس امر خود را جمع نما و وصیت بکسی مکن که قائم مقام تو شود بعد از فوت
تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهوری نخواهد بود مگر بعد از طول مدت
و قسوة قلب و پر شدن زمین از ظلم و جور و زود است که پیدا کسیکه ادعای دیدن
مرا نماید آگاه باش که هر کس ادعا نماید که مرا مشاهده نموده است پیش از بیرون
آمدن سفیانی و پیش از ظاهر شدن صدای آسمان پس او دروغگو و افترا بند است
و نیست حول و قوه مگر بخدای علی عظیم پس چون زمان وفات آن بزرگوار شد

شد جمعی از شیعیان از او خواهش نمودند که شخصی را وکیل نما فرمود لله امر هو بالغه از برای خدا امری هست که او در ارساننده است آن امر را و دیگر کسی را بوکالت و نیابت منصوب ننموده برحمت الهی واصل شد پس وکالت بفوت او منقطع شد و کسی دیگر بخدمت بقیة الله نرسیده و نخواهد هم رسید تا زمان ظهور حضرت مگر در بعض اخبار مرویست که بعضی از موالیان خاصه آنجناب بخدمت او میرسند که او نماز جمعه را با جماعت با ایشان نماید و بروایتی آنها چهل نفر و بروایتی سی نفر میباشند و بعضی ایشان را اوتاد و ابدال و رجال الغیب میگویند و ایشان هرگز خود را بدیگران نمیشناسانند و خود را بمردم آشکار و ظاهر نمیکنند و ادعا در میان مردم نمی نمایند و کسی ایشان را نمی شناسد و بجهة نظم نظام عالم در اطراف صحرا و دریا میباشند و چنانچه خود آنحضرت غایبست ایشان هم غایب از انظار هستند و در میان مردم ادعاء رویت و مشاهده آنحضرترا نخواهند نمود مثل بعضی از مشایخ صوفیه و باپیه و بابیه پس دیگر آنحضرت در مدت غیبت کبری وکیل و نایب و بابی نخواهد داشت و احدی واسطه میانه آنحضرت و خلق نخواهد بود مگر علماء اعلام و فقهاء ذوی المجد و الاحترام که مخلّع به نیابت خلعت آنحضرت میباشند که روات اخبار و احادیث آباء کرام او صلوات الله و سلام علیه و علیهم اجمعین میباشند که باید مردم باذن عام او رجوع بایشان در حوادث و امور و مسائل حلال و حرام نمایند و هر کس ادعاء نیابت خاصه

نیابت خاصه و رویت و مشاهده آنحضرت را در زمان غیبت کبری نماید فاسق و ملعون و کذاب و مفتری خواهد بود و هر کس هم معتقد او شود و متابعت او را نماید ملعون و مردود و مطرود آنحضرت و خدا و رسول و سایر ائمه هدی علیهم صلوات الله خواهد بود تا روزیکه خود آنجناب باذن خدای وهاب ظهور فرماید و در اول وقوع غیبت کبری عمر مبارک او به هفتاد و چهار ۷۴ سال و کسری رسیده بود و او در ۳۲۹ سیصد و بیست و نه هجری واقع شد و از عمر شریف او تا زمان تحریر این عجاله یکهزار سیزده سال ده ماه و کسری گذشته است و در سرداب خانه ایشان که الحال مردم زیارت او را در آنجا می کنند غایب شد و در توقیع شیخ مفید ره نوشته بود که حال آن در شمراخ منزل داریم پس هر کس در زمان غیبت کبری ادعاء مشاهده و دیدن آنحضرت را نماید در صورتیکه بخصوص شناخته باشد و یا بتوسط مدعی وکالت و نیابت و بابیت آنحضرت باشد ملعون و کذاب و مفتری خواهد بود و همچنین است حال کسیکه ادعا نماید که او را آنحضرت بخصوصه تعیین از برای هدایت خلق نموده باشد یا آنکه بگوید آنحضرت بمن توقیعی نوشته یا صحیفه یا کاغذی داده است و مرا نایب و وکیل و باب علم خود قرار داده است یا آنکه مردم باید متابعت مرا نمایند زیرا که بر من قرآن نازل شده یا صحیفه مجدده که در آنها احکام جدیده میباشد نازل شده غلط و کفر است چنانچه در کتاب عقاید الشیعه نوشته ام یا آنکه ادعاء مهدویت نماید که من مهدی آخر الزمان میباشم مثل این باب نا باب که پدر و مادر او معلوم است بلی والله

بلی و اللّه و مهدی آل محمد علیه السلام فرزند سعادتمند امام حسن عسکری است نه علی محمد
فاشق کافر شیرازی بدنام کننده نکونامی چند یا آنکه بگوید من از جانب
حضرت قائم آل محمد منصوبم یا آنکه جمیع احکام و علوم و معارف حقه را از من شنیدم
و یا دگرفته رفتار بنمایند یا آنکه احداث دین و مذهب و آیین تازه نماید و یا آنکه
منکر یکی از ضروریات دین مبین حضرت خاتم النبیین صلی اللّه علیه و آله و سلم
چه از اصول و چه از فروع شود کذاب و مفتری و مرتد و کافر نجس العین و واجب
القتل است و هر کس هم متابعت او را نماید و معتقد باعتقادات فاسده کاسده او
شود کافر و نجس و لازم القتل است و اگر اختلاف در احکام فرعیه نماید که غیر ضروری
و غیر مجمع علیه باشند یا آنکه در عقاید مذهبیه اختلاف نماید موجب قتل او نمیشود
مگر آنکه بانکار ضروری دین مبین حضرت سید المرسلین بکشد بتفصیلی که در عقاید شیعه
نوشته ام و در ازمنه سابقه چند نفر مدعی وکالت و نیابت و بابیت آنحضرت ظاهر شدند
و با دعاء باطله خود خواستند اضلال مردم را نمایند لاکن بحمد اللّه که کذب و افتری
و لعنت و شیطنت و مفسدت ایشان بر کافه خواص و عامه عوام الناس محقق
و معلوم شد یکی از آن جمله حسین منصور حلاج بود که دعاوی مختلفه کرد اول آنها نیابت
و وکالت آنحضرت بود و آخر اختیار اتحاد و حلول را نموده و وزیر خلیفه آن زمان
او را گرفته بدار کشید و صوفیه او را مرشد خود میدانند و ایضا شلمغانیه
و ابو الخطابیه ظاهر شدند و دعاوی باطله نموده منقرض شدند بحمد اللّه تعالی

بحمد اللّه تعالی و لعنهم در زمان تحریر این عجاله جمعی بابیه بهم رسیدند و دعاوی
باطله کردند چنانچه در رساله ظلمیه بیان آنها را کرده ام نور چهارم در بیان بعضی از
توقیعات مبارکه آنجنابست که عبارتست از دستخط مبارک حضرت حجة اللّه الاعظم
حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ناحیه مقدسه از برای بعضی از شیعیان
و وکلاء و موالیان ایشان صادر شده است و جمعی از علماء اعلام و محدثین
فخام آنها را ضبط و ثبت نموده اند که از آنجمله است توقیع مبارک او که من سمانی
فی مجمع الناس فعلیه لعنة اللّه یعنی کسیکه نام مرا ببرد در جماعت مردم پس بر او باد
لعنت خدا لهذا نباید اسم مبارک آنحضرت را بخصوص در مجالس و محافل بزبان برد
بلکه باید آنحضرت را بالقاب مبارکه او خواند و این دو احتمال دارد اول آنکه نهی
با کراهت مختص زمان غیبت صغری بوده باشد تا آنکه آنحضرت نام برده نشود که
اعادی او از خلفاء جور در صدد اطفاء نور انور الهی بر آمده آنحضرت را بدرجه رفیعه
شهادت برسانند و منظور الهی شهادت او از دست برود و چنانچه توقیع دیگر
شرف عز صدور یافت که شیعیان ما ترک زیارت مقابر قریش را
نمایند در بغداد که مراد قبر مطهر امامین همامین کاظمین علیهما السلام بوده
باشد و چون معلوم شد خلیفه آن زمان نهی از زیارت قبر آن دو بزرگوار را نموده
بود و با تاکید بلکه امر بقتل زائرین کرده بود دوم آنکه چون یهود لعنهم اللّه میگویند
حضرت محمد مصطفی ص که خاتم پیغمبرانست در آخر الزمان خواهد آمد و اسم مبارک حضرت

حضرت قائم با اسم مبارک حضرت رسول‌خدا یکی است و کنیه هر دو ابوالقاسم است لهذا
نهی از اسم بردن آنحضرت در زمان غیبت او مطلقا وارد شده است که موجب شبهه
عوام نشود که تصدیق یهود را نمایند و بگویند محمد که خاتم الانبیاست بعد از این
خواهد آمد و شاید سرّ دیگر هم داشته باشد والله العالم **و ایضا** ابوعلی
عریضه بخدمت آنحضرت ارسال داشته سؤال از این نموده بود که بعضی تعیین
ظهور را می نمایند آیا صدق است یا کذب آنحضرت اوا الابصار در جواب او نوشته
کذب الوقاتون دروغ میگویند کسانیکه تعیین ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را نمایند ادعای
شرکت با علمی که مختص خداوند عالمیان است نموده است و از اسرار مکنونه
مخفیه است که بجز علام الغیوب کس دیگرا و را نمیداند بلکه از جمله بداء است که
مختص ذات اقدس الهی است بلکه از بسیاری از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار معلوم میشود که پیغمبر و امام هم او را نمیدانند بلکه خود حضرت
صاحب الامر هم نمیدانند مگر وقتیکه او را اذن بدهند و در خبری وارد شده است
که خداوند عالم علم او را بائمه عطا فرموده بود و بعد از ایشان او را محو نمود
چنانچه مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی از حضرت مولانا
امام الثامن الطاهر ابوجعفر محمد الباقر علیه سلام الملک الغافر
حدیثی نقل میکند که حاصل مضمون در مشحونش این است که گردانیده بود
خداوند عالمیان وقت ظهور حضرت صاحب الامر را در نود پس چون

پس چون مردم شهید نمودند حضرت امام حسین علیه السلام را شدید فرمود خدا
غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آنجناب را تا خیر انداخت تا یک صد و چهل پس
ما معاشر ائمه بشما ها شیعیان خبر دادیم و شما تعیین او را نموده افشا او را کردید
و پرده را از میان برداشتید و بمردم او را گفتید پس خداوند علم او را از ما
برداشت و دیگر وقتی از برای او در نزد ما قرار نداده است که ما بدانیم یمحوا الله ما
یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو میفرماید خدا هر چه را که میخواهد و اثبات میکند
و در نزد او هست ام الکتاب و شاید مراد از نود خود هجرت باشد یا بعد از وفات
حضرت رسول **و ایضا** اسحق ابن یعقوب که یکی از جمله اخیار است بسیار
بخدمت آن قدوة اولوا الابصار عریضه نگارش نموده بود بتوسط وکیل ثانی
جناب وکالت ماب محمد بن عثمان العمروی رحمة الله علیه پس توقیع مبارک
بخط شریف عز صدور یافت که اما ما سئلت من امر المنکرین لی من اهل
بیتنا و بنی عمنا فاعلم انه لیس بین الله عز و جل و بین احد قرابة و من انکرنی
فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح و اما سبیل جعفر عمی و ولده فسبیل اخوة یوسف
و اما آنچه سؤال نموده بودی از او و از امر منکرین من از اهل خانه ما و اولاد عموی ما
پس بدرستیکه نمیباشد میان خدای عز و جل و میان احدی از بندگان
او خویشی پس کسیکه انکار مرا نماید پس از من نیست و طریقه او طریقه پسر حضرت
نوح است و اما طریق عم من جعفر مثل طریق برادران یوسف است پس از این

پس از این کلام شریف معلوم میشود که هر کس انکار وجود حضرت صاحب الامر
علیه السلام را یا انکار تولد و یا انکار امامت و را نماید حکم کنعان پسر نوح را که غرق
با کافرین دارد و اما جعفر که معروف بکذابست جاهل و فاسق بود که شرب
نبیذ میکرد و قمار میباخت و ارث برادر خود امام حسن عسکری ع را
مطالبه نمود بلکه خواست بمقام و منصب امامت آن اعز خود فایض شود
و از حرکات جاهلانه خود در مطعون دوست و دشمن نمود و مبغوض
خدا و رسول و ائمه شد و شاید توبه نموده باشد و اما الفقاع فشربه حرام
و لا باس بالشلمات و اما اموالکم فلا نقبلها الا لتطهر و افمن شاء
فلیقطع فما آتانا الله خیر مما آتاکم اما شرب فقاع حرام است و او شراب
حاصل از جو میباشد و باکی بشلمات نمیباشد و آن نوعی از مشروب است که در
آن زمان متداول بوده است و حلیت او محل شک برای سایل بوده است و اما
اموال شما را ما قبول نمی کنیم مگر آنکه آنها را پاک نمایید از حقوق واجبه آنها
خواه حق الله باشد و خواه حق الناس باشد مثل زکوة و اخماس و مظالم و شبهات
پس کسیکه میخواهد وصل نماید و کسیکه میخواهد قطع نماید پس آنچه خداوند بما عطا
فرموده است بهتر است از آنچه بشما داده است و اما ظهور فرج فانه الی الله
و کذب الوقاتون و اما قول من زعم ان الحسین علیه السلام لم یقتل فکفر و تکذیب
و ضلال و اما ظاهر شدن فرج پس او با خداوند عالمیان است و کسانیکه

و کسانیکه

و کسانیکه بتعیین وقت او را می کنند دروغ میگویند و اما کسانیکه گمان
میکنند که حسین ابن علی علیهما السلام در صحرای کربلا شهید نشده است بلکه
شبیه او را بقتل رسانیده اند و خود او بآسمان بالا رفت کفر و دروغ و ضلالت
و گمراهی است شاید انکار قتل سید الشهداء ع کفر باشد و اما الحوادث الواقعة
فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و اما حکم
حوادث واقعه را که میدانید رجوع نمایید در آنها بسوی راویان احادیث
ما اهل البیت پس بدرستیکه ایشان حجة من بر شما میباشند و من حجة خدا بر
شما میباشم پس از این کلام شریف بر میاید که حفاظ و فقهاء و علماء نایب عام آنحضرت
میباشند در زمان غیبت او که مراد مجتهدین جامع الشرایط فتوی و مرافعات
باشد که باید مردم در اخذ مسایل حلال و حرام و قطع منازعات و مخالفات خود
و ترافع رجوع بایشان نمایند که آنچه از ایشان از احکام صادر شود بر مردم حجت میباشد
و حضرت قائم حجة خدا بر ایشان خواهد بود و آنحضرت بطریق عموم نایب خود مجتهدین
و رواة اخبار را قرار داد و دیگر تعیین نایبی بخصوصه در زمان غیبت کبری نکرد
پس ادعای نیابت خاصه و بابیت این باب ناباب غلط است پس هر کس رد بر حکم
مجتهدین عظام و فقهاء کرام و علماء ذوی الاحترام نماید رد بر آنحضرت کرده است
و رد بر او رد بر رسول خداست و رد رسول رد بر خداست و او در حد شرک است بخدا چنانچه حضرت
باقر علوم الاولین و الاخرین فرمود انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا

ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا
حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو
في حد الشرك بالله يعني نظر نمايد بسوی کسيکه بوده باشد از شما که تحقيق روايت
کند حديث ما را و نظر نمايد بسوی حلال و حرام ما و بشناسد احکام صادره از ما
پس راضی شويد بحکومت او پس بدرستيکه من گردانيدم او را بر شما حاکم
که در ميان شما حکم نمايد پس زمانيکه او بحکم ما حکم نمايد و کسی از او قبول نکند پس
اين نيست و جز اين نيست که بحکم خدا استخفاف و بر ما رد کرده است و کسيکه
رد کننده بر ما باشد رد کننده بر خداوند عالميان است و او در حد شرک
بخدا است پس حضرت قائم ع در زمان غيبت خود نايب عام بجهت رفع خصومات
قرار داده است و آن نايب چنانچه حضرت باقر عليه السلام فرموده بايد حديث
آل محمد را روايت نمايد و نظر در حلال و حرام ايشان نمايد و حرام و حلال ايشان را
بشناسد بالعلم القطعي و يقين واقعي که مطابق و موافق بالنفس الامر و لوح المحفوظ
باشد يا آنکه بعلم عادی ظاهری از ادله ظنيه عقليه بشناسد و چون آن شخص
حکم ايشان را شناخت و با و حکم نمود بر مترافعين و ساير مؤمنين واجب است که حکم
او را اطاعت نموده قبول نمايند و اگر العياذ بالله حکم او را قبول نکنند
و يا آنکه رد نمايند و اگر العياذ بالله حکم او را قبول نکنند و يا آنکه رد نمايند حکم
امام را رد نموده و قبول نکرده است زيرا که او بحکم امام ع حکم نموده است نه بحکم

خود و رد بر حکم امام رد بر حکم خداست پس بنا بر نص آل رسول رد حکم مجتهد
جامع شرايط حکم و فتوی رد بر خداست و از جمله کافرين و مشرکين خواهد بود
مگر آنکه يکی از شرايط وجوب قبول در حکم او مفقود باشد چنانچه در محل خود مذکور است
و اما محمد ابن عثمان عمروی پس خدا از او و پدر او راضی باد فانه الثقة وكتابه كتابي
و اما محمد ابن علی ابن مهزيار که اهوازی است فيصلح الله قلبه ويزيل عنه
شكه پس زود است که خدا باصلاح بياورد قلب او را و زايل فرمايد از او شک
او را و اين ابن مهزيار از اصحاب حضرت امام حسن عسکری ع بود و لاکن در باطن
چندان معتقد بحضرت قائم ع نبود و چون آنحضرت باطن او را ميدانست دعا فرمود
که شک او برطرف شود و از مخلصين شيعيان شود چنانچه شد و او هديه از
برای آنحضرت فرستاده بود آنحضرت او را قبول نفرموده و فرموده بود و اما ما
وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب وطهر و اما آنچه را که صله نموده است
با و ما را پس او در نزد ما مقبول نيست مگر آنکه طيب و طاهر شود احتمال دارد که
مراد آن باشد که تا آن هديه طيب و طاهر نشود يا بجهة حرام بودن او يا بجهة اختلاط
او بحرام يا بجهة متنجس بودن او و احتمال دارد که مراد خود او باشد يعنی تا آنکه
از شک در امامت من طيب و طاهر نشود از او هديه او را قبول خواهيم
کرد و اما محمد بن شاذان بن نعيم پس بدرستيکه او مردی است از شيعه ما اهل البيت
و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زينب اجدع ملعون و اصحابه ملعونون فلا تجالس اهل

اهل مقالتهم فانی بریء منهم و آبائی علیهم السلام منهم براء و ثمن المغنیه حرام و قیمة
کنیز مغنیه حرام است و درباره محمد علی شلمغانی فرموده بود فانه رجل ملعون و این
مرد ملعون از جمله فضلاء شیعه بود و بعد از غلاة مردود شد و کسانی در جمع
با سلوب شیعه نوشت الا در یک مسئله مخالف با شیعه شد که شاهد اعتماد بقول آن عجمی
نموده شهادت دهد و ایضا توقیع شریف بر لعن غلاة و مفوضه بر آمد و فرمود ملعون است
ملعون است کسیکه تاخیر بیندازد نماز مغرب را تا آنکه آسمان از ستارها مشبک شود و ملعون است
ملعون است کسیکه نماز صبح را تاخیر بیندازد که ستارها از آسمان پنهان شود و ظاهرا مراد
تاخیر انداختن آنهاست عمدا نه خطاء و غفلة بلا مانع و علة و ایضا از برای ابو جعفر
بر آمد که خداوند دو پسر بتو عطا خواهد فرمود یکی احمد و دیگری را جعفر نام بگذار و دو ثقه
جلیل القدر علی بن بابویه و محمد بن بابویه که از مشاهیر علما و محدثین و عباد و مجتهدین
میباشند بدعای آن بزرگوار بوجود آمدند و هر یک مصنفاتی چند دارند که معروفند
یکی در قم و دیگری در ری مدفون میباشند و توقیعات آنحضرت بسیار است که در اصول
و مسائل فرعیه و عقاید اصلیه و رد بر مفوضه و غلاة و معانی آیات قرآنیه و اخبار
غامضه و مشکله میباشند و بعض آنها بتوسط نواب و وکلاء اربعه عز صدور یافت
و بعضی بغیر توسط ایشان و بعضی در حالت غیبت صغری و بعضی بعد از وقوع غیبت
کبری چنانچه در سنه ۴۱۰ چهارصد و ده از برای شیخ سدید محمد بن محمد النعمان المفید ره
شرف صدور یافت و آنحضرت او را مفتخر یا ایها الاخ الولی و السدید الرشید

و السدید الرشید الشیخ المفید فرمود و توقیعات آنحضرت بسیار است با قتصار
بهمین می کنیم و مرحوم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسیاری از آنها را نقل میفرماید
شکر الله سعیها نور پنجم در بیان سر غیبت آنحضرت است بدانکه غیبت آنجناب
از جمله اسرار مکتومه و آثار مخفیه و رموزات مخفیه است که نمیدانند او را مگر خدای علام
الغیوب و راسخون در علم که بتعلیم الهی میدانند و لاکن احتمال چند در او میرود اول
آنکه چون نباید زمین خالی از حجتی باشد و قرار الهی بر این شده است که عدد ائمه
هدی دوازده باشد بعدد نقباء بنی اسرائیل و بعدد شهور سنه که مدار
حساب و عیش بنی آدم بر آنهاست لقوله تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنا
عشر شهرا پس خداوند آنحضرت را از انظار فساق و فجار و ظلام و منافقین و کفار
و اشرار غایب و مخفی فرمود که آنها باو دست رسی نداشته باشند که بواسطه اغراض
دنیای دنیه و خیالات شیطانیه شهید نمایند او را چنانچه از صادق آل محمد
سؤال نمودند سر غیبت فرمود بجهة خوف از سر بریدن مخفی میشود و بدست
مبارک خود اشاره بحلق خود فرمود و چنانچه خلفاء بنی عباس که معاصر آنجناب بودند
سعیهای بلیغه در اطفاء آن نور انور نمودند و از برای ایشان میسر نشد و خداوند
او را حفظ فرمود چنانچه میفرماید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم
نوره و لو کره الکافرون میخواهند کافرین و منافقین و ظالمین و فاسقین که خاموش
نمایند نور مشعشع الهی را بدهنهای خود و ابی میفرماید خداوند مگر آنکه تمام فرماید نور خود را و

روشنائی و ضیاء آن و تلألؤ او را بحد کمالی که خود میخواهد برساند و هر چند که نخواهند کافران
بسیاری از کفره و فجره و ظلمه و فسقه و متمرده باین آرزو مردند و بحمد الله به مطلب
نرسیدند **دویم** آنکه چون باید آنچه که در امتهای سابقه خاصه بنی اسرائیل واقع
شده است در این امت مرحومه نیز طابق النعل بالنعل واقع شود و از برای بعضی
از اولیاء و انبیاء و اوصیاء ایشان اتفاق افتاد پس از برای حضرت قائم
هم باید واقع شود تا تطابق واقع شود چنانچه حاصل شد **سیم** آنکه
چون این امت مرحومه در آخر امم سالفه واقع شده است و باید حضرت قائم
دین جد امجد بزرگوار خود را رواج دهد و احکام شریعت او را روشن و آشکار نماید
و زمان این امت ممتد تا قیامت است لهذا باید شخص جناب و مدتی مدید از انظار
غائب و مخفی باشد و لاکن اسم و رسم او معلوم عوام و خواص شود تا آنکه بمرور
ایام و از منه امر او روشن شود و قلوب مؤمنین شایق و مایل و آرزومند
آن سعادتمند شوند و محبت و مودت و ولایت و امامت و حکومت و ریاست
و سلطنت او در سینه‌ها و دلها و چشمها پر و ظاهر شود که کسی شک و شبهه در او
نکند و چون ظاهر شود بظهور و بروز معجزات باهرات و کرامات ظاهرات
شک شکاکین برطرف شود **چهارم** وجهی است که خود آنحضرت در توقیع بیان
او را فرموده است و او این است که واما علة ما وقع علیه الغیبة فان الله یقول لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم ولم یکن احد من آبائی الا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة

لطاغیة زمانه وانی اخرج ولا بیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی و اما علة الغیبة
بر او واقع شده است پس بدرستیکه خداوند میفرماید سؤال مکنید از چیزهائیکه گر
از برای شما ظاهر شوند شما را بد آید و از او بد حال شوید و نبیاشد یکی از پدران من
مگر آنکه بتحقیق که واقع شده است بیعت یکی از طاغیان زمان او در گردن او و بدر
بدرستیکه من بیرون میآیم و حال آنکه بیعت احدی از طاغوتها
در گردن من نخواهد بود **دویم** از این هم معلوم است که چون حضرت قائم بسیف
قیام نماید نباید زیر دست کسی در دنیا واقع شود یا آنکه در بیعت کسی واقع شود یا آنکه در
بیعت کسی داخل شده باشد زیرا که باید عالم را از ظلم پاک نماید و فاسقین و فاجرین و ظالمین
و مشرکین و منافقین را از روی زمین براندازد **پنجم** آنکه غیبت امام علیه السلام
بجهة امتحان و ابتلاء مردم است و باید خداوند عالمیان امتحان بندگان
خود را نماید حتی یتبین الرشد من الغی ولیتمیز الخبیث من الطیب تا آنکه خوب
از بد و خبیث از طیب جدا و متمیز شود و کافر از مؤمن و منافق از مسلم
و فاسق از عادل و خوب از بد و زشت از زیبا نمایان گردند و ایمان مؤمن
خالص شود و شک و شبهه او برطرف شود و کافر راسخ در کفر خود نماید
و حجة الهی بر خلق تمام شود لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة
تا آنکه هلاک شود کسیکه هلاک شده است از روی دلیل و برهان هلاک شده باشد
و زنده شود بایمان هر کس زنده شده است از روی حجت و سند و دلیل زنده شود

زنده شود

زنده شود و لئلا یکون للناس علی الله الحجة تا اینکه بوده باشد از برای مردم بر
بر خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق خود تمام نموده باشد و این مقام امتحان مقامی
هست که خداوند بندگان خالص خود را با امتحان و ابتلا سفیر باید مثل طلا سکه او را
تقال بگذارند و غش او را بگیرند و او را خالص نمایند و او را بمحک امتحان رسند
و این بجهة اظهار جلال و جبروت الهی است و بجهة ظاهر شدن احوال خلق
است بیکدیگر بلکه بخود شخص احوال خود او معلوم شود و الا خدا عالم و دانا بجمیع اشیاء
ظاهره و مکنونه میباشد محتاج بامتحان و ابتلا بنده نیست و بدون امتحان
خوب و بد و را میداند و بسا باشد بنده بخیال او میرسد که بسیار خوب و صابر و شاکر
و عابد و زاهد است و چون بامتحانات الهیه مبتلا میشود از فقر و فاقه و بسپر مردن و
ناخوشی و وقوع حادثات و ورود بلیات و منافرات طبع و ناملایمات روزگار
و پائین آمدن از مقام و مرتبه خود بحسب ظاهر و بالا رفتن و عزت و ذلت و صحت
و سقم و فقر و غنا و غیر ذلک از امتحانات و ابتلاآت پس کسیکه در معرض امتحان در آورده
شد و صبر نمود خوبست و الا فلا و او بابتلا و امتحان معلوم خود شخص و غیر او میشود
و تا کسی مبتلا و ممتحن نشود و تنگ بسنگ نخورد و مثل طلا و نقره و آهن مکرر
در بوته و کوره آتش نرود و چکش نخورد صاف و پاک و بیغش و خالص نمیشود
و قابل بهشت و درجات عالیات و مقامات رفیعات و مراتب متعالیات
نخواهد شد و مردم را بجال خود نمیگذارند که هر کس بمجرد اینکه گفت من مؤمن یا مسلمم اکتفا

اکتفا بهمین ایمان و اسلام ظاهری او نمایند بدون امتحان و ابتلا چنانچه خداوند
سفر ماید الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین
من قبلهم و لیعلمن الکاذبین یعنی آیا گمان میکنند مردم اینکه واگذار میشوند بهمین
قدر که بگویند ما ایمان آورده ایم و حال آنکه بمعرض امتحان و ابتلا در نیایند و بدرستی
تحقیق که ما امتحان نمودیم آنکسانیرا که پیش از شما بودند پس بعد از امتحان هر آینه
خواهند دانست آنکسانیکه راست میگفتند و آن کسانیکه دروغ میگفتند
یعنی هر کس که دعوای ایمان میکرد و صادق باشد و حقیقة ایمان آورده باشد
بامتحانات و ابتلاآت ایمان او بحال خود باقی خواهد ماند و خواهد دانست که
ایمان او اصلی بوده است و عارضی و عاریتی نبوده است و همچنین کسانیکه
ایمان ایشان عارضی و عاریتی بوده است بعد از امتحان و ابتلا ایمان
ایمان ایشان برطرف خواهد شد و ایشان خواهند دانست که ایمان ایشان
اصلی نبوده است بلکه عارضی و عاریتی بوده است نه هر کس ادعاء اسلام نماید
مسلمان است و نه هر کس ادعاء ایمان نماید مؤمن است خوش بود گر محک
تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد پس بمجرد ادعای
خود را مسلم و مؤمن نهادن کسی داخل بهشت نمیشود چنانچه خداوند عالم میفرماید
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء و الضراء
آیا گمان میکنید شما ای بندگان که داخل بهشت خواهید شد و نخواهد آمد بر سر شما

بر سر شما مثل آنچه بر سر کسانیکه پیش از شما بوده اند که با ایشان رسید بدیها و ضررهای
جانی و مالی یعنی بدون اینکه کسی امتحان کردیده شود داخل بهشت نمیشود مگر بعد از
ابتلاء و ممتحن شده صبر و بردباری کرده و تسلیم و رضا نمود و تفویض امور خود را
بخدا کرد و توکل بر او در جمیع امور خود آنوقت قابل دخول بهشت خواهد شد
مثل طلائیکه غش او که برطرف شد آنوقت قابل واقع شدن سکه بر او میباشد
و اخبار بسیار نیز بر طبق آیات الهیه در باب امتحان و ابتلاء وارد شده است
از آنجمله است خطبه مبارکه امیر المؤمنین علی علیه السلام که بعد از قتل عثمان او را
بر بالای منبر انشاء فرمود که الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله
نبیه والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم
اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قصروا ولیقصرن سابقون کانوا سبقوا
والله ما کتمت کلمة ولا کذبت کذبة ولقد نبئت بهذا المقام و بهذا الیوم و در
نسخهای دیگر اختلافات عبارتی دیگر این خطبه شریفه دارد یعنی آگاه باشید
بدرستیکه بلیه و امتحان و ابتلاء شما تحقیق که برگردید مثل هیئت او در روزیکه خداوند عالمیان
مبعوث فرمود رسول خود را برسالت قسم بآنخدائیکه او را بحق و راستی بخلق فرستاده است
که هرآینه امتحان کردیده خواهید شد البته امتحان شدنی و هرآینه غربال کردیده
خواهید شد غربال شدنی تا آنکه برگردد زیر شما بالای و برود بالای شما بزیر
شما و هرآینه پیشی و سبقت در عبادت و اطاعت بگیرند آنکسانیکه بودند پیش

بودند پیش از اینکه تقصیری نموده بودند در اطاعت الهی و هرآینه تقصیر نمایند البته
در عبادت خدا آنکسانیکه پیش از این که تقصیر نمیمودند بلکه اطاعت میکردند قسم
بخدا که پنهان نکردم پنهان کردنی بقدر سوزنی سر و دروغ نگفتم دروغ گفتنی و آنچه
تحقیق که خبر داده شده ام من باینمقام و باین روز یعنی حال باید شما باز ممتحن شده
در مقام ابتلاء برآئید بجهة استعلام احوال خود زیرا که چون زمان دولت
حقه آنحضرت مثل زمان رسول خدا بود پس چنانچه در زمان آنحضرت مردم در مقام
امتحان و ابتلاء بیرون آمده میشدند حال هم باید بمقام امتحان و ابتلاء درآیند
و غربال کرده شوند که از شدت ابتلا مثل سنگ و کلوخ در میان غربال زیر
و بالا برآیند تا آنکه آن کسانیکه در پیش ایمان آورده بودند بجهة اغراض نفسانیه
نه از روی حقیقت ایمان عاریتی ایشان برطرف شود و مثل غش طلا که در بوته
میگدازند برود و تا آنکسانیکه پیشتر از جمله مقصرین بودند توبه و انابه نموده
رجوع بحق کرده ایمان بیاورند و ایمان ایشان کامل گردد چنانچه چنین هم شد
که کسانیکه ایمان در زمان رسول خدا صلعم آورده بودند و با آنحضرت بیعت بجهة
طمع حکومت و ریاست و ولایتی نموده بودند مثل طلحه و زبیر و سایر
ناکثین و مارقین بیعت آنحضرت را شکستند در مقام
کید و مکر و محاربه با او برآمدند و کسانیکه ایمان نیاورده بودند ایمان کامل
آوردند بجهة آنکه شبهه و شک ایشان بجهة ظهور اعجاز آنحضرت بمقام ثبوت

ثبوت نمانده برطرف شد و ایضا منقول است که یکی از صادقین آل محمد فرمود
ویل للطغاة العرب من امر قد اقترب وای بر احوال طاغیهای عرب
از امریکه بتحقیق نزدیک است که بظهور برسد که ظاهرا مراد ظهور موفور النور
حضرت صاحب الامر است و ایضا صادق آل محمد فرمود لا بد للناس
ان یمحصوا و یمیزوا و یغربلوا و یستخرج فی الغربال خلق کثیر یعنی چاره نمی باشد
از برای مردم بجز آنکه امتحان کرده شوند و تمیز داده شوند و بیرون بیایند
از غربال خلق بسیاری و ایضا فرموده ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد ایاس
ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا ولا والله حتی یشقی من یشقی و یسعد
من یسعد یعنی بدرستیکه ظهور فرج نمیشود مگر بعد از ناامیدی نه بخدا قسم است
که ظاهر نخواهد شد تا آنکه شما تمیز داده نشوید و بخدا قسم است که ظاهر نمیشود تا آنکه
امتحان کرده نشوید و بخدا قسم است که ظهور نخواهد واقع نخواهد شد تا آنکه شقی و
بدبخت شود هر کس که در باطن شقی و بدبخت است و تا آنکه سعید و نیک بخت
شود کسیکه در باطن سعید و نیک بخت است یعنی تا آنکه باطنها بروز نمایند
و ظاهرها معلوم شود و چون سعادت و شقاوت امر باطنی است لهذا اعتباری
چندان بظواهر مردم نیست چون بمقام امتحان بر می آیند معلوم میشود خوبی و بدی
ایشان و ایضا مخدوم عالمیان فرمود که ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال
فمن اقر به فزیدوه و من انکره فذروه انه لا بد من ان تکون فتنة یسقط فیها کل بطانة

کل بطانة و ولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعرة بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا
بدرستیکه این خبر شما در باب ظهور مهدی آل محمد صلوات الله علیه هر آینه منزجر میشود از او قلبهای مردم
و قلبها از او بوحشت می افتند پس کسیکه اقرار بظهور دولت حقه نماید شما هم کلام
و سخن ظهور را با او زیاد نمائید و کسی که انکار او را نماید او را بحال خود واگذار نمائید
و با او درین خصوص سخنی نگوئید بدرستیکه البد و ناچار است از فتنه که واقع شود
و بیفتد در میان آن فتنه و امتحان هر متشخص و بزرگی و از آنجا بدر رود و بیفتد
در میان این فتنه و ابتلا کسیکه از زیرکی یکمو را شق نموده او را دو مو نماید تا آنکه
در غربال امتحان باقی نماند مگر ما و شیعیان ما و باقی مردم از غربال ریخته شوند
و ایضا آنجناب فرمود ان الناس یفتنون کما یفتن الذهب و یخلصون کما یخلص
الذهب مردم گداخته خواهند شد در بوته امتحان چنانچه طلا گداخته میشود و پاک و
خالص خواهند شد از کدورت در بوته امتحان چنانچه طلا پاک و خالص خواهد شد
در قال پس چنانچه غش و چرم طلا در قال و بوته و کدورت برطرف میشوند
و طلای خالص پاک او باقی میماند همچنین میباشند خلق که غش ایشان در بوته
امتحان و ابتلا برطرف میشود و هرچه طلا بیشتر در قال میرود پاکتر میشود و
غش او کمتر میگردد و این خلق هرچه بیشتر ممتحن میشوند خالص تر میشوند تا آنکه
کسانیکه ایمان عاریتی داشته اند بروند و کسانیکه ایمان کامل دارند باشند تا ثابت
قدم در دین و مذهب چنانچه ملاحظه میشود که مردمان بزرگ باندک اشاره خیر

چیزی بلغزند و ایمان ایشان بهر طرف میشوند عشق از اول سرکش و خونی بود
تا گریزد هر که بیرونی بود و ایضاً آنحضرت فرمود اَلشّیعةُ تُرَبّی بالاَمانی مُنذُ سِنین
یعنی شیعه تربیت داده میشوند در باب ظهور قائم ع بلیت و لعل و رفق و شتات
فرج پس هرگاه کسی بگوید که ثمرهٔ وجود امام علیه السلام چیست که مردم را براه حق دعوت
نماید و احکام حلال و حرام را بمردم برساند و مردم بخدمت او برسند و او رفع منازعات
و مخالفات از ایشان نماید و امور دین و دنیای مردم را منظم نماید و در صورت
نبودن امام یا غیبت او هیچ یک از مذکورات بعمل نخواهد آمد پس وجود او ثمری نخواهد
بود جواب و این است که اسحق همین سوال را عریضه بخدمت خود حضرت قائم ع
نمود و توقیع شریف وی بیرون آمد که وَ اَمّا الاِنتِفاعُ بی کَالاِنتِفاعِ بِالشَّمسِ اِذا غَیَّبَها
السَّحابُ وَ اِنّی اَمانٌ لِاَهلِ الاَرضِ کَما اَنَّ النُّجُومَ اَمانٌ لِاَهلِ السَّماءِ یعنی اما منتفع
شدن مردم بوجود من و حال آنکه من غایبم مثل انتفاع بردن ایشانست از آفتاب
در زمانیکه در زیر ابر پنهان شده باشد و بدرستیکه من از برای اهل زمین امان میباشم چنانچه
ستارها امان از برای اهل آسمان میباشند زیرا که ستارها از آسمان که برطرف و محو شوند
آنها از هم پاشیده خواهند شد و قیامت برپا میشود و همچنین امام که از روی زمین
برطرف شد زمین اهل خود را فرو میبرد و از هم پاشیده میشود و بدل بزمین دیگر
میشود و قیامت برپا میشود علت او این است که امام علیه السلام چون علت غائی
آفرینش دنیا میباشد همین که علت برخواسته شد معلول هم برخواسته شده خواهد و

خواهد شد و چون بواسطه وجود مبارک امام ع فیوضات نامتناهیهٔ الهیه از برکات
ارضیه و سماویه بمردم میرسد خواه فیوضات معنویه از قبیل علوم و معارف
و عوارف و احکام باشد و خواه معاشیه از قبیل رویانیدن زمین علفها و میوها
و بیرون آوردن ماکولات و عیون و انهار و ما یحتاج از معادن و باریدن آب
از آسمان و وزیدن بادها که هر یک موجب حیات زندگانی دنیای فانی میباشند
و بواسطه وجود شریف امام ع آسمان و زمین برپا خواهند بود و بواسطه او افلاک
گردش میکنند و آفتاب و ماه حرکت میکنند و شب و روز و نور و ظلمت حاصل میشود و بوجود
او کوهها ایستاده اند و کشتیها در روی آب روانست و مردم در صحرا و دریا تعیش
مینمایند و امام علیه السلام قلب عالم است چنانچه آدمی بزرگی قلب زنده است
و بمردگی او مرده است و بکدورت او مکدر و پژمرده و ناخوش است همچنین بصحت
او صحیح است عالم هم بوجود مبارک امام ع صحیح خواهد بود و هر چیز او در محل و موقع
واقع خواهد بود و فیوضات نامتناهیهٔ الهیه آناً فآناً با ضروریات عالم و وجود از
محل و مبدء فیض همیشه جاریست و فیض از فیاض ابتدا بامام ع مینماید و بعد از او تعدی
نموده است بسایر موجودات خواهد رسید پس وجود اشیا بوجود مبارک امام ع بسته است
و فنا آنها بعدم امام بسته است و بقاء آنها ببقاء امام بسته است و وجود و بقاء امام و
ارشاد او بسته ببقاء الله و وجود اوست پس بر خدا لازم است بقاء و حفظ وجود امام را بواسطه
حفظ عالم زیرا که فوق او فیاض است و باید فیض او آناً فآناً برسد و هرگز قطع نشود در هر عالمی البته

بالنسبة بالعالم خود رسیدن فیض او موقوف بوجود امام ع است که علت
غائی اشیاء وسبب آفرینش ارض و سماء و محل فیض حضرت اله و قلب
جمیع مراتب ادنی و عوالم علیا است پس وجود او لطفی است و ظهور او
لطف دیگر است و عدم ظهور او بواسطه موانع خارجه است که عبارت است
از سوء افعال و اعمال و کفار و کردار ناهنجار بد خلق است پس علت غیبت
امام علیه السلام سوء افعال انام است و وجود لطف او لازم است که
بر خدا واجب است و خدا کار خود را فرموده است که ایجاد امام و حفظ او
باشد و ما بندگان نامه پر از عصیان بسوء اعمال خود مانع ظهور او شده ایم بجهة اطاعت
نکردن و انقیاد ننمودن او را و او هم از سوء اعمال عباد غائب شده است
که خوف قتل باشد لهذا مرحوم خواجه نصیر الملة والدین طوسی میفرماید وجوده
لطف و ظهوره لطف آخر و عدمه منا یعنی تصرف نمودن او لطف علی اللطف و عدمه
ایضا منا که تصرف نمودن امام در زمان ظهور و بروز لطف بر لطف است و تصرف
ننمودن او از جانب عباد است پس وجود مبارک امام مثل آفتاب عالمتاب است
که موجب روشنائی دنیا و ما فیها است که هر کس و هر چیز بقدر قابلیت خود
از او منتفع میشود و فیض حاصل میکند ولیکن انتفاع ایشان از وجود آفتاب در روز
بر دو قسم است که متصور میشود یا بلا مانع و حاجب است یا مع المانع است که وجود سحاب
و انتفاع اشیاء از آفتاب بی ابر نوع دیگر است و انتفاع ایشان از او در روز ابر

ابر نوع دیگر است و همچنین انتفاع اشیاء بردن از او در فصل زمستان و تابستان
و بهار و پائیز غیر از یکدیگر است چنانچه انتفاع از او در ساعات غیر از یکدیگر است
مثل اول صبح یا وسط روز یا آخر روز که هر یک علیحده اند پس انتفاع بردن
از آفتاب در روز ابر غیر از انتفاع از او است در روز غیر ابر و یک نفع عمده
بر طرف شدن ظلمت شب است بوجود او و هر انتفاعی که مردم از آفتاب در
روز ابر میبرند بهمان سیاق اشیاء از امام علیه السلام انتفاع میبرند زیرا که وجود
هر ذی وجودی موقوف بوجود شریف امام است پس امام که باشد اشیاء وجود
دارند والا فلا چنانچه بسط کلام را در کتاب مشکوة الانوار داده ام در باب
خلقت و طینت او و **نور ششم** در بیان ادله نقلیه وجود مبارک امام ع
حضرت قائم عجل الله فرجه است از اخبار خاصه و عامه با ادله محصوره خلافت
و امامت و طول عمر آنجناب بدانکه اخبار بطریق شیعیان و سنیان در وجود
مبارک او وارد میشود از آن جمله بطریق مقبول از امیر المؤمنین علی ع از حضرت
رسول ص منقول است که آنحضرت بمن فرمود یا علی ان الخلفاء من بعدی اثنا عشر
اولهم و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها یعنی
بدرستیکه خلفاء بعد از من دوازده ۲۱ پیشوا اند اول ایشان یا علی تو هستی
و آخر ایشان قائم است و او چنان کسیست که میگشاید خدا بدست او مشرقها و مغربهای
زمین را و ایضا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که یملک الارض

یملک الارض من ولدی اثنا عشر خلیفه ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة واحدة یعنی مالک میشود زمین را از اولاد من دوازده خلیفه پس بیرون میاید مهدی از اولاد من که اصلاح میاورد خدا امر او را در یک شب و مراد از مالک شدن این دوازده خلیفه اولی تصرف بودن ایشان است نه پادشاهی کردن ایشان باشد یا کذب لازم میاید بجهت خانه نشین و مقهور بودن غالب ایشان مالک بودن خلفاء جور زمین را یا مراد مالک شدن ایشان است زمین را در رجعت و ایضا از حضرت رسول صلعم منقولست که مهدی از اولاد من ظاهر خواهد شد و ابن عباس از آن قدوة ناس روایت میکند که فرمود یخرج المهدی من ولدی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا بیرون خواهد آمد مهدی از اولاد من که زمین را پر از عدل و قسط میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و فرمود که عیسی بن مریم از آسمان نزول میکند و در پشت سر او نماز خواهد باقتدا نماید و خواهد رسید سلطنت او بمشرق و مغرب عالم تا بجائی که نه کفش و سم مرکب نرسیده باشد و ایضا در صحیح مسلم که یکی از کتب معتبره معتمده اهل عامه است از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود عیسی از آسمان نزول خواهد نمود و حضرت صاحب الامر علیه السلام باو بگوید از برای ما در نماز امامت کن عیسی قبول نکند و گوید تو اولویت داری از من تو امامت کن تا من اقتدا نمایم بتو زیرا که منصب امامت مخصوص شما است پس عیسی دست حضرت صاحب را

حدیث نبوی

صاحب را بگیرد و او را پیش بدارد و در عقب سر او نماز را اقتدا نماید و ایضا از حضرت رسول صلعم بروایات عدیده منقول است که پیغمبر فرمود الائمة بعدی اثنی عشر راوی میگوید که حضرت کلامی دیگر فرمود که من نفهمیدم او را و از پدر خود که در نزد من نشسته بود پرسیدم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش و اخبار عدیده متعدده معتبره و آثار کثیره که بحد تواتر معنوی و استفاضه قطعیه و شیاع و ذیاع و تکاثر و تظافر از خاصه و عامه رسیده است که صاحب الامر قطعا خواهد بود و او غایب خواهد شد و ظهور خواهد نمود و بمحل شک و شبهه احدی از مسلمین نیست بلکه جمیع ایشان اتفاق بر وجود شریف او دارند بلکه جمع از ملل و اصحاب نحل از ادیان مختلفه و مذاهب شتته غیر متفقه از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و زردشتین و فرق مختلفه مسلمین از سنیان و شیعیان و شیخیان و صوفیان و عرفاء و حکماء و اطباء و علماء و ارباب سیر و سلوک و حدیث و تاریخ و غیره از مذکورات متفق بر وجود شریف او در آخر الزمان میباشند ولیکن اختلاف شدید درباره او نموده اند بعضی میگویند ظهور مهدی و خروج دجال از حتمیات است و جمعی قائلند بانکه او پادشاه تمام روی زمین خواهد بود که جمیع سلاطین و خواقین و خوانین و امراء صفحه زمین و ساکن ربع مسکون مطیع و منقاد او خواهند شد و لکن خلیفه و امام نیست بلکه سلطان قوی است و برخی میگویند سلطنت او سلطنت ظاهری او لو الامری است نه خلافت

نه خلافت حقه و امامت صدقه و ایضاً جفریین و رملیین از جفر و رمل و منجمین از نجوم و احکا
شناسان و ستاره شماران همه معتقدند بر ظهور و سلطنت او و حتی آنکه جاماسب در کتاب خود
احوال او را مفصلا نوشته است چنانچه بتفسیر کلمات او بعد از این ذکر خواهد شد
ان شاء الله و طایفه ناجیه و فرقه منجیه شیعه اثنا عشریه میگویند او امام عصر است
و صاحب زمان و حجة الرحمن و شریک القرآن و خلیفه دوران دوازدهمی خاتم
پیغمبران است و او متولد شده است و غایب است بجهة حکمتهای الهیه و اسرار ایجاد
و پاره سنیان میگویند مهدی آل محمد باید بیاید ولیکن هنوز متولد نشده است
و بعد از این متولد میشود و بعضی از ایشان قائل بقول شیعیان میباشند
چنانچه میاید نظر بکثرت اخبار و عدت آثار از طریق رسول مختار و ائمه اطهار
که طریقین از خاصه و عامه درباره او از کتب عدیده معتمده معتبره خود نقل نموده اند
از اهل سیر و تاریخ و حدیث از فقه از فقهاء و علماء و فضلاء از موثقین و معدلین
و معتمدین و معتبرین و اوحدی از اهل ورع و تقوی و صلاح و سداد و رشاد
چه در تولد او و چه در امامت و خلافت و سلطنت او و چه در غیبت کبری و
صغرای او و چه در بودن او پسر امام حسن عسکری از اولاد امام حسین ع
از نسل علی و بطن فاطمه طاهره از ذریه رسول خدا و رسیدن جمعی از کملین اخیار
و موثقین ابرار بخدمت آن بزرگوار چه در زمان حیات والد ماجد عالیمقدارش چه
در زمان اختفا و غیبت صغرای او و مشاهده نمودن ایشان انوار جمال و جلال و کمال

و کمال آن برگزیده حضرت متعال را و دیدن و شنیدن و دانستن و یقین کردن
ایشان با آثار معجزات باهرات و خوارق عادات و حل مشکلات غامضات
و بیان تنزیلات و تأویلات آیات متشابهات و محکمات و اصول و فروع و تحقیقات
متکثرات از برای علماء و فضلاء و فقهاء و شنوانیدن والد ماجد حضرت
امام حسن عسکری ع او را بخواص موالیان خود و فرمودن او و سایر امامان از آبای
کرام و اجداد عالیه درجات فخام او که مهدی آل محمد صلعم پسر امام حسن عسکری است
که امام و خلیفه دوازدهم رسول مجید است و مشرق و مغرب
عالم را مالک میشود و عالم را از ظلم و کفر و شرک پاک میکند لهذا خلفای بنی
عباس سعیهای بلیغه نمودند در تفحص و تجسس او که شاید او را بدست بیاورند میسر
ایشان نشد حتی آنکه بیخبر بخانه او ریختند و جستجو نمودند کنیزان والد او را حبس نمودند
و امر بقتل اطفال یافت شده آنجا کردند مثل نمرود و فرعون که شنیده بودند
که ابراهیم و موسی نامی ظاهر خواهد شد که سلطنت ایشانرا بهم زنند لهذا در سال
تولد ایشان چندین هزار طفل را سر بریدند و اثری از آنها ندیدند تا آنکه امر حق تعالی
جاری شد و حمل آنها بر والدات ایشان ظاهر نشد و احدی نفهمید و همچنین بود حمل حضرت
مهدی آل محمد صلعم که کسی ندانست و نفهمید و خلفای بنی عباس او را در هیچ طفلی
نیافتند و چنانچه نمرودیان و فرعونیان شکم زنان را شکافتند و مردها را از زنان جدا
نمودند که شاید نطفه مبارکه حضرت ابراهیم و حضرت موسی بن عمران منعقد نشود و

نشود و آخر الامر تاریخ که منجم نمرود بود در شب کشیک او در بالای سر نمرود مقاربت با زوجه خود نموده نطفه مبارکه ابراهیم منعقد شد و فرعون بواسطه زن خود آسیه متوجه تربیت موسی بدست خود شد بشوق هر چه تمامتر تا اینکه رغما لانف ایشان خداوند بدست خودشان در خانه خودشان دشمن ایشان را پرورش داده بمرتبه رسانید که هلاک نمرود و فرعون را بدست ایشان قرار داد با سوء حال و چون باید آنچه در امتهای گذشته واقع شده در این امت نیز جاری شود تا لطابق بالنعل بیاید لهذا خدا در خانه و ملک خلفاء حضرت مهدی را حفظ فرموده حمل مادر او را پنهان نمود و شخص او را مخفی کرد و عمر او را طولانی نموده و او را ظاهر خواهد فرمود و هلاک طواغیت و ظلمه و فسقه و فجره و کفره و ملاعین و منافقین و اهل رده و دشمنان خدا و رسول و دین مبین را بدست او جاری خواهد فرمود و چون آنحضرت ولادت او از مردم مخفی بود بجهة حکمتهای الهیه لهذا ارث والد ماجد او را در میان عم او جعفر و مادر او قسمت نمودند و مقصود از این قسمت اموال و این بود که خلفای بنی عباس میخواستند بمردم بفهمانند که حضرت امام حسن عسکری ع بلا ولد و عقب است و مهدی آل محمد ع از صلب او نیست و غایب نمیباشد و ظهوری نخواهد کرد و این کلمات بیهوده را رافضیان است و این حرکات ایشان بحمد الله موجب اخفاء آنجناب نشد روز بروز زیادتر ظهور و بروز نمود و علماء شیعه این اخبار را تنها و آثار در خصوص وجود و غیبت آنحضرت نقل نکرده اند بلکه جماعتی از مشاهیر علماء و فقهاء اهل سنت و جماعت هم

وجماعت هم اخبار و آثار بسیار درین باب روایت بطریق خود نموده اند مثل ثعلبی و ثعلبی و ابن ماجه و ابن عساکر و غزالی و ابن مغازلی و ابن جوزی و سبط او و احمد حنبل و ابن شیرویه و ابن مردویه و احمد خطیب خوارزمی و بخاری و مسلم و حمیدی در جمع بین صحیحین و جمع بین صحاح سته خود و ابن حجر مکی در صواعق خود و سجستانی و غیر از ایشان چنانچه در کتاب سیف الشیعه کبیر نوشته ام مفصل بلکه جمعی از علماء ایشان قائل بتولد و غیبت او و ظهور او شده اند و آنحضرت را امام دوازدهم میدانند مانند شیعه الا آنکه خلفاء ثلاثه را هم بحق میدانند و درباره دوازده امام کتابها نوشته اند و احوال و اخلاق و افعال و علم و حکمت و زهد و تقوی و افضلیت ایشان را از اهل عصر خود نوشته اند مثل سبط ابن جوزی و حافظ ابونعیم اصفهانی و ترمذی و از آنجمله است فاضل متبحر ابن ابی الحدید و عالم معتبر ابن صباغ مالکی که کتابی درباره امامت دوازده امام علیهم السلام و کیفیت احوال عمر و اخلاق و اولاد و زمان و خلفاء زمان عصر و شهادت آنها را غالبا بطریق شیعه نوشته است و اسم کتاب خود را فصول المهمه گذارده است و آن کتاب از جمله کتب معتبره معتمده موثقه اهل سنت است لهذا ما هم بعینه مضامین عبارات آن کتاب را در اینجا نقل می کنیم بجهة اتمام حجت الهی چنانچه میگوید که مهدی علیه السلام پسر امام حسن عسکری است و در زمان المعتمد بالله عباسی در سنه ۲۵۵ دویست و پنجاه و پنج متولد شد و پنجسال هم با پدر بزرگوار خود بود و بعد از فوت پدر خود دو غیبت نمود یکی صغری و یکی کبری و بر می خیزد

اخبار شیعیان

وبرمی خیزد به شمشیر چنانچه خداوند میفرماید وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ
اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ و هر آینه بتحقیق که ما نوشته ایم در زبور بعد از بیان
ذکر اینکه بدرستیکه زمین را بارث می برند بندگان صالح نیکوکار من و حضرت رسول صلعم فرموده
لا تنقضی الایام واللیالی حتی یبعث الله رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض
قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا یعنی نمیگذرد شبها و روزها تا آنکه برانگیزاند
خداوند مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین را
از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و باز از زرارة بن اعین منقول است
که گفت شنیدم از ابی جعفر ع که فرمود الائمة الاثنی عشر کلهم من آل محمد صلی الله علیه
و علیهم علی بن ابی طالب و احد عشر من ولده یعنی ائمه دوازده گانه همه از
آل محمد میباشند اول ایشان علی بن ابی طالب با یازده نفر از اولاد او
و باز روایت نموده است حافظ ابو نعیم اصفهانی بسند خود که رفع او را نموده است
بسوی عبد الله بن عمر بن الخطاب که رسول صلعم خدا فرموده است که لا تذهب الدنیا
حتی یبعث الله رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی یملأها قسطا و
عدلا کما ملئت ظلما وجورا و معنی این فقره می آید که اسم پدر او موافق است با اسم
پدر من پس ابن صباغ در این کتاب حسب و نسب و القاب حضرت قائم ع
بیان میکند و چند حدیث باز نقل میکند و بعد باین مضمون میگوید که حافظ ابو نعیم
جمع نموده است چهل حدیث در امر مهدی بخصوصه و تصنیف نموده است شیخ ما ابو عبد الله

اخبار سنیان

ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد شافعی گنجی در این باب کتابی را که اسم او را کتاب
البیان در اخبار صاحب الزمان نهاده است پس میگوید روایت نموده ابو عبد الله
مذکور از زر بن عبد الله که حضرت رسول صلعم فرمود که لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب
رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی اخرجه ابو داود و ایضا از امیر المؤمنین علی ع
منقول است که حضرت رسول صلعم فرموده که اگر باقی نماند از دهر مگر یک روز هر آینه
برانگیزاند خدا از اهل بیت من مردی را که پر نماید زمین را از عدل و داد چنانچه
پر شده باشد از ظلم و جور و اخراج نموده این را ابی داود در سنن خود و ایضا
روایت نموده است ابو داود و ترمذی و هر یک رفع حدیث را نموده اند با بی سعید
که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که فرمود مهدی از من است پیشانی او گشاده
و دماغ او کشیده است که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد
از ظلم و جور و ابو داود در این حدیث زیاد نموده است در روایت خود فقره و یملک سبع سنین
که یعنی مالک میشود هفت سال بعد از ایراد حدیث میگوید حدیث ثابت صحیح یعنی حدیث ثابت
صحیح است و ایضا روایت نموده است طبرانی در معجم خود و غیر از او از ائمه حدیث و
ذکر کرده است ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام باسناد خود بسوی
ابن عباس که رسول خدا صلعم فرمود المهدی طاوس اهل الجنة یعنی مهدی طاوس اهل بهشت است
و ایضا اسناد روایت را میدهد بحذیفه یمانی از حضرت رسول ص که فرمود مهدی فرزند من است
صورت او مثل قمر روشنی میدهد و رنگ او رنگ عربی و جسم او جسم اسرائیلی است

اسم ابیه است که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده است از ظلم و جور
که ترضی بخلافته اهل السموات والارض والطیر فی الجو یملک عشر سنین یعنی راضی
میشود بخلافت او اهل آسمانها و اهل زمین و مرغ در هوا که مالک میشود زمین را ده
سال و ایضا روایت میکند ابو داود که میرساند او را بام سلمه که گفت شنیدم
از حضرت رسول خدا صلعم که فرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمة یعنی مهدی از
عترت من از اولاد فاطمه است و از این بابت است آن چیزیکه روایت نموده است
او را قاضی ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب خود که مسمی بشرح السنه است
و اخراج او را نموده اند مسلم و بخاری در صحیح خود که هر یک سند او را میرسانند
بابو هریره که گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که میفرماید کیف انتم اذا نزل ابن
مریم فیکم و امامکم منکم یعنی چگونه میباشید شما زمانیکه نازل شود پسر مریم در میان شما و
پیشوای شما از شما باشد و ایضا از این بابت آن چیزیکه اخراج نموده است او را
ابو داود و ترمذی در مسند خود که میرسانند هر یک سند او را بسوی ابن مسعود
که گفت فرموده است حضرت رسول خدا صلعم که هرگاه باقی نماند از دنیا مگر یک روز
هر آینه طول میدهد خداوند آن روز را تا آنکه بر انگیزاند مردی را از امت من که موافق
باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از
ظلم و جور و ایضا از این بابت است آنچیزیکه روایت میکند او را ابو اسحق احمد بن
محمد بن یعلی که میرساند سند او را بسوی انس بن مالک که گفت حضرت رسول خدا

رسول خدا صلعم فرمود ما اولاد عبدالمطلب سادات اهل بهشت میباشیم من و علی
و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اخراج این حدیث را
ابن ماجه در صحیح خود نموده است و ایضا روایت شده است از علقمه
پسر عبدالله ما بودیم در خدمت حضرت رسول که ناگاه چند نفر از بنی هاشم آمدند
پس چون آنجناب ایشان را دید اغرورقت عیناه بالدموع چشمهای او پر
از اشک شد و رنگ او متغیر شد پس من عرض نمودم یا رسول الله می بینم
در صورت مبارک تو چیزیرا از اندوه که خوش ندارم او را پس آنحضرت فرمود
انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا یعنی بدرستیکه ما اهل بیتی میباشیم
که اختیار فرموده است خدای تبارک و تعالی از برای ما آخرت را بر دنیا
بدرستیکه با اهل بیت من میرسد بعد از من خواری و بیرون مینمایند ایشانرا از محل سکنای
خود تا آنکه میآید قومی از مشرق و با ایشان میباشد علمهای سیاه و میدهند
آنها را بمردی از اهل بیت من که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده
باشد از ظلم و جور پس هر کس درک نماید آنزمان را از شما باید برود نزد او
هر چند به رو راه رفتن باشد بروی برف اخراج این را کرده است حافظ
ابو نعیم و چون این حدیث را ابن صباغ طولانی روایت نموده است ما موضع حاجت
او را گرفته باقی او را انداختیم و ایضا روایت نموده است حافظ
ابو نعیم از ثوبان که حضرت رسول صلعم فرمود اذا رأیتم الرایات السود قد اقبلت

اقبلت من خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج فان فيها خليفة الله المهدي
یعنی زمانیکه دیدید شما علمهای سیاه را که رو آورد از طرف خراسان پس
بروید بنزد او و هرچند بسینه راه رفتن بروی برف باشد بدرستیکه در میان
آن علمها خلیفه خدا مهدی میباشد و شاید مراد ازین حدیث برگردیدن آنحضرت
باشد از طرف ترکستان بعد از فتح آن بلاد نه آنکه مقصود اول ظهور آنحضرت
باشد زیرا که اول ظهور موفور السرور آنجناب از مکه خواهد بود و حمل نمودن طایفه
ظالمه ضاله مضله خبیثه بابیه ملعونه این حدیث را بر ظهور آنحضرت و خروج ایشان
از طبرستان و احداث فتنه نمودن و بحمد الله مغلوب شدن ایشان غلط است
و کذب و افترا ایشان بر عالمیان ظاهر شد و ایضاً حافظ ابونعیم اخراج نموده
بسند خود از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفت رسول خدا ص فرمود که یخرج المهدی
من قریة یقال لها الکرعة یعنی حضرت مهدی بیرون خواهد آمد از قریه که او را کرعه
میگویند در مجمع البحرین گفته است کراع الغمیم وادی است که میانه او و مدینه یکصد و هفتاد
میل راه است و میانه او و مکه تقریبی میل راه است و از او تا عسفان سه میل راه است
و در روایت شیعه وارد شده است که آنحضرت در شمریخ و شمراخ مسکن دارد و کسی نمیداند
او در کجا واقع است و ایضاً در بعضی اخبار میباشد که آنحضرت در جزیره خضرا میباشد
و تعیین او معلوم نیست و ایضاً هرون عبدی روایت میکند از ابوسعید خدری
که من با او رسیدم و گفتم اگر حدیثی از حضرت رسول ص شنیده از برای من بگو او حدیث

طویلی در مدح فاطمه ع و شوهر و پسران او از برای من روایت
نمود که حضرت رسول ص بفاطمه فرمود یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا ستة خصال
لم یعطها احد من الاولین ولا یدرکها احد من الآخرین غیرنا نبینا خیر الانبیاء
وهو ابوک ووصینا خیر الاوصیاء وهو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء وهو عم
ابیک ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناک ومنا المهدی الذی الامام یصلی خلفه
عیسی بن مریم ثم ضرب علی منکب الحسین علیه السلام وقال من هذا مهدی هذه الامة
و بعد میگوید و همچنین اخراج نموده است او را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل یعنی
ای فاطمه ما خانواده میباشیم که خداوند شش خصلت با عطا فرموده است
که یکی از آنها را باحدی از اولین عطا نفرموده است و یکی از آخرین هم او را ادراک
نخواهد نمود غیر از ما اول آنکه پیغمبر ما بهترین همه پیغمبران است و او پدر تو میباشد دوم
آنکه وصی ما بهترین همه اوصیا است و او شوهر تو میباشد سیم آنکه شهید ما بهترین
شهیدان میباشد و او عم پدر تو حمزه است چهارم آنکه از ما میباشد دو سبط این امت
که حسن و حسین باشند و آن هر دو پسران تو میباشند پنجم جعفر طیار از ما میباشد که
با دو بال خود در جنت پرواز میکند ششم آنکه از ما میباشد مهدی این امت و او امامست
که نماز میکند در عقب سر او عیسی بن مریم پس آنحضرت دست مبارک خود را بدوش
امام حسین ع نهاده فرمود مهدی ازین پسر خواهد بود و این حدیث شریف را
جمعی از علما و فضلا خاصه و عامه از سلمان و غیره نقل کرده اند و ایضاً روایت

روایت میکند عبد الله پسر عمر بن الخطاب از حضرت رسول صلعم که فرمود بیرون
میاید مهدی و بر سر او عمامه میباشد که بر او ملکی موکل است که ندا میکند هذا خلیفة الله
المهدی فاتبعوه یعنی این خلیفه خدا مهدی است پس او را متابعت نمایید و همین
روایت را بعینها ابو نعیم و طبرانی و غیرهما نقل کرده اند از آنحضرت و ایضاً
جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند از حضرت رسول صلعم شنیدم که فرمود
سیکون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء ملوک جبابرة ثم
ثم یخرج المهدی من اهل بیتی یملأ الارض قسطاً کما ملئت جوراً یعنی زود است
که خواهند بود و بعد از من خلیفه ها و بعد از خلیفهها امرا خواهند بود و بعد از ایشان
پادشاهان جبر کننده خواهند بود و بعد از آنها بیرون خواهد آمد مهدی از اهل
بیت من که پر کند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از جور پس ابن صباغ
بعد از ذکر مذکورات رفع استبعادات و دفع شبهات طول عمر آنحضرت میکند و مثل
او را بمثل خضر و الیاس و عیسی و دجال و شیطان میزند و از برای تقاء هر یک
از مذکورین آیه از قرآن شاهد میاورد که محال نیست بقاء آنحضرت مثل بقاء این
اشخاص و پس از اینها ذکر علامات و امارات ظهور او را میکند و ذکر رفتار و سیرة
سلوک او را با مردم مینماید و چون ذکر همه کلمات او موجب تطویل است لهذا باهمین قدر
اکتفا بکلام او نمودم که شیعیان بدانند که جمعی از علماء سنیان هم قائل بوجود
مبارک حضرت مهدی آل محمد صلعم میباشند و اخبار بسیار و آثار بیشمار از حضرت رسول

از حضرت رسول مختار صلعم و ائمه اطهار بر وجود و ظهور او نقل شده است بدانکه حدیث
اخیر دلالت بر حقیت خلفاء ندارد زیرا که آنحضرت بیان وقوع واقعه را نموده است
که بعد از من چنین و چنان خواهد شد و خلفاء و امراء هم میرسند چنانچه پادشاهان
هم خواهند رسید چنانچه حدیث الخلافة بعدی ثلاثون سنة را از آنحضرت
روایت کرده اند و معارضات این اخبار را با حدیث اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش با
با وجود اینکه مدت خلافت خلفاء اربعه و شش ماه امام حسن خلیفه شدن را با
سایر اخبار بسیار در کتاب سیف الشیعه نوشته ام و اما مدت عمر آنحضرت را خدا
میداند که چه قدر خواهد بود و لاکن در خبری وارد شده است که باید آنحضرت هزار
نفر از اولاد خود را مثل و مسلح نموده بجهاد نفرستد و بعضی از حکما گفته اند
که آنحضرت عمر هشت کرکس خواهد نمود و بعضی گفته اند باید آنحضرت بقدر طول اعمر
معمرین سالفه امم عمر نماید بجهة حصول مطابقه میانه این امت و امتهای گذشته
و عمر چند نفر طولانی بوده و هست از مؤمنین و کافرین اولاد آدم یکی خضر و یکی
الیاس ع یکی لقمان و یکی عیسی و یکی ادریس ع یکی نوح که دو نفر ایشان زنده اند و
دو نفر ایشان زنده باسمان رفته اند و دو نفر ایشان مرده اند و همه از خوبانند
و از بدان هم بسیار مثل دجال بنا بر اینکه از اولاد آدم باشد چنانچه در روایتی
وارد شده است و در خبری در زمان حضرت رسول صلعم متولد شد و سامری است که
هنوز از زمان موسی زنده است و در بیابان مصر است و لامساس میگوید و کسی نزد

وکسی بنزد او نمیتواند برود زیرا که هر دو را تب شدیدی عارض میشود و چون موسی خواست
او را بکشد خطاب رسید باو که سامری سخی است موسی او را نکشت چون گوساله را درست
نمود و مردم را بعبادت او دعوت نمود عذاب لامساس در حیات باو نازل شد
و اولاد او هم در مصر بهمین درد مبتلا میباشند و ایضا از معمرین از بدان یکی
عوج پسر عناق دختر حضرت آدم است از آن زمان زنده بود تا آنکه بدست موسی بن
عمران کشته شد و یکی هاروت و ماروت بودند که دو بندهٔ صالح بودند و بواسطهٔ
معصیت معذب شده اند در چاه بابل نزدیک بکوفه و تا قیامت زنده اند و ملک
نبودند و یکی دجال است و در عمر هر یک از بدان و نیکان مذکورین خلاف واقع است
در اخبار بروایتی حضرت نوح دو هزار و پانصد سال کمتر و بیشتر هم دارد و حضرت
لقمان سه هزار چهار هزار سال وارد است و حضرت خضر و الیاس قریب به هفت
هزار سال عمر دارند پس نباید آنحضرت بقدر طول العمر گذشتگان عمر نماید زیرا
که در میان آنها کسانی میباشند که تا قیامت زنده خواهند بود مثل حضرت خضر و
الیاس ع پس مراد این است که نباید کسی تعجب از طول عمر آنحضرت نماید زیرا که
در گذشتگان هم بسیار بودند که طول عمر داشتند و دارند بلکه در این زمان
طول عمر آنجناب یکی از معجزات باهرات خواهد بود و در این مدت ضعف
و سستی و فتور و پیری باعضاء و جوارح و قوی و حواس ظاهره و باطنهٔ او
نرسیده است بلکه چون ظاهر شود بسن چهل سالگان ظاهر شود و پس انکار وجود

آنحضرت بجهة کثرت طول عمر او غلط و باطل است زیرا که امتناع عقلی
و عرفی و شرعی ندارد که خداوند حجت خود را بجهة مصالح چند از نظرها غایب نماید
و بعد از مضی مدتی او را ظاهر سازد چنانچه جمعی از اولیاء و انبیاء و اوصیاء در زمانهای
گذشته غایب شدند مدتها و بعد ظاهر گردیدند و دعوت الهی را تمام نمودند و معمرین از ملائکه
و جن و شیاطین بسیارند که هر یک چندین هزار سال عمر نموده اند مثلا شیطان چندین سال
قبل از خلقت آدم خلق شده بود و پسر زادهٔ او که هام بن هیم بن لاقیس ابن ابلیس باشد
در زمان آدم موجود شد و ایمان بهمه پیغمبران آورد و با نوح در کشتی بود و از شیاطین کسی بجز
او مسلمان و خوب نیست و حال هم مسموع میشود که جوکیهای هند حبس نفس خود مینمایند
و هر یک مدت مدیده زندگانی دنیای فانی را میکنند بلکه بعضی از آنها را در خمها و دخمها
میگذارند که سالهای بسیار برا و میگذرد پس تعجب از عمر آنحضرت نیست تعجب از منکرین است
که طول عمر اشخاص مذکوره را قائلند و عمر آنجناب را منکرند بجهة تعجب و حال آنکه عمر او از اعمار مذکورین
بمراتب قصر است زیرا که تولد آنجناب در دویست پنجاه و پنج یا شش هجری بوده بنا بر تاریخ
نور و حال که زمان تحریر این عجاله است هزار و چهارده سال و دو ماه کم است چه تعجب
دارد که خداوند او را حفظ فرماید و چون بخواهد او را ظاهر نماید و امر خود را بواسطهٔ او جاری
فرماید و اما در مدت سلطنت او هم نیز اختلاف است در اخبار و آثار و از این سبب اختلاف
اقوال شده است پس هفت سال و ده سال و بیست سال و هفتاد سال و سیصد و نه سال بعدد
لبث اصحاب کهف در غار گفته اند چنانچه خداوند میفرماید و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین

سنین و زیاد و اوست است پس جمع میانه اخبار ممکن است بوجوه عدیده که یکی از آنها
این است که مدت سلطنت آنحضرت از ابتدا تا انتها سیصد و نه سال باشد
و هفتاد سال او مخصوص آنجناب باشد که احدی از بنی آدم بجز او در روی ربع مسکون
از زمین سلطنت نکند و در باقی و اهل دنیا از مشرکین و کافرین و ظالمین و فاسقین
مشغول جدال و جهاد باشد و غیر از آنحضرت هم قبل از استیلای او سلطنت نمایند و ده
سال مشغول تعلیم احکام حلال و حرام بر جمیع اهل دنیا باشد که بجز حکم و سلطنت او
و اجرای حدود و احکام حکم احدی از بنی آدم نافذ نباشد یا آنکه مراد از هفت سال
و هفتاد سال مذکور باشد زیرا که هر سال آن زمان مقابل با ده سال این زمان است
زیرا که خداوند امر میفرماید افلاک را که بآرام حرکت نمایند و از بطئی حرکت نمودن
افلاک خاصه فلک اعظم و فلک اطلس و فلک الافلاک حرکت خاصه متوالیه
آفتاب و ماه و حرکت فلکی آنها که برخلاف توالی است بطئی واقع شود و بنابر این حرکت
نماید که مدت زمان حرکت یکدوره او از متوالی و غیر متوالی بقدر حرکت ده سال
از سنه این زمان واقع شود و این موجب فتور و رخنه در افلاک نمیشود زیرا که خداوند قادر
تغییر دادن افلاک است که بطئی را بسریع و سریع را ببطئی مبدل نماید و الا عجز او لازم
میاید و این کفر است و تحقیق این مسئله اگرچه در علم هیئت است لاکن اهل هیئت
و نجوم قایل شده‌اند بسرعت و بطئی حرکت کردن افلاک زیرا که آنچه افلاک حرکات
خاصه و غیر خاصه دارند بهمان طریق حرکت میکنند بدون کم و زیاد و الا آنکه اخبار بسیار

اخبار بسیار بر تغییر اوضاع آن زمان وارد شده از فصول اربعه و وجود اشخاص و تغییر
هوا و امکنه و ظهور میوجات غیر موجوده و بروز احوال غریبه و عجیبه و سالی دو دفعه یا
بیشتر گندم و جو و سایر حبوبات و بقولات و فواکه از اراضی و اشجار بعمل میاید
و حال آنکه حالا متعارف است که سالی یکدفعه در غالب بلاد حاصل شوند اگرچه در بعضی
بلدان سالی دو دفعه حاصل گندم و جو و سایر بقولات و فواکه بعمل میاید مثل گرمسیرات و
پر معلوم است که تغیر و تبدل هوا و آب در امکنه متفاوت است لهذا اشخاص و اعمار و اطوار
و احوال و اعمال و صفات و جمال و سیاه و سفید بودن ایشان بواسطه امکنه و ازمنه
است و نیز معلوم میشود که آفتاب در بعضی ایام می ایستد از حرکت خود و حرکتی نمیکند
و حال آنکه او مرکوز در ثخن فلک رابع است و دو حرکت دارد که حرکات
خاصه خود و حرکت فلک الافلاکی است و مع ذلک رکود مینماید در روز جمعه
بنا بر بعضی اخبار و روز جمعه اقصر الایام است که از روزهای دیگر کمتر است در هر فصل باشد
و احتمال دارد که ازمان بالنسبه باشخاص تفاوت نماید در طول و قصر مثل شب هجر و وصل
بالنسبه بعشاق که شب وصل بسیار کوتاه است بالنسبه بعاشق واصل و دراز است بالنسبه
بعاشق مهجور **فصل نوزدهم** در بیان بعضی از عبارات مختلفه وارده در کتب
اهل ادیان و ملل و مذاهب مختلفه و نحل اهل دنیا از سابقین و لاحقین و مسلمین
و کافرین که در خصوص حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه بیان نموده
اند و قایل بوجود آنجناب شده اند و خبر از ظهور موفور السرور و الفرج آنحضرت داده اند

داده اند و ما بعضی از آنها را از بعض از افاضل محدثین نقل می کنیم که موجب زیادتی
بصیرت و حصول معرفت بآنحضرت شود بدانکه چون آنجناب بواسطه صفات عدیده
زاکیه و با عتبارات مختلفه ذکیه که دارد اسامی مختلفه از برای او پیدا شد در هر دین
و مذهب و ملت و هر زبان و کتاب از کفار و مسلمین و اهل کتاب در صحف و توریت
و انجیل و زبور و قران و هر یک از انبیا و اولیا و علما و ارباب علوم مختلفه او را بکی
خوانده اند چنانچه جمعی از علما تصریح با و فرموده اند مثل قائم و مهدی و منتظر و صاحب الامر
و العصر و حجة و برهان و نجم و عصر و غیب و فجر و در صحف ابراهیم صاحب و در زبور
قائم و در توریة اقید تود ماشیع و در انجیل حمید و در کتاب فرنگان مسیح الزمان
و در کتاب زردشت سروش ایزد و در کتاب ابستاغ که تفسیر زند و پازند است
بهرام و بنده یزدان و در کتاب ارماطس شاطیس و در کتاب هزار نام هندوان
لند بطارا و در کتاب جاودان خورانه و در کتاب بعضی از نصارا خسرو و در کتاب
ارژی میزان الحق و در بعض صحیفه آسمانی کلمة الحق و لسان الحق و در کتاب کندرا ن
صمصام الاکبر و در کتاب کران عجم گیتا ذویم و ایزد شناس و در کتاب پاتکل راهنما
و در کتاب شاکمونی ابستاده و خدا شناس و در بعض کتب نجته و منصور و فرخنده
و بقیة الله و برهان الله و قاطع میگویند و هر صاحب علمی از منجمین و خفار و رمالین
و اختر شناسان و اهل کشف و ریاضیین و مرتاضین و اهل کتاب و علما متقدمین و
متاخرین و کفره و مسلمین ذکری از آنحضرت نموده اند و خبر بآمدن او داده اند ولاکن

داده اند ولاکن بکیم چیزی از او فهمیده اند و اختلافات بسیار در خصوص او نموده اند
بعضی او را پیغمبر میدانند مثل یهود و بعضی او را پادشاه میدانند و بعضی او را خلیفه خدا میدانند
و بعضی او را امام عصر میدانند و بعضی گمان کرده اند آمده و رفته است و بعضی گفته اند نیامده است
و خواهد آمد و از برای آمدن او علامات بسیار است و ما نقل از علما بعض و کتب ایشان
بعض کلمات ... معنی می کنیم چنانچه بعضی از محدثین نموده اند از آن جمله
صاحب کتاب پاتکل که از کتب اعظم کفره هند است در ایام مدت عمر
دنیا گوید عمر دنیا چهار طور است ... طوری چهار کور است و هر کوری چهار دور و
دوری چهار هزار سال است که مجموع او میشود دویست و هشتاد و چهار هزار
سال پس گفته است چون دوره تمام شود دنیا کهنه تر شود و زنده گردد و صاحب
و صاحب ملک تازه پیدا گردد از فرزند و پیشوای جهان که یکی ناموس آخر الزمان است
و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر که بش نام دارد و نام صاحب ملک راهنما است
بحق پادشاه شود و خلیفه رام حق باشد و رام بلغت ایشان بمعنی خدا است و آن پادشاه
بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر حکم براند و او را معجزه بسیار است و
هر که پناه با و برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخ رو باشد و نزد رام و دولت
او بسیار کشیده شود و عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده و آخر دنیا باو تمام شود
و از ساحل دریای محیط و سراندیپ و قبر بابا آدم و جبال القمر و شمال هیکل الزهره تا سیف
البحر اقیانوس را مسخر گرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و با تنیا کابل و بتخانه

وبتخانه او را خراب کند و جگرناک بفرمان او بسخن آید و بتخانه اقدس را بشکند و
بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و از انجمله است
شاکموین که باعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر صاحب کتاب است و میگویند بر اهل
خطا و ختن مبعوث بوده است و مولد او شهر کیلوس است و گوید که دولت دنیا
و حکومت او بفرزند سیّد خلایق و جهان گشن بزرگوار تمام شود و او پادشاه
زیر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و برابرها سوار شود
فرشتگان کارکنان او باشند و از سواد آن که زیر خط استواست تا ارض تصلین
که زیر قطب شمالی است و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که مراد کوه قاف
باشد صاحب شود و دین خدائی شود و نام او ایستاده و خداشناس است و
و از انجمله است تامنک که یکی از صاحب شریعتان کفرهٔ هنود است
و صاحب کتاب است و باعتقاد او آدمی مثل گیاه روئیده و خشک میشود و میگوید
که دنیا تمام شود بپادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از
فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و کوهها
و زمینها باشد همه را بدر آورد و از آسمانها خبر دهد و از انجمله است ماهی سوز
در کتاب وید خود گوید و او از هنود است میگوید که پادشاهی در آخر الزمان بهم رسد
که امام خلق میباشد و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود درآورد و
همه کس از مؤمن و کافر را بشناسد و از انجمله است صاحب کتاب و

دشن جوک که گفته است دنیا در آخر دنیا بکسی بگردد که خدا را دوست دارد و
و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند بحکم
جاش که خلافت و تباه کارانرا زنده کند که در دینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبر
پامال کرده باشند همه را بسوزاند و عالم را نو کند و هر بدی را سزا دهد و نیک کردار دولت
او است که عبارت از چهار هزار سال باشد و از انجمله است داد نک
که از کتب براهمه است گوید بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در آخر الزمان
و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدّی حاکمان
و ریای زاهدان و پیدایی اغنیان و حسد حاسدان برطرف شود و دنیا مملو
شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف شود و بجز نام از او نماند و پادشاهان
ظالم و بی رحم شوند و رعیت بی انصاف شوند و در خرابی یکدیگر کوشند و عالم را کفر و
ضلالت بگیرد دست حق بدر آید و جانشین آخر که محمد مطلق که محمد صلعم باشد ظهور کند
و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را هدایت
کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و غیر حق و راستی از کسی قبول
نکند و از انجمله است کتاب کوموسب که جوموسب و جاماسب او را
میگویند و از اسرار النجوم است احوال پادشاهان و انبیاء و اوصیاء و اولیا را
بیان میکند تا آنکه احوال حضرت رسول خدا پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم
نیز میگوید بتفصیل و بعد از آن میگوید که از فرزندان دختر پیغمبر عرب که خورشید جهان

خورشید جهان وشاه زمان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا و بحکم یزدان که جانشین
آخر آن پیغمبر باشد در میان تمه باشد و دولت و تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی
او دنیا تمام شود و آسمان جفت شود و زمین بآب فشرده شده و کوهها بر طرف
شوند پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بندهٔ عاصی است او را بگیرد و او را
حبس نماید و سمندغ و فشرخ و صابل و شفغذ سپاهان اهرمن را بگیرد و شاه شیطان
که عبارت از ملائکه اند با وفرود آیند و خلایق را بیزدان خوانند و تمام مذهب او
برهان قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر باشند بشتر و سروش و اشمان
که عبارت است از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل نازل شود با و بهرام و فرشتهٔ موکل
بمسافران و ملک موکل بر زمین و ملک موکل بر گاوان و گوسفندان و ملک موکل
بر آتش و آب و روان بخش که روح القدس است و زنده گرداند خلق را از بدان
و نیکان را جزا و بدان را جزا دهد و بدان را سزا دهد و بسیاری از
خوبان و پیغمبران زنده شوند مثل ملکان پدر خواجه خضر و مهرانیس پدر الیاس
و لقوماس پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که حضرت
سلیمان است و ارسطوماقدونی و سام ابن افریدون که حضرت نوح است
و شالون عابد و سولان و شموئیل و شاد دل و میناس و ماجاس پیغمبران زنده شوند
و زنده شود عابر بن شالخ و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقا
مغربیست که بجای حنظله بن سفیان غایب شد و از بدان گیتی و دشمنان خدا

و دشمنان خدا او کافران زنده گرداند سستورنوس را که نمرود باشد و اولاد
ما برج و فشرخ بسوزاند که مراد فرعون و قارون باشد و هامان وزیر فرعون را
زنده کند و بسوزاند و سامری را زنده نموده بسوزاند که اسرائیلیان را گمراه نمود و از چاه
دماوند بدر آورد ضحاک علوانی را و او را دیوان مظالم کند و زنده کند شماسی را که دین
پهلوی را بهم زند و زنده کند صدوم قاضی شهر لوط را و اسقف قاضی ترسایان را و مار
یعقوب عالم نصارا و زنده کند دو باغ اهرمن را که عمل اغلام را پیا ورد در میان قوم
لوط بیاد داد و زنده کند دزدان را و همچنین زنده گرداند آنان را که در دنیا بدعتها
نهادند مثل سیدرنگ که طبع را خدا میدانند و صاحب که ستاره پرستان بنیاد
کرد و میلا نرا که مبدء را نور و ظلمت میدانند و کوتن بکاف عجمی را که اصل وجود را آب
و آتش و خاک میدانند و همه اینها را قدیم میخوانند غلط با این حرا احد و همه اینها را بسوزاند
و از پادشاهان اقوام خود را زنده کند که فشنها در دین کرده باشند و خوبان بندگان
یزدان را کشته باشند و رستم بن زال را زنده کند و کیخسرو را زنده نماید و دیوان
همه را بکشد و همه را بکشد و بسوزاند و خاکستر ایشان را بدریای محیط ریزد و همه نعلبان
اهرمن و بدکاران را بکشد و نام این پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان و شاه زمان
که او دختر سین باشد که مراد محمد است صلعم و ظهور او در آخر دنیا باشد و عمر مهشگر کند
و چون خروج نماید عمر اوسی قرن باشد از زمان که تازیان بر فارسیان غلبه کنند
و شهرهای ایشان را بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اگر بدست سلطان تا رنگ

کوهشور باشد و با صاحب جنگ کند و آن زمان انیوس که مراد مسیح باشد و بروایت دیگر
از بستوس از برکین که آسمان باشد بزیر آید با حواریین و ایشان در پس و پیش او جنگ
کنند و بروایت دیگر یشوع ناصری و بانگ ناقوس در عالم گم شود و زنجیرها در گردن
مسیحیان کنند ای قوم فکر خود کنند که جزا داده میشوید و بردار کشیده میشوید
از دست لشکر آدم یعنی اسلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و گردن شما
و از آن جمله سنیان همه قائل شده اند بوجود مهدی علیه السلام در آخر الزمان و اخبار
بسیار بطرق ایشان در باب ظهور مهدی در کتب معتمده خود روایت نموده اند
لیکن گفته اند رافضیان او را امام مفترض الطاعة میدانند و حال آنکه چنین نیست
بلکه او از فرزندان رسول خداست ولیکن پادشاه خواهد شد که سزاوار همه پادشاهان
باشد و لاکن در خصوص آنحضرت کلمات بسیار مختلفه گفته اند بعضی از ایشان گفته اند
هنوز متولد نشده است و جمعی کثیر و جمی غفیر از ایشان مثل محمد بن یوسف گنجی در
کتاب بیان و سبط ابن جوزی در کتاب خصائص و خطیب دمشق اسکندرانی
و باقلانی و ابن ابی الشوارب قاضی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر
در جامع الاصول و صاحب کتاب جمع بین الصحاح الستة و خوارزمی در کتاب
الیقین و ظاهر قول محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات و حافظ ابو نعیم و ظاهر
قول ثعلبی از محدثین و مفسرین و غیرهم قائل شده اند که متولد شده است ولیکن
علاء الدوله سمنانی که از صوفیان است گفته است که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض

روافض میگویند امامان نزد ایشان این است که اعتقاد کنند که محمد بن حسن
عسکری زنده است و مهدی است و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که غایب
شد در طریقه ابدال در آمد و همچنان عمر تازه یافت و قطب شد و نوزده سال
قطب بود و خدا میداند که او مرده است و در مدینه رسول صلعم او را دفن نمودند و
فاضل محدث محبی نقل از قاضی ذکریا روایت میکند که او بر حاشیه کشاف در تفسیر
آیه فنسی آدم و لم نجد له عزما گفته است که حضرت آدم عزمی نداشت در اقرار
بظهور مهدی و تجربه رفضه و مرّ الله لهم صاحب با امام مفترض الطاعة میدانند
و درین باب غلو بسیار دارند این را میدانم لاکن برمن ثابت شده است که
صاحب الامر چهار نفر صحابه کبار را چون خلفاء ثلاثه و معاویه را زنده می کند که
منکر آنحضرت باشند و از سنیان چهار نفر که مساعی جمیله در دین بظهور آورده
باشند زنده می کند که مسلمانان را تعلیم مسائل و فرائض نمایند و گمان دارم که فقهاء
اربعه باشند که ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل شیبانی باشند و قاضی خرم
او غلی که پیشتر قائم مقام روم است بسلطان براین حاشیه رد نوشته است که
اجماع مسلمین منعقد است که شیخین افضل خلق اند بعد از حضرت رسول صلعم و این کلام دلالت
بر فضیلت مهدی دارد و دال بر تشیع اوست و اما فرق مختلفه شیعه
قائل شده اند بوجود مهدی اگر چه در شخص او خلاف نموده اند پس اسمعیلیه از
ایشان اسمعیل ابن حضرت امام جعفر صادق را مهدی میدانند

مهدی میدانند و او را غایب میدانند و از اولاد مهدی است که از سلاطین مصر و اسکندریه
است و ناووسیه از ایشان خود امام جعفر صادق علیه السلام را
مهدی میدانند و میگویند آنحضرت نمرده و غایب است و با لشکر بسیار ظهور
خواهد کرد و کیسانیه میگویند محمد حنفیه مهدی این امت است و او زنده
و در کوه رضوی در کهف عقیق یمن غایب شده است و در آخر الزمان ظهور میکند
و دجال را میکشد و دنیا را پر از عدل و داد کند و جارودیه از طایفه زیدیه
گویند که مهدی محمد بن عبد الله بن حسن ابن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
و او را غایب میدانند و خود زیدیه محمد بن ابو القاسم عمر بن علی بن الحسین
مهدی این امت میدانند و او را غایب میخوانند و حال آنکه معتصم عباسی او را گرفته
حبس نمود و عباسیان مهدی عباسی را مهدی این امت میدانند و بعضی
از شیعه مثل فطریه و سبتیه مهدی را از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام
میدانند و جمعی انکار آنحضرت را نموده اند و جمعی انکار حیات او را نموده اند
و اختلافات در وجود شریف آنحضرت بسیار است چنانچه گذشت
و لاکن همه بوجود شریف مهدی امت محمد قائل شده اند اگرچه در خصوص شخص او
اختلاف نموده باشند یا آنکه در شخصی و نوعی بودن مختلف باشند چنانچه
بعضی از ارباب تصوف مهدی را شخصی نمیدانند بلکه میگویند نوعی است که باید
در هر زمان یکنفر مهدی باشند و در هر یک از مرشدین جلوه و ظهور میکند

و ظهور می کند نور مهدویت لکن این بدیهی است که تا حضرات بنوعیت آن بزرگوار
قائل نشوند نعوذ بالله چگونه مرشد درست میشود که قائل مهدویت باشد علیهذا
و از جمله سخنهای لاطائل حضرات باپیه تا بابیه که ظهور کلیه را قائل اند و میگویند که
هر کس که متصف بصفت مذکوره شد قابل مهدویت است که حسنعلی که دو هزار
کرور قلمی بل متجاوز داده است و آن اشخاصیکه در اطراف آنجناب میباشند همگی حاضر
و معین اند که مذاکره آنها موجب تطویل کلام است و کسانیکه ربقه اطاعت
و ارادت و اخلاص و مریدی او را بگردن تسلیم و بندگی انداخته اند همین
اعمال شنیعه را که آن فاسق فاجر مرتکب شده ایراد میشود در جواب میگویند
پاکی طینت نفس ناطقه قدیم است او که مراقبت باین اعمال قبیحه نموده و فساد
نظیر با دنی تأمل و از کلمات مولف مرحوم فساد اقوال مذموم است و همه آنها باطلست
کثر الله امثالهم فارجع فانتفع **نور هشتم در بیان علامات
ظهور موفور السرور آن سرور و آیات** که باید قبل از ظهور
آنحضرت آن امارات ظاهر شوند و آنها بر شش قسمند اول حتمیه که البته باید
واقع شود مثل خروج دجال و سفیانی و صیحه آسمانی و این هر سه علاماتی است
که مقارنه با ظهور خواهند بود دوم قسم معلقه و شرطیه بمشیت الهیه است که هرگاه
خدا خواهد واقع میشوند و الا فلا بجهة حکمت و مصالحی و مقتضی و موانعی که خدا
عالمیان میداند و بوقوف اصلحیت با حوال عباد در فشار خواهد فرموده و

خواهد فرمود

خواهد فرمود و شاید بفعل عباد از اطاعات موجود و مرفوع شوند والله العالم
بخفایا الامور ششم علاماتی است که تا حال که زمان تحریر این عجاله است واقع
شده رجا چهارم اماراتی است که هنوز واقع نشده اند و باید واقع شوند پنجم
علاماتی است خاصه که مختص خود آن جناب است که بداند خدا او را اذن ظهور داده است
زیرا در بعض اخبار گذشت که علم ظهور را بجز خدا کسی نمیداند و درین علامات کسی شریک
نیست با آنحضرت ششم علامات عامه است که از برای عامه عوام و خاص
خواص ظاهر خواهد شد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی اما علامات خاصه
و امارهٔ مختصهٔ آنجناب دو چیز است اول شمشیر آنحضرت است که در غلاف خود بنفسه
و چون خداوند میخواهد ظهور او را امر میفرماید که سیف او بخودی خود از غلاف
خود بیرون میاید و بزبان فصیح عرض میکند اخرج یا ولی الله فلا یحل
لک ان تقعد بعد الآن عن اعداء الله یعنی بیرون برو ای ولی خدا نیست
دیگر حلال آنست از برای تو که بنشینی ازین بعد از دشمنان خدای تعالی دویم
علم آنجناب است که شقه او بسته است و خود بخود باز میشود و بلند می گردد و
عرض میکند یا ولی الله اقتل اعداء الله یعنی ای دوست خدا بکش دشمنان خدا را
و با آنحضرت سه علم میباشد که بر شقه علم اول نوشته شده است الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز را کامل
نمودم دین شما را از برای شما و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و راضی شدم

و راضی شدم از برای شما که اسلام دین شما باشد و بر شقه علم دوم نوشته شده است
که یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و بر شقه علم سیم نوشته شده است
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و خلیفته و الحسن و الحسین و التسعة من ولد
الحسین اوصیائه **واما ظهور موفور السرور آن سرور** رسانندهٔ ما
(و علامات عامه)
درین عجاله علی سبیل الاختصار قریب بشصت علامت را بیان می کنیم تا آنکه شیعیان
قوی البنیان بر بصیرت باشند و هر خبری که در صحرا غوغا نماید نگویند این خبر علامت یا
هر کو دلی ادعائی نماید نگویند امام یا باب و نائب خاص امام است زیرا که آنحضرت
در زمان غیبت کبری اصلا نایب ندارد تا آنکه بامر الهی خود او یکدفعه ظهور نماید یکدفعه
اول خروج شعیب بن صالح است از شهر سمرقند که امور عظیمه را مرتکب خواهد شد و تا بحال
خروج او معلوم نشده است و این ترتیب وقوع علامات نیست بلکه مقصود تعداد
و شمردن آنها است و شاید تقدیم و تاخیر در علامات مذکوره است واقع شود دویم
خروج عوف نامی است سلمی در زمین جزیره که او را کویت گویند و قریب بشهر ابو شهر است
و خروج او با فتنه و فساد خواهد بود تا آنکه میرود بدمشق و در آنجا کشته خواهد شد
سیم خروج حسنی است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
یکی از علامات ظهور کشته شدن پسری است از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او
محمد بن حسن زکیه است و در خبر دیگر است فاصله در میان کشته شدن او و ظهور
فرج بیش از پانزده روز نخواهد بود و در حدیثی فاصله پانزده روز خواهد بود و جمیع میان

وجمع میان هردو ممکن است بر حمل ظهور دیگر برابر مقدمات او و این علامت هنوز
نیامده است و در حدیثی وارد شده است که همین نفس زکیه از اصحاب حضرت
قائم است و آنحضرت او را قبل از ظهور خود میفرستد که مردم را بشارت بظهور آنجناب
بدهد و چون در مکه اظهار ظهور آنحضرت را نماید او را اهل مکه بکشند و بعد آنحضرت
ظهور فرماید و شاید مراد این باشد که در خواب با او فرمایش نماید که خبر بمردم
بدهد نه اینکه او را نایب خود قرار بدهد زیرا که از اخبار سابقه معلوم و مستفاد میشود
که آنحضرت نایب خاصی ندارد قبل از ظهور خود مگر آنکه محمول بر این باشد که فاصله
میان ظهور او و فرستادن زکیه نباشد و او از آن سی نفر یا چهل نفر باشد که در خدمت
آنحضرت میباشند بجهة نماز جمعه نمودن و فیض بعالم رسانیدن چهارم اختلاف
بنی عباس است در ملک و سلطنت و پادشاهی و این علامت واقع شده است
و شاید بعد از این هم بنی عباس اختلاف در سلطنت نمایند و بعضی از ایشان در
بعضی از بلاد سلطان شوند پنجم گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک
رمضان و گرفتن قرص ماه است در آخر ماه و هردو بر خلاف نجوم و عادت و
متعارف است زیرا که آفتاب در نیمه ماه نخواهد گرفت و ماه در سیزده و چهارده
میگیرد و در آخر ماه نخواهد گرفت زیرا که بقاعده اهل تنجیم کسوف شمس بواسطه
حلول قمر است جرم میانه زمین و آفتاب و این در آخر ماه حاصل میشود نه در
وسط او و خسوف قمر بواسطه حیلوله ارض است میانه شمس و قمر لهذا مانع

لهذا مانع از تابیدن نور آفتاب است بجرم صیقلی قمر و در کسف شمس جرم کثیف
قمر مانع از اضائه شمس است بروی زمین ششم فرو رفتن جمعی است در
مشرق زمین بزمین و فرو رفتن بعضی است در مغرب زمین بزمین و احتمال دارد
که اهل آنها بزمین فرو روند و احتمال دارد که شهری یا قریه با اهل او بزمین
فرو رود یا بواسطه زلزله یا بعلت صاعقه یا بخودی خود بدون اسباب ظاهر
هفتم ایستادن آفتاب است از اول زوال ظهر در وسط آسمان تا وقت عصر بدون
اینکه حرکت نماید و این دلیل بر این است که حرکت افلاک متغیر میشود و زمان بر میگردد
و خداوندی که عالم را خلق نموده است و این افلاک را بحرکت میآورد قادر است که
زمانی افلاک را از حرکت بیندازد و تغییر در حرکت او بدهد و اوضاع افلاک هم
بهم نخورد و احتمال دارد که آفتاب را امر نماید که حرکت نکند بواسطه حرکت فلک الافلاک
و تحقیق این مسئله را در کتاب سیف الشیعه در حدیث رد شمس نموده ام و این ایستادن
آفتاب را رکود شمس میگویند و در هر روز جمعه از برای شمس رکودی واقع میشود در
نزد زوال ظهر و حال آنکه روز جمعه اقصر ایام است از ایام هفته و بواسطه رکود
شمس باید اطول ایام شود و این از اسرار الهیه است هشتم طلوع نمودن آفتاب است
در یک روز از طرف مغرب بخلاف عادت که از مشرق طلوع میکند همیشه و این
از جمله علامات قیامت کبری بعضی شمرده اند و باین طلوع نظم و نظام حرکت
افلاک بهم نخواهد خورد و احتمال دارد که مراد از طلوع آفتاب در اینجا نور جمال بیهمال

کتابخانه مجلس شورای ملی

سبحان با کمال بلامثال برگزیدهٔ ذو الجلال حضرت قادر متعال مهدی آل محمد صلی الله
علیه وآله وسلم باشد چنانچه بعضی از علما اعلام ومحدثین فخام او را با نمیغی عمل نموده اند
وخبری هم باین مضمون روایت شده است نهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه
با هفتاد نفر از صلحاء واین نفس زکیه غیر از حسن زکیه است که در میان رکن و مقام کشته میشود
چنانچه گذشت واین هر دو علامت ظهور است الا آنکه آن اولی قریب بزمان ظهور
کشته میشود واین اخیر احتمال دارد بعید از زمان ظهور واقع شود یا قریب باو پس ممکن است
که بعد از این واقع شود وممکن است که واقع شده باشد در قضیهٔ نایله ویا پیدا در قضیه پر غصه
نجیبیه وظهر کوفه شامل اطراف نجف اشرف وخود کربلای معلی میشود دهم سر بریده
شدن سید هاشمی جلیل القدری است در مکه معظمه در میان رکن ومقام واین علامت
نیز غیر از کشته شدن سید حسنی است وهرکدام علامت علاحده میباشند اگرچه احتمال اتحاد
میرود الا آنکه اصل در تعدد اخبار تعدد آثار است واصل در کلمات متعدده تاسیس است
نه تاکید یازدهم مسموع از بعضی علما اعلام شد که خراب شدن قصر دار الاماره کوفه با دیوار
مسجد کوفه از جملهٔ علایم ظهور است و دیواری حال در پشت مسجد است که میگویند این دیوار
قصر است واطراف پایه او از هم رفته است وقدری باقی مانده است که بنا بر عادت
آن دیوار بر پا بایستد دوازدهم خروج یمانی است از یمن که احداث فتنه میکند
در حدود یمن واطراف ونواحی آن واسم او معلوم نیست واحتمال اینکه واقع شده
باشد یا واقع شود در او میرود معلوم نیست سیزدهم خروج مغربی است در مصر

در مصر ومالک شدن او بست اطراف شام را با مصر ونواحی او واحتمال وقوع وعدم
وقوع او هر دو میرود وشاید محمد علی پاشای مصری باشد که مالک مصر وشامات ویمن
وزنگبار شد اگرچه دول ثلاثه اجتماع نمودند وخوف ما منه دست او را از حجاز وشام کوتاه
نمودند چهاردهم [14] باریدن تگرگ بزرگ است در جزیره روم که بحسب عادت محل
تعجب باشد خواه بقدر خوف یا کوچکتر یا بزرگتر از تخم مرغ باشد واحتمال وقوع وعدم وقوع
در او میرود چنانچه در سنوات سابقه مشاهده شد وشاید باز هم واقع شود والله العالم
پانزدهم طلوع نمودن ستاره است در طرف مشرق که روشنی میدهد مثل روشنی دو
ماه وبعد از آن کشیده میشود بحدیکه نزدیک میشود از کجی دو طرف او بهم برسد
واحتمال دارد که این علامت وقوع یافته باشد واحتمال واقع شدن بعد هم
در او میرود در سنه هزار و دویست وشصت ویک هجری داعی مشاهده
نمودم از سمت قبله چند شب در اول شب روشنائی مستطیله بسیار بزرگی حادث
شد و دیگر معلوم نشد که ستاره است یا دنباله ستاره است یا چیز دیگر است شانزدهم
ظاهر شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا سه روز در میان زمین وآسمان
افروخته باشد که محل تعجب وخوف باشد هفدهم [17] ظاهر شدن سرخی
شدیدیست که بر اطراف آسمان پهن شود که گویا همه آسمان را گرفته است هیجدهم ظاهر شدن
آتشی است که همه مردمان از مردان وزنان ساکنان روی زمین از آن ترسان و
هراسان واز گناهان وعصیان پشیمان ولرزان شوند وهرکس از اعمال بد خود بدرگاه

بدین و مذهب خود پریشان شود نوزدهم [19] مطلق العنان شدن عرب است
که بهر جا روند و هر چه خواهند کنند بیستم خارج شدن شأن است از سلاطین عجم
و این دو احتمال دارد اول آنکه سلطنت از اعجام و دودمان اعجام منقرض شود
که سلطانی در میان ایشان بهم نرسد و دیگران در آنمیان سلطان شوند دوم
آنکه بجهة کثرت حرص و طمعی که در میان ایشان میباشد فتوری بهم رسانند
که دست نشان دیگران از سلاطین شوند اگرچه اگرچه برحق باشند و اعتبار بر باطل
والله العالم الحاکم بیست [21] و یکم کشتن اهل مصر است امیر کبیر عظیم خود را با کمال قوت
و شوکت آن بیست و دوم [22] خراب شدن شام است و از او بیرون میآید سه علم
و رایت که دو رایت او بسمت مصر و یک رایت بسمت خراسان خواهد رفت
بیست [23] سیم وارد شدن سواران است از جانب مغرب زمین و منزل نمودن
ایشان است بجزیره و دمشق بیست [24] و چهارم وارد شدن سواران است با
رایتهای سیاه از طرف خراسان و شاید این چند علامت واقع شده باشند
و چون بلاد مشرق و پاشیده شده اند کسی ندانسته است و رایات سیاه چرا
شاید علمهای فاغنه و اوزبکیه اشرف و محمود افغانیه باشند که در زمان صفویه
مسلط بر ایشان و بر ایرانیان شدند و شاید بعد از این وقوع بیابد بیست [25] و پنجم
جدا شدن نهری است از شط فرات و جاری شدن او است بکوچهای کوفه
و این علامت ظاهر شده است و الحال هم جاری است بلکه جسر هم بروی آب

بروی آب در کوفه بسته شده است بلکه کشتیها بروی آب روان است در
کوفه و اطراف او بواسطه آنکه نهر هندوستان که حفر نموده اند آب از شط جدا شده و
رو آورده شده در میان بیابان افتاده و آن صحرا را در پشت کربلای معلا تا پشت
مسجد کوفه را آب گرفته است بلکه بعضی از زمین شهر کوفه را آب فرو گرفته است
و کوفه رو بآبادی نهاده است و بواسطه آن آب اطراف او را اعراب گرفته اند
و لاکن هنوز کوفه آبادان بلدی نشده است اگرچه نجف اشرف حال شهر کوچک
آبادی است که برج و بارو و قلعه و خندق و عمارات محکمه دارد بیست و ششم
ظاهر شدن شصت نفر مدعی نبوت است بدروغ که همه ایشان کذاب سحار
و کفار فساق میباشند با نواع نیرنجات و سحر و طلسمات و اعداد و جادو و سحر
العیون و با دعویه و با دعیه و شعبده پاره از امور غریبه و عجیبه بمردم ضعیف العقول
بنمایند و مردم را فریفته نمایند و این اشخاص اگر مسلمان باشند واجب القتل
خواهند بود بواسطه سحر ایشان و اگر کافرند لازم الحد میباشند و اما بجهة ادعای
نبوت واجب القتل میشود خواه مسلم باشد خواه کافر باشد زیرا که از ضروریات
دین محمدی است که آنحضرت خاتم همه پیغمبران است و کسی دیگر بعد از او پیغمبر نخواهد
بود و اگر کسی ادعای پیغمبری نماید لازم القتل است و چند نفر بعد از رحلت حضرت
رسالت صلعم ادعای نبوت نمودند که یکی مسیلمه کذاب و یکی سجاج نام زنی کذابه
بود و آخر مسیلمه با او زنا نمود و هر دو از درجه پیغمبری در میان خر مریدان خود

بود افتادند و ابوبکر لشکر بر مسیلمه فرستاد و وحشی او را در جنگگاه کشت و در زمان سلاطین بنی
عباس هم از این گونه دعاوی باطله را در اطراف و اکناف زمین نمودند و امر بعضی
بجهة ضعف حال ایشان مخفی ماند و امر بعضی از ایشان افشا شد و بعضی با فتنه شدند
و بعضی بدون فتنه شدند مثل بعضی از مشایخ صوفیه که پاره از احمقان که معتقد
آنها شدند و از این تفصیل تفسیر آنچه در بلاد و قرا یا آشکار و نهان ادعا نمودند
ظاهر شده اند و باقی آنها باید ظاهر شوند و از برای تعداد این گذابین مقام دیگر است
۲۷ بیست هفتم پیدا شدن دوازده نفر سید ابوطالبی است که همه ادعا هست
باطل و کذب نمایند و بعضی اول ادعا نیابت خاصه آنحضرت و وکالت و سفارت
و بابیت او را نمایند و بتدریج ادعا مهدویت و امامت و خلافت
کنند و بعضی از آنها شعبدات و نیرنجات و سحریات و امور عجیبات و رموز
غریبات بواسطه ترکیبات ادعیه و ادویه و طلسمات و قلقطیرات و دوایر و اعداد
و غیرها بمردم سفها و حمقا ضعیف الایمان خفیف البنیان نمایند و بعضی را جمعی از
حمقین و جاهلین فاسقین فاجرین و مطرود دین مردود مجبر و اسم و ادعا متابعت
نمایند بهوای نفس و اغوای شیطان لعین ندیده و نفهمیده و برنخورده و بمایشنیده
بمحض ادعا بدون مطالبه دلیل و برهان و حجت و بینه و بعضی از ملاعین متعینین
متحیرین خراعین مکارین بعد از غیبت کبرای حضرت قائم عجل الله فرجه از سادات
و غیر سادات این دعاوی باطله عاطله فاسده کاسده را نمودند و جمعی هم

و جمعی هم مطاوعت ایشان را کردند و بعضی از احمقین و مجانین و معتوهین و سفها و
مخبوطین الانف ایشان در زمان تحریر این عجاله همین دعاوی باطله را نمودند و فتنه
او از فتنهای مفتنین سابقین بیشتر بود و بحمد الله تعالی از همت متعالیه سلطان
السلاطین پادشاه دین پناه ناصرالدین شاه غازی قاجار خلد الله ملکه و عدله و شوکته
و سلطانه قطع و قلع و قمع شده و خواهند شد و آنها همین طایفه ضاله مضله مهلکه بابیه
نابابیه بودند و شکر الله تعالی شانه که شیطنت و ملعنت و مفسدیت آنها بر مسلمانان ظاهر
و باهر و روشن و نمایان شد و آنچه از این دوازده نفر کذابین گذشته اند که آمده اند و باقی
آنها باقی مانده است و خواهند آمد و ادعا خواهند کرد و عالم را مغشوش نموده احداث
فتنه و فساد می کنند تا آنکه خداوند اذن بدهد و حق بمرکز خود قرار گیرد و صاحب الامر ع
ظاهر شود ۲۸ بیست هشتم سوزانیدن مرد جلیل القدری است از شیعه بنی عباس در میان
حلولا و خانقین و ظاهرا همین خانقین عرب و عجم باشد و شاید مراد از آن مرد
سید عباسی جلیلی باشد و لفظ شیعه معرب شعبه باشد یعنی سوزانیدن یکی از سادات
عباسی باشد یا از دوستان عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسول ص باشد و مراد
از جلالت قدر میشود ظاهرا یا باطنا باشد اگر چه جلالت قدر باطنی با شیعه عباسی
بودن منافات دارد مگر آنکه محمول باشد با وجود شیعه اثنی عشری بودن شیعه عباسیان
هم باشد یعنی با ایشان دوست و موالی باشد لاغیر ۲۹ بیست و نهم بستن جسر است
در محله کرخ بغداد و این واقع شده است و الآن هم موجود است و او همین جسر است

جسری است که در بغداد بسته شده است و منحصر بهمین یک جسر است و در زمان
عباسیین خاصه در زمان مستعصم که آخر خلفای عباسیه بود دهشت جسر در بغداد
بسته شده بود بجهة کثرت مترددین و عابرین از رونده و آینده سی ام وزیدن
باد سیاهی است در بغداد در اول روز واقع شدن زلزله شدیده در او که بسیاری
از اهل او بمیرند و اضطراب بسیار در اهل او بهم رسد که آرام نداشته باشند بلکه همه عراق
عرب مضطرب شوند اضطراب شدیدی سی و یکم فرو رفتن جمعی است در
بصره بزمین بحدیکه اهل او متفرق شوند و خانهای بصره خراب گردد و او بدست
مردی از سادات خراب شود که اتباع او زنجی باشند و غلامان سیاه داشته
باشد و احتمال میرود که بصره چندین دفعه خراب شود بواسطه تعدد اسباب او
و حال چندین دفعه خراب شده است و یکدفعه بدست سید ملقب بصاحب زنج
در سابق خراب شده است سی و دویم وقوع طاعون و وبا است در عالم
خصوصا در بغداد و ما یقرب به که جمعی کثیر و جمی غفیر از مردمان ساکنان دنیا بار
آخرت بندند و تهیه سفر مفارقت از علایق جسمانیه گرفته بزودی زود بر
کشتیهای مرگ از شهر فنا بملکستان بقا کشتی کشتی و فوج فوج روند و یکدفعه
دنیا را خالی گذارند و هوا و فضای عالم کون و فساد را وسعت دهند و مشابه
این احوالات در طاعون و وبای کبیر و صغیر تخمینا شصت سال قبل از این شد
و آن طاعون و وبا عالم گیر شده بود خاصه در ملک ایران و روم و حجاز

و حجاز و الی الآن در کار است که سال بسال عهدی تازه می‌نماید و در میان مردم باقیست
و از ایشان دور نمیشود سی و سیم آمدن ملخ بسیار و جراد منتشر بسیار
در وقت و غیر وقت که موجب ضرر زیاد از عوام و خواص شود و در سنه ۱۲۵۴ هزار و
دویست و پنجاه و چهار چنان هجوم جیوش و جنود جراد منتشر را در کربلای معلی معاینه
نمودم که نشانه از قطیطیان اجرده بود بحدیکه در خانها و بازار و کوچها و ابدان
و دواب و انسان را فرو گرفته بودند که از جهات سته بجز جراد منتشر چیزی دیگر مرئی نمیشد
و در سنه یکهزار و دویست و شصت و هفت در شیراز جراد منتشر بیابانی بعرصه ظهور
رسید بحدیکه مجموع توابع و لواحق و محالات او را خالی نگذاشته حتی ببیلاقات آنجا را
بحسب عادت نباید برود و شد تا ظهور بهم رسانید که تا پنج سال در همانجا تخم و بچه
میگذاشتند و بعوض تخم گندم و جو را از زمین بر میداشتند بقسمی شد که قحط و غلا بهم
رسید و در آن مدت کسی در آن شهر رنگ گندم و جو خام را ندید چه جای اینکه نان
پخته او را به بیند یا بوی او را استشمام نماید بالاخره خوراک مردم نان ذرت بود
و با نواع اقسام از گرفتن و سوزانیدن و چاههای عمیق کندن و پر کردن از جراد
و سر او را پوشانیدن در صدد مدافعه او بر آمدند و خیال میکردند که جنود الهی تمام
با زسال دیگر از سال قبل بیشتر و شدیدتر که هر وقت پیدا میشدند و از جائی
بجائی حرکت جرم آفتاب را پوشانیده بمثابه ابر غلیظ با رعدی در میان زمین
و آسمان عبور میکردند و از حاصلی بحاصلی و زراعتی بزراعتی نشسته چنان

چنان

چنان میخوردند که گویا هرگز در آن زمین حبه و دانه کاشته و سبز نشده بود حتی چمن و
زارهای ییلاقات و قشلاقات آن سرزمین را باقی نگذاشته که دواب و غنم چهارپایان
و دهات بکلی از پا در آمدند و احتمال دارد بعد از این هم واقع شود والعلم عند الله
القادر العالم سی و چهارم خونریزی بسیار و قتل و نهب و فتنه و فساد
بسیار است در میان دو طایفه از عجم که هجوم بهم آورند و بشمشیر قتل همدیگر را
متعرض نمایند و بضرب گلوله توپ و تفنگ بنیان و جدران قلعه و ملک
همدیگر را خراب کنند و قاعا صفصفا نمایند با وجود اینکه هر
دو طایفه از یک سنخ از مردم باشند از قاتلین و مقتولین و اختلافات ایشان
بواسطه اغراض دنیای دنیه و شهوات نفسانیه شیطانیه باشد کما هو الظاهر و در این
سنوات مرتبه بسیار از این مشاهدت شد سی و پنجم مسخ شدن طایفه
بصورت قرده و خنازیر و دب و بوبه است که این مردم کسانی که در باطن شیطان
و النسناس میباشند بحسب صورت میمون و خرس و خوک شوند که در همین دنیای
دنیه بجهة کثرت خباثت باطن و اعمال زشت خود مسخ بصورت و ابدان حیوانات و
سباع درنده ضاره شوند و باطن ایشان بروز نموده ظاهر شود سی و ششم بیرون رفتن غلامان
از اطاعت آقایان خود و کشته شدن آقایانشان بدست غلامان خود و احتمال دارد که
مراد از غلامان غلامان سیاه و زرخرید باشد یا اینکه کوچکان و زیردستان و بسبب فطرتشان
باشند که اطاعت بزرگان خود را نکنند و ایشانرا خفیف و خوار و بیقدر و منزلت نمایند که بمنزله

که بمنزله کشتن ایشان باشد و احتمال دارد که مراد از آقایان علما و بزرگان دین باشد
که این مردم عوام و گوسفند طبیعت از ربقه اطاعت و انقیاد ایشان بیرون رفته
در مقام اذیت و آزار ایشان بر آیند چنانچه الحال همین در احوال عصر خود مشاهد است
سی و هفتم ظاهر شدن صورت و سینه و دستی است در نزد چشمه خورشید و قرص آفتاب
که همه مردم او را ملاحظه نمایند و تعجب کرده متفکر شوند و متفق بهمان حال باشند
و کسی وجه او را نداند و این قریب بظهور نور و فرج آن سرور است سی و هشتم باریدن
چهارده روز باران پی در پی میباشد برخلاف عادت و ابن صباغ مالکی که در
فصول المهمه خود روایت کرده است و چهار باران پی در پی را مینماید و نزد اهل
و بروز این مطر بجهت پاک نمودن زمین است از کثافات و خباثات و نجاسات
ظاهره و باطنه سی و نهم زنده شدن مرده ها است از قبور خود بعضی از متقدمین
و برخی از متاخرین و بهمین ابدان دنیویه از قبور خود بعد از آنکه عظم رمیم شده اند
بقدرت کامله خداوندی زنده شوند و در کوچه و بازارها تردد نمایند و یکدیگر را بشناسند
و این علامت هم قریب بظهور فرج و بروز نور آن سرور است و این علامت هم
در زمان ظهور و هم در زمان رجعت واقع میشود و لیکن معلوم نیست که چه کسان
از مردگان زنده میشوند و کیان از زندانیان قبر بدنیا رها میشوند و باید بهمین
بدن و جسم دنیوی بدنیا بیایند نه بجسم مثالی یا جسم تبدلی چنانچه طایفه شیخیه
میگویند و آنکه طایفه با آنچه ما با آنچه میگویند ما زنده میشویم و بدنیا عود میکنیم

زبدنیا عود میکنیم غلط است زیرا که زنده شدن مرده ها از قبور علامت ظهور نور انور
عالمیان حضرت صاحب الزمان است و ایشان میگویند این زمان ظهور است و
مهدی از برای خود برپا نموده اند لهذا بعد از ظهور نور زنده شدن ایشان علامت
او نخواهد بود دیگر آنکه از برای رجعت باشد و در زمان رجعت هم تخصیص بزنده شدن
با پیغمبر ندارد و بلکه باید مؤمن خالص و کافر خالص بیرون بیایند از قبور و زنده
شوند و رجوع بدنیا نمایند چنانچه خواهد آمد انشاء الله پس ایشان یا کافر محضند یا
مؤمن محض و بر هر دو تقدیر ایشان و غیر ایشان از کافرین و مؤمنین زنده میشوند
چهلم منقول از سید کاینات و خلاصه موجودات و نور انور مجردات و روح
طیب مقدسات حضرت ختمی مآب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است
که فرمود شبی که مرا بمعراج بردند خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بمن رسید
که یا محمد از جمله عطاها که بتو مرحمت فرموده ایم آنست که بیرون میآوریم از صلب تو
یازده امام که همه ایشان از بطن دختر تو فاطمه میباشند و آخر ایشان مردی است که
نماز خواهد نمود عیسی ابن مریم ع در عقب سر او و او پر میکند زمین را از عدل و داد
بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس من عرض نیاز بدرگاه بی نیاز پادشاه
بنده نواز کردم که پروردگارا این امر در چه وقت ظاهر خواهد شد خطاب مستطاب
رسید که یا محمد در وقتیکه برطرف شود علم و ظاهر شود جهل و بسیار شود قتل و کم شوند
علما و فقهاء حقیقی و بسیار شوند شعراء و بگیرند امت تو قبور را مساجد یعنی قبرستانها را

قبرستان را مسجد نمایند یا آنکه مسجد را قبرستان کنند و شاید کنایه از خوابیدن
مردم در مسجد باشد و در میان قبرستان نماز نمایند چنانچه این فعل بسیار متداول
شده است خاصه در مشاهد مشرفه و حال آنکه مکروه است و بعضی از علما جایز نمیدانند
یا مجمع است تزیین نمایند مصاحف و مساجد را چنانچه در این زمان بسیار شده است
که قرآنها را طلاکاری و مساجد را نقاشی میکنند و هر دو بدعت و خلاف رضای الهی است
و بسیار شود جور و فساد و بگردند امراء امت و اولیاء و دوستان ایشان فجره و اعوان
و انصار و یاران ایشان ظلمه و صاحب رای و مشورت ایشان فسقه که فاسقان
بی ایمان اهل مشورت ایشان خواهند بود که نگویند حرفی را بجهت رضای خدا بلکه آنچه
میگویند بجهت ریا و هوای نفسانیه و شهوات دنیویه دنیه باشد و آنچه را که بخیال ایشان
صلاح دنیای آنها باشد میگویند و میکنند و بجهت حصول رضای الهی نه کاری را
میکنند و نه کلامی را میگویند خاصه در وقتیکه طلب نفعی بکنند یا آنکه احتمال ضعیف
یا ضرری داشته باشد بالنسبه بدنیای خود پس در آن وقت سه خسف میشود یکی در
سمت مشرق و یکی در طرف مغرب و یکی در جزیره عرب و مراد از خسف فرو رفتن زمین
با اهل او بزمین یا فرو بردن زمین اهل خود را بزمین میباشد و خراب شدن بصره است
بدست یکی از ذریه تو که اتباع او زنجی باشند و خروج مردی است از اولاد حسین بن علی
که بیرون میآید و ادعاها میکند که موجب فتنه عالم خواهد بود و ظهور دجال است از
طرف مشرق از سجستان و در بعضی نسخ است که از اصبهان یا اصفهان و ظهور

و ظهور سفیانی

وظهور سفیانی است چهل و یکم خروج سفیانی ملعون است که از علایم حتمیه است و آن ملعون
مردی است چهارشانه و بدصورت آبله رو سرکنده ازرق چشم که بندگی خدا را هرگز در
مدت عمر نجس نجس خود نکرده است و مکه معظمه و مدینه مکرمه را هرگز ندیده است و هر کس
او را می بیند پندارد اعور است و اسم نجس نجس او عثمان است و پدر او عتبه یا عنبسه است
و او از اولاد ابوسفیان بن حرب بن صخر پدر معاویه علیه الهاویه است و او را سفیانی
بن حرب و سفیان بن قیس هم میگویند شاید یکی از پدران معروف او را حرب
و یکی دیگر را قیس بگویند که باسم هردو خوانده شود و آن ملعون پیدا از سنگ
کمتر در ماه مبارک رجب از وادی بی آب و علف از طرف مکه معظمه خروج
میکند و شاید از زمین جبل یا نجد خروج کند که واقع بین شام و مکه و مدینه است
و آن ملعون پنج شهر را متصرف میشود از بلاد شام که عبارت است از دمشق و حمص
و فلسطین و اردن و قنسرین و خروج او بعد از فتنه بزرگی است در میان اهل مشرق
و مغرب شاید مراد اهل مشرق و مغرب آنجا بوده باشند مشرق و مغرب عالم پس
آن ملعون میفرستد یک طایفه از لشکر کفر و شرک اثر خود را بطرف مغرب و افواج
چند او را بطرف مشرق میفرستد و جمعی را بسمت بابل که از ارض کوفه و بغداد است
روانه میکند بجهة نهب و قتل و غارت پس پیدا میکنند خرابی بسیار و غلط کارهای
بیشمار مینمایند و میکشند بناحق اکثر از شش هزار نفر را و فجور خواهند نمود با بیشتر از
عفیفه و میکشند سی صد نفر از اکابر بنی عباس را و ظاهرا در آن زمان امورات بدست

بنی عباس باشند و بعد از آن می آیند بطرف نجف اشرف و کوفه و خرابی بسیار
بسمت کوفه و نجف و اطراف و جوانب میکنند و مردم آنجا و در نجف عمارات
مینمایند بعد از آن یک حصه لشکر او متوجه بجانب شام میشوند و در میان راه لشکر قائم عج با ایشان
میرسند و غارات و منهوبات و غنایم ایشان را از آنها میگیرند و همانجا همه آنها را می کشند
و یک حصه از لشکر کفر اثر او میروند جانب مدینه رزقنا الله شرف زیارتها و در ظرف
مدت سه روز مدینه مشرفه را تاراج و غارت مینمایند و خرابی بسیار میرسانند پس از آنجا
بعد از خرابی و نهب و قتل رو بسمت مکه معظمه خواهند نمود و چون به بیدا که زمینی است
نزدیک مدینه که کوههای اطراف او را ضجنان میگویند میرسند و در شب در آنجا
درنگ مینمایند که روز او بروند که ناگاه ملکی را خداوند عالمیان میفرستد که فریاد میکند
که ای زمین بیدا ظالمین را بخود فرو بر پس بیدا جمیع آنها را که عدد ایشان سیصد هزار نفر
میرسد با اسباب و اسلحه و اسبان و آنچه با ایشانست فرو میبرد مگر دو نفر از قبیله
جهینه باقی میمانند که ملکی روی ایشان را بعقب بر میگرداند که یکی از آنها را بشیر و دیگر را نذیر میگویند
پس آن ملک ببشیر میگوید که برو بمکه و قائم آل محمد ع را بشارت بهلاکت این لشکر بده و بنذیر میگوید
برو بشام و خبر بسفیانی ملعون بده و او را بترسان پس بشیر و نذیر بشارت و نذارت خود را
بحضرت قائم ع و بشام میرسانند پس سفیانی خبیث از شام متوجه کوفه میشود و در آنجا
نزول مینماید و منادی و ندا میدهد که هر آن کسی که سر یک نفر شیعه علی ابن ابی طالب را
بیاورد هزار درهم بگیرد که پول خالص مسکوک بسکه پادشاه دین پناه این عصر ناصرالدین شاه

شاه قاجار چهل و پنج اشرفی و از بیحده نخود باشد پس مردم بی دین بی باک
ناپاک که نطفه شان خلل دارد بجهة طمع ذخایر دنیای دنیه و اغراض باطله نفسانیه
شهوانیه و بغض و عداوت و دشمنی یکدیگر را بدست آن ملعون میدهند حتی آنکه همسایه
در حق همسایه بگوید که این از آنهاست و گردن او را بزند و هزار درهم بگیرد و
دیگری باز بگوید این از آنهاست و گردن او را بزند و هزار درهم بگیرد و هکذا و صادق
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که غازان شیعه در آن زمان فرزندان
زنا باشند و امرا سفیانی اخبث همه حرامزادها باشند و از صاحب برقع بشیعیان ما
آزارها برسد و آن ملعون حرامزاده شخصی است که در میان شیعیان ما بوده است و همه
ایشان را شناخته است و خود را از ایشان با ایشان مینموده است در آن روز او برقعی بروی
خود میندازد که مردم را بشناسد و کسی او را نشناسد و آن ملعون در نزد سفیانی حرامزاده
باشد و مردم را بگیرد او دهد و بکشد پس حضرت قائم عم بر اسب ابلقی سوار شده باشد
و داخل کوفه شود و سفیانی ملعون بگریزد بشام پس آنحضرت لشکری تعیین فرماید در
شام بر سر او فرستد و با او جنگ نمایند تا آنکه آن ملعون مغلوب و دستگیر شود و او را
در سر صخره بیت المقدس سر برند و عالم را از لوث کثافت و نجاست و خباثت
آن ملعون پاک نمایند و مدت سلطنت آن حرامزاده با این همه مفاسد که در دنیا از
او ظاهر میشود هشت ماه تمام خواهد بود و زوال دولت آن ناپاک موقوف بظهور
نور موفور السرور آنسرور است و بعموم اذا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان

کان زهوقا آفتاب درخشان که عالم را بنور جمال خود منور نمود خفاشان و شب پرکان
مختفی و برطرف و پنهان خواهند شد و انحصار با و ندارد و جمیع سلاطین و امرا و پاشایان
و خواقین روی زمین بهمین احوال خواهد بود الا آنکه بقاعده الاقرب فالاقرب همه
مغلوب و منکوب و مخذول خواهند شد مگر کسی را که خود آنحضرت مخلع به خلعت حکومت
و ریاست و امارت و سلطنت و جهانبانی فرماید بجهة زیادتی عدالت و مرحمت
و رافت او با علم و عبادت با بندگان خدا که او فایز بدرجات قصوی و مراتب
علیا و فرمانفرمائی آخرت و دنیا خواهد شد و از برکت عمل و علم و عدالت بسلطنت
دنیا و آخرت خواهد رسید و ایضا در تفسیر آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا اوتوا الکتاب
آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها در کتاب
غیبت نعمانی روایت نموده است از ابی مقدام از جابر بن یزید جعفی از مولانا ابی جعفر
محمد بن علی الباقر عم که آنجناب فرمود کلامیکه حاصل مضمونش در ترجمه این است
که ای جابر زمین را بگیر و دست و پا حرکت مده تا آنکه به بینی علاماتی را که ذکر
مینمایم از برای تو اگر تحمل درآنها بکنی اول آنها اختلاف نمودن بنی فلان است
و لعل مراد بنی عباس است و لاکن نمی بینم که تو درک او را نمائی و لیکن خبر بده بکسانی
که بعد از من است که منادی ندا کند از آسمان و فریادی از جانب دمشق بفتح
میرسد و قریه در شام بزمین فرو میرود که اسم او جابیه است و طایفه در طرف راست
مسجد دمشق ساقط میشوند و خارج میشوند جمعی از بیرون روندگان از طرف ترک

ترک و عقب ایشان میروند هیج روم یعنی باطل و پست ترین رومیان و رومیان
برادران ترک تا آنکه نازل شوند در جزیره و روی میآورند بیرون روندگان از روم
تا آنکه منزل در رمله که مکانی میانه شام و مصر است نمایند پس در آنسال اینجا بسیار اختلاف
بسیار میشود از هر طرف خاصه از طرف مغرب پس اول زمین مغرب زمین شام
پس مختلف میشوند بر سه رایت و علامت اول رایت اصهب است که رایتی است
از سرخی بسفیدی میزند یا از سفیدی بسرخی مایل است دویم رایت ابقع است
که مختلف اللون است که رنگهای مختلف دارد سیم رایت سفیانی است پس ملاقات
میکند سفیانی با رایت ابقع و باهم جنگ خواهند نمود تا آنکه سفیانی او را میکشد
با کسانیکه با او میباشند پس سفیانی با رایت اصهب جنگ میکند و آنها را
بقتل میرساند پس همت خود را آنکار و که بطرف عراق توجه نماید و میآید تا آنکه
میکند رد لشکر او بقرقیسا که بلدی است نزدیک بفرات و جنگی در او واقع میشود
که صد هزار نفر در او کشته میگردد از جباران پس سفیانی لشکری میفرستد بجانب
کوفه که عدد ایشان به هفتاد هزار نفر خواهد رسید پس از ایشان میرسد باهل
کوفه از قتل کشیدن و دار کردن و اسیر نمودن بسیاری و در این هنگام علامات
و رایات چند از طرف خراسان خواهد رسید که منزلها را طی مینمایند بسرعت تمام
و با ایشان میباشند چند نفر از اصحاب حضرت قائم ع و بیرون خواهد آمد
مردی از دوستان اهل کوفه با جندی از ضعفا و امیر لشکر سفیانی او را خواهد

خواهد کشت در میان حیره و کوفه پس سفیانی لشکری بطرف مدینه طیبه میفرستد
و حضرت مهدی در این هنگام از مدینه بطرف مکه میرود پس چون خبر بلشکر
سفیانی میرسد که حضرت مهدی ع از طرف مدینه بطرف مکه رفت لشکری بعقب
آنحضرت و باثر او میفرستند که شاید او را ملاقات کرده جنگ نمایند یا او را
بگیرند و یا بکشند آن لشکر بآنحضرت میرسند و آنجناب هراسان بطریق سنت
موسی بن عمران خائف مترقب داخل مکه میشود و لشکر سفیانی در بیداء فرود می
آیند که منزلی است نزدیک بمدینه طیبه پس ناگاه منادی ندا میکند از طرف
آسمان که ای بیداء فرو بر این قوم را در آنوقت زمین همه آن لشکر را با آنچه با
ایشان است بخود فرو میبرد مگر سه نفر از ایشان که روهای آنها بعقب بر میگردد
و ایشان از طایفه بنی کلاب میباشند و آیه مبارکه در حق ایشان نازل شده است
و حضرت قائم ع در این هنگام در مکه معظمه است و پشت مبارک خود را
داده است بر بیت الحرام در حالتیکه پناه باو برده است پس ندا میفرماید
بمردمان که ای مردم ما نصرت میجوییم از خدا پس کیست از مردم که اجابت ما
نماید پس بدرستیکه ما اهل بیت پیغمبر شما میباشیم و ما اولیتر از مردمیم بخدا و رسول
او محمد ص پس حجت کسیکه بمن بگیرد با آدم پس من اولیترین مردمم به آدم
و کسیکه حجت بمن بگیرد بنوح پس اولایم بنوح و کسیکه حجت بر من بگیرد با براهیم
پس من اولایم به ابراهیم و هر کس حجت بمن بگیرد به محمد ص پس من اولی الناس

از ابراهیم و صفوة از محمد صلی الله علیهم اجمعین و کسیکه محاجت بمن بکند در کتاب خدا
پس من اولیترین مردم بکتاب خدا آگاه باشید کسیکه محاجت بکند با من در سنت حضرت
رسول خدا پس من اولیترین بسنت رسول خدا صلعم پس قسم میدهم بخدا کسی را که بشنود
امروز از من فریاد مرا هرآینه برساند حاضر از شما بغایت و سؤال میکنیم از شما بحق خدا
و رسول صلعم و بحق خودم بر شما بقرابت بحضرت رسول که هرآینه اعانت نمایید ما را و منع
کنید ما را از کسانیکه بر ما ظلم می کنند و ما را از خانهای خودمان بیرون نمایید و بغی
بر ما روا میدارند و ما را از حق خود دفع میزنند و اهل باطل را بر ما زیادتی میدهند
الله الله ما را مخذول نمایید و نصرت و یاری ما را کنید خدا شما را یاری و نصرت
نماید پس جمع میفرماید خدا اصحاب او را از برای او که سیصد و سیزده نفر
میباشند و جمع میفرماید خدا ایشانرا از برای آنحضرت از غیر میعاد مثل جمع شدن
ابرهای متفرقه در اول تابستان چنانچه خداوند تبارک و تعالی میفرماید اینما
تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر پس با او بیعت مینمایند در میان
رکن و مقام و با او عهدی میباشد از جناب رسول خدا صلعم که وارث میرسند او را فرزندان
از پدران خود پس از آنچه گذشت از اخبار و آنچه میاید از آثار وارده از ائمه اطهار
علیهم سلام الله الملک الغفار چنین معلوم میشود که احوالات حضرت قائم عجل الله
فرجه مختلف خواهد بود در زمان ظهور خود در اوایل و اواسط و اواخر او و در اول
امر جنگها با مردم خواهد کرد و شکستها خواهد داد و شکست خورد خواهد و از مکه

و از مکه بمدینه خواهد آمد و از آنجا بمکه باز رجوع خواهد نمود خانه عترت اینها و با سفیانی
و لشکر او جنگها خواهد نمود و سفیانی و لشکر او با آنحضرت و سادات علوی و فاطمی
و شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام اذیتها و آزارها خواهد رسانید و از ایشان
خواهد اسیر نمود و حبس کرد و قتل و غارت نماید بحدیکه بدترین زمانها باشد و در صدد
قتل و دفع آنحضرت خواهد برآمد تا آنکه آنجناب از او و لشکر او از مدینه بطرف مکه
رود و پناه بخدا و خانه خدا آورد و فیدها از سفیانی ظاهر خواهد شد در مدینه و شامات
و عراق عرب و غیرها بعد از آنکه اطراف اصحاب آنحضرت بطی الارض و سوار ابر شدن
بخدمت آنحضرت بر سند و با او بیعت نمایند و منصور بجنود سماوی و جیوش ارضی گردد
آنگاه سفیانی و لشکر او را متفرق و مقتول سازند اگرچه وهن بسیار بآنحضرت رسیده
باشد بجهة تطابق حال او با حال انبیاء سالفین و اوصیاء سابقین و با حال خاتم المرسلین
و فاتح الاوصیاء المرضیین و سایر الائمة الطاهرین بجهة مصالح چند که خداوند
عالمیان میداند که از جمله آنهاست امتحان و ابتلاء بندگان چنانچه برخی از آنها
گذشت و آنحضرت با دجال و لشکر او جنگها خواهد نمود تا آنکه آخر الامر بر او غالب
خواهد شد و با بسیاری از سلاطین روی زمین و عبده طاغوت و اولیاء شیاطین
و علمای جابرین و ظلمه مقاتلها خواهد نمود تا آنکه بر ایشان فایق خواهد آمد اگرچه در خلال
این احوال گاهی قاهر و گاهی مقهور و لشکر آنحضرت گاهی مغلوب و گاهی مظفر و منصور
گردند تا آنکه تمامی بلدان و روی زمین بلا منازع مسلم بآنحضرت شود و دراو سلطان

وکثرت فساد و معاصی و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و قلت علم و هتک حرمت
علما و خفت فقها و غلبه جهال و سفها باشد و کسی متمکن از امر بمعروف و نهی از منکر
نشود و اگر احیانا کسی بکند هیچ کس نشنود لهذا هر بلدی بسببی خراب شود و اهل او مبتلا
شوند و بعضی از بلدان و سبب تخریب و را بدین وجه بیان کرده اند و بعض از آنها
واقع شده است و بعض دیگر متوقع الوقوع است مصر را زلزله خراب کند عمان را دریا خراب کند
بصره را آتش از آسمان آید و بسوزاند دمشق را باد خراب نماید روم را صاعقه از آسمان
آمده بسوزاند یمن را درد قولنج بر اهل او غالب شود و آنها باین مرض بمیرند و آنجا
خراب شود بغداد را آب دجله بنیان و بنیاد او را از ریشه بکند و خراب کند مدینه را
آب بر اهل او غالب شده تشنه از ایشان بکشد و او بلا اهل مانده خراب شود سیستان را ارکان
خراب کنند و خرابی تا بحال بعد از وقعه چنگیز بحال خود باقی است اصفهان را امیری
علیه نام خراب کند و غالب اهل او ساکن تبریز زمین شوند طبرستان را کرم در دهن و دماغ
ایشان بهم رسد و موجب هلاکت آنها شود نیشابور را سنگ از آسمان ببارد و خراب کند
طاعون خراب نماید الحاصل هر مکانیرا خداوند بواسطه عمل بدی بسببی از اسباب قهر و غضب خراب نماید و بسیاری
از بلدان از جور حکام زمان در هر عصر و دوران خراب شوند و این علامت از علامات شرطیه است
و شاید بتوبه و انابه برطرف شود و اینچند بلد را در کتاب تحفة التصانیف تعداد نموده است والعالم هو الله تعالی

چهل و سیم خروج دجال است و او مقارن با ظهور و بروز نور عالم افروز حضرت
بقیة الله و حجة الله است و اسم آن ملعون صاید بن صید است و لقب او دجال است

واین از علامات حتمیه است که البته باید خروج کند و فتنه و فساد بجهة ابتلا و امتحان
عباد در عالم کون و فساد بنیاد نماید و دجال صیغه مبالغه است از دجل که بمعنی
پوشانیدن حق بباطل است و بمعنی خدعه و مکر و حیله نیز آمده است که همان معنی
اولی باشد و آن ملعون اول ادعای نبوت و آخر ادعای ربوبیت
و الوهیت خواهد نمود که خاک ناپاک بدهان بی باک او باد و اخبار خاصه
و عامه درباره تولد او اختلاف دارد بعضی دلالت براین دارد که او را از زمان
آدم و بعد بود و بعض دیگر دلالت دارد که در زمان حضرت رسول متولد شده باشد
بود و حرف میزد و از عبدالله ابن عمر بن الخطاب مرویست که روزی حضرت رسول
بعد از ادای فریضه صبح با جمعی از اصحاب بخانه از خانهای مدینه تشریف
برد و در خانه را زد ناگاه پیره زنی بیرون آمد حضرت رسول اذن دخول از او
طلبیده داخل خانه شد و ما هم در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه دیدیم مردی در
بود که سر خود را بقطیفه پیچیده بود و خود بخود حرف میزد و بدن او ملوث بکثافات
و نجاسات بود و هرزه چند می گفت پس حضرت رسول او را بکلمه شهادتین فرمود
او قبول نکرد و عرض کرد که تو از من بنبوت سزاوارتر نیستی من رسول خدا
میباشم حضرت رسول روی مبارک خود را از او گردانیده بیرون تشریف آوردند
روز دویم باز بهمان خانه تشریف برد ناگاه دیدیم که آن ملعون بر سر درختی رفته بود
و هرزگی مینمود چون آن حضرت رسول داخل خانه شد آن پیره زن که مادر او بود

بود با و گفت پا این بپا و ساکت باش که محمّد صلعم آمد پس آن ملعون بزیر آمده و
ساکت شد پس آنحضرت اظهار شهادتین گفتن را از او مطالبه نمود جواب غیر
صواب روز سابق را شنید بار دیگر بیرون تشریف آورده و در روز سیّم
تشریف بردند ناگاه دیدیم آن ملعون در میان گوسفندان چند رقصه بود و صدائی
مانند صدای کلاغ از او ظاهر میشد حضرت او را بار امر شهادتین فرمود آن ملعون
انکار نموده بگفت آنحضرت فرمود اخسأ ترا مهلتی داده اند و بارزوی خود نخواهی رسید
و آنچه مقدّر شده است از تو بعمل خواهد آمد و در خبری عمر شمشیر کشیده عرض نمود
یا رسول الله اذن بفرما تا گردن این ملعون را بزنم پس آن برگزیده عالمیان رو بمبارک
با صحاب نموده فرمود خداوند تبارک و تعالی هر امتی را از فتنه دجّال ترسانیده است
و او را مهلت داده است تا زمان شما و این همان ملعون است و خروج خواهد نمود
اوّل ادّعای نبوّت و بعد از آن ادّعای الهیّت کند و در سال قحط ظاهر خواهد شد
و با او باشد دو کوه یکی شبیه کوه نان و یکی شبیه کوهی که چشمهای آب صاف
جاری در او باشد و جمعی از مردمان متابعت او را نمایند و اکثر مطاوعان و مریدان
او زنان و یهودان و اعراب بادیه نشینان و سازندگان و سرناچیان و اولاد
زنا و زناکاران باشند و این ملعون همه روی زمین را سیر خواهد کرد و بهمه جا برسد مگر مکه
و مدینه را که نخواهد دید و قدم کثیف او بحرمین شریفین نخواهد رسید و این ملعون اعور
و کور است و خداوند تعالی و تقدس از عور و کوری منزّه است و در خبر دیگر وارد است که حضرت

حضرت رسول صلعم امر فرمود علی که متشکل بشکل مرغ بزرگی شده بود و فرمود که این
ملعون را بردار و بهر جا که ماموری برسان تا زمان خروج او که او را مهلت داده اند
و در خبر دیگر وارد است که آن مرغ او را برد و در جزیره که در طرف زیر زمین چاه قریه
یهودیه اصفهان یا اصبهان یا بجستان حبس نمود و در غل و زنجیر است تا زمانیکه
مشیت الهی بر خروج او قرار گیرد و بجهة امتحان و ابتلا اهل زمان و سایر
مصالح و اسرار و حکمتی که خدا میداند ظاهر شود و آن مفاسد که گفته شد مخفی
از او بظهور برسد و آن ملعون خلقتی عجیب و خری غریب دارد امّا صفت
خر دجّال است چنانچه از بعضی اخبار بعض علما اخبار استنباط میشود خر بزرگترین
خرهای عالمیان است خری که بر این خر سوار است و او بسیار بزرگ است تحدید
مسافت میان دو گوش او یک میل راه فاصله است و برنگ پلنگ است
بدن او یک خال سفید و یک خال سیاه و بسیار خوش رنگ و خوش راه
و شدکام و میان هر گام او که برمیدارد ثلث فرسخ است در زمین و زمان در زیر
پای او پیچیده میشود و از نهرها و رودخانها و دریاها عبوری کند و از بیابانها و کنار
شهرها و قریها میگذرد و مردم در عقب سر او می افتد و بسیاری بادمی زنند
بجهة تندی و تیزی راه او **و امّا صفت خلقت خود دجّال الملعون**
کما فی بعض الاخبار این است که یک چشم او مالیده شده است و چشم چپ او
در میان پیشانی او واقع شده است و میدرخشد مثل درخشیدن ستاره صبح

صبح و در میان او پارچه خونی واقع است که گویا مخلوط بخون شده است و در میان
محل دو چشم او نوشته شده است بخط جلی ایس من رحمة الله یعنی که از رحمت
الهی مأیوس است و در خبر دیگر نوشته است هذا کافر حقا و هر کس از زن
و مرد و ملا و عامی این نوشته را میتوانند بخوانند و بدن او بزرگ و شومند است
که دیدن او محل تعجب عامه خلق است با شکل عجیب و روئیت غریب و اطوار
و گفتار و رفتار عوام فریب و آن ملعون ساحر ماهریست که بسحر فرو میرود
بدریاها و زمین و بچشم مردمان مینماید که سیر مینماید با او آفتاب و در پیش روی
او کوه سیاه و در پشت سر او کوه سفید نمایان میشود و چنین مینماید که کوه نان و آب است
و حال آنکه مثل سراب است چون نزدیک میروی چیزی نیست و بچشم مردمان
مینماید که بهشت و دوزخ همراه اوست از آتش و قصور و انهار و اطیار عالی و سر
الاشجار و حال آنکه اصلی ندارند و آن ملعون با آن خر شل خودش و کوههای آب و نان
و بهشت و دوزخ و جنان همه اطراف جهان را سیر مینماید و قدم نامبارک خر
او بهر دریا و نهر که میرسد آب او فرو میرود و خشک میشود که تا روز قیامت
آبی نخواهد دید و کوهها و صحراها و کنار شهرها و قریه ها را گردش میکند و فریادی
میکند که اهل مشرق و مغرب و جن و انس خواهند شنید و بآواز بلند که خاک
ناپاک در دهان او باد فریاد میکند و میگوید انا الذی خلق فسوی انا الذی
قدر فهدی انا ربکم الاعلی یعنی ای دوستان من منم آن خدائی که خلق نمودم بندگانرا

نمودم بندگانرا و اعضا و اجزاء ایشانرا تسویه کردم منم خدائیکه تقدیر امور عباد را
نمودم پس هدایت کردم ایشانرا براه راست منم پروردگار بلند مرتبه شما و پر معلوم
که این حرامزاده ازل و ابد کور اعور شقی ناپاک بی باک سحار جبار کذاب خدا
نمیباشد بلکه بنده ضعیف نحیف کثیف علیل محیل خر سوار خداست که کور ا نزار از ادعای
کذب او عار است و آن روز بازار شیطان و کافران و فاسقان و فاجران
و منافقان و ساحران و کاهنان و مردمان بیدین و ایمان در رواج
و در رونق است و شیطان اعوان و انصار و اتباع خود را از جن و انس شیاطین
متمرده و غیرهم را جمع آوری نموده بر اطراف او در آمده رقاصی نمایند و انواع
سازها و سرناها و بربطها و زنگهای شیطانیت را بنغمات در آورده مردم را با و
و خود مشغول نماید و خر او را در نظر آن ضعفاء العقول و سفها چنان زینت دهد
که جلوه او در انظار بسیار بزرگ و با آثار عظمت و شکوه باشد و آن ملعون
مکار بسحر چنان وا نماید که گوئی از هر موئیش چغانه و چنگ بر مشلت وهم
کشیده آهنگ گویا از هر تار موی خر او نغمه و آهنگ و سرودی و نوای
ساز و سرنا و بربط بر آید که هر کس بنوای خوش صدا و دلربای آوای او برباید
نعوذ بالله من شرور آخر الزمان که آن صداها موجب حیرت و تعجب خلق روزگار
شود بطریق دیگر مروی است که روزی حضرت رسول ص بمهری که در دو فرسخی مدینه
بود رسید فرمود ولادت دجال بدفعال درین ده خواهد بود و در نزد بعضی نام

پدرش صیاد است و نام مادرش کاهنه و هر دو یهود بودند و یهود دجال را
قطامه میگویند و در نزد بعضی نام پدر او داود است و مادرش میمونه نام دارد
و کنیه دجال ابو یوسف و یهود او را پیغمبر میدانند و چون خروج کند او را خدا
میدانند و در خبر دیگر است که دجال روز چهارشنبه متولد شد نزد غروب آفتاب
و چون از شکم مادرش بزمین افتاد فی الحال نشست و حرف زد و خدا را
وصف نمود و هر چه هر کس بخاطر خود میگذرانید از او خبر میداد و ساعت
بساعت بزرگ میشد در وقت تولد ریش دراز داشت چون عبد الله ابن مسعود
و محمد بن مسلم که از اصحاب حضرت رسول بودند بآن ده رسیدند آشوب و غوغائی دیدند
از سبب او پرسیدند گفتند چنین شخصی در اینجا متولد شده است چون بخانه او رفتند
دیدند که بر پیشانی او نوشته شده است صنع الهی که الکافر بالله ایشان بمدینه
رفته عرض حال را بخدمت حضرت رسول نموده آنحضرت روز دیگر با بعضی صحابه
مثل ابن مسعود و عمر بآنخانه تشریف برده بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در
زد پیره زنی آمده ایشان را بدرون خانه برد حضرت رسول ص در وقت دخول بآنجا
با بعضی اصحاب سوره الم را و سوره حم دخان را بخاطر گرفته که دجال را امتحان
نمایند چون داخل شده او را دیدند که مربع نشسته است و بادزنی در دست دارد
و بخود باد میزند و لحظه لحظه بزرگ میشود و با مردم از هر باب سخن میگوید حضرت رسول
او را امر بشهادت بتوحید و رسالت خود فرمود قبول نکرد و گفت تو از من اولیتر

اولیتر برسالت نیستی و بعد ادعای خدائی نمود حضرت از او اعراض فرموده
استفسار از آنچه در خاطر گرفته بودند نمود فی الحال باستعجال گفت الم و حم دخان
حضرت فرمود قاتلک الله عمر شمشیر کشید و بدون اذن حضرت رسول بر سر
دجال زد اصلا در سر او کارگر نشد بلکه برگردید و بر سر خود و سر او را شکافت
و چهار انگشت در سر او جا نموده و خون بر سر او جا نموده و خون بر روی او جاری شد
حضرت رسول ص فرمود تو نتوانی او را کشت زیرا که برای قضای خدا حاجت است
و دست مبارک خود را بسر عمر کشید فی الفور خوب شد پس حضرت رسول ص رو
بمدینه تشریف آورد و دجال لعین نعلین خود را در پا کشیده و عصا در دست گرفته
از عقب سر آنحضرت روانه مدینه شد چون مردم آن هیئت غریبه و عجیبه را دیدند
بر او گرد آمدند دجال بطرف کوهی دوید و سنگی بزرگ بر سر راه ایشان گذاشت
مردم ترسیدند حضرت نبوی بر آن کوه برآمده دست بدعا بلند نموده عرض
کرد بار خدایا دفع شر این ظالم را بنما تا وقتیکه خود میدانی فی الفور مرغی از آسمان
فرود آمده و آن ملعون را بچنگال خود گرفته بهوا برد هر چند دجال استغاثه نمود
سودی نبخشید تا آنکه آن مرغ او را بدریای طبرستان رسانیده و در جزیره انداخت
و در آنجا محبوس نمود و در بعضی از کتب مسطور است که خدا دجال را با خر او در جزیره
طبرستان که شصت فرسخ در شصت فرسخ است محبوس نموده است و هر روز خدا آن
جزیره را پر از علف می کند و میرود باید آن جزیره را و بحیره در او هست که بر آن آب

خری دیدیم انقدر بزرگ بود که اگر کسی خشتی سر او بودی دم او را ندیدی سر او مثل شتر
و روی او مثل روی آدمیان و پشتش مثل پشت گاو بود و بدنش گل گل بود بقدر درهم
گفتیم سبحان الله هرگز حیوانی باین صورت ندیده ایم ناگاه آن خر بزبان آمد و گفت
دجال که بر من سوار شود از من عجب تر است گفتیم او کیست گفت در این قصر است چون
در آن قصر شخصی را دیدیم که بآن بزرگی کسی را ندیده بودیم یک چشمش ممسوح و دیگری
چون ستاره در میان پیشانی او میدرخشید و در میان دو دوشش موهای روئیده
بود مانند نیزه و در پیشانیش نوشته بود هذا کافر و پای او بزنجیر بسته بود و دو دست
راستش بگردنش غل بود و در میان زمین و آسمان معلق بود و چون مرا دید گفت
تمیم داری هستی گفتم بلی چند سوالی پرسید و گفت محمد را میشناسی گفتم کدام محمد گفت نبی تهامی
عربی که تولدش در مکه و هجرتش در مدینه است و صاحب لواء و شفاعت و حوض
کرامت چون با وی رسی تصدیق او را بنما و ایمان باو بیاور و این نصیحت که ترا کردم
بکسی نکرده ام و بروایتی دیگر پرسید عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت
آخر چه شد گفتم بسیاری اطاعت او را کردند گفت خیر ایشان در این است پس گفت
نزدیک است مرا اذن خروج دهند و همه زمین را در مدت چهل روز بگردم پس بخر خود
گفت که این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آور و نام آن خر جساسه است
پس آمد و زانو نموده ما را بر دوش خود سوار کرده در یک ساعت ما را بمدینه
رسانید و تمیم داری نصرانی بود و بخدمت حضرت رسول صلعم آمده و ایمان آورد

ایمان آورد و در خبر دیگر است که بدن آن خر گل گل سرخ است و چهار دست
و پایش تا زانو سیاه است و از زانو تا سم سفید است و در میان دو گوشش
چهل میل فاصله است و در گوش او چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت
فرسخ است و هر گامش یک میل راه است و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند
و بروایت و قول دیگر میان هر گامش چهار فرسخ است و دجال عصائی از نقره
سفید در دست دارد که طول او یک فرسخ است و سحر از هر بن موئیش آواز و نغمه برآید
و شاید خلقت اینها چنین باشد یا که بسحر بنظر و سمع چنین آید یا آنکه قوه تشکل مثل جن
در او باشد که بهر شکل بخواهد از کوچکی و بزرگی ظاهر شود بجهت امتحان خلق و در روایتی
دیگر قامت دجال بیست گز است و ابلق رو و ازرق چشم و در ریشش دو شاخ و دو
بدبو و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش بهزار هزار و ششصد هزار خواهد رسید
و تا سه دفعه خواجه خضر را شهید میکند و باز از آنحضرت زنده میشود و این داعی
دوام دولت ابد مدت قاهره قبل از بلوغ بتجدد بلوغ در عالم رؤیا دیدم که
میدان بسیار وسیع بزرگی بود و از دحام و جمعیت بسیار از زنان و مردان
در آن میدان بود و گویا میدان خانه صباغخانه همدان بود که بجز راه عبور
یک خر دیگر جائی از هجوم مردان نداشت که ناگاه غوغای عظیمی های و هوی
کثیری و همهمه صغیری در میان آمد دمان افتاد که دجال خر سوار نا
بابیه دار بدفعال میاید و انواع اصوات و نغمات ساز و سرنا برپا شده بر خواست

برخواست

برخواست و احقر هم در میان مردمان در آن میانه میدان ایستاده بودم که ناگاه کله سر خر دجال محال خر سوار از گوشه طرف مدرسه بزرگ میدان نمایان شد که همه آنمردمان از پیران و جوانان و زنان و مردان بسجده افتادند و احقر در کمال استعجاب و فکر شدم و بهمان نحو ایستاده بودم تا آنکه او از طرف میدان گذشت و رفت و اما کیفیت خروج دجال و زمان بروز آن بدسگال بدین طریق است کما فی بعض الاخبار که سه سال قبل از خروج او قحط و غلا در دنیا واقع شود باین نهج که در سال اول ثلث باران از آسمان که متعارف اوقات و ازمان است نبارد و زمین ثلث روئیدنی متعارفه خود را نروياند و در سال دویم دو ثلث باران و روئیدنی نبارد و نروید و در سال سیم یک قطره باران از آسمان و یک برگ سبز از زمین نروید و اکثر از جاندارن زمین از الم جوع بمیرند و در خبری از ابو امامه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر مؤمنی دجال را ببیند آب دهان بروی او بیندازد و با آن ملعون سحر ان باشد و اکثر خلق متابعت او را نمایند مگر کسی را که خدا نگاه دارد و با او بهشتی و دوزخی باشد بسحر پس هر مؤمنی که بدوزخ او گرفتار شود سوره مبارکه حمد را بخواند و بر آتش بدمد تا آنکه سحر او در او اثر نکند و آن ملعون دیوان و عفریتهای بسیار داشته باشد که آنها متشکل بصورت آدمی شده باشند پس آن ملعون بجهة اظهار خارق عادت بکسیکه او را پدر و مادر مرده باشد بگوید میخواهی پدر و مادرت را زنده کنم

زنده کنم که اینها اقرار بالوهیت من کنند آنمرد قبول کند پس امر بدو دیو از دیوان از دیوان خود نماید که بشکل پدر و مادر او متشکل شده و نزد او آیند و گویند ای فرزند اطاعت او را نمای که پروردگار تو هست و آن ملعون همه شهرها را مسخر کند مگر مکه و مدینه را که نتوانند و قصد آنجا را کند ملائکه او را نگذارند که بتوانند داخل آنها شود و لکن در اطراف آنها بیاید پس در مدینه زلزله عظیمی واقع شود که هیچ منافقی نماند مگر آنکه در او نتوانند بماند بلکه بیرون بیاید و بنزد دجال بدفعال آمده متابعت او را کنند پس چون کلام معجز نظام آن فخر انام باین مقام رسید ام شریک عرض نمود یا رسول الله در آنزمان مؤمنان در کدام یک از بلدان میباشند حضرت فرمود در بیت المقدس جمع خواهند شد و دجال بیاید و ایشانرا حصاری نماید و در آن او در نزد نماز صبح و بروایتی نماز عصر حضرت قائم عجل الله فرجه میاید و اذان و اقامه میگوید و با ایشان نماز را بجماعت بپا نماید رزقنا الله آمین یا رب العالمین و در این هنگام عیسی بن مریم از آسمان بزمین در نزد مناره بیضا بر بالای کوه افیق نازل میشود در حالتی که دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او با طراوت باشد و هر دو دست خود را بر بالای سر فرشته گذاشته باشد و رخساره مبارکش غرق عرق شده بحدیکه چون سر بزیر آورد قطرات عرق همچون مروارید از جبین مبین او بریزد و چون انفاس قدسیه او بر هر کافری برسد در همان ساعت بمیرد و نظر مبارک او بهر مشرک بیفتد در همانجا افتاده جان دهد و در نماز اقتدا بصاحب الامر نماید پس در آن جماعت

آن حصار را بگشایند و بیرون آیند و با دجال هفتاد هزار یهود همگی مسلح باشند
در دور آن حصار چون حضرت عیسی ع از قلعه بیرون آید دجال فی الحال با کمال
استعجال بگریزد و او را در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و لشکر و عسکر ضلالت اثر او
در بعضی از حصون و قلاع متحصن شوند و خود را از لشکر مومنان مخفی و پنهان نمایند پس خداوند
عالمیان ارباب قلعها و حصنها فرماید که بزبان بیایند و بمومنین بگویند که از لشکر
دجال بدفعال در ما پنهان میباشند پس ایشان آنها را بیرون آورده بکشند بحدیکه
اثری از دجال و دجالیان نماند و در خبری وارد شده است که دجال را در شام
بگیرند و در دست حضرت عیسی شمشیری یا حربه دیگری باشد بر او زند و او را بکشد
و جمیع اتباع او را هلاک نمایند و ایضا منقول است که حضرت صاحب الزمان
احمد بن عبدالله نام را بجنگ آن ملعون بفرستد و چون دجال بجال او را ببیند لشکر
خود بگوید بخواهید احمد سر عسکر را بکشم و باز او را زنده کنم همه گویند آری پس آن ملعون
سحری نماید که احمد بیفتد و بیهوش گردد که گویا مرده است و چون زمانی بگذرد
بحال بیاید و برخیزد و آن ملعون با احمد سه دفعه این شیادی و سحر را نماید پس احمد
بقوت ایمان و توجه صاحب الزمان با او جنگ نماید و جمعی کثیر از لشکر ضلالت
اثر آن ملعون را بکشد تا آنکه او عاجز شود و از دست احمد بسمت مکه بگریزد احمد او را تعاقب
نموده که ناگاه ملکی باحمد برسد و بگوید خود را زودتر از او بمکه برسان که ظفر و نصرت با تو
خواهد بود پس احمد متوجه مکه خواهد بود و ملک موکل زمین رگ زمین را بکشد که احمد زودتر

احمد زودتر از دجال بمکه برسد پس برگرد سر راه او را بگیرد و با آن ملعون مردانه جنگ
نماید تا آنکه او عاجز شده بطرف بیت المقدس بگریزد پس احمد با عسکر ظفر اثر
خود او را تعاقب نموده باو برسند و با او جنگ نمایند و جمعی کثیر از لشکر او طعمه
شمشیر آتش بار احمد و عسکر او شوند و او شکست فاحش خورده رو بطور سینا فرار
نماید احمد در عقب او برود و باز در آنجا جنگ عظیمی اتفاق افتد پس دجال مجددا شکست
خورده بگریزد و رو بمدینه آورد و اهل او را احصاری نماید و کار را بسیار بر ایشان
تنگ کند پس مردم بستوه آمده بروضه مطهره منوره سید عالمیان روند و
استدعاء دفع شر آن ملعون را نمایند که در آنحال حضرت صاحب الزمان و عیسی بن
مریم با لشکر گران برسند دجال این حال را ببیند تاب مقاومت نیاورده
فرار بر قرار اختیار نماید و چون بگریزد خداوند عالم امر بزمین فرماید که او را نگاه
دارد تا آنکه حضرت عیسی باو برسد و حربه خود را از پشت سر باو بزند که از سینه او
بدر رود و از خر سرنگون بیفتد و چندان خون از موضع زخم آن پلید برود که دو میل راه
از آن خون تر شود تا آنکه هلاک گردد و جمیع اتباع او طعمه شمشیر مومنین شوند
و در خبر دیگر وارد شده است که چون آن ملعون از مدینه فرار نماید بطرف شام
بگریزد تا آنکه چون از عقبه کوه افیق بخواهد بالا رود در سه ساعتی از روز جمعه حضرت قائم
علیه السلام باو برسد و او را بضرب ذوالفقار آتش بار روانه اسفل درک من النار
نماید و دنیا را از لوث کثافت و نجاست ذات و شرک و کفر و زندقه و الحاد آن

سک صفات و با اتباع او پاک فرماید اللهم العنه لعنا وبیلا و عذبه عذابا الیما و جا
بسیار در اطوار و گفتار و کردار و رفتار دجال بد فعال وارد شده است لیکن
خوف الاطاله بهمین قدر اکتفا کرده و شاید بزرگی کام و میان دو گوش خر او
از سحر چنان نمایان باشد یا آنکه محمول بر شدت بزرگی خر او باشد یا آنکه در حقیقت
به آن بزرگی است و در شهرها و قریها بسحر کوچک شود یا آنکه کوچک باشد و بسحر
بزرگ شود و چون به بلندی بالا رود دستهای او بسحر کوتاه و پاهای او دراز
گردد و چون از بلندی بزیر آید دستهای او بلند و پاهای او کوتاه شوند و سر وجود و
حکمت و خلقت او را خداوند عالمیان و راسخون در علم میدانند چهل و چهارم حدیث است
که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که مفاد کلمات درر
شحونش بدین مضمون است که در سال ششصد جرح و قتل بسیار میشود و پر میگردد زمین
از ظلم و جور و در ششصد و بیست واقع میشود موت علما یکی بعد از دیگری پی در پی
بحدیکه باقی نخواهد ماند یکی از آنها و در ششصد و سی واقع میشود کمی آب نیل و فرات
بحدیکه مردمان در وسط شط زراعت نمایند و در ششصد و چهل سنگ از آسمان
بارد بقدر بزرگی تخم مرغ با این واسطه بسیاری از حیوانات تلف میشوند و در ششصد و پنجاه
مسلط میگردد درندگان بر مردمان و در ششصد و شصت میگیرد آفتاب پس نصف
جن و نصف انس خواهند مرد و در ششصد و هفتاد میگردند زنان مثل بهایم شاید
زنان صفت درندگان خواهند رسانید که بجز خوردن و خوابیدن و حرف مفت زدن

زدن

زدن و اذیت و آزار مردان بیچاره را نمودن و بخواهشهای نفسانیه و
شیطانیه رفتار کردن دیگر چیزی نخواهند دانست و نفهمید پس احتمال دارد که
مثل بهایم صفات ناپسندیده و اخلاق غیر مرضیه ردیه غیر مستحسنه پیدا نمایند که
بهیچوجه نتوان با ایشان بکنار آمد و رفتار کرد و احتمال هم دارد که بواسطه افعال
بد ایشان بصورت بهایم و حیوانات درنده و چرنده مسخ شوند و این اقوی الاحتمالات است
زیرا که ایشان غالبا افعال ردیه و صفات سخیفه و اعمال غیر مرضیه و اخلاق ناپسندیده را
دارند وقینا الله من شرهن و در ششصد و نود بیرون میاید دابة الارض و در هفتصد
طلوع میکند آفتاب تاریک و سیاه رنگ و دیگر بعد از آن سؤال نکنید پس
احتمال دارد که مذکورات مقدمات قیامت کبری باشد بعد از ظهور و رجعت
و احتمال دارد که مراد از این سالها از هزار و دویم از هجرت واقع شود و مراد از دابة
الارض حضرت ولایت مآب علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین روحی له الفدا باشد
که بجهة نصرت و یاری فرزند دلبند خود حضرت قائم عجل الله فرجه ظاهر شود زیرا که از جهة
حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان سلام الله علیه رجعات متعدده بکرات مشکره خواهد
بود در خفا و آشکار و احتمال دارد که این واقعات در میانه زمان ظهور و رجعت
واقع شود و احتمال دارد که اینها محمول بر ظواهر خود نباشد بلکه مؤول بتاویلات
باطنه باشند و ایضا در خبر دیگر وارد شده است که در سال ششصد و هشتاد ظاهر
میشود زنی که سعیده نام داشته باشد و صاحب ریش و سبیل باشد مانند و میاید

مریم است و در زیر هر علمی هزار سوار فرنگی و مضرانی باشند که عبارت از هفتصد هزار سوار
فرنگی باشند و در آن وقت ظهور میکنند از طرف مکه مردی که اسم او سفیان بن حرب
باشد و شاید مراد همان سفیانی ملعون است که سابق بر این احوال او گذشت و این
قرینه میشود که مراد از این سنوات سنوات قبل از ظهور حضرت قائم است ع پس باید مراد
از ششصد و ما بعد او ششصد از هزار دویمی هجرت باشد که حال دویست هفتاد
و چهار او گذشته باشد پس بنابراین ظهور آنحضرت طولی خواهد داشت و شاید
اینها از علامات شرطیه معلقه باشند نه حتمیه که بمشیة الهی یا بتوبه و انابه و تصدقات
بندگان خداوند آنها را محو فرماید یا آنکه وقوع بیابند و یا آنکه محمول بر ظواهر نباشند
بلکه مراد تأویلات آنها باشد والله العالم و در سنوات تألیف این عجاله مسموع
شد که زنی صاحب ریش و سبیل یافت شده است اما سوارانی نداشت خیلی عجیب
علامات و اماراتی است که جناب یعسوب الدین امیرالمؤمنین ع آنها را بیان
فرمود چنانچه منقول است که روزی آنحضرت بمنبر تشریف برده فرمود سلونی
قبل ان تفقدونی یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن
صوحان از آن میان برخواست و عرض نمود یا امیرالمؤمنین خروج دجال در چه زمان
خواهد شد آنحضرت فرمود که این از جمله اسرار مخفیه الهیه است و از برای خروج
او [illegible] معتبره [illegible] است ولاکن امارات و علاماتی دارد اگر بخواهی بیان کنم
عرض نمود بلی فدایت شوم پس آنحضرت کلماتی چند فرمود که مضمون در ترجمش این است

که از علامات او میرانیدن مردم است نماز را و ضایع نمایند امانت را و حلال دانند
دروغ را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانها را محکم نمایند و دین را بدنیا
بفروشند و سفیهان را صاحب امور خود قرار دهند و در امور مشورت با زنان
نمایند و قطع رحم کنند و تابع هوا شوند و استخفاف بکشتن و خون ریختن نمایند
و علم و اهل علم حقیقی را ضعیف نمایند و خار دارند و ظلم نمودن در میان ایشان فخر باشد
و امراء فجره باشند و وزراء ظلمه شوند و اهل معرفت ظاهریه خیانت کار شوند و قراء
فسقه گردند و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور را علانیه و آشکار نمایند
و بهتان و تهمت زیاد گردد و تو در مسجد گناه نمایند و اشرار محترم و مکرم باشند
و نزدیک شود عذابهائیکه خداوند عالمیان بانها وعده فرموده است و زنان
در تجارت کردن با مردان شریک شوند و صدای فاسقان در تمشیت امور بلند شوند
و پست ترین قوم بزرگ قوم گردند و مردم تقیه از فاجرین نمایند و تصدیق دروغگو
نمایند و خیانت کار را امین دانند و زنان خواننده و غنا کننده زیاد شود و ساز
و سرنا در میان مردمان پیدا شود و آخرین لعن بر اولین نمایند و زنان سوار بزین
شوند و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان شوند یعنی در زلف پس و پیش نهادن
و خود را درست کردن و زینت دادن و زنان لباس مردان و مردان لباس
زنان پوشیدن بلکه مردان کار زنان را از دستشان بگیرند و مردم طلب علم نمایند
بجهة طلب دنیا کردن چنانکه در این زمان غالب طلبه دنیا شده اند و طلبه نیز [illegible]

و احکام ربانیه و معارف سبحانیه مثل کوگرد احمر بسیار کم است و مردمان انبوه
دنیا را مقدم بر آخرت دارند و خود را بمردمان مؤمن و متقی نمایند و حال آنکه ایشان
گرگان درنده بلباس میشان باشند و دلهای آنها تلختر از صبر و گندیده‌تر از مردار است
پس در آنوقت خروج دجال نزدیک است و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس
میباشد که مردم آرزو کنند که کاش ما در آنجا ساکن بودیم و همه این علائم مذکوره
در سال تألیف که سنه ۱۲۶۸ هزار و دویست و شصت و هشت در سال تحریر این
عجاله که سنه ۱۲۷۴ هزار و دویست هفتاد و چهار است از هجرت باعلا درجه ظهور و بروز
رسیده موجود است بلکه بمراتب زیاده اند چهل و ششم ۴۶ علامات نسبت که از حضرت
خاتم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که آنحضرت
در بیان تأویل آیه مبارکه فقد جاء اشراطها ذکر نموده است پس فرمود باصحاب
خود که آیا میخواهید شما را خبر دهم بعلامات بیاید که مراد قیامت صغری باشد
که زمان ظهور و تا بعد او و زمان رجعت باشد چنانچه در بعض اخبار ائمه اطهار منقول است
که آیاتی که خداوند در باره امر قیامت و ساعت میفرماید مراد قیامت صغری
میباشد که زمان رجعت آل محمد است ع و ابتدا او زمان ظهور نور موفور حضرت
قائم ع است پس سلمان فارسی رضی الله عنه برخواست و عرض نمود بلی یا رسول الله
بیان بفرمود و در خبری دیگر است که حضرت دست مبارک خود را بپرده کعبه
زده بود که این کلام را بیان فرمود که مضمون در ترجمه‌اش این است که آنوقت ضایع

ضایع شدن صلوة و تابع شدن شهوات و میل بهوا است و تعظیم نمودن مالدار است
و فروختن دین بدنیا است پس در آنوقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود
نمک در آب بجهة آنچه می بیند از منکرات و نمی تواند که او را تغییر دهد و نهی از او نماید
پس سلمان عرض نمود یا رسول الله آیا همه اینها واقع شدنی است آنحضرت
فرمود بلی بحق آن خدائیکه جان من در قبضه قدرت اوست ای سلمان در آنوقت والی
و حاکم میشود بر مردمان امراء جور و وزراء فسقه و عارفان ظلمه و امناء خیانتکار
سلمان عرض نمود که اینها البته شدنی است آنجناب فرمود بلی در آنوقت میگردد
معروف منکر و منکر معروف و امین خائن و خائن امین میشود و دروغگو راستگو و
راستگو دروغگو میگردد در میان مردمان ای سلمان در آنوقت امارت و بزرگی با زنها
و مشورت نمودن باکنیزان است و اطفال بر منبرها بالا روند و بر آنها نشینند
و دروغ گفتن صحبت و شوخی خواهد بود و مال خدا را غنیمت میدانند و مردم
بر پدر و مادر جفا مینمایند و حال آنکه با دوست ظاهری خود احسان مینمایند و طلوع
ستاره دنباله دار ای سلمان شریک میشوند زنان با شوهران در تجارت و باران
از آسمان بغیر موقع و محل بیارد و خوبان پایمال بدان شوند و عبادت
کنندگان خار و ذلیل میشوند و مردم از خدا همیشه شکایت خواهند نمود یکی
گوید چیزی نخوردم و یکی گوید نفعی نکردم ای سلمان در آن زمان حاکم و امیر خواهد
شد بر این مردمان کسانیکه اگر حرف زنند آنها را بکشند و اگر حرف نزنند

مالهای ایشانرا میبرند و مال مردم را حلال میدانند و خون ایشانرا میریزند و دل ایشان
پر از خوف و بیم و ترس مینمایند و نمی بینی مرد مانرا مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده از ایشان
و میآیند بعضی از مشرق و مغرب و متوجه امر امت من میشوند پس وای بر ضعفان
امت من از ظلم و جور ایشان و ویل و جهنم باد برای ایشان رحم نمی کنند کوچک را
و احترام نمی کیرند بزرگ را و نمیگذرند از گناه کناهکاری صورت ایشان بصورت
آدمیان و قلوب ایشان مثل دل شیطان است ای سلمان در آنوقت اکتفا
مینمایند مردان بمردان در دفع شهوات خود و این کنایه از کثرت لواط است و
همچنین زنان بزنان اکتفا می کنند در کسر شهوات خودشان خواهند نمود و زنان
رشک و غیرت میبرند بر پسران چنانچه رشک میبرند دختران در خانه اهل ایشان
و شبیه میشوند مردان بزنان و زنان بمردان و زنان متصدی امور میشوند و مثل
مردان بر زینها سوار میشوند پس بر آن زنان باد که از امت منند لعنت خدای سلمان
در آنزمان نقاشی و طلا کاری مینمایند مسجدها را چنانچه نصاری معابد خود را نقاشی
و طلا مالی مینمایند و قرآنها را طلا کاری و زینت میکنند چنانچه حال متعارف شده است
که سر لوحها و جدول طلا از برای قرآن درست میکنند و بلند کرده میشود منارها
و بسیار میشود صفهای نماز جماعت با دلهای پر بغض و زبانهای مختلف ای سلمان
در آنزمان زینت مینمایند مردان امت من خود را بطلا و میپوشند حریر و دیباج و استعمال
مینمایند پوست پلنگ را و ظاهر میشود ربا و معامله مینمایند بر زیادتی گرفتن مثل ده و

دو و ده و بیست و ده چهار و کمتر و بیشتر که در این زمان متعارف شده است و شود
میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیا را بلند می کنند و او را بزرگ میشمارند
ای سلمان در آنزمان ظاهر میشوند زنان خواننده و نوازنده آلات لهو و لعب مثل سرنا
و ساز و طنبور و غیره و حاکم و والی میشود بر آنها اشرار امت من ای سلمان در آنزمان
حج می کنند بزرگان امت من بجهة تفنن و تفریح و تفرج و اغنیا بجهة تجارت و فقرا
بجهة ریا و سمعه و شهرت و قومی یاد میگیرند قرآنرا از برای غیر خدا و قرآن خوا
خوانندگی میکنند و قرآنرا بغنا میخوانند و غنا خوانند را قرآن خوانی نام میکنند و علم را یاد
میگیرند بجهة غیر خدا و در آنزمان زیاد میشوند اولاد زنا و مردم را خود را بروی دنیا
میاندازند ای سلمان در آنزمان پاره میشود پردهای احترام مردمان و کسب
گردیده میشود گناهان و مسلط میشوند اشرار بر اخیار و فاش میشود دروغ و ظاهر
میشود و ظهور فاقه و فخر و مباهات مینمایند مردمان بیکدیگر بلباس و اساس و ببارد
باران در غیر اوان و انکار نمایند امر بمعروف و نهی از منکر را حتی آنکه مومن در
ترین امت من میباشند و ملامت نمایند مردمان متابعت کنندگان قرآنرا و عبادت
کنندگانرا و این مردمانرا در آسمانها باسم ارجاس و انجاس بخوانند
ای سلمان در آنزمان نمیرسد غیر غنی و مال دار بفقیری حتی آنکه سائل سوال
بکف مینماید و در میان دو جمعه نمیرسد بکسی که چیزی در دستش بگذارد و حرف خوا
زند در امور عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن نباشد و در این زمان جمیع این علامات

بظهور رسیده است خداوند عالمیان ظهور فرج آل محمد را نزدیک بفرماید اللهم

فرجهم وسهل مخرجهم بجاه محمد وآله چهل و ششم صیحه آسمانی است که از جمله شرایط

حتمیه قریبه ظهور است وآن صدائی است البته از آسمان ظاهر شود در شب

بیست وسیم ماه مبارک رمضان که همه مردمان از عالمیان از اهل مشرق و

مغرب بشنوند از مرد وزن وسفید وسیاه وبلندی آن ندا بحدی باشد که خوابیده

بیدار شود ونشسته برخیزد وایستاده بنشیند از شدت هیبت آن صدا وآن

ندا دهنده جبرئیل خواهد بود که در نزد صبح باواز فصیح وبلیغ بلند بگوید الحق

مع علي وشیعته یعنی حق با علی وشیعه او میباشد وشیطان در وسط روز

فریاد کند در میان زمین وآسمان که همه کس بشنود که الحق مع عثمان وشیعته

یعنی حق با عثمان وشیعه او میباشد ودر خبر دیگر است که در روز صدا از آسمان

بلند شود که الا ان حجة الله قد ظهرت عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه

آگاه باشید بدرستیکه حجت خدا ظاهر شد در نزد خانه خدا پس او را متابعت نمائید

پس بدرستیکه حق با او میباشد وچون قریب بغروب آفتاب شود شیطان از میان

زمین وآسمان ندا کند که همه کس بشنود که ای گروه خلایق پروردگار شما در وادی

یابس پیدا شده است واو عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه است با او

بیعت نمائید تا هدایت بیابید ومخالفت او را نکنید که گمراه میشوید وشاید مراد از این

همان سفیان بن حرب سابق الذکر باشد ومراد از وادی یابس همان وادی

وادی بی آب وعلف خشک است که در میان مکه وشام واقع است در جبلستان

ودر بعضی اخبار وارد شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهداء (ع)

وپیش از ظهور سفیانی وصیحه آسمانی هیچ یک از فاطمیین خروج بسیف

نمی کنند مگر آنکه مغلوب ومنکوب خواهند شد وظفر با دشمن او خواهد بود

چنانچه احدا از صادقین علیهما السلام در حق زید فرمود چهل وهشتم از جمله علامات

که حتمیه قریب بظهور است خروج سید حسنی است وآن جوان خوشروئی خواهد بود که

از طرف دیلم وقزوین خروج خواهد نمود وباواز فصیح بلند فریاد خواهد کرد که بفریاد

برسید آل محمد بیچاره را که از شما یاری میگویند ومیطلبند پس او را اطاعت نمایند گنجهای

خدا در طالقان وآن گنجها از طلا ونقره نخواهند بود بلکه مردان وشجاعان

چندی باشند که مانند پارهای آهن در شجاعت باشند با عظم وصلابت وایشان

بر بابوهای اسب مسلح ومکمل سوار باشند وبر دور حسنی جمع شوند وجمعی هم متابعت

کنند او را وموعظت نموده پس او اکثر از زمین را از کافران با یاوران خود پاک

نماید تا آنکه وارد کوفه شود وبا اصحاب خود در آنجا ساکن گردد که ناگاه خبر برسد که

مهدی آل محمد ظهور نموده است واز مکه ومدینه تشریف آورده است ونزدیک بکوفه رسیده

پس آن سید حسنی با اصحاب خود گوید برویم وببینیم این مرد کیست وچه میخواهد و

حضرت صادق آل محمد صلعم فرمود بخدا قسم است که آن جوان میداند که این آینده حضرت

مهدی آل محمد است (ع) اما مطلبش این است که حقیقت آنحضرت را بر مردم واصحاب خود ظاهر

ظاهر نماید پس سید حسنی با اصحاب خود بیرون بیایند و در مقابل لشکرگاه خود فرود
آیند و بیاید با جمعی از اصحاب خود و در برابر حضرت مهدی آل محمد علیه السلام بایستد
و عرض کند تو اگر مهدی آل محمدی پس کجا میباشد عصای جدت رسول خدا و انگشتری
آنحضرت و برد و زره او که اورا فاضل مینامند و عمامهٔ او که سحاب نام داشت و اسب
که یربوع نام دارد و ناقهٔ عضبای او و استرش که اورا دلدل مینامیدند و حمارش که یعفور
و براق سیکفشند و کجاست مصحف امیر المؤمنین که آنحضرت اورا جمع نموده است بعد از
رحلت حضرت رسول که تغییر و تبدیل ندارد پس حضرت مهدی آنچه حسنی طلب نماید با
نماید با برهان واضح و دلیل لایح و حجت و سند حتی آنکه جمیع مواریث انبیا را باو نشان
خواهد داد مثل عصای حضرت آدم ع و حضرت نوح ع و ترکهٔ هود ع و حضرت صالح ع
و مجموعهٔ حضرت ابراهیم ع و صاع حضرت یوسف ع و کیل حضرت شعیب ع
با ترازوی او و عصای حضرت موسی ع و زره حضرت داود ع و انگشتری
حضرت سلیمان ع با تاج او و اسباب عیسی بن مریم و باقی مواریث انبیا
و ائمه را باو بنماید پس عصای حضرت رسول ص را بر سنگ سختی نصب نماید که در ساعت
سبز شود و درخت بزرگی شود که سایه او در همان آن بر سر جمیع آن دو لشکر پهن شود
که همه حیرت نمایند پس درین هنگام حسنی بگوید الله اکبر ای فرزند رسول خدا دست
مبارک خود را دراز کن که بیعت با تو نمایم پس دست آنحضرت را ببوسد و با آنحضرت
بیعت نماید و جماعت کثیره هم از اصحاب او با آنحضرت بیعت نمایند مگر چهل هزار نفر

هزار نفر از زیدیه از لشکر او که از بیعت تخلف نمایند و مصحفها بگردن خود
بیندازند و فریاد نمایند که این سخن بزرگی است و اینها سحر میباشد که بما نمودند پس
حضرت مهدی هر چند آنها را نصیحت فرماید و اظهار اعجاز نماید سود ندهد و گویند
اینها همه سحر است و تا سه روز با ایشان مدارا فرماید پس بفرماید تا آنکه گردن همه را
بزنند و اینجوان سید حسنی یا از اولاد امام حسن ابن علی ابن ابی طالب است یا آنکه
حسن نام دارد یا ملقب بحسنی خواهد بود و ادعای نیابت و نیابت حضرت مهدی را
نمیکند بلکه شیعهٔ اثنی عشریه است و مردم را بزیدی و باطل دعوت نخواهد نمود و لکن
ببزرگی و مطاعیت و ریاست خواهد رسید و گفتار و کردار او موافق با شریعت حضرت
خاتم النبیین باشد و لاکن در ان زمان کفار عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست آنها
تنگ آمده باشند که آنجوان حسنی فریاد برآرد که بفریاد برسید مضطر بیچاره را در آنوقت جمعی از
مؤمنین که مستعد باشند اورا اعانت نمایند و کم کم بکفار غلبه بجوید و از ایشان بکشد
و قوت بگیرد تا آنکه جمعیت او بسیار شوند و در سنت که بطریقه سلاطین عادله
حرکت نماید تا آنکه با جمعی کثیر و جمی غفیر وارد کوفه گردد و این در وقتی است که کوفه آباد
شده باشد و محل سکنای بزرگان باشد و در لشکر او طوایف مختلفه باشند که از آنجمله
باشند طایفه زیدیه که قائل بامامت زید بن علی بن الحسین یا زید بن حسن بن حسن ابن
علی ابن ابی طالب علیهم السلام اند و زیدیه از عسکر او سر باز زنند از اطاعت و انقیاد
حضرت قائم ع و آن طایفه از اعراب خواهند بود نه از عجمیین و خصوصیات دیگر دارد

دارد که ان شاء الله ظاهر شد چهل و نهم ۴۹ خراب شدن بغداد است بعد از آبادی
او چنانچه حضرت صادق آل محمد منقول است فرمود وقتی شود که بغداد چنان آباد
شود که مردم گویند دنیا همین بغداد است و قصرهای او از قصور بهشت است و دختران او
حورالعین و پسران او غلمان و ولدان خلد است و چنین گمان کنند که روزی بندگان را
قسمت نکرده اند مگر در آن شهر و ظاهر شود در او از افترا بر خدا و رسول و حکم بغیر
حق و شهادت ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و خون ناحق ریختن و مال مردم
بردن بحدیکه بقدر در تمام دنیا نباشد پس در آنوقت آن شهر محل غضب خدا و لعنت
او خواهد شد و وای بر کسیکه در آنجا ساکن شود از علمهای زرد و علمهای مغرب
و علمهائیکه از نزدیک و دور متوجه او میکردند قسم بخدا که نازل شود انواع عذاب
و اصناف عقاب که بر امتهای گذشته نازل شده است و عقابی چند در آن شهر
نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و این عذابها از قبیل طاعون
و وبا و قحط و غلا و طغیان آب و بادهای مختلفه زرد و سیاه و گرم و طوفان
آب و طوفان شمشیر و غلبه دشمن بر آنها باشد و بحدی برسد خرابی او که چون از آن
محل عبور نمایند بیکدیگر بگویند که این محل شهر بغداد است و ایضا احتمال دارد که مراد
شهر بغداد کهنه بوده باشد که حال خراب شده است ولی از آبادی او باقی مانده نیست
و آنهم روز بروز خراب میشود و بغداد نو را تازه ساخته اند و شاید بغداد نو هم
خراب شود چنانچه بغداد کهنه و عمده خرابی بغداد کهنه از استیلاء هلاکو خان

کوخان که از احفاد چنگیزخان است چنانچه ری را هم چنگیزیه خراب نموده اند و
طهران حال آباد است و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم در بعضی از خطبهای
شریف خود خبر از [illegible] داده است چنانچه میفرماید اذا جاءت العصابة التی لا
خلاق لها تنصرین و الغضب یا ام القلعة و مسکن الجبابرة و ام البلایا فویل لک یا بغداد
و لدورک العامرة التی لها اجنحة الطواویس تاثن کما تاث الملح یاتو بنو قنطورة
و مقدمهم جهوری الصوت لهم وجوه کالمجان المطرقة و خراطیم کخراطیم الفیلة
لم تصل بلدة الا فتحها و لا برایة الا نکسها و مراد از بنی قنطوره لشکر چنگیزیه اند
زیرا که این صفات ایشان است که بلند آواز و پهن صورت و دماغ دراز بوده اند
که بهر ولایتی رسیده اند او را فتح نموده و اهل او را بقتل آورده اند و بهر لشکری مقابل
شدند رایات آنها را شکسته و آنها را منهزم نمودند و ری و بغداد را آنها
خراب کردند و از ماوراءالنهر تا بغداد قتل کردند و بسیاری شهرهای آنها را خراب
کردند و ایضا حضرت امیرالمؤمنین در خطبه میفرماید الا ان الباطل جولة و للحق
دولة یعنی آگاه باش که از برای باطل جولانی در دورانی باشد و از برای حق
دولتی خواهد بود و بعد از این کلمات چند میفرماید که اخبار از وقوع واقعات است
که بعد از آنحضرت ظاهر خواهد شد چنانچه آنچه را که فرمود تا بحال ظاهر شده و خواهد شد
بدون کم و زیاد و مضمون در مشحون کلمات معجز علامات او این است که آگاه باشید
که زود است من از میان شما بروم پس منتظر شوید فتنه امویه را که دو تر شعبه [illegible]

الحاصل طایفه بنی امیه است و دولت کسرویه را که مراد دولت بنی مروان باشد که
بقاعده و قانون پادشاهان عجم و مجوس رفتار خواهند نمود که آنها را کسری میخوانند
و بعد از آن رو خواهد آورد دولت بنی عباس با خوف و بیم و قهر و فاقه
از برای عامه ناس پس در زمان ایشان بنا میشود شهری که او را زورا میگویند و
او در میان دجله و دجیل واقع خواهد شد و مراد از این شهر بغداد است که منصور
دوانقی او را بنا نهاده و پای تخت عباسیان در آنجا برقرار شد و تقدیر یا مضی
سال آباد بود که کمتر شهری بآن آبادی بود و او را دار السلام نام نهادند یعنی
دار اسلام پس آنحضرت فرمود ملعون است کسیکه سکنا نماید و از او بیرون
طیب جبابرین لهذا غالب اهل او ناصبی و سنی و دشمنان علی و اولاد او
در باطن میباشند پس کسیکه باختیار خود بدون سبب شرعی در آنجا سکنا کنند
ملعون است و باز فرمود و قصرها در آنجا بلند میشود و سواران در آنجا عبور میکنند و
معامله فجره و فجور و مکر در آنجا خواهد شد و بنی عباس در او رونق خواهند داد در رونق
بغداد و آبادی او بحدی رسید که هفت جسر در او بسته بودند بجهه آیندگان و روندگان
در زمان معتصم عباسی او ضیاعی در او فراهم آمده بود که غرفهای سر راه او را در درازی
که بیرون میرفت بهزار دینار کرایه میدادند که مردم بنشینند و تماشای جلالت او را
نمایند تا آنکه خراب شد بفتنه هلاکوخانیه چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود پس
بعد از آن فتنه غریب است که بحرکت و هیجان خواهد آمد که کسی نشوند مثل او را اکبر و با

ملک بر دیا قلاده سرخ که در گردن او باشد و خواجه نصیر الملة والدین هلاکوخان را به بغداد آورد
و بعد از گرفتن بغداد و مالیدن معتصم را در میان نمد چنان قتلی در بغداد نمود که آب دجله
بغداد سرخ رنگ شد چنانچه اهل سیر و تاریخ نوشته اند و هنوز اثر او در بغداد هست و خرابی
او باید مثل خرابی کوفه دری شود و هنوز نشده است بدانکه از این حدیث چنین مستفاد
میشود که زورا عبارت است از بغداد و لاکن در روضه کافی از معاویة بن وهب مرویست
که جناب صادق ع تو یک وقتی مثل او در شعر ابن عقبه را که گفته است و نحر بالزورا
منهم لدی الضحی ثمانون الفا مثل ما نحر البدن بعد از آن فرمودند آیا
میشناسی زورا را عرض کردم فدای تو شوم میگویند زورا بغداد است آنحضرت
فرمودند آیا ری را دیده عرض کردم بلی فرمودند آیا بازار دواب فروشان او
رفته عرض کردم بلی فرمودند آن کوه سیاه که در یمین راه واقع است آنکوه زورا است
کشته میشود در او هشتاد هزار نفر که از جمله ایشان هشتاد مرد از ولد فلان
که همه ایشان صلاحیت خلافت را دارند عرض نمودم که خواهد کشت فرمود میکشند
ایشان را اولاد عجم و این روایت را نیز در کتاب مجمع البحرین روایت میکند و او را
حمل نموده است بزمان ظهور حضرت قائم ع و حال آنکه احتمال دارد قبل از ظهور واقع
شود و الله العالم و ایضا در کتاب غیبت نعمانی از کعب مرویست که
در وصف مهدی ع گفت و در خراب شدن زورا ذکری کرده است و
آن ری است و خسف مزوره و آن بغداد است و خروج سفیانی و حرب ولد

و حرب با جوانان ارمنیه حربی که پسر عباس بوده باشد بنا بر این با جوانان مذکور و
در آذربایجان چنان حربی بنیا با پسر عباس گشته میشود در آن حرب چندین هزار
کس که همه میگیرند شمشیر مجلی را و آمد و شد میکنند بر او علمهای سیاه این حربی است
که بر میخیزد بر او موت احمر و طاعون و نه غیر این بود پس بنابراین حرث میشود و
زوراء ری باشد نه بغداد و احتمال بغداد هم دارد و احتمال دارد که بغداد و ری هر دو را
زوراء بگویند چنانچه در مجمع میگوید الزوراء هو جبل بالری یقتل فیه ثمانون الفا من
ولد فلان کلهم تصلح للخلافة یقتلهم اولاد العجم کذا مروی عن الصادق علیه السلام
پس بنابر اینکه زوراء بغداد یا ری باشد مراد از آن علمهای مشرقی و مغربی و نزد و
دور و نزدیک که در او بلند میشود و میتوانند علمهای دول خارجه باشد از روس و دولت
و فرنگی و عجم و غیر هم پس بر این سکنا نمودن در ری و بغداد بدون عذری بد و مذموم
زیرا که زمینی است که محل سخطه غضب الهی است و همیشه جبارین از او بیرون میاید
و انواع فسوق و فجور و معاصی و کفر در او ظاهر میشود و منکر ترا علی رؤس الاشهاد
بجا میآورند چنانچه امر بمعروف و نهی از منکر نمودن در آنجا اقدام بر هلاکت خود
است چنانچه در این زمان هم چنین است پس سکنا نمودن در بغداد و ری بد است حتی اینکه
نفس او را فرو خواهد گرفت و ایضا آنحضرت کلمات دیگر و علامات چند بیان کرده
و بعد فرمود ثم اسفر من وجهی بین اجنحة الاقالیم کالقمر المضیء بین الکواکب پس
ظاهر شود نوری از صورت من در میان بالهای ولایتها مثل ماه روشنی دهنده ۲۵

دهنده میان ستارگان و شاید مراد ظهور حضرت قائم عج باشد که نوری از نور
آنحضرت و از اولاد و امجاد آنجناب است که بطریقه و نهج جد و پدر و قاعده و قانون
آنحضرت سلوک در رفتار و گفتار خواهد نمود که گویا نور روی آنحضرت عالم را بعدل
و داد و علم و حکمت پر نموده و روشن فرموده است و مراد از بین اجنحة الاقالیم
مکه است زیرا که ام القری است در وسط دنیا است و قریب بخط استوا است و چون
حضرت قائم عج ظهور فرمود بعد از او زمان رجعت میشود و حضرت امیر المؤمنین ع
هم بدنیا رجعت خواهد فرمود لهذا این کلام را فرمود پنجاهم از جمله علامات
مسموعه ظهور حضرت مهدی علیه السلام آباد شدن کوفه است بعد از خرابی او
و گذشتن مدتها است از خرابی او و الحال شهر کوفه شهر آبادی نیست و بحال خرابی
است و باقی است الا آنکه آثار و بادی در او پیدا شده است و آب بعضی زاد را فرو گرفته
و با بیم واسطه جمعی از اعراب خانهای نی در آنجا ساخته اند و علامت عمارت کلم
لم در او یافت میشود و پنجاه و یکم از جمله علامات فرو گرفتن کفر است عالم را که ظلمت
کفر و ابر سیاه فسق و فجور پیش روی آفتاب و ماه و ستارهای ایمان و اسلام را
بگیرند بحدیکه ظلمات کفر بعضها فوق بعض شده‌اند در معنی این علامت چندین
احتمال دارد اول آنکه همه مردم دنیا از زن و مرد و سفید و سیاه کافر گردند و
از دین اسلام روگردان شوند و این بعید است زیرا که عباد و مؤمنین بسیار بوده‌اند دوم
آنکه کفار مسلط بر همه عالم شوند خواه یک فرقه باشند یا طوایف متعدده مختلف

مختلفه باشند زیرا که الکفر ملة واحدة و تسلط کفار بشود بر عالم بقهر و غلبه و جبر باشد و میشود
بدوستی و یکانکی با اهل اسلام باشد در قواعد دولتیه دنیویه که مسموع القول و مقبول الکلمه باشند
کر انچه بخواهند بتوانند بعمل بیاورند یا بزور یا بپول و شاید مردم اهل اسلام مایل با ایشان
شوند بجهة اظهار نمودن ایشان عدالت ظاهریه را در میان مردم بجهة جذب قلوب
عامه ناس از عوام و خواص بهر نحو که ممکن باشد اگر چه خیالات بعیده در ضمن این اطوار
و کفتار و کردار نیک باشد و باین سبب هر تصرفی که خواهند در اقطار عالم بنمایند
و قوی و امین و مطاع و بزرک شوند و در امور عامه محل شوری و صلاح شوند بلکه بدون
رضای ایشان امر عمده واقع نشود مکر انکه باختیار ایشان نباشد پس سوار کردنها شوند
و مردم اهل دنیا بجهة اغراض نفسانیه دنیویه دنیه و شهوات شیطانیه عمده خود را در زیر
علم منصوب با ایشان داخل نمایند یا بجهة طمع دنیا یا بجهة خوف یا بجهة امن و امان
بسیاری از مسلمانان بدوستی ایشان فخر و مباهات در میان مردمان نمایند **سیم**
آنکه احتمال دارد که متلبس شدن مسلمانان باشند بلباس مشرکان و کافران و شبیه شوند
با احوال کفار و کردار و رفتار ایشان و آلات و ادوات و اسباب و اوضاع
و حرکات و سکنات و مسکن و لباس و خوراک از مرکبات و مفردات کفار در میان
اهل اسلام متداول شود بحدیکه مردم بقاعده و قانون و طریقه و زاکون اهل کفر عمل
نمایند و صنعت کفر و وضع ماکولات و ملبوسات ایشان پیشنهاد اهل صلاح و سداد
و اسلام و رشاد شود و طریقه و سجیه مسلمین متدرجا ضعیف شود که در جنب

اوضاع کفار مضمحل باشند **چهارم** انکه دین اسلام چنان ضعیف
شود که اسمی از او باقی بماند و رسم اسلام را انداشته باشند و کفار غلبه نمایند از هر
فرقه از کفار که باشند خواه اهل کتاب باشند و خواه غیر اهل کتاب باشند
از اهل ادیان و ملل و نحل مختلفه **پنجم** انکه چنان اختلافی در دین اسلام
بهم رسد بحدیکه کفر و اسلام و کافرین و مسلمین مخلوط بهم شوند که تمیز میان آنها نتوان
داد الا انکه اعتقادات کفریه و عقاید اهل شرک و ارتداد در میان مردم شیوع
بیابد که هر کس بیک اعتقاد باشد و غالب آنها هم زندقه و کفر و الحاد و شرک و جحود
و انکار حق باشد چه از عقاید اصولیه دینیه و مذهبیه و فروعیه ضروریه و غیر ضروریه
و اجماعیه و غیر اجماعیه بحدیکه نور انور علم صدق و حکمت حقه و دین مبین و شریعت
و آیین و طریقه متین امیر المؤمنین و سجیه مرضیه ائمه طاهرین علیهم سلام الله ابد
الآبدین از میان برود چنانچه در زمان . باین سیاق اسلام مغلوب و منکوب
و کفر غالب و فسق مطلوب و فجور مجلوب شده اند **پنجاه و دویم** علامتی است
که حضرت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه در الطریق منظم میفرماید بنی اذا
ما جاشت الترک فانتظر ولایة مهدی یقوم و یعدل یعنی ای پسرک
من زمانیکه غلبه نماید ترک و هیجان بیاید پس منتظر باش ولایة مهدی را که برمیخیزد
بعدالت در میان مردم رفتار میکند و لفظ ترک مطلق است و شامل جمیع ترک
میشود و مراد از هیجان ایشان احتمال دارد تسلط ایشان باشد و احتمال دارد

دارد سلطنت ایشان باشد واحتمال اغتشاش وفتنه وفساد نمودن ایشان وشاید مراد
از هیجان اتراک روسیه یا روسیه یا ماوراء النهر باشد یا سلاطینی که از آذربایجان برخیزند
باشند اگرچه احتمال هیجان روسیه اقوی است ※ وذل ملوک الارض من آل هاشم
وبویع منهم من یلذ ویهزل ※ یعنی زمانیکه ذلیل وخوار شدند پادشاهان
زمین از آل هاشم وبیعت کرده میشد از ایشان کسیکه لذت از خواهشهای نفسانی خود
بفراغت بال برد ولهو ولعب نماید واحتمال دارد که مراد این باشد که پادشاهان
از آل هاشم ذلیل میشوند ومردم بیعت بیک هاشمی از اهل التذاذ که لاغر وضعیف وخفیف
باشند نمایند واحتمال دارد که پادشاهان آل هاشم ذلیل وخوار شوند وآخر کار بجائی رسد
که بیعت به اهل لذت وهزل ولهو ولعب نمایند که موجب فناء دولت ایشان باشد
وبنابراین باید مراد پادشاهان صفویه باشند که ضعف بهم رسانیده منقرض
شدند وآن کسیکه بیعت با او واقع میشود از آل هاشم بعد از آنکه ذلیل شدند پادشاهان
زمین از دست ایشان یا خود ایشان ذلیل شدند ※ صبی من الصبیان لا رای
عنده ※ ولا عنده جد ولا هو یعقل ※ طفلی از اطفال که رای وفکر وپدر
در نزد او نباشد ودر نزد او جده احبا د نباشد واز برای تعقل در امور نباشد که
بطفل بیشعوری از ایشان واقع شود ※ ثم یقوم القائم الحق منکم ※ وبالحق
یأتیکم وبالحق یعمل ※ پس در آن هنگام برخیزد قائم بحق از شما وحق وراستی بیاورد
از برای شما وبحق وراستی عمل نماید که در او هیچ ظلم وعدوان نباشد وعالم را پر از عدل

وداد میکند ※ سمی نبی الله نفسی فداه ※ فلا تخذلوه یا بنی وعجلوا ※
یعنی حضرت مهدی ع همنام رسول خداوند عالمیان است که جان من فدای او باد
پس خار مکنید ای فرزندان من وتعجیل در نصرت ویاری او نمائید واحتمال دارد
که ضمیر متصل فداه راجع بحضرت رسول ص شده واحتمال دارد که راجع بحضرت مهدی ع باشد
پس بنابراین تقدیر حضرت جان خود را فدای او نموده است زیراکه احیاء علوم ومعارف
وعوارف حقه را مینماید وعالم را پر از عدل وداد میکند وظلم وجور را از دنیا برمیدارد
ودین حق روشن میشود وطریقه وآیین محمدیه رونق میگیرد **وایضا**
در اخبار وآثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار در رموز واسرار زمان
بروز وظهور نور موفور السرور در کلماتی در فواتح سور مثل الم وطسم وحم وغیرها وارد
شده است وبعضی علماء ابرار وفضلاء اخیار ومحدثین وغیرهم استنباطاتی نموده
وازینها از آثار رموز وبینات وحساب جمل واهل مغاربه واسقاط مکررات
وزواید ومعجمات یا اخذ مضمنات یا بطریق بسط وقبض وغیرها وتا بحال
اثر صحت وصدق از هیچ یک از مستنبطات ایشان ظاهر نشده است واخبار
وآثار هم مختلفه وارد شده است که چون ملاحظه مینمائیم بعضی از آثار وعلامات
ظهور بجا آمده است وبعضی درکار است وبعضی نیامده وبعضی هم از منجمین ورملین
وجفریین وعلماء علم حروف واعداد وذوق وکشفیات وبعضی از ارباب
حساب وستاره شماران وشانزینیان ومجوسان کلمات مختلفه مضطربه چند گفته

میگویند که صدق و کذب همه آنها محتمل است لاکن از این کلمات منسوبه باین اشخاص
چنین معلوم میشود که از سنه هزار و سیصد الی صد احداث امر بزرگی در دنیا میشود که بجز خدا
و راسخون در علم بتعلیم خدا کس دیگر نمیداند و تعیین زمان ظهور را نمیتوان نمود نظر بعموم
حدیث کذب الوقاتون و پاره کلمات و اشعار فارسیه و عربیه منسوبه بجمعی از ارباب
علم درین باب میباشد مثل ابن عربی و غزالی و ابن سینا و ابوریحان و مرحوم
خواجه نصیر الملة والدین طوسی و نعمت الله و میرزا محمد و لاکن هیچکدام مفید فایده
نامه نمیباشد هرکس بخیالی جوابی از سوالی گفته است اگرچه بعضی از آنها که گذشته اند
موافق افتاده اند و نیامده‌ها را خدا میداند و این رازی است محجوب و سری است
مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدم و موخر از زمان مقدر نخواهد شد و العلم عند الله
پنجاه و سیم نزول نمودن ترک است در جزیره و لفظ ترک مطلق است و شامل
هر ترکی میشود از هر فرقه و طایفه که باشد خواه کافر باشد خواه مسلم باشد و خواه
نزول ایشان بقهر و غلبه باشد و خواه بدوستی باشد و خواه جزیره جزیره عرب باشد
و خواه جزیرهٔ عجم باشد الا آنکه مبادا در جزیره عرب است و باید نزول ترک در او عادت
عجب باشد و این دلالت بر ظهور فتنه از ایشان میکند و بعضی عبور اتراک کبود
چشم مو زرد را از جسر بغداد علامت دیگر گفته اند و احتمال مغول چنگیزیه و ارثیه در آنها
میرود و الا آنکه از سنیه اقوی است پنجاه و چهارم نزول اهل روم است برمله
و شاید سبب ظهور فتنه و فساد باشد و رمله موضعی است در میان راه مصر و معروف است

معروف است پنجاه و پنجم غرق شدن مرد جلیل القدری است از شیعهٔ بنی
عباس یا از شیعهٔ ایشان در دجلهٔ بغداد در نزد جسر محلهٔ کرخ پنجاه و ششم
فرو رفتن جابیه است در زمین و او اسم قریه‌ایست که در شام واقع شده است
پنجاه و هفتم وارد شدن رایات قیس و عرب است در مصر و در خبر
دیگر داخل شدن رایات بنی قیس است در مصر و بعضی تفسیر او را برایات
سفیانی نموده اند و ایضا حضرت امیر المومنین ع در خطبهٔ مبارکهٔ طتنجیه
میفرمایند واهاً لِلاُمَم المشاهِدة رایات بنی کنام المسایرین اثلاثا المتکلین جلالا
جلالاً مع خوف جدید و بؤس عتید یعنی واه از برای طایفه‌ها یکه مشاهده کننده
اند علمهای بنی کنام را که سه طایفه میشوند صاحبان آن علمها و مرتکب اذیت
و آزار طایفه بطایفه از مردم میشوند با خوف بسیار و بدی ظاهر از قتل نفس
و نهب اموال و مراد از این گروه شاید همان لشکر سفیانی ملعون باشند
پنجاه و هشتم علامات عشره است که حضرت امیر المومنین ع در همان خطبه
مبارکه میفرمایند الا ان لخروجی علامات عشرة اولها تحریق الرایات فی ازقة
الکوفة و تعطیل المساجد و انقطاع الحاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع
الکواکب المذنبة و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب فتلک علامات
عشرة و من العلامة الی العلامة عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا یعنی
آگاه باش که از برای بیرون آمدن من ده علامت است اول آنها سوزانیدن

سوزانیدن علمهاست در کوچهای کوفه بجهة لشکر کشیدن متعدد ده دراو که بعضی از
علما و رایات در کوچهای کوفه سوخته خواهد شد دویم تعطیل مساجد است که کسی در
مساجد نماز نکند چنانچه در زمان ما بعضی از مساجد انبار کاه و غیره و مسکن شده اند
سیم قطع شدن حاج است که کسی بحج نرود بجهة اضطراب و اختلاف راهها و
دزدانها چهارم خسف بخراسان بزمین خواهند فرو رفت و زمین اهل اولی
فرو خواهد برد پنجم قذف زمین خراسان است اهل خود را و شاید کنایه
ازین باشد که بجهة خرابی خراسان اهل او پریشان شوند و از انجا متفرق شده
بسایر بلاد روند و خرابی او شوند بطاعون و وبا و جنگ و اختلاف و میان
ایشان باشد و میشود با استیلاء خصم باشد ششم بیرون آمدن ستاره
دنباله دار است از آسمان که محل تعجب باشد هفتم مقارنه نمودن ستاره است
بایکدیگر و این از علم نجوم معلوم میشود هشتم هرج و مرج در دنیاست که
هر کس هر کس شود و هر کس که هر کار کند و وارسی و فریاد خواهی نباشد
نهم قتل بسیار است که مردم یکدیگر را بقتل رسانند بخیالات فاسده دنیای
دنیه یا بواسطه شیوع بدعتها و اختلاف مذهبها و احداث فتنها دهم
نهب است که مردم مال یکدیگر را غارت نمایند پس این ده علامت است
که از علامتی تا علامت دیگر تعجبات بسیاری میباشد پس چون این ده علامت تمام
شدند برخیزد قائم ما و ایضاً در خبر دیگر وارد شده است که از جمله علامات ظهور

ظهور آنحضرت کشتن قوچ است فرزند خود را و این چند احتمال دارد اول آنکه بزرگ
بسیار بزرگی فرزند خود را بکشد دویم آنکه بزرگ بسیار بزرگی عزت و بزرگی و شوکت
خود را بواسطه سوء اعمال خود از دست بدهد که بدرفتاری بمردم کند تا آنکه افعال
بد او باعث سلب بزرگی او شود و چون دولت و عزت و سلطنت در نزد مردم
مثل فرزند است لهذا حضرت او را تشبیه بفرزند نمود سیم صاحب دولتی دولت
خود را بباد فنا بدهد پنجاه و نهم علاماتی است که حضرت امیر المؤمنین ع او را
در خطبه خود میفرماید اذا صاح الناقوس وکبس الکابوس وتکلم الجاموس فعند ذلک
عجائب فای عجائب اذا انارت النار بنصیبین وظهرت رایة عثمانیة بواد سود واضطربت
البصرة وغلب بعضهم بعضاً وصبا کل قوم الی قوم یعنی زمانیکه فریاد نماید ناقوس
و بر مردم داخل شود مقدمه صرع و دیوانگی که سرهای ایشان پر شود از شور فتنه و
فساد و زمانیکه حرف بزند گاومیش پس در نزد این علامات عجایب چند عجایب
و چه عجایبی که آتش روشن شود در نصیبین و ظاهر شود علمهای عثمانیه بوادی سیاه
و بی آب و علف و مضطرب شود بصره که غالب شود بعضی آنها بر بعض دیگر و داخل
شوند هر طایفه بطایفه دیگر بقهر و غلبه بدانکه درین کلمات شریفه چند علامت است که
آنحضرت بیان فرموده است اول فریاد نمودن ناقوس است و او کنایه از این است
که اهل ناقوس که فرنگیان و عیسویان باشند فرو بگیرند عالم را که در همه جای عالم صدای
ناقوس بلند شود و این دلیل بزرگی است بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوت و غلبه کفر

وغلبه کفر و کفار است دویم غلبه شوریدگی در میان مردم است که از شدت فتنه‌ها و
بلاها گویا مردم عالم بیخود شده اند که شبیه بمجانین و سفهاء و حمقاء میباشند و بحال خود
نخواهند بود اصلا سیم حرف زدن گاومیش است و این کلام چند احتمال دارد
اول آنکه گاومیش که حیوان زبان بسته است بزبان بیاید و حرف بزند مثل
حرف زدن مردمان دویم آنکه بزرگ صاحب شوکتی در عالم پیدا شود که حرف
او حرف باشد و هر چه بخواهد بعمل بیاورد و کسی نتواند که اورا از عزم او برگرداند
سیم آنکه مردی بزرگ جثه و تنومند پرخوراکی در دنیا پیدا شود که
مثل گاومیش چیزی را نفهمد و با وجود این حالت در عالم حکومت و سلطنت نماید
چهارم آنکه مرد احمق خر طبع کم فهم بی ادراک و شعوری مثل گاومیش در دنیا حرف زن
شود و احداث مذهب و ملت تازه نماید و مردم از روی جهالت و حماقت مطیع
و منقاد او شوند و اما نصیبین ولایتی است که در میان شام و عراق واقع شده است
و روشن شدن آتش در او دو احتمال دارد اول آنکه آتش در او بیفتد که آن ولایت
سوخته شود خواه با آتش زمین بسوزد و خواه با آتش آسمانی مثل برق یا باریدن
آتش از آسمان دویم آنکه آتش فتنه و فساد چنان در او افروخته شود که بهیچ آبی خاموش
نشود و مراد از آن افراختن علم عثمانی است در وادی شود و احتمال دارد که علم سفیانی
باشد که در آن بیابان بی آب و علف ظاهر شود و منصوب گردد زیرا که اسم آن ملعون
عثمانست چنانچه او گذشت و احتمال دارد که علم آل عثمان جوق باشد که در آن بیابان نصب

نصب

نصب شود و مراد سلطنت و دولت ایشان باشد که بصره و حوالی او از طرف مغرب
بگیرد و اضطراب بصره بهم خوردن اوست که فتنه در او حادث میشود که ولایت بعض
بهم بخورد تا آنکه خراب شود و ظاهرا بصره چندین دفعه خراب گردد و آباد شود
و ایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بعد از این کلمات کلامی
چند بیان فرمود که مضمون در ترجمه‌اش این است که بحرکت در آیند لشکرهای خراسان
و متابعت کرده شود در طالقان شعیب پسر صالح نامی تمیمی و بیعت کرده شود سعید
نامی سوسی در ولایت خوزستان یعنی مردم طالقان بیعت با شعیب نامی نمایند
که از طایفه بنی تمیم باشد و مردم خوزستان بیعت با سعید نامی نمایند که از طایفه سوسی
باشد و خوزستان معنی شکرستان است و بعضی نیشان هم میباشد و تستره نواحی اوست
و برپا شود علم گردان عمالیق که کردها از طایفه عمالقه باشند و عمالقه اولاد عملیق بن
آدم بن سام بن نوح میباشند که در اطراف زمین متفرق شده و در زمان پیش در زمین
شام منزل داشتند و غالب شود عرب بر سقلاب و او در حد بلاد روسیه واقع است
تا آنکه فرمود بعد از آنها و اذعن هرقل لقسطنطینیة لبطارقة سفیانی یعنی مطیع
و منقاد شود و خاضع و ذلیل گردد پادشاه روم که اورا هرقل بکسر ها و قیصر
میگویند از برای یکی از سرهنگان سفیانی در پای تخت خود قسطنطنیه ذلک
توقعوا ظهور مکلم موسی من الشجر الی الطور پس در این وقت منتظر شوید ظاهر شدن
حرف زننده موسی را بر کوه طور از درخت طور سینا و چون آنحضرت زبان

کویای الهی میباشد در میان بندکان خدا لهذا باین بیان اشاره بظهور و رجعت
خود میفرماید در زمان ظهور دولت حقه قائم آل محمد صلعم که زمان ظهور نور ولایت
حضرت مهدی عم است و چون یک رجعت حضرت امیر المؤمنین عم با انجناب
خواهد بود لهذا اشاره بظهور حقه دولت آل محمد صلعم فرموده است و ایضا
انحضرت درین خطبه کلماتی میفرماید که مضمون در رشحونش این است که قسم بمبعوث
کننده محمد صلعم و ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که هر آینه خواهم کشت اهل
شام را بجهة شما کشتنیها و سوکند بحق و بزرکی خودم که هر آینه خواهم کشت
بواسطه شما اهل شام را کشتنیها و داخل مینمایم باهل صفین بهر کشته که از
ما کشته اند هفتاد کشته و بر میکردانم بهر مسلمانی زندکی تازه و تسلیم او خواهم
نمود قاتل و کشنده او را تا انکه پاک شود از او زنک سینه او و باز زنک سینه من از او بواسطه
کفر و شقاق او و هر آینه خواهم کشت بخون خواهی عمار و اویس قرنی هزار کشته
اما کفته میشود که کی و در چه زمان و چکونه و در کدام روز اینها خواهد شد و این زمان
و کیفیت دوران رجعت است چون رجعت بعد از ظهور واقع میشود لهذا اینها
هم مقدمه ظهور خواهد بود و باین سبب است که او را از جمله علامات ظهور شمردیم
و حضرت بعد از آن کلمات مبارکه میفرماید اذا رأیتم صاحب الشام ینشر بالمناشیر
و یقطع بالمساطیر لاذیقنه عذابا الیما زمانیکه دیدید شما صاحب شام را که معاویه
باشد که اره کرده شود بارها و قطع شود بمساطیر هر آینه میچشانم او را عذاب دردناک

و ایضا انحضرت در خطبه کواهلیه که منسوب بسوی انجناب است میفرماید
کلماتی که مضمون در رشحونش این است که پس دوره بزند فلک و کفته میشود که مرد
یا هلاک شده و طرف جبل متین تا قرار ما تعین یا بسیطه تمکین تا پشت سفیدی این
چین تا مصارع قصرهای طالقان تا نجوم یاسین و اصحاب سین از علیین
قالین و پوشیده اسرار طواسین تا پیدا غبرا تا خدا این سرا هر آینه سوار میشوم
من ابسته ابر را و میزنم کردنها را و بعد از این کلمات کلمات دیکر میفرماید که
این عجاله کنجایش ذکر آنها را ندارد و از برای رفع اشکالات و دفع غموضات
این مشکلات و تحقیق این رموزات مقام و محل دیکر است شصتم از جمله علامات
واقعاتی است که ایضا انحضرت در خطبه دیکر که منسوبه بانجناب است میفرماید الا
و ان لمدائنکم و امصارکم من طغاة یظهرون فیغیرون و یبدلون اذا قامت
الشدائد من دولة الخصیان و ملکة الصبیان و النسوان یعنی اکاه باشید که وای
از برای شهرهای شما میباشد از طاغیها که ظاهر خواهند شد پس تغییر و تبدیل خواهند
طریقه سلوک و رفتار حق را بغیر حق و رفتارهای بد و رفتارها ظاهر نمایند در وقتیکه
برپا ایستد شدتها و دشوارها از دولت خواجه‌ها و سلطنت اطفال و زنان
که چون دولت و سلطنت اطفال و زنان که چون دولت و سلطنت در دنیا
منتقل بزنان و اطفال و خواجه‌ها شود و تغییر سلوک نمایند و تبدیل اوضاع دین
و دنیا را کنند و چون باین اسباب مذکوره ظلم و جور در دنیا زیاد شود و کفر و

و کفر و اوضاع کفار عالم گیر گردد آنوقت حضرت قائم عم ظهور خواهد فرمود و زمان
او را خدا میداند و علامات دیگر در اخبار و آثار یافت میشود که ذکر همه موجب تطویل این
مجاله است و بعضی از آنها ظاهر شده است و بعضی ظاهر خواهد شد و دیگر از جمله علائم ظهور
آب بر آوردن دریاچه ساوه است و او در زمان تولد حضرت رسول صلعم خشک شد
و در زمانیکه قریب بظهور حضرت قائم عم پر آب خواهد شد شصت و یکم علاماتی است که در خبر
که در خبر ابراهیم ابن مهزیار مسطور است و او این است که بعد از آنکه ابراهیم بخدمت حضرت قائم
علیه السلام بدلالت غلامی از مکه از آنحضرت در پشت کوههای مکه رسید میان او
و آنحضرت کلماتی گذشت که از آنجمله است اینکه آنحضرت باو فرمود که چگونه گذاشتی
برادران خود را در عراق عرض نمود در تنگی عیش و بدی حال قلا تواترت علیهم
سیوف بنی الشیصبان که شمشیرهای اولاد شیطان بر ایشان واقع است پس آنحضرت
فرمود خدا بکشد ایشان را بکجا میروند و گویا می بینم این قوم را که کشته شده اند در دیار
خود و امر خدا ایشان را فرو گرفته است در شب و روز پس ابراهیم عرض نمود چه وقت
این خواهد شد یابن رسول الله صلعم آنجناب فرمود اذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبة
باقوام لا خلاق لهم والله و رسوله منهم براء یعنی وقتیکه حایل شوند میانه شما و میان
کعبه طایفه که نصیبی از برای آخرت برای ایشان نباشد و خدا و رسول او از ایشان
بیزار است و سه روز در آسمان سرخی ظاهر شود که در او عمودها باشد مثل عمود نقره
از سفیدی که نور از او متلألأ شود و بیرون میآید سروشی از ارمنیه و آذربایجان

و آذربایجان و میرود بطرف ری که کوه سیاه است و وقعه عظیمه در او واقع
میشود نزدیک کوه سرخ کشیده تا کوهستان طالقان است پس پیدا شود سیاه
او و میانه مروزی وقعه سیلمانیه عظمی که طفلان صغیر از آن وقعه پیر شوند و بزر
گان از او بگریزند و میانه ایشان قتل بسیاری واقع میشود پس در این وقت
انتظار بکشید بیرون آمدن او را بسوی زوراء پس درنگ نکند در او مگر
زمان قلیلی و از آنجا بماهان خواهد تشریف برد و از آنجا بواسط عراق میرود
و بقدر یکسال در آنجا خواهد ماند پس از آنجا بکوفه خواهد رفت و در میان ایشان
وقعه واقع میشود فیمابین حیره و نجف تا کوه غری وقعه شدیده و جنگ بزرگی که
عقلها از آن پران شوند و خدا درو میکند آنها را پس این آیه را تلاوت فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس
عرض نمودم یابن رسول الله امر خدا چیست فرمود مائیم امر خدا عرض نمودم یابن
رسول الله حان الوقت قال و اقتربت الساعة و انشق القمر شیصبان اسم
شیطان است و شاید مراد بنی عباس باشند و ماهان دینور و نهاوند پیدا شود سرخی
بد احوال و کج خلق است و ملاحم جمع ملحمه است و قصه عظیمی در فتنه است حان بمعنی رسید
شد است و در خبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مفضلی بیان
فرمود و تمثل باین شعر نمود فیقتل بالزوراء منهم لدی الضحی ۞ ثمانون الف
مثل ما ینحر البدن که هشتاد هزار نفر در کوه ری کشته میشوند و در خبر دیگر است

علامات ظهور

حکایت شیخ بهلول

دیگر است که بهتان و تنفر قابل خلافت میباشند و علامات دیگر در اخبار وارد است که نتوانیم

که هر گاه در این مجاله بخواهیم ذکر آنها را نمائیم باعث تطویل میشود و در اینجا گنجایش

ندارد بنابراین بهمین شصت و یک علامت اقتصار میشود و نور بهم در

بیان مکان آنحضرت است در زمان غیبت کبری بدانکه

در بعض اخبار وارد است که مکان آنحضرت در جزیرهٔ شمریخ یا شمراخ است علی

ای تقدیر چنانچه توقیعی از خود آنحضرت ظاهر شد از برای عالم سعید شیخ مفید

رحمة الله در سنه دوازده چهارصد و یازده که مضمون در شرح ترش این است که الان

محل ما استقرار ا منصب در شمراخ است و یوشک ان یکون الی صحلیح من غیر بعید

من الدهر و نزدیک است که از آنجا بصحصح برویم و حال آنکه نه شمراخ معلوم است

کجا است و نه صحصح و در بعض اخبار سنیان گذشت که آنحضرت از قریهٔ کرعه بیرون

میآید و بعضی گفته اند در جزیرهٔ غیر معموره در میانه نوبه و حبش در میان دریای محیط است

که در آن جزیره چند شهر واقع است که هر یک دو ماه طول و عرض ملک او است مثل

مبارکه و طاهره و عناطیس و ربعه بتفصیلی که خواهد آمد ان شاء الله تعالی و لاکن

این شهرها حال در میان اهل عالم غیر معروف و مشهور نیند و از سلاطین کسی

تسلط بر آنها ندارد و بنظر این مردم نمیآید مثل ارم ذات العماد که او بهشت

شداد عاد باشد که در عدن میباشد و لیکن کسی او را نمی بیند مگر عبدالله نامی

در زمان معاویه داخل او شده او را دیده و بعضی گفته اند شاید این بلاد در جزیره

در جزیرهٔ واقع شده باشند که کسی تا مجال پی با حوال ایشان و آن مکان نبرده باشد

مثل بیکی دنیا که در این ازمنه معلوم شد و بعضی گفته اند در جزیرهٔ خضرا که در جنب یا وسط

بحیرهٔ طبرستان واقع است میباشد و بعضی در طرف مغرب زمین گفته اند منزل دارد

و بعضی در میان بیابان رمل عالج گفته اند و بقولی آنحضرت در همه جای عالم سیر

میکند و از برای آنحضرت در جزایر و صحراها و جبال و بطون اودیه خیمه ها نصب

مینمایند و اعوان او از غلامان و چاکران خاص الخاص هستند که خدمت او را مینمایند

و کسی آنها را نمیشناسد و در هر موسم حج بحج میآید و مراسم حج را بجا میآورد و

مردم را می بیند و مردم او را می بینند و لیکن کسی او را نمیشناسد و یکی از جوان

و خدم او را نمیشناسد و پی بمنزل و مأوای ایشان نمیبرند و شغل و عمل آنها را

نمیدانند و بسا هست با این مردم معامله و خرید و فروش میکنند و کسی از احوال

ایشان مطلع نمیشود و در صحراها و دریاها و در میان کوهها جا در زده منزل میکنند

چنانچه بسیاری از سیاحین و اهل تقوی از اهل و کم سعادتان چادر و منزل و قصر و مکان

سبز خرم با اشجار در میان بیابان خشک بی آب و علف خونخوار دیده اند و بسیاری

از سرگشتگان وادی حیرت بسر منزل نیل مقصد بدون تعب و مشقت در مسافت

بعیده باندک زمانی رسانیده اند و بسیاری از مردم مشاهدهٔ انوار جمال با کمال

آن برگزیدهٔ حضرت متعال را نموده اند و لاکن او را نشناخته اند مگر بعد از مفارقت

از ایشان که بعلامات و معجزات و کرامات و خوارق عادات که از او ملاحظه نموده اند

نموده اند و او را شناخته اند که بجز کار و آثار صاحب الزمان نیست و بسیاری را از سرگشتگان
وادی حیرت را بسر منزل مقصد باندک زمانی رسانیده اند و بسیاری او را در
مسجد سهله و مسجد کوفه و در ایام زیارات در مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه دیده اند
و در روضات متبرکه و ضرایح منوره و قبور مطهره کیفیت حرکات و سکنات و
کلمات و عبادات او را دیده و شنیده اند از مقدسین و مؤمنین و معتکفین و شیعیان
مخلصین پس آنحضرت همه جای عالم میرود و میآید و سیر میکند و رفع نزاع و جدال
از میان مردم میکند و کلمه حق و صدق و عدل را در میان مردم میندازد و
بدعت و ضلالت را منکند و ابقاء عقاید حقه را ظاهر میفرماید و مطالب و مسائل
مشکله را حل میکند و لیکن کسی او را نمیشناسد و وجود شریف او ثمرات دارد و کلیات
چنانچه هر یک از مذکورین از علماء ابرار و محدثین اخیار و مروجین شریعت غرّی
و طریقت عظمی نبی مختار و اولیاء اطهار او را در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند
شکر الله سعیهم بلکه از برای آنحضرت اولاد متعدده و احفاد و امجاد عدیده
میباشد در اماکن مختلفه و شهرهای عظیمه و بعضی از تجار و سیاحین و گشتندگان
دریا و صحرا بآنجا رسیده و دیده و شنیده و بیرون آمده اند و لیکن دیگری بآنجا
نبرده اند چنانچه بعضی از محدثین اخیار نقل نموده اند محمد بن علی العلوی الحسینی
از احمد بن محمد انباری که او گفت در سنه ٥٤٣ چهل و سه از هجری در ماه مبارک رمضان
در مدینه طیبه وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی بضیافت

بضیافت طلبید و بعد از افطار جمعی از خواص را امر بنشستن نمود و پس جمعی متفرق
و برخی متوقف گردیدند و در مجلس مشغول صحبت شدند و از هر جا کلامی و از هر طرف
سخنی در میان آمد تا آنکه کلام بدین و آیین و ملت و مذهب کشید و حسب اتفاق
و نزد من مردی نشسته بود که من او را ندیده بودم ابدا و نمیشناختم و لیکن عزیز و
محترم بود و وزیر هم با او در کمال ادب و سلوک و عزت و احترام حرکت میکرد
و آن مرد عزیز از اول مجلس تا آنزمان با وقار و تمکین ساکت و صامت نشسته
بود و گوش بسخنان مردم میداد و لیکن چیزی نمیگفت تا آنکه وزیر گفت طایفه
شیعه جماعتی قلیلند و در نظر دیگران خوار و حقیر و ذلیلند و فرقه اهل سنت و جماعت
گروهی کثیر و با اعتبار و دولت و وقار میباشند و عزیز و مکرم و محترمند چون آن
عزیز این سخنان را شنید خواست ظاهر نماید که کثرت جمعیت دلالت بر حقیت مذهب
و ملت و قلت عدد سبب بطلان مذهب نیست پس روی خود را بوزیر نموده
گفت اطال الله بقاک اگر رخصت باشد حکایتی که بر سر من گذشته است بیان کنم
که خود برای العین دیده ام و مشاهده نموده ام و الا ساکت باشم وزیر تأملی نمود و
گفت بفرما تا از او مستفیض شویم آن عزیز گفت بدانید که نشو و نمای من در شهری
بود که از شهرهای بسیار عظیم است چنانچه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت
مردم آن شهر و نواحی او را حصری نیست و همه آنها نصرانیند و در آن حدود جزایر
بسیار میباشند و عدد خلقی که در آن صحراها و آن ولایات ساکن میباشند بجز خدا

خدا کسی نمیداند و همه بدین و آیین عیسوی و نصرانیان میباشند و پایان آن ولایت
منتهی بشتی النوبه و حبشه و نوبه میشود و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش عدد
ایشان چون عدد بهشتیان در نزد دوزخیان باشد و جمیع سکان آن صحرا و
مزارع و قرایا و امصارها میباشند بجز فرنگیان و روم و عراق و حجاز چنانچه بر شما
نیز ظاهر است پس خواست برسانند که اگر کثرت جمعیت دلالت بر حقیقت داشته باشد
پس باید شیعه بر حق باشد نه سنیان چنانچه شیعیان از سنیان بیشترند بکثرت
عدد زیرا که نوزده سال یا بیست سال قبل از این و این تردید از راوی است
با پدرم بعزم تجارت از شهر خود رفته سفر بر خطر دریا را اختیار کردیم و قایدی
کشتی ما را کشیده بجزیره رسانید و از آنجا گذشته کشتی ما را بدهات و شهرهای
عظیم پر از اشجار و انهار و اطیار رسانیده و چون از ناخدا استفسار نمودیم
گفت منهم مثل شما اینجا را ندیده ام و نه از کسی نام اینجا را شنیده ام پس رفتیم
تا آنکه اول بشهری رسیدیم که او در کمال نزاکت هوا و غایت لطافت آب
و جودت و خوبی بود و از مردی که در پاکیزگی بود نام آن شهر را پرسیدم گفت
مدینه مبارکه است و از والی او پرسیدیم گفت فلان است و از پای تخت حکومت
و مقر سلطنت پرسیدیم گفت در شهر طاهره است و از این شهر تا آنجا از راه
دریا ده روز راه است و از راه صحرا یکماه گفتیم آیا گماشتگان حاکم
کجا یند که اموال ما را ببینند و خراج و عشر خود را بگیرند تا آنکه ما مشغول خرید

و فروش شویم گفت حاکم این شهر را لازم نیست تجار خراج خود را برداشته بنزد
حاکم برند پس ما را بخانه او دلالت نموده چون بآنجا در آمدیم دیدیم مردی در زی
صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی در زیر خود انداخته و دواتی و قلمی در پیش
روی خود نهاده و مشغول کتابت کردن بود پس بر او سلام نموده و او جواب
سلام ما را داده مرحبا گفت و احترام و اعزاز و اکرام نمود و چون ما صورت حال
باو گفتیم گفت بشرف اسلام مشرف شده اید یا نه گفتیم بعض ما مسلمانند و جمعی عیسوی
و برخی موسوی گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان باشند تا مذهب ایشان را
تحقیق نمائیم پس پدرم جزیه خود و من و سه نفر نصرانی دیگر را که با ما بودند داد و
جماعت یهود نه نفر بودند نیز جزیه خود را دادند پس آنجوان حاکم احوال مسلمانان را
استکشاف نمود و ایشان بیان قواعد مذاهب و عقاید اصولیه و مذهبیه خود را تقریر
نمودند و لقد معرفت ایشان به محک امتحان تمام عیار نشاید اسلام ایشان را رد نمود
و فرمود شما مسلمان نیستید بلکه در سلک خوارج منتظمند و مال شما بر مؤمنین حلال است
و هر کس بخدا و رسولش و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیاء او تا حضرت
صاحب الزمان عجل الله فرجه که مولای ما است اقرار نداشته باشد از زمره مسلمین
نیست و داخل خوارج خواهد بود و چون مسلمانان این سخنان را شنیدند اموال خود را
در معرض تلف دیدند بر حسب تدبر و تفکر فرو بردند و بعد از تأمل عرض نمودند که
احوال ما را بسلطان بنویس و ما را بپای تخت او بفرست شاید در آنجا فرجی حاصل شود

شود حاکم قبول نمود فرمود بطاهره بروند و آیه مبارکه لیهلک من هلک عن بینة و
یحیی من حی عن بینة را تلاوت فرمود و ما ایشان را بجهة مصاحبت زمان گذشته
نتوانستیم تنها گذاشت و کشتی بانان هم علی بازه نداشتند پس از آن شهر کشتی و متعلقه
گرفته روانه شدیم و روز چهاردهم بطاهره رسیدیم عرصه دیدیم که بآن خوبی شهری
ندیده بودیم و هیچ چشمی و هیچ گوشی مانند آن شهر ندیده و نشنیده آبش چون
آب زندگانی و هوای فرح افزایش چون ایام جوانی و آن شهر در کنار دریا واقع
و نهرهای بسیار و آب و هوا خوشگوار داشت و گرگان و گوسفندان در دشت و
صحرا همعنان و سباع و هوامش بحال خود بی آزار نه از کسی رمیدند و نه ضرر
بکسی رسانیدند شهری عظیم در وسعت و فراوانی انواع نعمت چون جنات
النعیم و بازارهای آن شهر بسیار و امتعه و اطعمه او بیشمار و مردمش بهترین خلایق
روی زمین بودند و همه ایشان براستی و درستی و امانت و دیانت با هم قرین
و اگر کسی چیزی خریدی خود متعرض او شده حق خود را برداشتی و لهو و
لعب و دروغ و افترا و غیبت و بدی در میان ایشان ابدا یافت نمیشد و
کارهای ایشان محض قربت و ثواب بود چون موذن بانگ اذان نماز میداد
همه در مسجدها حاضر میشدند و نماز را بجماعت نموده بعد از فراغ مشغول کار خود
میشدند و ما غریبان را چنان تعجبی از آن اوضاع غریبه و اطوار عجیبه روی داده
بود که تا می در حیرت و عبرت بودیم پس جمعی ما را بخانه حاکم راه نمودند و ما رفتیم

رفتیم تا باغی پر از اشجار و انهار و اطیار رسیدیم و در میان آن باغ قصری دیدیم
رفیع و چون داخل آن قصر شدیم جوانی دیدیم خوش منظر با لباس درویشانه بر
روی مسندی نشسته و جمعی با ادب خدمت او کمر بسته تا رسیدن وقت نماز موذن
بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد و آنجوان که سلطان بود برخواسته امامت
نمود و نماز را بجماعت با آن جماعت بجا آورد در کمال خضوع و خشوع و بعد از فراغ
از نماز مردم متفرق شده پس آن سلطان رو بجانب ما نمود و فرمود تازه باین
مکان وارد شده اید ما عرض نمودیم بلی پس ما را مرحبا فرمود و دلداری داد
و از سبب ورود ما پرسید ما احوال گذشته را عرض نمودیم و چون اطلاع از حال
ما بهم رسانید خطاب مستطاب بمسلمانان نموده فرمود چه فرقه از اسلام هستید
شخصی در میان ایشان بود که او را روزبهان میگفتند و بر مذهب شافعی بود
و متکلم در آمده عقیده و مذهب خود را بیان نمود سلطان فرمود کدام یک با تو
در این مذهب شریکند عرض کرد همه این مسلمانان با من همراه و همه الا یکنفر که او
مالکی مذهب است و اسم او حسنا بن قیس است سلطان فرمود ای شافعی قائل
باجماع هستی و بقیاس عمل میکنی عرض نمود بلی فرمود آیه مباهله را میدانی عرض
کرد بلی فرمود کدام است این آیه را خواند قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا
و نسائکم و انفسنا و انفسکم پس سلطان فرمود ای شافعی ترا قسم میدهم بپروردگار
عالمیان که مراد خداوند از این آیه مبارکه چه کسانند روزبهان خاموش شد پس

سلطان فرمود تو را بخدا قسم میدهم که در میان اصحاب رسول صلی الله
علیه واله وسلم کسی بود بجز خود حضرت محمد مصطفی صه و علی مرتضی و فاطمهٔ زهراء و حسن
مجتبی و حسین شهید بکربلاء صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین که داخل این آیه مبارکه
میباشد روزبهان عرض نمود نه یا بن صاحب الامر پس سلطان فرمود والله نازل نشده این
آیه مگر در شان ایشان و باین آیه کسی مخصوص نبود بجز ایشان پس بعضی از آیات و اخبار و احا
دیث را با فصاحت و بلاغت تمام بیان فرمود که حضار مجلس را دیده ها گریان شد و
سینه ها بریان شد پس روزبهان برخواست و عرض نمود غفرانا یا بن صاحب الزمان
والامر نسب خود را بیان فرما و این سرگشته وادی حیرت و ضلالت و جهالت را
براه حق هدایت فرما پس سلطان فرمود ظاهر بن مهدی بن حسن بن علی بن موسی ابن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب صلوة الله و سلامهم اجمعین میباشم
که در شان آن جناب نازل شده است آیه وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که مراد
از او حضرت سید الوصیین و قاعد الغر المحجلین و یعسوب الدین والعروة الوثقی و
حبل الله المتین خلیفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین امیر المؤمنین است پس هیچکس را نمیرسد
که بعد از ان حضرت مرتکب امر خلافت شود بجز شاه ولایت شاهد براین مطلب
و مدعا حقیر کاتب المتخلص بمسکین در یکی از غزلها فرد شعری دارد که آن این است
هرچه بود صاحب چنگال بود شیر ⁂ در کمین شیران نبود عرصهٔ روباه ⁂ و آیه مبارکه ذریة
بعضها فوق بعض در شان ما نازل شده است و حق سبحانه و تعالی ما را باین مرتبهٔ علیا

در رتبه متعالیه اختصاص داده است و مراد از اولوا الامر در آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ما میباشیم و باید مراد سلطان عادل عارف فاضل
کامل باشد که مفاسد امور دین و دنیا را بداند که خداوند مردم را امر باطاعت و نمای
نه اینکه هر پادشاه ظالم جابر فاسق فاجر زانی لایط قمارباز شراب خوار بیباک احمق
پلید که آنچه میکند از روی شهوات نفسانیه و حب امور دنیای دنیهٔ فانیه باشد چنانچه
اهل سنت و جماعت قایلند باینکه سلطان هرچند باین اوصاف متصف باشد باز اولو
الامر است و اطاعت او لازم است بعد از اطاعت خدا و رسول او صه و چون
کلام درربار ان فخر الابرار باینجا منتهی شد روزبهان گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانِي الا
سلام و تعیني مِنَ التَّقْلِيدِ إِلَى الْيَقِينِ بِالْإِكْرَامِ وَالْإِنْعَامِ یعنی حمد و سپاس بیقیاس مر خدا
وندی را سزاست که عطا نمود ارشاد را به بندهٔ خود و مرا از دولت معرفت نصیب
نموده خلعت ایمان و اسلام پوشانید و از ظلمات و تاریکیهای تقلید بهوای فرح افزای
فضای عالم انوار ایقان و ایمان و تحقیق و اجتهاد رسانید و رفقای او همه ایمان
آورده مسلمان شدند و سایر مردمان آن کشتی از نصاری و یهودان بشرف اسلام
فایز شدند پس آن سرور اهل دین و مرکز دایره یقین فرمان داد که ما را بدار الضیافه بردند
و بکمال اعزاز و احترام و اکرام بجای آوردند و تا هشت روز بر خوان احسان آن سلطان
زمان بن سلطان عالمیان میهمان بودیم و مردم آن شهر بدیدن ما میآمدند و مهربانی مینمودند
و غریب نوازی میکردند و بعد از انقضاء هشت روز رخصت طلبیده ما را ضیافت نمودند

سلطان شرف قبول از آن مردمان با ایمان و ایقان نمود تا یکسال هر روز یکی از
اهل آن شهر ما را ضیافت مینمودند و نهایت احترام و مهربانی و خوش زبانی
بجا میآوردند و انواع اطعمهٔ لذیذه بالتماس و درخواس بیقیاس بما میخورانیدند
و طول و عرض آن شهر دو ماه راه بود و اهل آن شهر از برای ما حکایت مینمودند
که ازین شهر یکه گذشتی شهر دیگر است که او را رابعه میگویند و حاکم او قاسم بن صاحب
صاحب الامر است و طول و عرض او با این شهر برابر است و مردم آن شهر
بکثرت خلق و حسن خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و تودد و فراغت بال مانند
این مردم میباشند و بعبادت و اطاعت اشتغال دارند و چون از آن شهر
گذشتی شهری دیگر باشد مثل آن شهر که او را ضافه و پادشاه او سلطان ابراهیم
بن صاحب الامر است و بعد از او شهریست که بانواع زینتهای دنیا و آخرت
آراسته است و نام او ظلوم و حاکم او عبدالرحمن بن صاحب الزمان است و در
حوالی او رساتیق عظیمه است و طول و عرض او دو ماه راه است و منتهی میشود بشهر دیگر
او را عناطیس میگویند و سلطان او هاشم بن صاحب الامر است و مسافت آن چهار
ماه راه است و مزین بکثرت اشجار و بسیاری انهار و آن شهر نمونه از جنات
تجری من تحتها الانهار است هر کس در این دیار و خطهٔ دلکش در آید در عمر خود کدورت
غم و هم و الم را و غصه در گوشهٔ خاطر خود راه ندهد القصه طول و عرض ممالک مسطوره
یکسال راه است و سکنهٔ آن مملکت بالتمام شیعهٔ اثنی عشریه و مؤمن و متقی و پرهیزکارند

و همه تولا بائمه اظهار دارند و تبرا از جمیع معاندین و منافقین مینمایند و بمجموع خضوع
و خشوع نماز میکنند و روزه میگیرند و خمس و زکوة مال خود را میدهند و از معاصی
و مناهی و ملاهی اجتناب دارند و مدار ایشان بترویج دین مبین حضرت سید المر
سلین و خاتم النبیین میباشد و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند و هر کس از ایشان
مستطیع شود بحج بیت الله الحرام میآیند و زیارت قبور ائمه را بجا میآورند و تقیین
بعد و زیاده از کافهٔ عالمند و همهٔ آن مملکت نسبت بحضرت صاحب الامر دارد
و چون گمان مردم آن دیار این بود که حضرت صاحب الامر در آن سال بقدوم
بهجت لزوم میمنت ملزوم آن خطه و مرز و بوم را بنور جمال بیمثال و بهمال خود منور خواهند
فرمود و ما هم بانتظار بودیم لکن ما را آن دولت نصیب نشد پس از آنجا مسافرت
نموده بدیار خویش مراجعت کردیم و روبهان و حسان در آنجا باقی ماندند بامید آنکه
آن دولت را دریابند و چون آن مرد عزیز محترم کلام خود را باینجا رسانید و بر
برخاسته داخل حجرهٔ دیگر شد و اهل مجمع را یک بیک طلبیده تاکید اکید در ستر
این خبر نموده عهد و میثاق از هر یک گرفته که افشای این راز را ننمایند بکه دو اظهار
و ابراز او وعید و تهدید نمود و ایضاً شیخ صدوق ره در کتاب اتمام الدین
و اکمال النعمه حکایتی نقل میکند که شخصی از طایفهٔ بنی راشد که ساکن در بلدهٔ همدان بود
سالی بحج رفته بود و بعد از مراجعت از مکه بیک منزل و یا دو منزل تقریبی از رفقای
خود باز مانده خوابش در ربود و بعد از بیداری اثری از قافله ندید چون خود را تنها

وبیکس دران بیابان دید سراسیمه شده پاره دران بیابان دوید تا قوت
او رفت پس دران حالت بخداوند عالمیان نالید و میگریست او میگوید در
آن حال اضطرار و اضطراب و حیرت ناگاه زمین سبزه خرمی بنظرم آمد متوجه آن
طرف شدم زمینی دیدم بسیار سبز و خرم که از طراوت دم از بهشت برین میزد
و دران میان سبزی قصری نمایان بود با خود گفتم که درین بادیه هولناک این دشت
سبز و خرم و این قصر رفیع چیست و از کیست که از هیچکس نام و نشان از او نشنیده
بودم پس رفتم تا بدر قصر رسیدم دیدم دو جوان سفید پوش نشسته اند بر ایشان سلامی
نمودم جواب با صواب از ایشان شنیدم پس بمن گفتند حق سبحانه و تعالی را با تو نظر
پیدا شد و خیر ترا خواسته است پس یکی از ایشان برخواسته و داخل آن قصر شد بعد از لحظه
بیرون آمد و با من گفت برخیز بدرون قصر بیا چون داخل شدم عمارتی دیدم که با آن
خوبی و صفا ندیده بودم تا آنکه بدر صفه رسیدم پرده آویخته بود و پرده را برداشته مرا
داخل آن صفه نمود دیدم در میان صفه تختی نهاده بود و بر بالای آن تخت جوانی خوش
رو و خوش مو و خوش بو و خوش لباسی تکیه فرموده است و بر بالای سرش
شمشیر درازی آویخته بود و از نور روی او آن خانه چنان منور شده بود که میگفتی ماه شب
چهارده طلوع نموده است پس بر او سلام نمودم و او از لطف و مهربانی جواب مرا داد
فرمود و میدانی که من کیستم عرض نمودم نه والله نمیشناسم فرمود منم قایم آل محمد
علیه و آله و سلم که در آخر الزمان خروج خواهم نمود و با این شمشیر که می بینی زمین را پر از عدل

و داد و راستی خواهم بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد من چون این کلام را
از زبان معجز بیان آن قمر انام شنیدم بسجده افتادم و رو بر خاک پای مبارک او مالیدم
فرمود چنین مکن و سر خود را از خاک بردار چون سر خود را برداشتم فرمود نام تو فلان
پسر فلانی است و از مردم همدان عرض نمودم بلی فدای تو شوم ای مولا و آقای من فرمود
دوست میداری بخانه و اهل خانه ات برسی عرض کردم بلی ای سید و مولای
من فرمود خوبست که اهل خود را بدریابی و هدایتی بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی
با ایشان بگوئی پس بخادمی اشاره فرمود که کیسه زری بمن داد و دست مرا گرفته از آن قصر
بیرون آورد و اندک راهی با من بود چون نگاه کردم مسجد و مناره و درختان دیدم آن
خادم از من پرسید که این موضع و محل را میشناسی عرض نمودم که در حوالی منزل و ولایت ما
دهی میباشد که او را اسدآباد میگویند با این محل شباهت دارد گفت بلی این اسدآباد است
بسلامت برو و چون ملتفت شدم او را ندیدم و چون کیسه را گشودم پنجاه دینار زر در او
بود و از برکت او نفعها بما رسید و خیر و برکت بر ما بسیار شد و از این قبیل حکایات
از بسیاری از معتمدین و مقدسین و موثقین نقل شده است که بخدمت آن حضرت
در اماکن متعدده رسیده اند و او را دیده اند و لکن نشناخته اند یا [illegible] ساخته اند و لکن
بجهة اظهار معجزات و کرامات و هدایت نمودن خلق آن حضرت خود را [illegible] نموده اند لهذا
این منافات ندارد با حدیثی که هر کس ادعای مشاهده مرا نماید کذاب و مفتری است
زیرا که او از آن توقیع مدعی وکالت و نیابت و امور دین است بخلاف اینکه کسی در

بیابانی سرگشته و حیران و سرگردان شده باشد و بجهة اظهار اعجاز آن حضرت خود
را با و بنماید و قصر او را ببیند و خادم او در آنی او را از دو منزلی که باشد آباد و بعد از آن
بر ساند و از نظر او غایب شود و همین موجب این شد که همه ایشان ایمان آورده و همه
شیعه خالص اثنی عشری شدند پس بجهة حکمت و مصلحت کاهی از اوقات بعضی از
اشخاص بخدمت آن حضرت میرسیده اند که موجب زیادتی اعتقاد ایشان و سایر
مردمان بر وجود مبارک او شود و او را انکار نکنند بخلاف اینکه کسی او را مشاهده
و دیدن او را در زمان غیبت کبری نماید بجهة اغراض باطله فاسده کاسده و بنوعیکه
موجب فساد است **نوزدهم در بیان کسانی است که باید در رکاب**
ظفر انتساب جناب خاتم الوصیین حضرت مهدی آل محمد عجل
الله فرجه باشند چه از مردگان و چه از زندگان و چه از ملایکه و چه
از بنی جان و غیر ها بدانکه عسکر نصرت اثر آن حضرت مراتب مختلفه وارد
در اوایل ظهور و در اواسط و در اواخر مختلف میشود نظر باختلاف اخبار وارده در باب
چنانچه منقول است از جناب صاحب مناقب و مفاخر و امام الباطن و الظاهر مولانا
امام محمد باقر علیه صلوة الله الملک الغافر که لشکر آن حضرت بصد هزار خواهد رسید
و این محمول بر عسکر انسانی است و میباشند که تمام روی زمین با نها مسخر میشود **و ایضاً**
از جناب کاشف اسرار دقایق و رموزات حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول
است که بمفضل بن عمر فرمود حضرت مهدی علیه السلام بکوفه هجرت خواهد فرمود و لشکر او در

میان نجف اشرف و کوفه به چهل و شش هزار ملایکه و شش هزار از جن خواهد رسید و در
خبر است که به چهل و شش هزار از جن که مجموع جن و ملک لشکر او به نود و دو هزار بنابر این
خبر خواهد رسید و باین لشکر عالم زیر و زبر خواهد کرد و در خبر است که لشکر آن حضرت بده
هزار و در آن وقت رسیده باشد و مراد لشکر انس او است که بوده و کوفه ده هزار باشند
و ایضاً در خبر صدق اثر دیگر وارد است که خداوند عالمیان آن حضرت را مدد
خواهد فرمود بچهار هزار نفر ملکی که بجهة نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام از آسمان نازل
فرموده در طف کربلا و چون آنها بزمین رسیدند آن حضرت بدرجه رفیعه شهادت
فایز شده بود پس آنها ژولیده و غبار آلوده خواستند عروج نمایند خطاب مستطاب
از حضرت رب الارباب بایشان رسید که باید در سر تربت حسینی بمانید تا زمان
موعود و طلب مغفرت از برای زیارت کننده کان او نمایید و زوار قبر او را استقبال
و مشایعت کنید و متوجه احوال آنها شوید و بزرگ ایشان ملک منصور است
و ایضاً آن حضرت را خدا مدد دهد و میفرماید بآن سیصد و سیزده ملک که در
جنگ بدر بحضرت رسول خدا نازل شدند **و ایضاً** نازل خواهند شد از برای نصرت
آن جناب آن پنجهزار نفر ملک که در جنگ احد و حنین از برای یاری حضرت خاتم
النبیین فرود آمدند زیرا که یاوران خاتم الوصیین باید همان یاوران خاتم النبیین باشند
که اتمام و انجام دین مبین بنصرت ایشان واقع شده باشد پس اختلاف اخبار در اختلاف
عدت لشکر ظفر اثر آن حضرت محمول بر اختلاف امکنه و ازمنه و جن و انس و ملک خواهد

بو و چنانچه معلوم شد و ایضاً از حضرت امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که مسافت لشکرگاه آن حضرت به چهل و نه میل خواهد رسید
که عبارتست از شانزده فرسخ و ثلثی و در تمامی عسکر ظفر اثر آن فخر بشر مکثر مخنث و
دیوث و فاسق و خمار نباشد و هفت هزار نفر قرآن خوان در لشکرگاه آن جناب
مشغول تلاوت قرآن باشند و مخنث کسی را گویند که خم شده باشد بجهة دادن و
دبر یعنی ملوط و مفعول و دیوث کسی باشد که زن او زنا دهد و او بداند و حرف
نزند از بی غیرتی و این خبر دلالت دارد که مردمان بد عمل شارب لائط و ملوط زانی
فاسق فاجر ظالم مرتد منافق نمک بحرام حرامزاده بدقلب بدزبان بیرحم بیمروت
بیدین مفسد مفتن بدنیا در میان لشکر آن حضرت بهم نرسد و ایضاً در خبری
وارد شده است که در روز اول ظهور آن حضرت سیصد و سیزده نفر انسان
بعدد اصحاب جنگ بدر حضرت رسول صلعم در مکه بطی الارض و غیره از اطراف
عالم حاضر شوند و بآن حضرت بیعت نمایند و ملازم رکاب ظفر انتساب باشند و در
زمان قریب ظهور خداوند عالمیان همه آنها و یا بعض آنها را در طالقان جمع نماید و همه
ایشان با شمشیرهای تیز باشند و اسم هر یک از آنها و پدر ایشان بقبضه شمشیرشان نوشته
شده باشد و بعضی از آنها از امتهای گذشته باشند و بعضی از این امت مرحومه باشند و بعضی
از مردگان باشند که زنده شوند و بعضی متولد شده باشند تا زمان ظهور موفور السرور
که بحد کمال رسیده باشند و بعضی آنها اوتاد و اقطاب و رجال الغیب و اولیاء الله

باشند که باید در عالم سیر نمایند بجهة رسانیدن فیوضات غیر متناهیه به بندگان خداوند
عالمیان از جانب حضرت خاتم الاوصیاء که امام زمان باشد و ایشان مدد و نیکی
در امور جهة خیرات و مبرات نمایند و این اشخاص از موالیان خاص الخاص آن حضرت
می باشند که کسی آنها را نشناسد و ایشان خود را بکسی نشناسند و هرگز در میان مردم
ادعای مشاهدهٔ امام و نیابت و بابیت و وکالت نکنند و شاید از ایشان باشند
آن سی نفر و یا هفتاد نفر و یا چهل نفر و بنابر روایتی که در هر هفته باید تمام روی زمین را سیر
نمایند و در هر روزی بطرفی از اطراف عالم بسر برند که از موالیان خاصهٔ آن جنابند که
باید در هر جمعه بنماز جمعه آن حضرت حاضر شوند که بنابر روایتی از ایشان است خضر
و الیاس علیهم السلام و این مذکورات بنابر کلمات بعضی از علماء و محدثین میباشد و در بعضی
از اخبار تعبیر از آنها بنقباء و نجباء و اوتاد شده است و در کلمات بعضی اهل علم
تعبیر از آنها باقطاب و ابدال و ارکان نموده اند هر قومی باصطلاحی و احتمال دارد
که ایشان از این خلق باشند که در روی زمین در میان مردمان میباشند که ایشان با
الهامات الهیه در محل قریب ظهور در طالقان جمع شوند و در شبیکه در صبح آن روز آن
حضرت از مکه ظهور فرماید ایشان در رختخوابهای خود خوابیده باشند چون صبح شود
هر یک از ایشان در زیر بالین خود صحیفه و نوشته بیابند که در او نوشته شده باشد
طائفهٔ معروفه پس باین علامت بدانند که آن حضرت ظهور فرموده است پس در همان
آن بعضی بطی الارض و بعضی بر ابر سوار شده بخدمت آن حضرت برسد چنانچه تأویل

این آیهٔ مبارکه است که أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا هرجا که بوده باشید شما میآورد
خدا همهٔ شما را یعنی همه را در نزد آن حضرت در مکه جمع میفرماید و این اشخاص مقدسه غیر
از ان کسانی میباشند که در ولایات سابقة الذکر از حضرت صاحب الامر میباشند بلکه
از اهل این زمین میباشند چنانچه اغلب لشکران حضرت از این مردمان میباشند اگرچه شاید
از ان مردمان هم در میان ایشان یافت شود و مراد از این طالقان احتمال دارد که
طالقان دیلم باشد و این اظهر است و احتمال دارد که طالقان شام باشد والله العالم
و ایضا در کتاب تحفة المجالس از مولانا حضرت امام الباطن والظاهر امام محمد
باقر علیه السلام منقول است که چهار نفر را نهاز پیغمبران میباشند که زنده اند و دو نفر
از ایشان در آسمان است که حضرت عیسی بن مریم و حضرت ادریس باشند و دو نفر
در روی زمین میباشند که حضرت خضر و حضرت الیاس باشند و حضرت عیسی بربام
خانهٔ کعبه از آسمان نزول نماید و از بام خانه نبردبان بزمین آید و شاید سر آن حضرت
قبل از ورود او بیام کعبه بطریق سیر اهل آسمان بلطافت باشد که محتاج باسباب نباشد
و چون بیام خانه رسید سیر و سلوک او مبدل بسیر اهل زمین شود و از اهل خاک و دنیا
لهذا در فرود آمدن از بام کعبه محتاج نبردبان باشد چنانچه در آسمان محتاج باکل و شرب
و غذا نیست و چون بزمین میآید محتاج باینها میشود و این حدیث منافات با آن اخبار
سابقه ندارد که حضرت عیسی در حصار بیت المقدس دست بربال ملک گذاشته و فرود
خواهد آمد و با جمعیت مؤمنین نماز خواهد نمود و با حضرت صاحب الزمان یار در سرکوه
رفیق

نازل شود و بعد از ظهور آن حضرت زیرا که شاید اوّل بمکه نازل شده بیعت نماید و بعد
بطریق صعود و نزول [illegible] کانها تیز فرود آید تا جمع میان اخبار شده باشد
و ایضا همان حضرت در همین حدیث میفرماید که بیست و هفت نفر با بیست
و نه نفر از مردگان قوم پیشینیان زنده شوند بجهت تمشیت امور آن حضرت و پانزده
نفر از قوم موسی بن عمران باشد که خداوند در شان ایشان میفرماید در قران وَمِنْ قَوْمِ
مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و در خبر دیگر است که طایفهٔ قوم موسی زنده اند
و شهر ایشان در میان ریگ عالج میباشد لکن ساکنان این زمین راه بایشان و شهر ایشان
نمیبرند و هفت نفر ایشان اصحاب کهف میباشند و حضرت یوشع بن نون وصی حضرت
موسی و حضرت شعیب و حضرت صالح زنده شوند و از این اصحاب جناب سلمان
فارسی رضی الله عنه و ابودجانه انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و چهار نفر از فر
زندان امام حسن مجتبی و چهار نفر از اولاد عقیل باشند و ایضا در روایت ابوجارود
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آن جناب فرمود که از هر ولایتی
چند نفر در رکاب ظفر انتساب آن جناب باشند و داخل در این سیصد و سیزده نفر
میباشند بدین ترتیب از مکه چهار نفر و از مدینه چهار نفر و از بیت المقدس
چهار نفر و از شام دوازده نفر و از یمن دوازده نفر و از عروه
سه نفر و از بنی حی تمیم چهار نفر و از بنی اسد دو نفر و از بغداد
هفت نفر و از کوهستان بصره هفت تن و از خرماستان بصره

چهار نفر و از نواحی بصره شش نفر و از جرجان چهار نفر و از ری
چهار نفر و از کوه پایهای ری چهار نفر و از قم دوازده نفر
و از نواحی و اطراف قم سیزده نفر و از اصفهان یکنفر و از
کرمان چهار نفر و از مکران یکنفر و از موالیه سه نفر و از مرو سه نفر
و از هندوستان پنج نفر و از قزوین سه نفر و از ما وراء النهر
سه نفر و از حبشه سه نفر و از کوفه دوازده نفر و از طوس و نواحی او
هفت نفر و از نیشابور چهار نفر و از سبزوار دوازده نفر و
از دامغان سه نفر و از خاور چهار نفر و از مصر چهار نفر و از
شیراز هفت نفر و از طبرستان دوازده نفر و از حلب چهار
تن یا سه تن و از کوس چهار تن و این مذکورین بروایت ابو جارود است
و تتمه عدد آن سیصد و سیزده نفر را تا بحال بکتاب یا حدیث یا نوشته عالمی بر
نخورده ایم و این بزرگواران در زمان ظهور همه جوان باشند اگرچه پیران باشند اللهم
اجعلنا منهم و در خبر است که همه این سیصد و سیزده نفر از اولاد عجم میباشند و شاید محمول
بر غالب آنها باشد یا محمول بر زنده آنها باشد یا محمول بر این باشد که در عجم نشو و نما
نموده باشند یا چون در طالقانی که در عجم است محشور میشوند و از انجا بخدمت آن حضرت
میرسند لهذا فرموده‌اند از اولاد عجمند اگرچه از اعراب و غیر از اعراب باشند و شاید
همه آن سیصد و سیزده نفر در طالقان جمع شوند و جمعی از ایشان که از اولاد عجمند در

انجا جمع شوند بالهامات غیبیه لهذا مقصود حضرت آنها باشند والله العالم بنوره

یازدهم در بیان اسامی اصحاب آن حضرت و بلدان ایشان

و انها در نزد ائمه هدی و اهل علم آخذین از ایشان معین و معلوم است و در بعضی اخبار تصریح
باسم و بلد ایشان شده است و لیکن اخبار بطریق اختلاف در اسامی و بلدان و تعیین
چند نفر از هر بلدی وارد شده است و چون بعضی آنها را با اشارات و رموزات پس
شاید جمع و توافق میان اخبار ممکن باشد و لکن بحسب ظاهر مخالفتی باهم دارند لهذا ما علی
سبیل الاجمال دو حدیثی را که جامع آنهاست در این عجالت روایت مینمائیم که موجب
بصارت اهل بصیرت شود اگرچه بعضی کلمات و تعیین اشخاص و بلاد در این دو خبر مختلف
میباشند اول خبریست که ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه روایت میکند از ابو بصیر
که بخدمت حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت که فدای تو شوم مرا خبر
ده بعدد اصحاب حضرت قائم و بلدان ایشان و مواضع آنها آن جناب فرمود روز جمعه
بیا چون روز جمعه شد رفتم به مردی فرمود بنویس این املاء رسول خداست بر امیر المؤمنین
علی علیه السلام از عدد اصحاب حضرت قائم که در ترددند در مکه از خانهای و رخت خوابهای
خود حاضر میشوند و ایشان نجبا و قضاة و حکام آن حضرت میباشند در میان مردم از
طازیند شرق یکمرد و مرابط تیاج است و از صامعان دو مرد و از فرغانه
یکمرد و از ترمد دو مرد و از دیلم چهار مرد و از مرورود دو مرد و از مرو
دوازده مرد و از بیروت نه مرد و از طوس پنج و از قریات دو مرد و

از سجستان سه مرد و از نیشابور دوازده مرد و از هرات دوازده مرد
و از بوسنج چهار مرد شاید بوشنجان باشد و از ری هفت مرد و از طبر
ستان هفت مرد و از قم هجده مرد و از رقه سه مرد و از رافقه دو
مرد و از حلب سه مرد و از سلیمیه پنج مرد و از دمشق دو مرد و از
فلسطین یکمرد و از بعلبک یکمرد و از سوان یکمرد و از قسطاط چهار مرد
و از قیروان دو مرد و از کور کرمان سه مرد و از قزوین دو مرد و از
همدان چهار مرد و از موقان یکمرد و از بدیکمرد و از خلاط یکمرد و از جابروان
سه مرد و از نوا یکمرد و از سنجار چهار مرد و از قالیقلا یکمرد و از سمیساط یکمرد
و از نصیبین یکمرد و از موصل یکمرد و از بلواق دو مرد و از رانا یکمرد و از
حران دو مرد و از باغه یکمرد و از قالس یکمرد و از صنعان دو مرد و از قبه
یکمرد و از وادی القری یکمرد و از بلواق و از خیبر یکمرد و از بدا یکمرد و از
خار یکمرد و از کوفه چهارده مرد و از مدینه دو مرد و از ترنده یکمرد و از
حیون یکمرد و از توشیا یکمرد و از طهنی یکمرد و از برم یکمرد و از اهو از دو
مرد و از اصطخر دو مرد و از مولیان یکمرد و از دبیل یکمرد و از صیدنها
یکمرد و از مداین هشت مرد و از عکبری یکمرد و از حلوان دو مرد و از بصره
سه مرد و اصحاب کهف و ایشان هفت مردند و دو تاجر که خارج انطاکیه اند
و سه نفر غلام این دو نفر و دوازده نفر که بروم پناه رفته اند و دو نفر

که بسر اندیب رفته اند و از سمند چهار نفر و یکنفر که گم شده از مرکب خود است
و از شیراز یا سیراف یکمرد و دو نفر گریخته بسوی سرداب و طالب الحق
یکمرد و گریخته یکمرد و احتجاج کننده بکتاب با ناصبی یکمرد و ایشان سیصد
و سیزده نفر میباشند بعدد اصحاب حضرت رسول خدا در وقعه بدر پس ایشان در یکشب
در مکه جمع میشوند در شب و صبح جمعه در مسجد الحرام جمع خواهند شد که یکنفر از ایشان تخلف
نخواهد نمود پس در کوچهای مکه متفرق میشوند که منزل از برای سکنای خود پیدا نمایند
و اهل مکه با ایشان جا نخواهند داد زیرا که ایشان را نمیشناسند و نمیدانند از برای چه کار آمده اند
در مکه از بلاد خود از تجارت و حج و غیره و بعضی از اهل مکه به بعض دیگر میگویند این اشخاص
از یک شهری نمیباشند و ما ایشان را هیچ ندیده ایم و ایشان بدوی نیستند و شتر و
حیوانی ندارند پس اینها از کدام ولایت آمده و در اینجا جمع شده اند پس در این هنگام
مردی از بنی مخزوم پا بر سر مردم میگذارد و میآید تا آنکه تا دیگ بزرگ مکه میرسد و
میگوید من امشب خواب عجیبی دیده ام و از او بسیار خایف و مضطربم میگویند چه دیده
میگوید دیدم چیزی بسیار بزرگ از آسمان افتاد بسوی کعبه چون ملاحظه نمودم دیدم
ملخهائی بودند که بالهای سبز داشتند پس طواف کعبه نموده و در مشرق و مغرب عالم
پرواز نموده پهن شدند و بولایت و دهی نمیرسیدند مگر آنکه او را مثل آتش میسوزانیدند
پس مردم مکه با و میگویند بیا تا برویم بنزد اقیع که تعبیر این خواب را بنماید و او مردیست
از بنی ثقیف که علمی دارد و چون با و نقل خواب را میکنند او نیز میگوید من عجیبی دیده ام در

این شب از لشکرهای خدا که شما قوتی بر آنها نخواهید داشت پس مردم خبر آن قوم را
با و میدهند و از تردد و بر میگردند که این قوم را بگیرند پس خداوند عالمیان خوف
و ترس و بیمی از آنها در دل ایشان میاندازد و بعضی ببعض دیگر میگویند که هنوز از
این قوم خلاف و منکری بظهور نرسیده است تعجیل در امر گرفتن آنها ننمائید شاید مرد
از ایشان در قبیلهٔ از قبایل عرب باشد اگر شرارتی از او ظاهر شود پس آن وقت
با اینها در آویزید و حال آنکه در سیمای ایشان خوبی مشاهده میشود و اینها در حرم خدا هستند
که خون ایشان مباح نیست تا آنکه حادثه رخ نماید که موجب جنگ با اینها شود پس آن
مرد مخزومی میگوید که ما ایمن نیستیم از ایشان شاید در عقب ایشان مردم دیگر باشند
که با اینها همراه باشند که چون آنها وارد شوند اینها با آنها یکدست شوند پس حال که اینها لشکر
و قوتی ندارند ایشان را از میان بردارید پیش از آنکه قوتی پیدا نمایند و من گمان ندارم
خواب رفیق شما اگر آنکه حق خواهد شد پس ولایت خود را از ایشان خالی نمائید پس یکی
از میان ایشان گوید اگر چندین مثل ایشان وارد شود در این مکان و این بلد شما خوف از ایشان
نداشته باشید زیرا که اینها سلاحی ندارند و قلعه که پناه باو ببرند نخواهند یافت اگر مردی
از برای آنها برسد اول ایشان را می کشیم مثل آنکه تشنه آب بخورد و بعد رجوع بآنها خواهیم
کرد و در این کلمات خواهند بود تا آنکه شب برآید پس خداوند عالمیان خواب را بر چشم
و گوش ایشان مسلط خواهند فرمود و شبها آن طایفه با هم جمع میشوند مثل آنکه را در ان
پدر و مادری یکدیگرند و روز متفرق تا آنکه حضرت قائم ع ظاهر شود و ... چیزی آ

که در کتاب غایة المرام از ابو بصیر ایضاً منقول است که او گفت بار دیگر بخدمت
حضرت صادق ع رسیدم و سوال از آن جناب نمودم از احوال اصحاب جناب
جناب قائم ع پس آنحضرت اسمهای آنها را بخصوص بیان فرمود باین تفصیل اما آنکه در
طازیند شرقیست بندار بن احمد بن سکه است که باآن خوانده میشود و اوست که مرابط و سیا
ح است و از اهل شام دو مردند که اسم یکی از آنها ابراهیم پسر صباح است که قصاب
از اهل سوبقان است و دیگری یوسف پسر جراد است که در دمشق عطار است و از صا
و از صامعان احمد پسر عمر خیاط در سکه بزیغ و علی پسر عبد الصمد در سکه تاجرین است و از
سیراف و سلم کوسج بزاز است بسکه باغ و خالد پسر سعید پسر کریم دار مرور و جعفر دقاق
و جوز مولی حبیب و دوازده نفر مروی ابنذار پسر خلیل عطار است ۲ محمد پسر عمر صیدلانی
است ۳ غریب پسر عبد الله کامل ۴ مولی قحطبه ۵ سعد رومی ۶ صالح پسر وجال ۷
معاذ پسر هانی ۸ فردوس الازدی ۹ وهیم پسر جابر پسر صهید ۱۰ اشعث پسر علی فاجالی ۱۱ با
عان بن سوید یازدهم جابر پسر علی احمر ۱۲ جوشب پسر جریره ۱۳ اما نه نفر از ری و از آن
زیاد پسر عبد الرحمن پسر جندب ۲ عباس پسر فضل پسر قارب ۳ سحیق پسر سلیمان حناط
۴ علی پسر خالد ۵ سلم پسر سلیم پسر فرات بزاز ۶ محویه پسر عبد الرحمن پسر علی ۷ حمزه پسر
رستم پسر کنباز ۸ حرب پسر صالح ۹ عماره پسر معمر و پنج نفر از طوس مشهور
پسر عمران ۲ موسی پسر مهدی ۳ سلیمان پسر طلیق ۴ پسر داود ۵ داود موضع قبر رضا
علیه السلام است ۵ علی پسر سندی صراف و دو نفر از قرعات شاهویه پسر حمزه است

و علی پسر کلثوم است که در سکه دروازهٔ کوه است و بیست و چهار نفر طالقانی
اوّل مروی است که مشهور است پسر رازی کوهی است ۲ عبدالله پسر عمر ۳ ابراهیم
پسر عمرو ۴ سهل پسر رزق الله ۵ جبرئیل حداد ۶ علی پسر ابی علی وراق ۷ عباده پسر
جمهور ۸ محمد پسر جبار ۹ زکریا پسر جلبه ۱۰ بهرام پسر سرح ۱۱ جمیل پسر عامر پسر خالد ۱۲
کثیر مولی جریر ۱۳ عبد پسر فرط پسر سلام ۱۴ قرازه پسر بهرام ۱۵ معاذ پسر سالم پسر
خلید تمار ۱۶ حمید پسر ابراهیم پسر جمعه قراره ۱۷ عفیفه پسر ورقه پسر ربیع ۱۸ حمزه پسر
عباس پسر خباده زرگر ۱۹ علقمه پسر مدرک ۲۰ مروان پسر جبل پسر ورقا ۲۱ جمهور
مولی منذر ۲۲ پسر ابراهیم ۲۳ جمهور پسر حسین زجاجی یعنی شیشه گر ۲۴ دباغی پسر سعد
پسر نعیم و سه نفر سجستانی اوّل خلیل پسر نصر از اهل زرنج دویم شریک پسر شبیب
سیم ابراهیم پسر علی و هشت نفر از هوعورا محیح پسر جربور ۲ پسر بیدار ۳ داود و دو پسر
جریر ۴ خالد پسر عیسی ۵ ضیا و پسر صالح ۶ ذراره ۷ عرف طویل ۸ پسر گوهرشاه
و دوازده نفر نیشابوری این است اوّل سمعان بن فاخر ۲ بولغ
پسر مدرک ۳ ابراهیم پسر یوسف قصیر ۴ مالک پسر حرب پسر سکین ۵ زید و پسر
سوکند ۶ یحیی پسر خالد ۷ معاذ پسر جبل ۸ احمد پسر عمر پسر زفر ۹ عیسی پسر
سواق ۱۰ یزید پسر روت ۱۱ محمد پسر جاه پسر شیث ۱۲ جعفر پسر پسر خاقان و در
خبر است که چهار نفر دیگر زیاد شده است ۱ تنها اوّل علامان ۲ هوچ است ۳ ابو
مریم ۳ عمر پسر عمر پسر مطروف ۴ بلبل پسر و تاید پسر مرد یار و دوازده نفر

هراتی ۱ سعید پسر عثمان وراق ۲ تخر پسر عبدالله پسر تبل ۳ معروف غلام کندی
۴ سمعان قصاب ۵ هارون پسر عمران ۶ صالح پسر جریر ۷ مبارک پسر معمر پسر خالد
۸ عبدالاعلی پسر ابراهیم پسر عبده ۹ ترل پسر خرم ۱۰ صالح پسر هاشم ۱۱ دارم
پسر علی ۱۲ خالد قواس و چهار نفر بوشنجی ۱ طاهر پسر عمر پسر طاهر مشهور
با صلع ۲ طلحه پسر طلحه ۳ حسن پسر حسن پسر سما ۴ عمر پسر عمر پسر هشام و هفت
نفر اذری اوّل اسرائیل قطان که پنبه فروش است ۲ علی پسر جعفر پسر حوارد
۳ عثمان پسر علی پسر درخت ۴ مکان پسر جبل پسر مقاتل ۵ کرد پسر شیبان ۶ حمدان
پسر کرد ۷ سلیمان پسر دیلی و چهار نفر طبرستانی اگرچه در خبر سابق هفت
نفر مذکور بود ۱ خوشاب پسر کردم ۲ بهرام پسر علی ۳ عباس پسر هاشم ۴ عبدالله
پسر یحیی و هیجده نفر قمی ۱ غسان پسر محمد غسان ۲ علی پسر احمد ۳ عمران پسر خالد ۴
سهل پسر علی ۵ عبدالعظیم پسر عبدالله ۶ حسک پسر هاشم ۷ احوص پسر محمد ۸ طلیل
پسر مالک ۹ موسی پسر عمران پسر اسحق ۱۰ عباس پسر زفر ۱۱ حریر پسر بشیر ۱۲
مروان پسر علاقه ۱۳ صفی پسر اسحق ۱۴ کامل پسر هشام ۱۵ محمد پسر اسمعیل ۱۶ نعیم پسر
طریف ۱۷ اسعد پسر طلحه ۱۸ جعفر پسر احمد پسر جریر و از قومس دو نفر
یکی محمد پسر محمد بن شعب است ۲ دیگری علی بن حمویه و از جرجان دوازده نفر
۱ احمد بن هرقد پسر عبدالله ۲ زراره پسر جعفر ۳ حسین پسر علی پسر سطر ۴ نافع
۵ محمد بن خالد ۶ علان پسر حمید ۷ ابراهیم پسر اسحق ۸ علی پسر علقمه ۹ سلمان

پسر یعقوب ۱ عریان پسر خفان ملقب بجال روت ۱۰ شعبه پسر علی ۱۲ موسی پسر کردو بیت

و از توق یکنفر و او عبد الله پسر محمد پسر ماجور است و از سند دو نفر ا

که یکی شباب پسر عباس است و دیگری نصر پسر منصور است و از همدان چهار

نفر است ۱ هارون پسر عمران ۲ طیفور پسر محمد ۳ ابان پسر محمد ضحاک ۴ عتاب

پسر مالک جمهور است و از جابروان سه نفر است اکرو پسر حنیف دویم عاصم

پسر خلیل خیاط سوم زیاد پسر ودین و از تنوی مردی است که اسم لقیط پسر فرات است

و از خلاط وهب است و از تفلیس پنج نفرند ۱ حجدر پسر زیت ۲ مالک

عطاردی ۳ جوار پسر بدر ۴ سلیم پسر وصد ۵ فضل پسر عمیر و از باب الابواب

جعفر پسر عبد الرحمن است و از سنجان چهار نفر است ۱ عبید الله پسر

رزیق ۲ نجم پسر سطر ۳ هبة الله پسر ازیق ۴ هبل پسر کامل و یا قالیق اکرد و از

سماط یکنفر که موسی بن رزقان است و از نصیبین دو مرد اند یکی داود پسر محجو

و یکی دیگر حامد صاحب بواری و از موصل یکنفر است که سلیمان پسر صبیح است

و از بلمورق دو نفر است یکی وصنا پسر سعد است و دیگری احمد پسر حمید است

پسر سوار و از بله یکنفر است و او بورین پسر زاید پسر شروان است و از

رها یکنفر و او کامل پسر غضبر است و از حریان ذکریا سعدی است و از رقه سه نفر ند

اوّل احمد پسر سلیمان دویم نوفل پسر عمر سیم اشعث پسر مالک و از را

فعه دو نفرند یکی عیاض پسر عاصم و دیگری ملیح پسر اسعد است و چهار

از حلب اوّل یونس پسر یوسف دویم حمید پسر قیس سیم شمیم پسر مدرک چهارم یحیی

پسر هند و از دمشق رفقه اند اوّل نوح پسر جبیر دویم شعیب پسر موسی سیم

محمد پسر عبید الله الفزاری و از فلسطین یکنفر و او سوید پسر یحیی است و از بعلبک

پسر عمران و از طبریه معاذ و از یافا صالح پسر هارون و از قومس دو نفر اول رباب پسر

جلده دویم خلیل پسر سعید و از حمص دو نفر اول یونس پسر صقر دویم احمد پسر سلم و از

دمیاط علی پسر زاید و از اسوا و حماد پسر جمهور و از قسطاط چهار نفر نصر

پسر حواس ۲ علی پسر موسی فزاری ۳ ابراهیم پسر صفین ۴ یحیی پسر نعیم و از

قیروان دو نفرند یکی علی پسر موسی پسر شیخ است و دیگری خبره پسر قرطه و از باغه بشر

پسر جبل سعد بت و از تبلیسین علی پسر سعاد است و از بالس همام پسر فرات و از

صنعا دو نفرند که یکی قیاض پسر ضرار پسر شروان و دیگری میسره پسر غندر مبارکی است

و از مازن کریم پسر غندر است و از طرابلس ذو النوری عبده پسر علقمه و از ایله

دو مرد است یکی یحیی پسر بدیل است و دیگر حواشی پسر فضل است و از وادی قری

حره پسر زمان است و از خیبر سلمان پسر داود است و از ایدار طلحه پسر سعد است

و از حادث حارث پسر میمون است و از مدینه دو مرد است یکی حمزه پسر طاهر

و یکی شرجیل پسر جمیل است و از زیده حماد پسر محمد پسر ابی نصر است و از کوفه

چهارده نفر است ۱ ربیعه پسر علی است ۲ نهیم پسر الیاس است ۳ عصر پسر عیسی

است ۴ مطرف پسر عمر و کندیت ۵ هارون پسر صالح است ۶ وکایا پسر سعد است

۸ محمد پسر دوآیه و احمد پسر ریحان ۹ حر پسر عبدالله پسر ساسان ۱۰ عوده اعلم الحاکم پسر قدوس دوازدهم ابراهیم پسر مسعود ۱۳ ابکیر پسر سعید پسر خالد ۱۴ عزث اعوانی و از قلزم دو نفر اند اول رجه پسر عمرو دوم شعیب پسر عبدالله و از حمین بکیر پسر عبدالله پسر عبدالواحد و از کوفه ابا حفص پسر مروان و از طابی دو نفر اند ا حباب پسر سعید ۲ صالح پسر طیفور و از اهواز دو نفر اند یکی علیبی پسر تمام و دیگری جعفر پسر سعید و از سلم علقه پسر ابراهیم و از اصفهان دو نفر اند اول موکل پسر عبیدالله و دیگری هشام پسر فاخر و از مولباد سعد پسر ابراهیم و از نیل شاکر پسر عبده و از قنادیل عمرو پسر فرده و از مداین هشت نفر اند اول و دوم دو برادر صالح که محمد و احمد دو پسر منذر باشند سیم مون پسر حرث ع علی ۵ حرث پسر سعید ۶ زهیر پسر طلحه ۷ نفر بد منصور و از عکبری زاید پسر محمد و از حلوان دو نفر یکی ماماز پسر کثیر و دیگری ابراهیم پسر محمد و از بصره سه نفر یکی عبدالرحمن پسر اعطف باشد و دیگری احمد پسر ملیح است و سیمی حماد پسر جابر است و اصحاب کهف از ایشان میباشند که هفت نفر اند که مکسلینا و اصحاب او باشند و اما آن دو تاجر که بیرون میآیند از انطاکیه یکی موسی پسر عوان است و یکی دیگر سلیمان پسر حرب است و غلام رومی ایشان و اما آن یازده مرد که پناه بروم برده اند اول صهیب پسر عباس دوم جعفر پسر هلال سیم ضرار پسر سعد چهارم حمید قد و سرناوی پنجم مالک پسر خلید ششم بکر پسر حر هفتم حبیب پسر

خان هشتم جابر پسر سفیان و چهار نفر دیگر در تحریر ساقط است و آن دو نفر که در سراندیب نازل شده اند یکی جعفر پسر زکریا و دیگری دانیال پسر داوود است و چهار نفر در سند اول حور پسر طرحان دوم سعید پسر علی سیم شاه پسر بوزخ چهارم حر پسر جمیل اما آنکه از گشتی ناپید است که دو منذر پسر زید است و اما آنکه از سیراف یا از شیراز است اسم او حسین پسر علوان است و اما دو کریخته بسوی صرواه اول بیدری پسر غلب دوم زیاد ة الله پسر رزاق الله و اما مختلی بثعلبه ابو داود و شعشاع است و اما طواف کننده از تخشب بجهت طلب نمودن حق عبدالله پسر صاعد پسر عقبه است و اما آنکه از بلخ از قوم خود کریخته است خداوس پسر محمد است و اما آنکه احتجاج کنند با کتاب خدا است بر ناصب و از جدیه است دو نفر اند یکی صخر پسر عبدالصمد قبایلی است و دوم یزید فاخری است این اشخاص و این اسامی و این بلاد و قرانیکه در تحریر میمنت اثر مسطور است بسیاری از آنها با اسامی این زمان شباهتی ندارد و هم چنین بلاد غیر مشهور است شاید این اسامی در آن زمان معروف شوند و این بلاد و قراء در آن زمان مشهور شوند و شاید این اسامی و اشخاص در نزد بعضی معروف و مشهور باشند و نزد عامه ناس بغیر این اسم او را بخوانند و شاید همین اسامی باشند بغیر تغییر و تبدیل لکن چون از بلاد بعیده و دهات متفرقه در اطراف عالم از صحراء و دریا و کوهستان میباشند این اسامی در نزد اهل خود معروف باشند و این ولایات و دهات

باین اسامی معروف و مشهور باشند ولکن مردم دنیا همه خبری از انها ندارند و
آنها را نشنیده و با نشنیده دوری آن بلاد از ایشان زیرا که در هر مکان و زمان اشخاص
و اسمهای ایشان و اسمهای بلاد و قرات تفاوت دارد که اهل مکان دیگر اورا
نشنیده اند بلکه بنظر ایشان بسیار غریب و عجیب مینماید و چون آنچه واقع میشود
میانه آن حضرت و سایر مردم و بعض اخبار احوال انجاب و اصحاب و احباب
او بطریق رموز و اشارات و استعارات و کنایات و تشبیهات و تمثیلات
وارد شده است از جزئی و کلی لهذا اما اکتفاء بعض آنها درین عجاله نمودیم که تا علی
سبیل الاجمال هر کس معرفت باحوال آن حضرت بهم رساند و الله هو الموفق و المعین

نور دوازدهم در بیان وقت ظهور و کیفیت او و سلوک و گفتار و کردار و رفتار آن فخر عالم و آدمیان است

با کافرین و مشرکین و منافقین و فاسقین و فاجرین و ظالمین و مرتدین و اهل بدعت
و ضالین از عالمین بدانکه از مضامین احادیث متکثره و اخبار عدیده و آثار
متعدده چنین ظاهر میشود که ظهور نور جمال موفور السرور آن سرور در سال طاق خواهد شد
مثل سه و پنج و هفت و نه و در خبری وارد است که ظهور آن جناب در روز شنبه
عاشورا که روز ضعف اسلام و شهادت حضرت سید الشهداء و قوت ظالمین
و خوارج و مشرکین باشد که روز حزن آل محمد ص و سرور بنی امیه است و آل مروان
و در خبر دیگر است که آن حضرت در روز جمعه در وقت خطبه خواندن نماز جمعه حاضر
میشوند در مکه معظمه و گردن خطیب را بزنند و از انظار ناس غایب شود و صبح روز شنبه
ظاهر شود و باین سبب است که اهل سنت در روز جمعه در وقت خطبه و نماز در
های مسجد را ببندد و در خبری وارد است که روز پنجشنبه ظاهر شود که کسی نداند و در
جمعه گردن خطیب را بزند و در روز شنبه ظهور او فاش شود که همه کس بداند و در خبری
وارد شده است که مکرر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود و اعجبا کل العجب
بین جمادی و رجب شخصی عرض نمود یا امیر المؤمنین این چه تعجب است که مکرر او را
بزبان مبارک جاری میفرمائی آن حضرت فرمود چگونه تعجب نکنم که گویا می بینم که جمعی
از مرده ها زنده شده اند و شمشیرهای خود را بدوش خود نهاده در کوفه در میان کوچه
و بازارهای او گردش میکنند و گردن کفار را میزنند و این دخلی بزمان ظهور ندارد
این در زمان رجعت یا بعد از ظهور که جمعی از مردگان زنده میشوند میباشند و چون
مفضل بن عمر که از جمله اجلاء اصحاب و شیعیان خالص حضرت کاشف اسرار حقایق
و معارف و دقایق مولانا امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است حدیثی طویل
که جامع و جمیع کیفیات و کمیات ظهور و سیر و سلوک و رفتار و گفتار و کردار حضرت
قایم است روایت میکند و علماء اعلام و محدثین اقتحام اورا در کتب معتبره معتمده عدیده
خود ثبت و ضبط نموده اند لهذا من باب التیمن و التبرک حاصل مضمون او را بعینه نقل
میکنم که موجب روشنائی چشم شیعیان و دل ایشان بوده باشد بدانکه مرحوم حسن
بن سلیمان که از جمله خلص شیعیان حقایق القان امیر المؤمنین است در کتاب منتخب البصائر

که از جمله کتب احادیث معتمدهٔ آل رسول است بسند معتبر روایت میکند از فرزند
حضرت خیر البشر مولانا جناب امام جعفر صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که
مفضل بن عمر از ان حضرت سؤال نمود که فدای تو شوم آیا وقت معینی از برای
ظهور قایم آل محمد ص معین میباشد آن جناب فرمود خداوند عالمیان ابی و امتناع
فرموده است از اینکه شیعیان ما بدانند که وقت ظهور آنحضرت است که اول قیامت صغری
باشد و هرکس وقتی از برای ظهور آنحضرت معین نماید خود را با علم غیب خدا شریک
نموده است و ادعای اطلاع بر اسرار الهی نموده است پس مفضل عرض نمود ای سید
و مولای من چگونه خواهد بود ابتداء ظهور آن حضرت آنجناب فرمود و بنحو ظاهر خواهد
شد و نامش در عالم پهن کرده و بلند شود و امرش هویدا و روشن شود و منادی از
آسمان باسم و نسب و کنیتش ندا کند تا آنکه حجت بر خلق تمام شود و بان حجتی که ما بر
خلق لازم ساخته ایم و احوال و وقایع او را بیان نموده ایم و نام و نسب و کنیت آنحضرت را
از برای تمام مردم ظاهر کرده ایم و نام و کنیت او مثل نام و کنیت جد او رسول خداست
تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب آن حضرت را نمیدانستیم پس حق تعالی او را بر همه دینها
غالب فرماید چنانچه وعده بر رسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
است در کلام مجید خود که اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰی وَ دِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ وَ لَوْ
کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ یعنی فرستاده است خدا رسول خود را بجهة هدایت نمودن مردم را بسوی دین
حق تا او را ظاهر نماید بر همه دینها و هرچند که مکروه دانند و نخواهند مشرکان و در جای

دیگر میفرماید قَاتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِتْنَةٌ وَ یَکُوْنَ الدِّیْنُ کُلُّهُ لِلّٰهِ و جنگ نمائید با کفار
و منافقین و خوارج تا آنکه نبوده باشد فتنه و کفری و بوده باشد همه دینها از برای خدا
پس فرمود ای مفضل حضرت صاحب الامر چون ظاهر شود بردارد از همه دینها و ملتها اختلاف
را و همه دینها و ملتها اختلاف را و همه دین بدین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق
و اسلام قبول نفرماید چنانچه نیز خداوند میفرماید وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا فَلَنْ
یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ یعنی کسیکه اختیار نماید دینی را غیر از دین اسلام پس
قبول کرده نخواهد شد از او اندرین دار و در آخرت از جمله زیان کاران خواهد بود پس
مفضل عرض نمود ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر در زمان غیبت خود
با که صحبت خواهد داشت آنجناب فرمود با ملایکه و مؤمنین از جن و امر و نهیش بسوی
معتمدان و نایبان او بیرون خواهد آمد که آنها را بشیعیانش برسانند و در زمان غیبت
کبری با ملایکه و جن صحبت داشتن او منافات ندارد با آنکه گذشت که خواص خاص محبان
او لیاقت بخدمت او میرسند با آنکه در ان شهر ما باشد و اولاد و خدم و حشم او بخدمت
او برسند و با ایشان صحبت بدارد و زیرا که ممکن است همه اینها واقع شود زیرا که مانعه
الجمع نیستند پس آن حضرت فرمود ای مفضل گویا می بینم که حضرت صاحب الامر علیه السلام
داخل مکه معظمه شود در حالتیکه بردُ رسول خدا در بر و عمامهٔ زردی بر سر و در پایش دو
نعلین حضرت رسول خدا ص باشد و عصای آنحضرت را در دست گرفته باشد و بزی چند
در پیش روی خود افکنده باشد که کسی او را نشناسد و با این هیئت تنها و بی رفیق نزد خانه

خانهٔ کعبه آید و چون دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر
وی نازل شوند پس جبرئیل عرض نماید که ای مولای و آقای من سخن تو مقبول و امر تو
جاری است پس آنحضرت دست خود را بر روی مبارک خود کشد و بگوید الحمد
لله الذی صدقنا وعدنا یعنی حمد از برای خدائی است که راست فرمود وعدهٔ ما را
و زمین بهشت را بمیراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم و نیکو مزدی است مزد کار
کنان از برای خدا پس آن حضرت در میان رکن و مقام حضرت ابراهیم در نزد
و در ترد حجر الاسود بایستد و بصدای بلند که همهٔ عالم بشنوند فریاد نماید که ایگروه بزر
گواران و مخصوصان و آنهائیکه حق سبحانه و تعالی ایشان را از برای من ذخیره فرموده
است پیش از ظاهر شدن من بروی بیائید بسوی من پس خداوند عالمیان صدا
مبارک او را بگوش همهٔ ایشان در هر جای عالم که باشند برساند از مشرق و مغرب
عالم و آن سیصد و سیزده نفر در هر جای عالم بهر حالی از احوال که باشند ندای
آنحضرت را بشنوند و همه متوجه بجانب او شوند و در خدمت او بهمان آن حاضر شوند
و در خدمت آن بزرگوار بایستند پس خداوند عالمیان عمودی از نور در میان
زمین و آسمان بلند و نصب فرماید که نور او در میان خانهای مؤمنان یعنی شیعیان
داخل شود که جانهای ایشان از آن نور فرحناک و پر سرور و خوشحال شوند اما
ندانند قائم آل محمد ع ظاهر شده است و چون صبح شود آن سیصد و سیزده نفر
بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت شتافته در خدمت او بایستند

پس آنحضرت در اول طلوع آفتاب پشت مبارک بدیوار خانهٔ کعبه دهد و دست خود را
بگشاید که مانند دست حضرت موسی ید و بیضا نماید و نوری از او ظاهر شود که عالم را
نورانی و روشن کرده پس آنجناب فرماید که هر کس با این دست بیعت نماید چنان است
که با خداوند عالمیان بیعت نموده است پس اول کسی که با آنحضرت بیعت نماید جبرئیل
امین باشد و بعد از او سایر ملائکه بیعت نمایند و بعد از آن نجبای جن و بعد از آن نجباء و نقباء
انس که آن سیصد و سیزده نفر باشند بیعت نمایند و چون اهل مکه این احوال را ملاحظه
و مشاهده نمایند فریاد بر آورند که این شخص که در جانب خانهٔ کعبه ظاهر شده است کیست
و این جماعت که بره .. را و جمعند کیانند و این امر بیعت چیست پس بعضی بعضی گویند که
این همان صاحب [illegible] است که داخل مکه شد گویند هیچیک از اصحابش را می‌شناسید گویند
نه مگر چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر دیگر ایشان که از اهل مدینه
اند که این را بنام و نسبت ایشان می‌شناسیم پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص
آفتاب منادی از آسمان ندا کند که همهٔ اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ایگروه خلایق این
مهدی آل محمد است او را بنام و کنیت جدش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم یاد نمایند و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت امام حسن ع عسکری
بن علی بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوة
الله و سلامه علیهم اجمعین برساند و این اسماء مبارکه آباء و اجداد او را چنان بیان
نماید که همهٔ مردم عالم بشنوند و بفهمند و بدانند پس آن منادی ندا کند که بیعت نمائید

باو تا هدایت بیابید و مخالفت حکم او را مکنید که گمراه خواهید شد پس آن ملایکه و نجبای
جن و نقبای انس بگویند لبیک ای خواننده بسوی خدا شنیدیم و اطاعت نمودیم
پس چون خلایق این ندا را از آن منادی بشنوند از شهرها و قریها و دریاها و صحراها از مشرق
و مغرب عالم رو بمکه معظمه آورند که بخدمت آنحضرت برسند و چون قریب بغروب
آفتاب شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ایگروه مردمان پروردگار شما در وادی
یابس وارد شده است او عثمان بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان است او را بیعت
نمائید تا هدایت بیابید و امر او را مخالفت نمائید و گویند شنیدیم و باور نداریم و اطاعت
نخواهیم نمود زیرا که همه یقین دارند که صدا کننده شیطان لعین است ولکن منافقان و
صاحبان شک بندای او از راه بدر روند و گمراه گردند ای مفضل آن حضرت در تمام
آن روز پشت بکعبه داده میفرماید که هرکس خواهد نظر نماید به حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی
و حسن مجتبی و حسین شهید بدشت کربلا و سایر ائمه هدی بیاید و بمن نظر نماید و هرکه خواهد
از من سوال نماید که علم همه در نزد من است و آنچه ایشان مصلحت ندانسته اند و خبر نداده
اند من خبر میدهم و هرکس کتابهای نازله از آسمان و صحیفه های پیغمبران را میخواهد بیاید
و از من بشنود پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن صحف ابراهیم و صحف حضرت آدم
و شیث و نوح و توریة حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی و زبور حضرت داود و
بزبان ایشان که همه علماء این دینها و مذهبها بآنها اقرار نمایند و گویند که اینها همه آن
کتابهای آسمانی است که بر انبیاء عظام نازل شده است بدون آنکه حرفی از آنها تغییر

و تبدل یافته باشد و آنچه از آنها فوت شده است و بما نرسیده است اصلاً بما
رسید که این جناب همه را از برای ما خواند پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن قرآن
آن عظیمه چنانچه بر حضرت رسول کریم نازل شده است بدون تغییر و تبدیل پس در
این هنگام شخصی مهیب با صورتی عجیب که روی او بعقب سر او برگردیده باشد بسرا
پرده داخل شود و بیاید تا آنکه در حضور باهر النور آنسرور بایستد و عرض نماید که
ای سید و مولای من منم بشیر که امر نموده مرا ملکی که بخدمت تو برسم و بشارت دهم
شما را بهلاکت لشکر سفیانی ملعون در بیداء پس آنحضرت بفرماید که قصه خود را نقل
نمای با حکایت برادرت پس بشیر عرض کند ای سید و مولای من من و برادرم
در میان لشکر سفیانی ملعون بودیم و خراب نمودیم دنیا را از دمشق تا بغداد تا کوفه
و مدینه و منبرها را درهم شکستیم و استرها را در میان مسجد مدینه بستیم تا آنکه سرگین
انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرها سیصد هزار نفر میرسیدند پس متوجه بسمت
مکه شدیم که کعبه را خراب کنیم و جمیع اهل او را بقتل برسانیم چون بصحرای بیداء رسیدیم
در آخر شب در آن زمین فرود آمدیم ناگاه صدای مهیبی از آسمان آمد که ای بیداء هلاک
نما این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمامی آن لشکر را با تمامی اسبان و
اسباب و مردان بخود فرو برد و کسی و چیزی از آن لشکریان در آن بیابان باقی نماند
بجز من و برادرم که ناگاه ملکی بنزد من و برادرم آمد و رویهای ما را به پشت سر گردا
نید چنانچه می بینید پس برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی در دمشق و او را بترسان

ظهور حضرت مهدی آل محمد صلعم و او را خبر بده بهلاک لشکر کفار اثر او در بیدا پس او
بمن نموده و گفت ای بشیر تو ملحق شو بمهدی آل محمد صلعم در مکه که ظهور نموده است و او را
بشارت ده بهلاکت ظالمان و بر دست مبارک او توبه نما که توبه تو مقبول خواهد بود
پس آن جناب دست مبارک خود را بصورت او بکشد در همان ساعت صورت او
بحال خود بر گردد و با آنحضرت بیعت نماید و دست او را ببوسد و در میان عسکر نصرت
اثر انصار بماند پس مفضل سؤال نمود که ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر
با اهل مکه چه خواهد نمود آنجناب فرمود اول آن حضرت ایشان را بموعظه حسنه و حکمت
نیکو بحق دعوت فرماید و چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیعت خود بر ایشان خلیفه نماید
و بعد از آن از مکه معظمه بیرون بیاید و متوجه بطرف مدینه طیبه گردد پس مفضل پرسید
که ای سید من بخانه کعبه که زادها الله شرفاً چه خواهد نمود آن جناب فرمود او را خراب
خواهد نمود و از بنای حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام او را بنا نماید بلکه جمیع
بناهای ظالمین را از مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب کند و مسجد کوفه را نیز خراب
کند و از اساس اولش بنا خواهد نمود و قصر کوفه را خراب خواهد نمود زیرا که بانی
آن ملعون است پس مفضل پرسید که آیا آنجناب در مکه زادها الله شرفاً اقامت خواهد
فرمود آنحضرت فرمود ای مفضل نه بلکه شخصی را از اهل بیعت خود در آنجا بگذارد و او را
جانشین خود نماید و چون از مکه معظمه بیرون بیاید اهل مکه بهانه بگیرند و خلیفه او را بقتل رسانند
پس حضرت قائم چو [illegible] حکایت شنیعه را بشنود عود نماید بلکه و آن جماعت شرمسار

از روی عجز و انکسار بخدمت ذی بهجت آن بزرگوار آمده در کمال تضرع و زاری و بیم و خواری
و خوف و خشیت و خاکساری و توبه و انابه عرض کنند ای مهدی آل محمد تقصیر ما را عفو
بفرما پس آن جناب از بابت رافت و رحمت توبه آنها را قبول فرماید و ایشان را بمواعظ
بلیغه حسنه و نصایح مستحسنه ارشاد نماید و از عقوبات الهیه بترساند و شخصی را از اهل مکه در
این بار والی و حاکم بر ایشان کند و بیرون آید باز اهل مکه آن حاکم را بحکم خود بکشند از روی طغیان
و عصیان و چون این خبر بآن حضرت برسد یک یا دو از نجبا و نقبا جن و انس را جماعتی بسوی ایشان
بفرستد که با ایشان بگوید دین حق را اختیار کنند پس هر کس ایمان آورد او را ببخشند و هر
کس ایمان نیاورد گردن او را بزنند پس چون عسکر ظفر اثر آنحضرت بمکه برسد از صد کس
یک کس مؤمن نشود پس جمعی از ایشان را بکشند و دیگران با ادب حرکت نمایند و فتنه و فساد
ایشان برطرف شود مفضل پرسید ای سید من پس حضرت مهدی از مکه بکجا خواهد رفت
آنجناب فرمود میرود بسوی مدینه طیبه جد بزرگوار خود و چون بمدینه برسد امر غریب و عجیبی
از او بظهور رسد که موجب سرور و فرح و شادی مؤمنان و خفت و خواری و ذلت
منافقین و کافران باشد مفضل عرض نمود فدای تو شوم ای مولای من آنچه میکند چه امر است
آن حضرت فرمود ای مفضل چون او وارد شود در مدینه نزد قبر جد خود رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم برود و زیارت قبر منور مطهر فخر کاینات و خلاصه موجودات را نماید
پس بفرماید ای گروه خلایق این قبر کیست یا قبر جد من حضرت رسول خداوند عالمیان است
مردم عرض نمایند بلی ای مهدی آل محمد پس آنحضرت فرماید اینها کیستند که در اینجا مدفون شده

اند مردم عرض کردند که این دو مصاحب و همخوابهٔ حضرت رسول خدا صلعم ابوبکر و عمر رضی
الله عنه میباشند پس آن حضرت بجهة مصالح چند بپرسد که ایشان چه کسانند و بچه سبب از
میان مردم ایشان با جدم در این مکان مدفون شده اند و از چه بابت ایشان برگزیده
اند و باین اختصاص بشرف تفضیل مخصوص شده اند شاید دیگران باشند که در اینجا مدفون
میباشند پس مردم عرض نمایند ای مهدی آل محمد غیر از ایشان کسی دیگر در اینجا مدفون نشده
است و سبب این اختصاص این است که ایشان دو خلیفه و جانشین حضرت رسول خدا
بوده اند بعد از رحلت آن جناب لهذا در پهلوی مبارک آن جناب مدفون شده است
پس آن حضرت فرماید آیا کسی هست که اگر ایشان را ببیند بشناسد مردم عرض کنند بلی ما
ایشان را بصفت ایشان که در کتابها خوانده ایم میشناسیم پس آنحضرت ثانیا فرماید که آیا کسی
شک دارد که ایشان در این موضع مدفون شده اند مردم عرض نمایند پس آن جناب از روضهٔ
مقدسه تشریف بیرون آورده و بعد از زیارت قبر مطهر امر فرماید که دیوار را بشکافند و دو نفر مرده
کفن پیچیده بیرون آورند بهمان صورتی که در دنیا بوده اند با بدن تازه نپوسیده پس آن
حضرت حکم فرماید که کفن را از ایشان دور کنند و تجدید بیعت بهم نمایند و اظهار تهافت
دارند همگی مسلمانان باین امر عجیب خوشنود گردند با اعتقادی که دارند بیفزایند و بعدا ابوجهل و
لهب را از قبر بیرون آورند و ایشان را بدرخت خشکی که در آن حوالی باشد بحلق آویزان نمایند
پس در همان حال آن درخت خشک باعجاز حضرت مهدی آل محمد صلعم تر و تازه و سبز شود

بجهة امتحان و ابتلاء مردمان و شاخ و برگ بیرون نماید و شاخهای او بلند شود پس جمعی از
محبان و دوستان ایشان بگویند که والله این است فوز و شرف و بزرگواری آنها
ما رستگار شدیم بمحبت و دوستی ایشان و چون این خبر خبر اثر منتشر شود و مشهور گردد پس
هر کس که بقدر حبه از محبت ایشان در دل داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب
آن حضرت ندا در دهد که هر کس این دو دشمن خدا و رسول را دوست میدارد از میانهٔ
مردم جدا شود و بیک طرف بایستند پس مردمان در این زمان دو فرقه شوند یکی
دوستان ایشان که بر ایشان صلوة و رحمت فرستند و یکی دشمنان ایشان که بر ایشان
نفرین و لعنت نمایند پس آنحضرت حکم فرماید بدوستان ایشان که از آنها بیزاری
جویند و لعن نمایند و الا بعذاب الهی معذب خواهید شد پس ایشان در جواب آن فخر عالمیا
ن عرض نمایند که ای مهدی آل محمد ما پیش از آنکه بدانیم که از برای ایشان نزد پرور
دگار عالمیان قرب و منزلتی میباشد که از آن بیزاری نجستیم و حال که برای العین
از مردهٔ ایشان این معجزه را مشاهده نموده ایم و دانستیم که ایشان مقرب درگاه احدیت
میباشند چگونه از ایشان بیزاری بجوئیم بلکه از تو و از هر کس که ایشان را بخواری باین درخت
آویزان نموده است و از هر کس که بتو ایمان آورده و بایشان نیاورده است بیزاری
میجوئیم پس چون آنحضرت این کلمات مزخرفات و اهیه را از ایشان استماع نماید امر فرماید
که باد سیاهی بر ایشان وزد که همهٔ آنها را هلاک نماید و در حین القرار قرار دارد پس
حکم فرماید که آن دو نفر را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهیه زنده نماید و

فرماید که همهٔ خلایق جمع شوند پس هر ظلمی و فسقی و فجوری و کفری که از همهٔ عالم شده است تا آخر
همه گناهان آنها را بگردن ایشان وارد آورده و مراد از اول عالم در این حدیث بعد از وفات
حضرت رسول است نه از اول دنیا زیرا که چون این عمل نمودند و بخاندان نبوت بدرفتاری
کردند و مانع بودند تا حق بجای خود قرار گیرد تا آنکه نور علم و عقل و ایمان در عالم پهن شود بلکه
ظلمت ظلم و جهل و کفر در دنیا ظاهر نمودند لهذا دیگران را هم جرات دادند آنچه بایست نکنند
بخاندان نبوت کردند از افعال ناشایسته و اعمال سخیفه و قتل و نهب و غارت و خفت
و خواری و اسیری که بالنسبه بذریهٔ طیبهٔ علویهٔ فاطمیه بعمل آوردند پس روز بروز حق ضعیف
شد و باطل قوی گردید و هم چنین هر حقی ضعیف و هر باطلی قوی خواهد بود تا زمان ظهور دولت
حقهٔ آل محمد صلعم و از اینجهة حضرت صادق علیه السلام فرمود که گناه زدن سلمان فارسی و آتش
افروختن بدر خانهٔ علی و فاطمه و حسنین صلوة الله علیهم اجمعین و زهر دادن حضرت امام حسن
مجتبی و شهید نمودن امام حسین سید الشهداء با اولاد امجاد و برادران بزرگواران و اولاد اعمام
و اصحاب آن حضرت را و اسیر نمودن ذریهٔ طیبه و فاطمهٔ طاهره را و اذیت و آزار نمودن
ایشان در هر زمان بناحق و هر فرجی که بحرام جماع شده باشد و هر سودی که خورده شده باشد
و هر گناه و ظلم و جوری که تا قیام قایم آل محمد صلعم واقع شده باشد همه را بر ایشان بشمارد که مجموع
اینها از شما شده است ایشان اقرار و اعتراف نمایند زیرا که اگر ایشان در روز اول جوهر
بر خلیفهٔ بلافصل بحق حضرت رسول خدا را نمیکردند این افعال شنیعه و اعمال قبیحه در دنیا واقع
نمیشد پس حضرت قایم علیه السلام حکم فرماید که هر کس حاضر است از اینها قصاص نماید

و باز ثانیاً حکم فرماید که ایشان را از آن درخت از حلق آویزان نمایند و بزمین امر نماید که آتش خود
را بیرون کند و آنها را بسوزاند با آن درخت و باد را امر کند که خاکستر نجس و نجس پلید عنید ملعون
آنها را بدریا بریزد و در آخر این حدیث است که گناهان اولاد آدم را از زمان آدم تا روز قیامت
بگردن آنها وارد آورد از قتل یحیی و آتش افروختن نمرود و قتل قابیل هابیل را و غیرها از اینها
با اینها مواخذه نمایند و شاید وجه او این باشد که چون در عالم خلط طینات طینت کفار
و فساق اولاد آدم را خداوند از طینت خبیثهٔ ایشان خلق فرموده است بقبول خود شان
و این دو نفر در این حیثیت کل میباشند و طینات خبیثات دیگران جزو هستند و در قیامت
هر جزئی از جزئیات ملحق بکلیات خود میشود بنابراین بناپر این مواخذهٔ جزو را از کل مینمایند
چه در قیامت صغری که اول ظهور و بروز دولت حقهٔ آل محمد صلعم باشد پس مفضل عرض نمود ای
سید و آقا و مولای من آیا این آخر عذاب ایشان است آنحضرت فرمود هیهات ای مفضل
والله که سید اکبر رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام و صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء علیها سلام الله و حضرت
امام حسن مجتبی و جناب امام حسین شهید کربلاء و سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام بدنیا رجعت
خواهند نمود و ایضاً هر کس ایمان محض و یا کفر محض داشته باشد زنده خواهد شد و از برای
همه ائمهٔ هدی و همه مؤمنان ایشان را عذاب نمایند پس حضرت قایم علیه السلام از آنجا متوجه
کوفه شود و در میانهٔ نجف اشرف و کوفه فرود آید و در آن وقت چنانچه گذشت عدد لشکر او
شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده نفر نقباء انس و بروایتی بده

هزار نفس دیگر از سایر مردم برسد و تتمهٔ این حدیث شریف را که مفضل روایت میکند در رجعت
بیان میکنیم و اما تشریف اینکه حضرت قایم عم پای تخت خود را در کوفه قرار میدهد این است که
چون بروز ظهور نور ولایت مطلقه و خلافت حقه و ریاست محقه و سلطنت محکمهٔ متقنهٔ امیر المؤ
منین علیه السلام که فاتح الوصیین و اول اوصیاء مرضیین حضرت رسول رب العالمین است
در کوفه بود لهذا باید ظهور نور خاتم الاولیاء و الاوصیاء ایضا در کوفه واقع شود زیرا که چون
انوار نبوت و ولایت از مکه طلوع نمود و بمدینه بلند و روشن شد و در کوفه غروب نمود
لهذا باید سید الاولیاء و خاتم الاوصیاء نیز اظهار انوار ولایت مطلقه و امامت
حقه را در آنجا نماید تا تطابق بین الفاتح و الخاتم شود و ایضا چون آفتاب آسمان دین
کوفه و نواحی او بخاک تیره ناپدید فرو رفت از ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس از شهادت
حضرت سید الشهداء و سایر ائمه هدی علیهم السلام باید خورشید شریعت غرا در کوفه
بمعدل النهار اوج اقتدار برسد و ایضا منقول است که چون حضرت قایم علیه السلام از مکه
معظمه بیرون تشریف بیاورند ندا در عسکر ظفر اثر خود در دهد که هیچکس آب و نان و توشه
با خود بر ندارد و پس سنگ حضرت موسی را بار یک شتر نماید و با خود بردارد و در هر منزل
که برسد او را نصب نموده دوازده چشمه آب از او جاری شود که هر تشنه از او بخورد
سیراب شود و هر گرسنه از او بخورد سیر گردد و چون آنحضرت بنجف اشرف برسد در آنجا
سکن کرده و پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و در خبر دیگر وارد شده است
که آب و طعام و علف از آن سنگ بیرون خواهد آمد بجهه لشکریان و چهارپایان ایشان

و آنحضرت عصای موسی را در هر زمان که خواهد بزمین بیندازد که بشکل اژدها شود که چون دهان
بگشاید از کام بالا تا کام پایین او چهل ذراع باشد و آنچه را که مامور شود از جانب آنحضرت
فرو برد و در هر جا او را نصب نماید درختی بار آور شود بهر باری که مامور شود که همه مردمان
از مردان و زنان از او بخورند **و ایضا** وارد شده است که چون حضرت صاحب
الامر علیه السلام ظهور فرماید پیراهن حضرت ابراهیم را بپوشد و او همان پیراهنی است که
جبرئیل امین او را از برای خلیل الرحمن آورده بود در وقتیکه نمرود او را باتش انداخت و آنحضرت
آن پیراهن را پوشید و آتش بر او سرد شد و سلامت گردیده و چون حضرت یوسف
او را از مصر گشود حضرت یعقوب بوی او را در شنید و حال آنکه میان ایشان مسافت
هجده روز فاصله بود و چون بشیران جامه را بر روی حضرت یعقوب انداخت چشم نابینای
آنحضرت بینا شد و چون حضرت قایم علیه السلام انگشتری حضرت سلیمان بن داود را در دست
مبارک خود نماید که جمیع طیور و وحوش و دد و دام و هوام و جن و پری و عفریت و شیاطین
و باد و برق و ابر و هوا مطیع و منقاد او شوند و آنچه در تحت تصرف سلیمان بود بفرمان امام
الا توعان او شوند بازیاده از آنچه خداوند باو عطا فرموده است و چون آنحضرت وارد کوفه
شود و در آنجا قرار گیرد لشکری بطرف شام بر سر سفیانی ملعون بفرستد و با او جنگ نمایند
و او فرار نماید او را بگیرند و در صخره بیت المقدس بکشند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند مگر
کسانیکه توبه نموده مؤمن شوند و از اعمال خود برگردند مثل زمان حضرت رسول صلعم و ایضا
لشکر آن حضرت آنچه از بنی امیه را بدست آورند بکشند و جمعی از ایشان فرار نمایند و بجانب

فرنگ روند چون شهری از شهرهای فرنگ برسند نگذارند ایشان داخل آنشهر شوند و گویند
تا شما نصرانی نشوید ما نمیگذاریم که شهرها داخل شوید پس آنجماعت بیدین از بنی امیه بدین نصا
ری درآیند و چلیپاها بر خود متعلق نموده زنار به بندند و خارج را ستایش نمایند و داخل
آن شهر شوند پس لشکر ظفر اثر بتعاقب ایشان برسند و بنی امیه را از نصرانیان بامان
مطالبه نمایند ایشان امان طلبند جواب شنوند که گریختگان ما را بما رد کنید و در امان باشید بالصلح
و الا فلا پس فرنگیان بنی امیه را گرفته مغلولا با ایشان رد نمایند تا آنکه گردن همه را بزنند
و آنحضرت عسکر نصرت اثر را باطراف و اکناف دنیا بفرستد و جمیع شهرها را بگیرد و بعضی را
بضرب شمشیر آتش بار و بعضی را بالصلح و بعضی را بامان و بعضی را بالطوع و رغبت و رضا
و لشکری بر سر دجال ملعون بفرستد و چندین دفعه با او جنگ واقع شود تا آنکه او کشته
شود و **ایضاً** آنحضرت لشکری بجانب قسطنطنیه بفرستد چون عسکر آنحضرت آنجا را معسکر
نصرت اثر قرار دهند و بخواهند از خلیج او عبور نمایند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بروی
آب راه روند و چون مردم آنجا لشکر از ایشان مشاهده نمایند با یکدیگر گویند که هرگاه
لشکری مهدی چنین باشند خودش چگونه خواهد بود پس دروازه شهر را بگشایند تا آنکه عسکر
ظفر اثر داخل شوند و آنچه بفرمایند اهل شهر بجان و دل قبول نمایند و تخلف نورزند و همچنین
اطراف و جوانب و نواحی او مطیع و منقاد شوند و ایضا مفضل بن عمرو از حضرت صادق
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوال نمود فدای تو شوم ای مولای من خانه حضرت
مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود آن حضرت فرمود ای مفضل جای

تخت آنجناب کوفه خواهد شد و محل دیوان و حکمش مسجد کوفه میشود و محل بیت المال و قسمت
اموال و غنایم کفار و منافقین و اشرار مسجد سهله خواهد شد و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد
بود مفضل عرض نمود ای سید و مولا و آقای من آیا مؤمنان در آن زمان در کوفه خواهند بود آن
حضرت فرمود بلی بخدا قسم است که هیچ مؤمنی نمیماند در دنیا مگر آنکه در کوفه یا در اطراف و جوا
نب و حوالی کوفه باشد یا آنکه دلش مایل بجانب کوفه باشد و در آن زمان مکان جای گوسفندی که بخوا
بد دو هزار درهم داده شود که بپول رواج سکه پادشاه دین پناه ناصر الدین شاه
قاجار نود و شش عددی ... نخود وزن میشود ای مفضل در آن زمان وسعت زمین کوفه
بقدر ... و چهار میل ... خواهد شد که عبارتست از ۱۸ هیجده فرسخ شرعی که هر فرسخ او سه
میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار انگشت متوسط الخلقه و
هر انگشتی هفت جو بعرض است و هر جوی هفت موی یابو است این بنا بر تحدید فرسخ شرعی علی
المشهور المنصور ای مفضل در آن زمان متصل میشود قصرهای کوفه بکربلای معلی که مردم با اسبها
و استرهای تندرو از طلوع صبح که سوار شوند وقت ظهر بنماز جمعه برسند از بزرگی و کثرت
جمعیت کوفه و زیادی تردد آینده و روندگان و حق سبحانه و تعالی کربلای معلی را جایگاهی
قرار خواهد داد که پیوسته محل آمد و شد ملایکه و مؤمنین باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار
بلند مرتبه گردانده و چندان از برکات و فیوضات و رحمات در او برقرار کرده اند که اگر مؤمنی
در آنجا بایستد و دعا کند و از خداوند عالمیان بخواهد هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک
دنیا را باو عطا خواهد فرمود پس آنحضرت آهی کشید و فرمود ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین

بیکدیگر فخر نمودند و کعبهٔ معظمه بکربلای معلی فخر نمود وحی الهی بکعبه رسید که ای کعبه مفاخرت منما
و ساکت شو بدرستیکه کربلا بقعهٔ مبارکه ایست که من در آنجا ندای اِنّی اَنَا الله را از شجرهٔ
مبارکهٔ طور سیناء بگوش بندهٔ خود موسی بن عمران شنوانیدم و او همان مکان بلندی است
که مریم و عیسی را در انجا جا دادم و مریم عیسی را در آنجا زائید و اگر کربلا نمیبود تو را ای
خلق نمیکردم و در میان روضهٔ مطهرهٔ منورهٔ حضرت سید الشهداء علیه السلام در
پایهٔ قبله در پیش رو دو سنگ بلند سفید رنگ نصب نموده اند و میگویند که در اینجا
محل نخلهٔ مریم است که از برای او از رطب تازه بار آورد و در حینیکه عیسی را انجا زائید
و آن درخت خشک بود و سبز شده بار آورد و عیسی مریم را از زیر آن درخت ندا درداد
و نیز معلوم است که شرافت خانهٔ کعبه بواسطهٔ تولّد حضرت امیر المؤمنین ع شد و در کربلا
پاره های تن مبارک آنحضرت مدفون است و اخبار بسیار در فضیلت کربلا بر کعبه نیز
وارد شده است که در این عجاله مجال ذکر آنها نیست و چون کربلای معلی مرقد مطهر
منور گوشوار عرش خدا و مضجع نور پرسرور ولایت مطلقهٔ حضرت کبریاست و محل ظهور
و بروز اسرار و انوار و فیوضات نامتناهیهٔ الهیه است در دنیا و در آخرت و زمان
رجعت و ظهور لهذا بهتر و خوبتر و اشرف و افضل از کعبه و غیر آنهاست و چون کوی
وفای حضرت دوست و محل قربانی جانان و مقتل شاهان و مشهد شهیدان جانفشان خداوند عا
لمیان است البته باید افضل باشد و کعبه و نواحی کعبه بجهة آنکه ابراهیم را قربانی دوست نماید
مقرب شد و خدا ذبح او را بذبح عظیم مبدل نمود که شهادت حضرت سید الشهداء ع باشد

پس باید بمراتب از کعبه افضل باشد بجهة ذبح شدن قربانیان کوی وفای الهی جلّ شانه و تعالی

نور سیزدهم در بیان کیفیت گفتار و کردار و رفتار و احوال و افعال و اعمال و حرکات و سکنات و کمیات و وقوع واقعات از حضرت

قایم علیه السلام است و آن حضرت که خاتم الاوصیاست مروّج دین مبین و
طریقت و شریعت و آئین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم
النبیین خواهد بود و طریقهٔ شریفهٔ عمیقهٔ آباء طاهرین و اجداد طیبین خود از امیر المؤمنین تا
تا حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیهم اجمعین را رونق میدهد و ظاهر میکند و همه
مردم را بآئین مبین و طریقهٔ ائمهٔ طاهرین و اجداد طیبین خود دعوت مینماید و اسرار او را
بیان میفرماید و دین تازه را نیاورد و از هیچکس قبول دین و آئین بجز دین خاتم
المرسلین جد امجدش نخواهد نمود پس جمیع ملل و نحل و مذاهب و ادیان مختلفه را بیک
دین مبدل خواهد کرد و دین یهود و هنود و مجوس و اهل روس و فرق نصاری از یعقوبیه
و نسطوریه و ملکانیه و الوقانیه و مرقوسیه و متائیه و یوحنائیه و فرنگیه و انگلیسیه و
فرنگیه و جمهوریه و صابئین و دهریین و طبیعیین و صوفیین و غالین و ناصبین
و شیعهٔ غیر اثنی عشریه از صاحبان ادیان مختلفه و مذاهب متشتته غیر مستقره را براه
میدارد و بر یکدین و یک مذهب و یک ملت قرار میدهد و غالب بر اد
یان مختلفه بشمشیر شرربار میشود و این اوضاع معهوده در دنیا را مبدل باوضاع جدیده
میکند و همه چیزها را تبدیل میدهد از بدعتها و امور مستحدثه بدعتیه و امور غریبه و امور عجیبه

و اسرار مکنونه و خفیات مکتومه را در دنیا ظاهر میفرماید که هیچ گوشی نشنیده باشد و هیچ
چشم ندیده باشد و بخاطرها خطور نکرده و اقتضاء زمین و آسمان و فصول اربعه از
پائیز و بهار و زمستان و تابستان بدل باقتضاءآت دیگر میشود که هیچ شباهتی بحال اول
این زمان ندارد چنانچه بعضی از امور غریبه و رموز عجیبه را ما در این عجاله ذکر میکنیم تا آنکه موجب
روشنائی چشم شیعیان شود اگرچه منافقین و ناصبین از مسلمین منکر این کلمات میباشند
ولکن پیغمبران هم خبر از آمدن کان و وقوع واقعات میداده اند و کافران و مشرکان
قبول نمیکردند و بر انکار ایشان می افزوده ولکن باین زودیها اوضاع زمانه دیگرگون خواهد
شد ﴿ تا در حق اگر بمانی زنده ﴾ ملک و ملکت و ملت و دین برگردد ﴿ و اما قریب بشصت
امور جدیده غریبه عجیبه که در زمان آنحضرت و در زمان رجعت بظهور خواهد رسید یا آنکه از آنحضرت
سر زد خواهد نمود در این عجاله ذکر میکنیم تا آنکه موجب زیادتی بصیرت باشد شیعیان را
و بر اعتقادات ایشان بیفزاید اول آنکه آنحضرت امر میفرماید که منادی ندا دهد
در دنیا که هر کس از مردم عالم قرضی از یکی از شیعیان میخواهد حاضر شده بگیرد از
زنده و مرده قرضداران و قرض خواهان نظر بعموم حدیث پس آنحضرت قرض
جمیع شیعیان را ادا فرماید که از برای قیامت چیزی باقی نماند حتی اگر قرض بقدر یک
کله سیر یا یکدانه خردل باشد ادا فرماید و تا مرده ها را هم زنده میکند و قرضیکه از شیعیان
دارند میدهد یا آنکه تخفیف در عذاب آنها در عوض آن قدر قرض واقع میشود یا رفع عذاب
از ایشان خواهد شد اگر اهل عذاب باشند یا آنکه درجات و مراتب عالیات یا

نعمتهای مختلفات در مقابل آنها بآنها میدهند چه این وجود مختلفه محتمله اند و این از
برای شیعه ایست که در دنیا قرض نموده باشد و صرف در معصیت نکرده باشد و مقصود
ادا کردن قرض خود باشد ولکن مقدور و میسرش نباشد و زیاده از ضروریات خود
بر نداشته باشد زیرا که هر کس مال مردم را از روی بیمبالاتی برود یا هم جمع کند و از راه
شیطنت و لعنت و مکر و حیله او ضایع افلاس پیش نکشد که مال مردم را باین طریق بخورد یا
آنکه مال مردم را بگیرد و صرف در معاصی یا زیاده روی تبذیر را صرف نموده باشد
دخلی بحضرت قائم ندارد که چنین قرضها را ادا نماید اگرچه حدیث عام است و چنین اشخاص
بجز خسران دنیا و آخرت چیز دیگر ندارد و یکی از بهلوان یکی از شیعیان رسید و گفت
قدری وجه بمن قرض بده در زمان رجعت خود تان از من بگیر آن شیعه گفت میدهم بشرط آنکه
ضامنی بمن بدهی که در آن زمان بشکل انسان در دنیا رجوع نمائی نه بشکل خرس و خوک و سگ
و میمون در جواب ماند اللّهم لا تجعلنا منهم دویم آنکه آنجناب دعا نماید و از برای
شیعیان ملخ طلا از آسمان بیارد چنانچه از برای حضرت ایوب پیغمبر در زمان سابق
بارید بعد از آنکه صبر بر فقر و محنت و ناخوشی نمود تا آنکه تطابق واقع شود در میان این امت
با امتهای گذشته و چون شیعیان در این زمان صبر بر شدت بلاها و فقرها و امتحانات
میکنند و وجود بر ایشان صرف نمیشود بلکه بر اغنیا و متکدین و اعوان و انصار این گونه
مردمان صرف میشود لهذا در عوض این آزارها باید آنحضرت دعا نماید تا آنکه ملخ طلا از آسمان
برای شیعیان خود بیارد چنانچه از برای ایوب بارید و این باید مختص فقرای شیعه باشد

نه اغنیاء ایشان زیرا که ایشان صبر بفقر نمودند و بدست اغنیاء نظر کردند و آنها باینها چیز
نداوند و اگر هم چیزی کمی میدادند تا آنکه صد مرتبه این بیچارها ذلیل گشتند یکفلس بآنها
نمیدادند چنانچه در زمان ما چنین است که چون ملاحظه هر صنف از مردم میکنم بهمین درد
مبتلا میباشند از عمال و امراء و تجار و کسبه و کسانیکه در میان مردم خود را مطاع میدانند
باید اغره از فقراء شرعیه بدر خانهای هر یک بدوند و تملقها بنمایند و کرد دامن قباها
پاک کنند و جزء جلال شوند تا آنکه قوت لایموت بعضی از اوقات باو برسد و بعد
از آنکه در چیزها و غبنها چه شده باشد و وجوه بتر را نمیدهند مگر بکسانیکه باو احتیاج دیگر
برسانند خاصه بتصدین امور و شئونیه و حکومات بین الناس و چنین نیست که هر صنف
از مردم تفحص و تجسس از احوال اعزه فقرا نمایند که من باب الحیاء خود را اغنیا نمایند
و از کسی سوال نمیکنند و دستگیری از آنها نمایند و بسا بوی آنچه از نذورات و اخماس
و زکوة و مظالم و هدایا و تعارف واقع میشود در اهل دنیا بغیر اهل و مستحق واقع میشود و اگر
هم بدانند که فلان زید استحقاق دارد باو نخواهند داد و در ظاهر بجهة اینکه ما نمیدانستیم
و مطلع نبودیم و خبر نشدیم و کسی بما نگفت و در باطن بجهة آنکه با ما راه ندارد و مراوده
نمیکند و آبروی خود را پیش ما نمیریزد و بما نمیگوید و با ما خصوصیت نمینماید خداوند
عالمیان انشاء الله تعالی انتقام فقرا ئیکه یحسبهم الجاهل اغنیاء را از چنین اغنیاء و متصدین
امور بکشد و ایشان را محروم از فیوضات و درجات آخرت و زمان رجعت نماید
اگر قابل هدایت نباشند چنانچه فقراء بیچاره را محروم میکنند و خداوند ما را هم از

مقام امتحان و ابتلاء در دنیا ورد که متصف باین صفات مبغوضه الهیه شویم مگر آنکه توفیق
عطا فرماید **سیم** آنکه بواسطه وجود شریف آنحضرت زمین گنجهای خود را ظاهر نماید
و آنچه در باطن خود دارد از معادن طلا و نقره و جواهرات و غیرها از انواع معدنیات
و مخفیات بیرون نماید و آنحضرت آنها را در میان شیعیان خود بقدر صلاح او قسمت
که فقر و پریشانی از میان برود **چهارم** آنکه مرحوم محمد بن بابویه و مبرور جعفر
بن قولویه و مغفور محمد بن ابراهیم نعمانی که هر یک از اجله و جله علما ابرار و محدثین اخیار
اخبار میباشند بسند خود روایت نموده اند از کاشف اسرار و دقایق و مظهر رموز
و حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنجناب فرمود چون حضرت قایم
آل محمد ص ظاهر شود گویا می بینم که آنحضرت در نجف اشرف و کوفه زره حضرت رسول
خدا ص پوشیده باشد و بر اسب سیاهی که میان پیشانی او سفید باشد سوار شده است
و بروایت دیگر شمشیر خود را بدست گرفته است و شمشیر خود را بحرکت در آورد و بحرکه
باعجاز او مردم جمیع شهرها و قریه ها و دریاها و صحراها و بلندیها و پستیها و بادیه نشینها آنحضرت
را ببینند و چنان پندارند که آنجناب در میان شهر و مکان اینها میباشد مثل چشمه
خورشید و قرص ماه و آفتاب که در وسط السماء بنور انور خود جمیع عالم را منور خواهد نمود
و این از جمله خصایص آن حضرتست اگرچه سایر ائمه هدی هم میتوانند که این اعجاز را اظهار
نمایند الا اینکه ظهور تکرر این معجزه از آنحضرت خواهد بود **پنجم** آنکه آنجناب علم خود
بگشاید و برپا نماید و آن علم حضرت رسول خدا خواهد بود که چوب او از عمود عرش

الهی باشد و تمام اجزاء و پرده او از نصرت نصر من الله باشد و آن حضرت آن
علم را بحرکت در آورد و او را بسوی هیچ طایفه از طوایف امم و اولاد آدم نخواهد
فرستاد مگر آنکه خداوند ایشان را هلاک گرداند و چون آن علم را آن حضرت بحرکت در
آورد هیچ مؤمنی در روی زمین باقی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند پاره و قطعه
آهن شود و بهر یک از مؤمنان قوت چهل مرد عطا فرماید از شجاعان عالم و چون
در عرش چوب نمی باشد این حدیث محمول خواهد بود براینکه چوب این علم از پایه عرش
الهی مأخوذ است و چون تنزل باین عالم نموده است بصورت چوب خلق شده
باشد و در عرش بطریق عالم عرشیت است با وجود اینکه مانعی نیست از اینکه خدا
وند عالمیان پایه چوبی در عرش خلق نموده باشد بفراخور عالم و حال عرش و از آن
چوب پایه عرش این چوب علم آنجناب را اخذ نموده خلق فرموده باشد و چون آن عالم
و عرش باین عالم خاکی نزول نماید بصورت چوبها متبدل شود چنانکه ملایکه که از عالم انوار
و روح و ملکوت و جبروت میباشند چون باین دنیا نزول میکنند بصور موجوده جسمیه
این دنیا ممثل و مصور میشوند مثل مرغان سبز و سفید یا آنکه بصورت سواران بلند بر
اسبهای بزرگ چنانچه در جنگ بدر و احد و حنین نازل شدند و لباسهای سفید
پوشیده بودند و جبرئیل بصورت دحیه کلبی مکرر بر حضرت رسول نازل میشد و وجوه
دیگر هست که این عجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اینها از خاصیت این علم مبارک
شیم است ششم آنکه حق سبحانه و تعالی سرور و فرح این ظهور نور و فرح موفور السرور

را داخل قبور مؤمنین و مؤمنات فرماید که هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه مبتهج و مسرور و قبر او پر
نور شود و از این مژده روح افزا باذن خدا ارواح مؤمنین بدیدن یکدیگر روند و بهم
بشارت ظهور نور موفور السرور و فرج فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دهند
و باین بشارت بعشرت مشغول و بشرافت درجات عالیات فایز گردند و باختیار
خود اگر بخواهند بدنیا رجوع نمایند هفتم آنکه ملایکه رحمت و غضب بر آن حضرت
نازل شوند چه از ملایکه که سابق بر این بر انبیا و اولیا و اوصیا نازل شده اند و چه
از ملایکه که اصلا نازل نشده اند پس از جمله آنها خواهند بود آن سیزده هزار ملک
که با حضرت نوح که در کشتی بودند و آن ملایکه که در خدمت حضرت خلیل الرحمن
بودند در وقتیکه نمرود آنحضرت را بآتش انداخت و آن ملایکه که در خدمت حضرت
کلیم الله موسی بن عمران بودند در روزیکه آنجناب دریا را شکافت و آن ملایکه در
خدمت حضرت روح الله عیسی بن مریم بودند در وقتیکه آنجناب بآسمان بالا رفت
و آن چهار هزار ملک علامت دار و آن هزار ملک مردفین که نازل شدند بر
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه ملایکه که در جنگ بدر و احد
و حنین بر آنجناب نازل گردیدند با آن سیصد و سیزده نفر و غیرهم و آن چهار هزار
ملک که باعانت حضرت سید الشهداء علیه السلام نازل شدند با ملک منصور
و در سر تربت آنحضرت معتکف شدند تا ظهور حضرت قایم عم و غیر از اینها از ملایکه
نازل خواهند شد و در رکاب ظفر انتساب آنجناب خواهند بود بجهت خدمات او

هشتم آنکه خداوند عالمیان چون اسکندر ذوالقرنین ابر انگیزانند دو نوع ابر خلق فرمود یکی ذلول و یکی صعب واو ابر ذلول را اختیار نمود پس خداوند ابر سخت و صعب را ذخیره از برای صاحب الامر علیه السلام فرمود در زمانیکه آنحضرت ظهور نماید بر آن ابر سوار شود و بر هفت آسمان عروج کند و هفت زمین گردش نماید و هر حکم که باو نماید اطاعت کند و او را بهر جا که بخواهد از آسمانها و زمینها و مشارق و مغارب ببرد چنانچه در زمان تولد او جبرئیل امین او را بآسمانها و بعرش الهی برد و همین حدیث درباره سید الشهداء علیه السلام نیز وارد شده است که جبرئیل قنداقه مبارکه او را بعرش الهی برد و مراد از ابر ذلول ابر نرم میباشد بی بارش و غرش و ابر صعب ابر با بارش و غرش و رعد و برق و سنگ و تگرگ است نهم آنکه آنحضرت در وقتیکه ظهور میفرماید بتن جوانان چهل ساله مینماید و حال آنکه از پیران کهن سال باشد و خداوند بدن مبارک او را آنقدر قوت بدهد که اگر دست بیندازد و بزرگترین درختان زمین را از ریشه بیرون بیاورد و صدای مبارک او را همیتی قرار دهد که اگر آن جناب در میان کوهها فریاد کند همه سنگهای آن کوهها از هم پاشیده شود و از شدت قوه هیبت صدای آنحضرت و این هیبت صوت و قوه بدن او بقاعده شجاعت بشریت باشد نه بقوه امامت زیرا که بقوه ولایت اگر بخواهد آسمان و زمین را بهم بریزد با عجاز امامت دهم آنکه آنحضرت تمام روی زمین را بگردد از مشرق و مغرب و همه ربع مسکون را بگیرد که هیچ کوه و دشت و دریا

و صحرا و شهر و قریه و مسکون و غیر مسکون باقی نماند مگر آنکه آنحضرت او را بگیرد و با آنجا برود و دین اسلام را در آنجا ظاهر نماید و گنجها و معدنها و مخفیات آنها را بیرون بیاورد یازدهم آنکه آنحضرت بهر طرف و بهر سمت که رو بیاورد خداوند رعب و خوف و بیم و ترس او را یکماه راه بدل مردمان آنطرف بیندازد که بجز اطاعت و انقیاد او چاره نداشته باشند و از آنجناب خایف و ترسان و هراسان شوند و این از خصایص است از آنحضرت و خداوند رعب حضرت رسول خدا را بقدر مسافت دو ماه راه بقلوب مردم می انداخت دوازدهم آنکه خداوند عالمیان با برگزیده آدمیان علی عطا فرموده است که هر کس را بشناسد بهر صفت که باشد از کفر و ایمان و فسق و فجور و عدالت و نفاق و دیانت چنانچه بهمه ائمه هدی خداوند این علم فرموده است که ایشان بمجرد ملاحظه بشناسند فاسقین و فاجرین و کافرین و ظالمین و مشرکین و منافقین و متقین و مؤمنین را و شاید در پیشانی هر کس خداوند نوشته باشد احوال او را از کفر و نفاق و ایمان که چون امام علیه السلام باو نگاه نماید او را بخواند و بداند سیزدهم آنکه آنجناب در زمان ظهور بحکم داودی و باطنی در میان مردم حکم نماید بعلم واقعی نفس الامری که در روی شاهد و بینه مطالبه نخواهد فرمود و بتدلیس و تلبیس و اشتباهکاری و خدعه و حیله و مکر با آن حضرت نمیتوان رفتار نمود زیرا که بعلم واقعی میداند همه چیز آشکار و پنهان را و کرکان بلباس میشان باشد و نمیتوانند خود را مستور نمایند و کار را از پیش برده خود را بسالوسی مؤمن متقی عابد زاهد وانماید و لیکن

در بیان اینکه چون روح از این قالب خارج شود عالم دیگر پیدا نماید و در آن حال

خود را حرکت داده اظهار تقدس از برای او نمایند چنانچه بعضی منافقین و شیاطین چنین
میکنند و بسا باشد که بعضی بر بالای سر آنحضرت ایستاده باشند و مشغول خدمات
باشند و امر و نهی کنند و مقرب درگاه خود را دانند و اظهار خصوصیت بخواهند نمایند
که ناگاه آنحضرت سر بالا فرماید و فرمایش فرماید که فلان را بگیرد و گردنش بزنند بجهة
آنکه آنچه در اوست و در قلب او میدانند از کفر و شرک و نفاق و ارتداد و خیالات فا
سده و افکار باطله و علم ما فی الضمیر و ما فی الصدور و ما فی الخیال را میدانند و بجهة ظهور
خیال و بروز امور باطله در باطن او او را میدانند بواسطه علمی که خداوند عالمیان باو عطا
فرموده است چهاردهم آنکه ابری بر سر مبارک آنحضرت سایه بیندازد و صدای
از او ظاهر شود که همه خلایق بشنوند که بزبان فصیح و بلیغ بگوید که این مهدی آل محمد
که زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده است و در هر جای از زمین
که آنحضرت عبور فرماید آن ابر رحمت بر سر او با کمال اطاعت و انقیاد سایه بیندازد
و مانع مدبها از او باشد و چنانچه ابر بر سر حضرت خاتم النبیین سایه می انداخت بایست
بر سر مبارک خاتم الوصیین هم سایه بیندازد تا تطابق حاصل آید در احوال دو خاتم
پانزدهم آنکه زمین زیر پای مبارک او و اصحاب ظفر انتساب او پیچیده باشد
که مسافتهای بعیده را باندک زمانی طی نمایند و پستیها و بلندیهای زمین در زیر پای
مبارک و عسکر ظفر اثر او یکسان شوند و مساوی و مسطح گردند و باین سیاق در مدت
قلیلی سیر عالم را نمایند و زمین مبین حضرت سید المرسلین را در اقطار دنیا و اطراف زمین

روشن و بلند نماید و رواج و رونق دهد و این پیچیدن زمین را طی الارض میگویند که
خداوند امر میفرماید ملکی را که متوکل بکوه قاف است که او در اطراف دنیا محیط است
و هر یک از زمینها و کوهها ریشه بآنکوه قافست که ریشه آن زمین و کوهی را که آن حضرت
میخواهد از او عبور نماید با لشکر نصرت اثر او را میکشد و این زمین کشیده بهم میشود
مثل درکیسه که اگرچه صد ذرع باشد مبسوطاً چون ریسمان او کشیده شد بقدر نیم ذرع
میشود و ایضا چون زمینها قطعه قطعه میباشند که متصل بهم هستند که هرکدام یک
رنگ و یک طبیعت و یک هوا و یک خاصیت دارند که مخالف یکدیگرند و بهم
وصل میباشند و هرکدام ملکی علیحده متوکل دارند که بآنها موکلند و هرکدام ریشه علیحده
دارند لهذا آن ملائکه موکلین هر قطعه زمین را امر میفرماید که زمینی را که باو موکل است بهم
می پیچانند تا آنکه آنحضرت و مؤمنینی که در خدمت آن بزرگوار هستند بسرعت و سهولت
عبور نمایند و بسا هست صد فرسخ راه را در یک دقیقه طی الارض ملکی و جنی و ریحی و ارضی
هم میباشد و طی الارض ملکی و ملکوتی هم میباشد و او بهترین همه طیهاست که متبدل
شدن صورت ملکی است از عالم ملک بصورت ملکوتی در عالم ملکوت که از عالم داخل
ملک داخل عالم ملکوت شود و باز بعالم ملک داخل شود و آن را بیک چشم بهم زدن
میتوانند از مشرق عالم بمغرب عالم برود و این خاصه انبیا و اوصیا و ائمه هدی و خاصان
درگاه اله میباشد چنانچه آصف بن برخیا تخت بلقیس را قبل ان یرتد الیه طرفه حاضر نمود
و حضرت سید سجاد علیه السلام دوازده هزار عالم را سیر نمود و حال آنکه در جای خود بود

که هر عالمی سه مقابل بزرگی این عالم دنیا بود چنانچه اخبار او را در کتاب مشکوة الا
نوار نوشته‌ام مثل عالم مثال و خیال و خواب و غیرها و ایضا آنحضرت طی الماء
و طی الهواء از دریاها و هواها عبور میفرمایند و اصحاب او هم چنین‌اند شانزدهم [16]
آنکه حضرت اصلا مثل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سایه در نزد آفتاب
و ماه و شمع ندارد و رخنهای بدن مبارک او هم بیاورت بدن شریفش بدون
سایه خواهد بود زیرا که نور جمال بیمثال آنحضرت در باطن چندین مقابل نور آفتاب
و ماهست و نور زیاد در نزد نور کم سایه نخواهد انداخت و این رخت و عناصر اربعه
طبیعت بشریه تاثیر در آن نور وجود شریف او ندارد و مثل اینکه بلا تشبیه مثل خاک
در میان دریای آب بریزد آن خاک آن دریا را کدر و تیره و گل آلود نمیکند بلکه گویا ابدا
خاک داخل او نشده است و سایر ائمه هدی نیز چنین‌اند الا آنکه ظهور جلوه او در حضرت
خاتم النبیین و خاتم الوصیین خواهد بود چون بدو ظهور نور و ختم او بوجود ایشان است
هفدهم [17] آنکه جمیع مواریث انبیا و اوصیا و اولیا از حضرت آدم تا
حضرت خاتم در نزد او خواهد بود و همه آنها را ظاهر خواهد فرمود و در میان مردم
خواهد گشود از عصا و نعلین و پیراهن و انگشتری و تاج و زره و کمیل و ترازو و رخت
و مختصات و مخصوصات ایشان را حتی تابوت سکینه و سنگ انداز داود که
با او جالوت را در جنگ طالوت کشت و غیر از اینها از اسب و استر و شتر و الاغ
و صاع و شمشیر و سپر و سنان و غیر از اینها از سایر مواریث حضرت رسول و امیر المو

وایضا جمیع معجزات و کرامات همه انبیا و اولیا و اوصیا و علوم و صنایع و شرایع و معارف و حقایق و دقایق و رموز

مومنین و حسنین و فاطمه و سایر ائمه طاهرین علیهم صلوة الله الملک الحق
المبین همه در نزد او حاضرند اگر چه زنده‌اند و مرده‌اند زنده خواهند شد و اگر جماد
و نبات باشند بحال خود هستند و هر جا که باشند باید بدست مبارک آنحضرت
برسند هیجدهم [18] آنکه احدی از مشرکین و کافرین و منافقین و خوارج
و ناکثین و قاسطین و مارقین را در روی زمین نخواهد گذاشت و همه ایشان را
در زیر زمین بإذاق روح ایشان حبس مخلد در عذاب مهین خواهد نمود و یکی از
منکرین از دست او جان بدر نخواهد برد و هر جا که بگریزند یا پنهان شوند اگر چه
بدر خنها و نقبها و چاهها و جایها و شکم درختان و غارها و کوهها روند آنچیزها بسخن
و خبر با آنحضرت و اصحاب او دهند که فلان منافق یا فلان کافر یا فلان مشرک
در من پنهان است او را بگیرید و بکشید پس هیچ چیز از شمشیر تیز او مانع نخواهد شد
مگر دین حق و راستی مطلق نوزدهم [19] آنکه آنحضرت باعجاز و ولایت
و کشف راز امامت دست مبارک را بسر همه مردمان مومنان از مردمان روی
زمین از مشرق و مغرب عالم بکشد یکدفعه مثل و مانند تابیدن آفتاب بر سر ایشان
پس بواسطه لطف مبارک آنجناب عقلهای ایشان همه کامل شود و قوی و تنومند و
با جرات و شجاعت گردند که هر یک بقدر چهل مرد شجاع شوند و دلهای
ایشان محکمتر از آهن محکم گردند که اگر همت بگمارند کوهها را از جا بکنند و قوت
آنحضرت خود شش وصفی ندارد که کسی نخواهد بقوه بشریت نعت او را نماید بیستم [20]

انکه همه چیزها مطیع و منقاد آنحضرت باشند از آسمانها و زمینها و کوهها و ملایکه
وجن و شیاطین و دیو و پری و نسناس و ابرها و بادها و حیوانات از درندگان و پرنده
گان و چرندگان و زننده گان و آنچه در زمین و آسمان از ممکنات و بدان میباشند و هر
تصرفی که بخواهد بولایت مطلقه خود در انها نماید باذن الله تعالی و جمیع حیوانات و جمادات
و نباتات و موالید ثلاثه و عناصر اربعه و افلاک و اجرام علویه و سفلیه و املاک و نجوم در ید
تصرف او میباشند که بانحاء تصرفات مختلفه میتواند در همه اینها بهمه قسم تصرفات نماید
بیست [۲۱] **و یکم** انکه اصحاب و احباب اطیاب انجناب بحدی محبوب اشیاء
و اعزاء اشخاص میشوند که هرگاه یکی از انها در روی زمین راه رود ان قطعه از زمین بر
سایر زمینها فخر و مباهات نماید که فلان از اصحاب حضرت قایم آل محمد
بر روی من راه رفته است و خداوند ترس و بیم و خوف ایشان را از ایشان بر دارد و خوف
و هراس ایشان بدل دشمنان ایشان بیندازد و هر یک از ایشان از شیر درنده گان
ماهرتر باشند و از شیران غرنده با جرات تر شوند و دشمنان خدا را پایمال نمایند و خدا
وند عالمیان و گوشهای ایشان و سایر مخلصین شیعیان را با چشمهای ایشان چنان شنوا و
بینا نماید که در هر جای از ینجهان باشند بتوانند ملاحظه و مشاهده جمال با کمال بیمثال آن
آن برگزیده حضرت متعال را نمایند و آنچه آنحضرت بفرماید بشنوند و بجان قبول نمایند
و سخنان ایشان را آنجناب بشنود و جواب فرماید در هر جا که باشند اگرچه در میانه ایشان
بعد المشرقین باشد پس جمال بیمثال آن جناب بمثابه آفتاب عالمتاب خواهد بود که نور

او همه اقطار زمین را روشن نموده باشد و چون قرص ماه در همه جا مشاهده از برای
همه کس شود و هر کس از نور چشمه خورشید مستضی و منور و منقطع گردد و نور چشم شیعیان
چنان روشن و مشعشع شود که اجرام کثیفه مانع از دیدن ما وراء خود از برای ایشان نشوند
و دیوارها بمنزله اجسام لطیفه محکیه شوند در نظر ایشان بمثل طوره و برنجک و قالب ایشان
همین قالب عناصری و دنیوی باشد نه قالب مثالی برزخی لکن غلبه لطافت بر کثافت
شود بواسطه اعجاز آنحضرت و مصفی شدن دنیا از کدورات و کثافات و اصحاب آنجناب
بهتر از همه اصحاب انبیاء و اولیاء و اوصیا باشند زیرا که محض و خالص شیعه و شیعه خالص
و مؤمن خلص و خلص مؤمن و مسلم مسلّم خواهند بود که ابدا کفر و شرک و ارتداد و نفاق و
بد دلی و طینتی خبث قلبی و بد ذاتی و کثافت نخواهند داشت و جامع انوار نبوت و و
لایت بطور اتمیت میباشند و کسانیکه باین صفت هم بوده اند در زمان حضرت رسول خدا
زنده شوند و اصحاب او گردند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و غیرهم و خداوند عالمیان
ما را هم قابل فرماید که از زمره آنها محسوب شویم بجاه محمد و عترته الطاهرین **بیست** [۲۲]
و دویم انکه دوره افلاک منقلب شود که جمیع امراض و آفات و عاهات و بلیات
و ناخوشیها و ضعف و سستی و مکروهات طبیعه انسانیه ببرکت وجود ذیجود مبارک آنحضرت
دوران وجود از میان جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات برطرف شود
و برکات ارضی و سماوی آشکارا و مخفیات ظاهر شوند و بارانهای آسمانی که قطع شده
اند از روزیکه غصب خلافت حقه بلا فصله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بناحق

نموده اند بیاد و در محل و موقع پی در پی نازل شوند و بسبب آنها انواع گیاهها و علفها و میوها و خوردنیهای گوناگون مختلفه که حال یکی از انها یافت نشود از زمین روئیده شوند که دنیا نشانه از عنبر سرشت شود **بیست و سیم** آنکه اعیان اشخاص مصفی شوند از عیوب ظاهره از قبیل پیسی و کوری و شلی و نقصان اعضاء و جوارح و اجزاء و کچلی از میان مردم برخواسته شود و عیوب باطنه و نقوص کامنه از بواطن زایل شوند مثل اخلاق ردیه و احوال غیر حسنه و صفات غیر مستحسنه غیر مرضیه از قبیل حقد و حسد و کینه و عداوت و بغض و فخر و تکبر و خودبینی و ریا و سمعه و غیظ و بددلی و بدقلبی و جمیع ظلمات جنود جهل و ظلمت کفر و شرک و ظلم و کدورت برطرف کرده و عساکر عقل غالب شوند و هفتاد و پنج جند جهل کرده که اقلیم ابدان انسان منور بنور خورشید عقل گردند و عقل و عقلیات عالمگیر شوند و جهل و جهلیات منقرض و معدوم شوند اگرچه باز قدری قبل از قیام قیامت رو خواهد آورد که جمیع مذکورات بعکس منقلب شوند و چنان ظلمت جهل و جنود او عالم را فروگیر شود که بجز جهل و جاهل بهم نرسد لهذا قیامت بر پا خواهد شد و تفصیل جنود عقل و جهل را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام ۲۴ **بیست و چهارم** آنکه صلح کلی در میان ذوات ارواح مختلفه و ابدان متضاده عدوه از آدمیزاد و حیوانات و طیور و سباع ضاره واقع شود که چرنده و پرنده و درنده و زننده و خورنده باهم مواخات نمایند و گرگ و میش و شیر و گاو از یک چشمه باهم آب نوشند و آهو و تازی و باز و کبک باهم بازی و پرواز نمایند

و در روی زمین ببرکت وجود آنحضرت صاحب نیش و گزنده بلکه حرام گوشتی بهم نخواهد رسید و انواع فیوضات ارض و سموات در زمین ظاهر شود که باطنش معطر و ظاهرش سبز و خرم شود بحدی که گویا فرش زمردی در همه عالم سراسر گسترانیده اند که مزین بانواع ریاحین و الوان گلهای مختلفه باشد و چنان بساط امن و امان در جهان گسترده شود که هیچکس بهیچکس خیال بد نکند از عدل و داد آنحضرت که اسم ظلم در میان مردم برده شود و خود او و جود نداشته باشد چنانچه قبل از او اسم عدل راهست و او را وجود و اثری نمیباشد و بحدی امنیت شود که یک دختر باکره و جیهه جمیله کمال زینتهای قسم انواع طرح و ملبوسات الوان فاخره بهیه شهیه پوشیده باشد و تن تنها چون سرو خرامان در میان بیابان شام و عراق بخرامد با کمال اطمینان همه جا از عراق بشام بروی سبزه و سبزه و ریاحین و عطریات و گلهای الوان مختلفه برود و اصلا درنده و پرنده و چرنده و خورنده و گزنده و آدمی و دیو و پری با و ضرری و گزندی و آسیبی نرسانند و باسوده خاطری برود و به نیل مقصد برسد بدون اینکه بدی باو برسد **بیست و پنجم** ۲۵ آنکه چون آنجناب ظاهر شود اول دستهای بنی شیبه را ببرد که کلیدداران خانهٔ کعبهٔ معظمه میباشند و دستهای ایشان را بر خانه آویزان کند و منادی آنحضرت ندا در دهد که اینها دستهای دزدان خانهٔ خدا میباشد و چون در زمان جاهلیت کلیدداری خانه با شیبه پسر ربیعه که بابرادر خود عتبه در جنگ بدر بدستیاری ذوالفقار حضرت حیدر در نبرد حمزه رضی الله عنه کشته شد؛ چون حضرت رسول فتح مکه را نمود کلید کعبه را خواست

زن شیبه او را نداد تا آخر او را به پسر خود داد که بخدمت آنحضرت آورد پس آیهٔ مبارکه
اِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم اَن تُؤَدُّوا الاَمانات اِلی اَهلِها نازل شد و حضرت ثانیاً کلید کعبه را بان
بآن ضعیفه رد فرمود و اولاد شیبه از انوقت تا بحال کلید دار کعبه اند تا زمان ظهور
باهر النور که آنحضرت کلید را از ایشان بگیرد و دستهای آنها را ببرد و بر کعبه آویزان
نماید **بیست و ششم** آنکه آنحضرت فرزندان قاتلان حضرت سید الشهدا رضی
علیه السلام را بقتل برساند زیرا که ایشان باعمال و افعال پدران بکمال فخر ان خود را
میباشند وَ الرّاضی عَلی شَیءٍ سَیِّئٍ کَفاعِلِهِ یعنی کسی که راضی بعمل بدی است گویا آن عمل را
او نموده است **بیست و هفتم** آنکه جمعی از مرده ها را باذن خدا زنده فرماید
بجهة تقاص و مجازات و مکافات و قصاص از انجمله یکی از زمان حضرت رسول را
هم زنده نماید و انتقام زهرهٔ زاهرهٔ فاطمهٔ طاهره علیها سلام الله را بکشد و مکافات
ماریهٔ قبطیه را که مادر ابراهیم پسر رسولخدا است از او نماید زیرا که بکمال ایذاء و اذیت
بایشان رسانیده است قولاً و فعلاً و قاتلان حضرت سید الشهداء علیه السلام را زنده
نماید و ایشان را بالقصاص قصاص نماید **بیست و هشتم** آنکه جمیع حدود
الهیه را جاری فرماید و چیزی از آنها را فرو نگذارد و مانعین زکوة را بشمشیر گردن
زند و کفار را حکم بر او جاری فرماید چنانچه در زمان رسول خدا کسی که زکوة نمیداد
آنحضرت او را میکشت و این حکم از برای مانعین زکوة است در ان زمان است
و الا منکرین زکوة در اینزمان از جملهٔ مرتدین است و جایز القتل میباشد زیرا که انکار

ضروری از ضروریات دین را نموده خواهد بود و در این زمان هر کس ادعا نماید که
من زکوة مال خود را داده ام قول او بلا بیّنهٔ شرعیه مسموع است اگرچه در واقع کاذب
باشد بخلاف زمان آنحضرت که همین قدر که منع زکوة نمود اگرچه در باطن باشد آن
حضرت حکم بزدن گردن او میفرماید بعلم باطنی که بر منع دادن او زکوة را دارد و منع
زکوة بنفسه ارتداد است در زمان ظهور نور ولایت مثل ابتداء نبوّت نظر بعموم حدیث
بیست و نهم آنکه زمین بنور جمال آنحضرت چنان روشن و منور و متشعشع و متلألؤ
خواهد شد که مردم محتاج بنور آفتاب و ماه نخواهد بود که اگر شمس و قمر طلوع نکنند
روشنی در عالم هست که کفایت از آنها نماید و این یک تأویل آیهٔ مبارکست که
وَ اَشرَقَتِ الاَرضُ بِنُورِ رَبِّها باشد بلکه مردم عالم احتیاج بشمع و مشعل و روشنائی
و چراغ و ستاره ندارند چون زمان ظهور مقدمهٔ رجعت است و در زمان رجعت
جمیع ظلمت و کلفت و زحمت از دنیا برطرف میشود و مبدّل بنور و رحمت میشوند لهذا
نور عالم گیر میشود و شب و روز آن زمان هر دو روشن است با کمال نور و ضیاء **سی**
ام آنکه در زمان ظهور و رجعت آن حضرت هر یک از شیعیان آنقدر عمر نمایان
نمایند بخوبی و خوشی و طاعت و عبادت و مغفرت و معرفت و استراحت و
رفاهیت و کثرت نعمت بقدریکه هزار پسر از او بوجود آید و این احتمال دارد که هزار
پسر از صلب او بهم برسند یا آنکه هزار نفر از اولاد و احفاد خود ببینند و آنوقت
بمیرد با کمال عزت و احترام و دورهٔ فلک و حرکت او دگرگون شود و تأثیر کواکب

علیحده شوند و بُطئی در حرکت او پیدا شود و هوای عالم منقلب گردد و اعمار اولاد آدم
کما تقدّم طویل گردد بحدیکه هر یک هزار اولاد خود را ملاحظه نمایند و بعد بخواهش خود
بمیرند سی و یکم آنکه حضرت در پشت کوفه مسجد بنا نماید و باز و که هزار در داشته باشد
و این غیر از آن مسجدی است که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین در زمان رجعت
در نجف اشرف بنا میکنند و در این مسجد هزار دری قندیلهای کثیره افروخته شود که مثل
ستارهای درخشنده درخشان و نمایان باشد که موجب سرور و خوشحالی مصلین شود سی
و دویم آنکه از پشت قبر مطهر سید الشهدا علیه السلام نهری بطرف نجف اشرف جاری
فرماید که آبش بدریای نجف بریزد و بر آن نهر پلها و آسیابها بسته و ساخته شود و حضرت نور
باهره علم ظاهر مولانا محمد باقر علیه سلام الله الملک الغافر فرمود که گویا می‌بینم پیره زالی
زنبیلی پر از گندم داشته باشد که او را میبرد تا آسیاء نهر کربلای معلی که آرد نماید بدون
آنکه کرایه بدهد انشاءالله تعالی باتمام برسد و حضرت صاحب الزمان او را جاری
فرماید سی و سیم آنکه آنحضرت جمیع عمارات مساجد را خراب نماید و کنگرها
بردارد و مسجدها را چوب بستی نماید و گنبد و آجر برداشته شود مثل عریش حضرت موسی
بن عمران بنا گذارد و منارها و کنگرهائی را که اسباب اهل دنیا و فراعنه میباشد همه را خراب
کند و مساجدی را که در میان شاه راهها ساخته شده است خراب نماید و گلدسته
ها بر دارد دیگر آنکه بلندی بام مسجد باشد که آنها را بحال خود گذارد سی و چهارم
آنکه بناهای دنیا را تغییر دهد پس شاهراه مسلمانان را شصت ذراع قرار دهد و کوچه

و دقاق تنگ را وسیع نماید و جمیع پنجره‌ها و روزنها و ناودانها و بیت الخلاها که در میان شارع
مسلمین واقع شده است خراب نماید که همهٔ آنها شکسته و رفته و وسیع و پاک و پاکیزه شوند
و بازارها وسیع باروح و فضا شود خوش سی و پنجم آنکه خانهٔ کعبه را خراب نماید
و بنا و بنیان حضرت ابراهیم و اسمعیل بنا گذارد و بناهای ظالمین و فاسقین و
فاجرین را از او بر طرف کند و مسجد الحرام را و مسجد مدینه را خراب نماید و بطریقیکه در
زمان حضرت رسول بنا نهاده بودند بنا کند و مقام حضرت ابراهیم را که تغییر داده بودند
تغییر دهد و بناء اول آنها را بنا کند و مسجدین کوفه و بصره را خراب کند بلکه جمیع بناهای
ظالمین را از روی زمین بردارد و بر طرف کند سی و ششم آنکه بامر الهی آسمانها بطیء
الحرکه شوند خواه افلاک متوالیة الحرکه یا افلاک بخلاف توالی الحرکه باشند بحدیکه حرکت
یکدوره او مقابل حرکت ده دوره این زمان باشد پس یکساعت آن زمان مقابل ده
ساعت این زمان و یک روز او مقابل ده روز این زمان و یکماه او مقابل یکسال این
زمان و یکسال او مقابل ده سال این زمان است و ظهور این حرکت در زمان رجعت
بسر حد کمال میرسد سی و هفتم آنکه آنحضرت جمیع بدعتهای دینی و دنیوی را از عالم
بر دارد و لباس ظالمین و زیّ فاجرین و شعار و علامات مشرکین را برطرف نماید و جمیع
آلات قمار از نرد و شطرنج و کعب و اربعة عشر و آنچه معد از برای قمار و برد و باخت
شده است از دنیا بردارد و جمیع آلات و ادوات و اسباب طرب و لهو و لغو
و نشاط بطریق محرم را بردارد و بشکند از قبیل انواع سازها و سرناها و بربطها و چنگها و دهلها

وسنطورها و ربابها و انواع نغمات و اصوات و تغنیات و تصنیفات که داخل غنا است و ترجیعات که در علم موسیقی یافت میشود از جمیع انواع آوازها را از دنیا برطرف نماید اگرچه در این زمان هم شکستن آلات قمار و لهو واجبست با وجود شرایط وجوب امر بمعروف و در زمان ما اسم این آلات را کتاب گذارده اند فاسقین و ظالمین و از برای آنها جلدها و قولقها درست نموده اند و الواط و اجامره و اوباش و کلاشین و قلاشین و رقاصین و مطربین و مضروبین و ضاربین و فاعلین و مفعولین و زانین و زانیات و ظالمین و ظالمات و فاسقین و فاسقات و بیدینان و بیدینات پنهان بکمال عزت و احترام آنها را نگاه میدارند و ایشان را در مجالس شرب خود حاضر میکنند و جانهای در این باب جمع مینمایند و پولهای حرام را خرج و صرف این ملاعین مطرود و ملاهی مردوده و معاصی منهیه و اعمال مبغوضه الهیه میکنند و باین اعمال شنیعه قبیحه مباهات در میان مجالس محافل مینمایند که فلان مطرب و فلانه مطربه فلان عمل کرد و فلان قدر امن باو دادم و اوضاع شرب کفار را فراهم میآورند و شب و روز مشغول این گونه امور شنیعه میباشند و بعضی هم سوار کردن مسلمانان شده اند و هر کس مقرب ایشان است این امور از او بیشتر بظهور میرسد در آشکار و پنهان و این زمان قبح این اعمال برداشته شده است بلکه اطفال امارد را تحلیه با انواع تزیینات زینت میدهند و گاهی زنان را بلباس مردان و پسران را بلباس دختران و خصایص اعمال و افعال دختران در مجالس خاص الخاص خود حاضر مینمایند و آنچه میخواهند بپروا میکنند و میخورند و می آ

وخداوند از بابت استدراج آنها را مهلت داده است تا آنکه حضرت صاحب الزمان ظهور فرماید و ایشان را بالمره قلع و قمع نماید و این اوضاع شرک و فسق و فجور را از میان بردارد و جمیع سنتهای حضرت رسول را برپا دارد و احکام و حدود الهی را رواج دهد

سی و هشتم [۳۸] آنکه در آن زمان شیعیان امیرمؤمنان اینقدر مستغنی شوند از مال و اوضاع دنیا که هرگاه کسی تفحص کند که فقیری را بیابد که باو زکوة مال خود را بدهد یا آنکه صدقه خود را بدهد نیابد

سی و نهم [۳۹] آنکه از هیچ صاحب دینی بغیر دین اسلام و حق قبول نکند و جزیه از اهل کتاب نگیرد و هر کس مسلمان خالص شود مقبول و هر که قبول ایمان و اسلام نکند مقتول خواهد شد

چهلم [۴۰] آنکه چون آن حضرت ظاهر خواهد شد قرآنی را که خداوند عالمیان بتوسط جبرئیل امین بر حضرت خاتم المرسلین صلعم در ظرف مدت بیست و سه سال فرستاد و ظاهر نماید که یکحرف او تغییر و تبدیل نداشته باشد و بترتیبی که نازل شده است بدون سقوط چیزی از آن و زیاد شدن باو خواهد آورد و همان قرآن قوی البنیانی است که امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین بعد از رحلت حضرت سید المرسلین او را جمع نمود و مترتب بترتیب نزول فرمود و او را بردای مبارک خود پیچیده و بمسجد در حضور اصحاب آورد و فرمود ایها الناس این همان قرآنی است که جبرئیل از جانب رسول جلیل او را آورده است و همه آنها را من جمع نموده ام و تاویل و تنزیل او را میدانم و میدانم هر آیه از آیات او را که بهر که و در چه جا و از برای چه در شب و روز در صحرا و کوه نازل شده است و تاویل و بطون و ظاهر و محکم و متشابه و کنایه و درایه و تشبیهات و مطلق و مقید و عام

وعام وخاص وناسخ ومنسوخ وقصص واحکام وفرایض وامثال وبیان وشهود
وغیب وخفا وامور دنیا وآخرت واخبار وکیفیات جنت ونار ودنیا وبرزخ و
رجعت وقیامت وپیش از خلقت آدم وبعد از او واحوال انبیا واولیا واوصیا
وپادشاهان وظالمان وعادلان ونیکان وبدان وعلوم اولین وآخرین وگذشته
وآینده را که در قرآن هست همهٔ آنها را امیر مؤمنان میدانست وخداوند عالم علم
همه چیز را در قرآن نهاده است بعموم لا رطب ولا یابس الّا فی کتاب مبین وعلم قرآن را
بجمیع اقسام ظاهر وباطن او را در نزد امام هم نهاده است لقوله تعالی وکلّ شیء احصیناه
فی امام مبین وتاویل او را بجز خدا ورسول وامام نمیدانند نظر بقول وما یعلم تاویله الّا الله
والرّاسخون فی العلم پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود من میدانم آیات وسورها را
که برکه واز برای چه در چه جا وچه وقت نازل شده است چون عمر بن الخطاب از
میان اصحاب گفت یا ابا الحسن یکفینا القرآن الّذی جمعه عثمان وکتبه فانّه من الکتاب
ای ابو الحسن کفایت میکند ما را قرآنیکه عثمان جمع نموده است واو را نوشته است
زیرا که عثمان از جملهٔ کاتبان قرآن بود پس آنحضرت فرمود لن تروه الّا اذا قام
قائمنا یعنی هرگز دیگر این قرآن را نمی بینند مگر بعد از آنکه قایم ما بحق برخیزد پس حضرت
قایم ع همان قرآن را ظاهر نماید واحکام او را جاری فرماید واین قرآنیکه الحال در
میان مسلمین است بترتیب عثمان بن عفان است که او را جمع نموده است در زمان
خلافت شیخین ع خلافت خود وهمهٔ قرآنها را جمع نمود واین ترتیب را انتخاب کرد

ونسخه را منحصر باین نمود وباقی نسخها واوراق وشانهای گوسفندان وپوستهای آنها وتختها را
که آیات منزلهٔ قرآن را که در آنها ثبت نموده بودند حک ومحو نمود بلکه بعضی اوراق را در
دیگی گذارده وشست که نسخهٔ قرآن منحصر بنسخهٔ او شد ونسخه هم ابن مسعود داشت هر چه خواست
بگیرد او نداد تا آنکه او را بهانه آنقدر زد که ناخوش شده برحمت ایزدی واصل گشت وعثمان
باسر او نماز کرد وبیخبر عثمان او را دفن نمودند بتفصیلی که در کتاب سیف الشیعه نوشته ام
وحضرت امیر المؤمنین در زمان خلافت ظاهریهٔ خود نتوانست تغییر دهد که قرآن خود را
ظاهر نماید یا بجهة مصلحت الهیه وسرّ خفی ورمز پنهان یا آنکه بعلت تقیه از ظالمین وفا
سقین وضعفاء العقول مردم بیدین وعمل سابقین که چون میدانست دولت بدست
ظالمین وقاسطین خواهد افتاد از بنی امیه وبنی مروان وبنی عباس لهذا بهمان قرآن
ترتیب عثمانی رفتار نموده او را بحال خود گذارد زیرا که عثمان از قرآن انداخت وتغییر
ترتیب نزول آسمانی او را جمع نموده ولکن برا وچیزی از خود نیفزوده ودر اسقاط معاند
بعض آیات قرآن را میان علماء خلاف مشهور میان علما اخبار شیعه این است که
از او اسقاط نموده است لکن تمام قرآن در نزد ائمه انام علیهم السلام الله الملک
العلّام که امان از برای مین آسمانند محفوظ است بدون کم وزیاد لقوله تعالی وانّا
له لحافظون وبعضی بهمین آیه استدلال نموده اند بر اینکه این قرآن همان قرآن منزل
من السماء بلا نقصان است واوّل اقوی است نظر بکثرت تغیّرات وتبدّلات قرا
آت واسقاط بعضی کلمات او از اخبار وآثار ائمه اطهار ودر بعضی اخبار است که

عثمان اسامی منافقان را از قرآن انداخت و در خبری کمتر را انداخت و در خبری دیگر است
که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام قرآن را آورد یکی از معاندین او را گرفت و گشود
در صفحهٔ اول او مذمت بعضی از اصحاب را دید گفت این قرآن جامع فضایح احباب است
و این موجب بدنامی و رسوائی ایشان است لهذا او را از آنحضرت قبول نکرد تا آنکه
یکی از اصحاب برخواست و گفت این قرآن است ما را کافی است و در خبری وارد است
که ثلث قرآن در حق ما و مدح است و ثلث او در مذمت دشمنان و مبغضین ما است و ثلث
دیگر او در احکام و فرایض و قصص و سنن است و در خبر دیگر قرآن اربعا نازل شده است
و در خبری بسیار از آیات و سور و کلمات و حروف را احدی از معاندین از قرآن
مثل آیهٔ شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و مثل آیهٔ مبارکهٔ انما انت منذر
و علی لکل قوم هاد و مثل آیهٔ معظمهٔ ان الذین یؤذونک فی علی و غیرها از اسامی مبارکه
آنحضرت و سایر ائمهٔ طاهره از اولاد او و مدح ایشان و ذم منافقان که همه را عثمان
انداخت و این منافات با وعدهٔ الهی در حفظ قرآن ندارد زیرا که قرآن محفوظ
در نزد آل محمد و با ایشان است و آنها راسخون در علم مبین حلال و حرام و تاویل و
تنزیل او میباشند و توام با قرآن هستند بنا بفرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که فرمود انی تارک فیکم الثقلین خلیفتین کتاب الله و عترتی اهل البیت لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض که حضرت رسول هم قرآن و آل و عترت و اهل بیت خود را باهم
توام قرار داد که این دو چیز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه بنزد آن حضرت در سر حوض

کوثر برسند و علم قرآن را خدا در نزد ایشان گذارده که بیان حلال و حرام و فضایل
و فرایض و احکام و قصص و تشبیه و امثال و مدح و ذم و آنچه را خداوند در قرآن بیان
فرموده است ایشان از برای بندگان بیان نمایند لهذا رسول خدا فرمود انی تارک
فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی که هر کس متمسک باین
دو چیز شود نجات خواهد یافت نه آنکه به تنهائی بیکی از آنها متمسک شود زیرا که جمیع این
احکام و فرایض از برای عامهٔ عوام و خاصهٔ خواص مفهوم و معلوم نمیشود مگر بعد از بیان
پس بر خدا لازم است که از برای قرآن مبینی قرار دهد که همهٔ علوم قرآن را با او داده
باشد تا آنکه اتمام حجت شده باشد بلکه لغو باشد بجهة اینکه مجملات و متشابهات او بغیر
معلوم نمی شود و آنکس باتفاق شیعه و سنی علی بن ابیطالب و اولاد طاهرین او سلام
الله علیهم اجمعین چنانچه اختلافات این اقوال و اخبار را در کتاب سیف الشیعه کبیر و کتاب
بوارق لامعه بتفصیل نوشته ام بحمد الله تعالی و توفیقاته چون امیر المومنین و اولاد
الطاهرین در زمان دولت ظالمین و فاسقین و فاجرین از بنی امیه و بنی
عباس بترتیب عثمان بیان احکام و فرایض را مینمودند و او را ابتدا اول فرموده
بهمان ترتیب مردم میخواندند و او من باب التقیه او را تغییر ندادند و چون زمان
دولت ایشان نبود ظاهرا اظهار قرآن خود را نکردند بلکه گاه بگاهی که حضرت امیر
المومنین میخواست تبدیل بدعت معاندان را نماید صدای واعمراه و واعمراه از
این مردم باسمان بلند میشد چنانچه شبی آنحضرت در ماه مبارک رمضان بمسجد کوفه دا

شد دید مردم صفوف بسته اند بجهة جماعت نمودن نمازهای مستحبه شبهای ماه
مبارک رمضان و این را نماز تراویح میگویند سنیان حضرت فرمود این امر بدعتست
و نباید باشد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود صفوف مردم را برهم زده انهارا
متفرق نمود که از مبتدعین صدای وا عمراه خواست که این بدعت را نهاده بود
هذه بدعة و نعم البدعة این بدعتی است اما خوب بدعتی پس چون حضرت صاحب الزمان
ظهور فرماید آن قرآن را ظاهر نماید و مردم را بخواندن او امر کند زیرا که زمان ظهور نور
و دولت حقهٔ آل محمد است چنانچه حضرت امیر المؤمنین با حضرت صادق آل محمد علیهما
آلاف آلاف التحیة والثنا فرمودند گویا می و ملاحظه مینمایم که شیعیان ما خیمها در کوفه
زده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه میدهند و مراد از این همان قرآن امیر المؤ
منین است که او را بترتیب نزول آسمانی جمع فرموده بدون کم و زیاد و نه اینکه قرآن تازهٔ
دیگر غیر از آنچه بر حضرت رسول نازل شده است نازل شده باشد پس هر کس ادعا نماید
که بجز این قرآنیکه بر حضرت رسول صلعم نازل شده است قرآن دیگر یا صحیفهٔ دیگر از آسمان
نازل شده است بر من یا بر حضرت صاحب الزمان نازل شده است که احکام متجددهٔ
ناسخهٔ احکام قرآن حضرت رسول در او میباشد کافر و نجس و مخلد در جهنم و لازم القتل و مرتد
است چنانچه در زمان ما این باب با باب و بابیین ملعونین این ادعای فاسدهٔ کاسدهٔ
باطلهٔ عاطله را نمودند و بحمد الله تعالی کفر و زندقه و ارتداد ایشان از برکت صاحب
الزمان بر عالمیان از مردان و زنان و صغیر و کبیر و وضیع و شریف و عالم و عامی و پیر و برنا

حاضر و غایب و عرب و عجم و ترک و دیلم معلوم و واضح شد چنانچه دانستی و فهمیدی ما
چهل و یکم آنکه آنحضرت هر حاکمی را که بولایتی مامور فرماید یا آنکه او را بطرفی و بلوکی
بفرستد باو فرماید که کتابچهٔ دستور العمل تو کف دست تو خواهد بود پس هر امری که بر تو دشوار
شود یا مشتبه گردد که حکم الهی در آن قضیه چیست باید نظر بکف دست خود نمائی که
آنچه را ماموری در او نوشته خواهد بود پس در آن زمان حکام شرع و عرف آنحضرت
در بلاد متحد میشوند و حاکم شرع مردم همان حاکم عرف ایشان است و حاکم عرف ایشان
همان حاکم شرع است و سد ابواب اجتهاد است و عمل بظنون و شکوک میشود و جمیعا بحکم
واقعی نفس الامری حکم خواهند نمود بواسطهٔ آنکه بکف دست خود نگاه میکنند و خداوندان
حکم حقیقی را که در آن خصوص میباشد ثبت در کف دست او میکند و چون رفع حاجت او
شود او را محو میفرماید و این نوشتن با مرکب نیست بلکه بظاهر شدن خطوط منقوشه معاً
است از برای حکم کننده مثل علم کف و شانهٔ گوسفند و پیشانیکه در میان مردم متدا
ول و معمول است پس حکام آنحضرت از جملهٔ علماء و فضلاء و فقهاء و محدثین و
و مجتهدین و زهاد و عباد و مقدسین و نیکان و اخیار خواهند بود و فساق و فجار و
ظلام و شاربین و زناة و لاطی و خمارین از خدا و رسول و فریفتهٔ دنیا و گمراه از راه
آخرت و مخذول و منکوب خواهند شد چهل و دویم ۴۲ آنکه چون آن حضرت
ظهور فرماید خداوند عالمیان بر قبور مؤمنین ملایکه چند موکل میفرماید که هر ملکی
در قبر مؤمنی برود و او را خبر بدهد و بشارت بظهور مهدی و او را مخیر از جانب خداوند

عالمیان نماید در میان اینکه رجعت بدنیا نماید یا آنکه در درجات عالیات بهشت بانواع
نعمت و نعمات متلذذ باشد تا روز قیامت پس بعضی میل بدنیا میکنند و رجوع باو فینمایند
و بعضی رجوع نمی نمایند و در خبر دیگر است که هر کس را که انتظار ظهور و فرج آل محمد را می
کشیده است یا آنکه دعا از برای قیام حضرت قایم عج مینموده است خبر میکنند که ظهور دولت
حقه شده است اگر بخواهی بدنیا رجوع نما و اگر نخواهی بحال خود باش پس بعضی بر میگردند
و بعضی بر نگردند تا قیامت و مراجعه کنندگان بدنیا با بدان عنصریه دنیویه خود بدنیا رجوع مینمایند
بهمان طریقیکه در دنیا بوده اند و در هر جا که دفن شده اند از قبر خود خارج خواهند شد مثل
اینکه خداوند عالمیان آنها را در قیامت کبری زنده فرماید یا آنکه مرده بدعای پیغمبر
و امامی زنده فرماید چهل و سیم ۴۳ آنکه در میان دو دست مبارک حضرت
قایم آل محمد عج موت احمر و موت ابیض باشد از برای دشمنان آن حضرت و شیعیان
او و مراد از اولی شمشیر است چنانچه ثانی از او مراد طاعون است پس هر کس از دشمنان
خدا را بخواهد گردن بزند و هر طایفه را که بخواهد گردن بزند و هر طایفه را که بخواهد حکم فرماید که
در میان ایشان طاعون بیفتد و چندین هزار ایشان در زمان قلیلی از زن و مرد بمیرند
چهل و چهارم ۴۴ آنکه جمیع دنیا و ما فیها در نظر آنحضرت و سایر ائمه علیهم السلام تبرک
کف دست خودشان باشد که باو نگاه کند و هر چه در او باشد بعین شهود ملاحظه فرماید و
هر گاه بخواهد و التفات بجمیع اجزاء عالم نماید و احاطه بهمه اینها هم رساند و این احاطه
غیر از علم حضوری است که از برای امام عج ممنوع است و مختص خداوند عالمیان است

که صفت لا یشغله شأن عن شأن باشد چنانچه تفصیل این مسئله را در کتاب مشکوة الانوار
فی اسرار ائمة اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار نوشته ام و خداوند چنین چشمی بآن
حضرت عطا فرموده است که هیچ جسم کثیف و جرم غیر لطیف مانع و حاجب و حاجز از دید
خود از برای او نیست و اجرام کثیفه در نظر او بمثابه هوای لطیف نازک باشد پس در هر
جای عالم که باشد اجزای عالم را بنگاه ملاحظه میتواند نماید و قوت سمع او را چنان قرار
داده است که هر کس در هر جا هر سخنی بگوید آنحضرت او را بشنود بدون اینکه باد یا
ملک باو آن حرف و کلام را برساند و آنحضرت سلیمان باد سخنان را بگوشش میرسانید
و اینها عجب ظاهر حس ظاهری میباشد و الا عجب باطن که علم او احاطه باشیاء وارد
باذن آلهی چنانچه علماء علم احاطی بمعلومات خود دارند هر کس بقدر علم خود و در خبری
وارد شده است که خداوند عالمیان عمودی از نور در میان زمین و آسمان نصب
نموده است که عکس جمیع اشیاء موجوده در ما تحت فلک قمر و غیره ای بلدان و
دهات و صحراها و دریاها و کوهها و بیشه ها و حیوانات و جن و انس و ما یدب الارض
و اشجار و نباتات و جمادات در آن عمود پیدا هستند و حضرت صاحب الزمان که امام
زمان است باو نگاه میکند و همه چیز را بهر حال که باشد ملاحظه میکند بطریق ملاحظه نمودن
چیزی را در آئینه پس هر کس بهر کار بهر جا که باشد از احوال معاصی و اطاعت و عبادت
همه را امام می بیند و سایر ائمه نیز چنین‌اند و در خبر دیگر است که مراد از آن عمود ملکی است
که خبر بامام عج میدهد و در خبر دیگر است که آن عمود نور در قلب امام است و ممکن است

که همه صحیح باشد عمود نور درمیان زمین و آسمان و هم نور در قلب امام و هم ملک
اخبار کننده آنحضرت و آنکه مراد قوهٔ قدسیهٔ ملکوتیه باشد که خداوند اورا بامام ع
داده است که در هر جا هرچه میشود امام ع بداند و اورا ببیند و ملاحظه فرماید
چنانچه این علم را عزرائیل ع قابض الارواح دارد و شیطان بدبنیان گمراه کنندهٔ
آدمیان بواسطهٔ اسم اعظم الهی شاید چنین باشد اگرچه تحقیق این مسئله را در کتاب مشکوة
الانوار نموده ام **چهل و پنجم** ۴۵ آنکه آنحضرت چون آنحضرت ظهور فرماید اول کلمه
که بر زبان معجز بیان خود جاری فرماید در مشهد ناس این باشد که بفرماید بقیة الله
خیر لکم ان کنتم مؤمنین و بعد از آن بگوید انا بقیة الله و خلیفته علیکم و در آن زمان باید با
آنحضرت چنین سلام نمود السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه چنانچه برسول خدا صلی الله
علیه و آله چنین سلام میکردند که السلام علیک یا رسول الله و بامیر المؤمنین ع باین
لقب السلام علیک یا امیر المؤمنین سلام مینمودند و چون عزت و احترام و ادب
نسبت به بزرگان این است که اورا به لقب خوب او ذکر نمایند بلکه همین سنت در جمیع
مؤمنین جاریست تا روز قیامت **چهل و ششم** ۴۶ آنکه آنحضرت نگذارد در روی زمین
چیزیرا که مردم اورا سجده مینمودند از اصنام خواه بت طلا و نقره و مس یا برنج یا چوب و سنگ
باشد و خواه خاج نصاری باشد که شکل حضرت عیسی بن مریم را در او کشیده است پس هیچ
مسجود باطل را نگذارد دیگر آنکه اورا بشکند و کسی و چیزیرا مردم سجده ننمایند غیر ذات
واجب الوجود بالذات که هستی او ضروری و نیستی او محال است و جامع جمیع صفات ثبوتیه

و کمال و جمال است و منزه و مبرا از همه صفات نقص و صاحب جلال است و آنچه
بخیال بیاید خدا نخواهد بود زیراکه محال است که خدا محاط بندهٔ خود شود بلکه جمیع مو
جودات عالم وجود محاط و مخلوق او یند نظر بقول خدا یتعالی که میفرماید و هو علی کل
شیئ محیط پس اطاعت و عبادت و رکوع و سجود مختص ملک معبود خواهد گردید و آتش
در هر صنم و بت خواهد افتاد و بخواهی مضمحل خواهد گردید **چهل و هفتم** ۴۷ آنکه جمیع
خصایص انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ائمهٔ هدی ع با آنحضرت خواهد بود از علوم و کمالات
و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و معجزات و خوارق عادات هیبت و تمکنت
و بها و بهجت متقدمین را آن حضرت ظاهر نماید آنچه را که از پیشینیان باقی مانده است
و بجا نیامده بجهة مصالح و مفاسد که خدا و راسخون در علم میدانند پس باید که علوم و
صفات کمال و جمال همه انبیاء سابقه و اوصیاء سالفه و اولیاء ماضیه و صاحبان
شرایع و کتاب دین و مذهب و ملت با او باشد که جامع جمیع ما تقدم اوست تا آنکه
باقی ماندهٔ متقدمین را آنحضرت تمام نموده بجا بیاورد و پس آنچه در آنها بوده باید در
اینجا هم با آنحضرت باشد چنانچه هست و حضرت رسول ص و سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام
نه چنین میباشد الا اینکه ظهور این صفات و معجزات و خوارق عادات در حضرت خاتم
النبیین و حضرت خاتم الوصیین بیشتر است پس جمیع انبیای مرسلین و غیر مرسلین
و ملائکهٔ مقربین و غیر مقربین و کروبیین و روحانیین و مقدسین و مجردین ناظر بنور انور
و منبع کمال و جمال اطهر و ازهر آنجناب میباشند و بولایت مطلقهٔ الهیه هر تصرف

که در اجزاء عالم علوی و سفلی باذن الهی میتواند نماید هرگاه بخواهد ظاهر میکند هرچه را
که بخواهد بجهة اظهار اعجاز چهل و هشتم ۴۸ آنکه روزیکه آنحضرت ظاهر شود جامهٔ
سفید بپوشد و ذو الفقار حیدر کرار را به بندد و زره جعفر طیار را بپوشد و سپر
حضرت حمزه را بدوش بیندازد و عمامهٔ زردی بسر به بندد یا عمامهٔ حضرت
رسول صلعم را و شاید همان عمامهٔ زرد از ان حضرت باشد و عصاء آن حضرت را
بدست بگیرد و نعلین او را بپوشد و دو انگشتری در انگشت مبارک او باشد که یکی از
از حضرت امام حسن مجتبی که در او نقش شده باشد که اَنَا فِی ذاتِ برجمتک و یکی دیگر
از حضرت سید الشهداء علیهما السلام باشد که در او نقش شده باشد انا مستجیر بامان
الخائفین و این اسباب را خداوند حفظ نموده است از زمان حضرت رسول خدا
و سایر ائمه هدی علیهم السلام تا آنکه بآنحضرت از ائمه دست بدست رسیده اند و
حال هم در نزد آن حضرت موجود میباشند و تغییر نمیشوند و باعجاز آنحضرت بحال خود
باقی هستند با جمیع مواریث انبیاء و اوصیاء و اولیاء متقدمه چهل و نهم ۴۹
اینکه بسیاری از احکام عجیبه و غریبه الهیه را ظاهر فرماید و گوشزد عالمیان نماید
که مردم ندیده و نشنیده باشند بدانکه حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی
الله علیه و آله و سلم میباشد و مروج شریعت غرای آنحضرت است و بیان احکام دین
مبین حضرت سید المرسلین را مینماید و خود دینی تازه و احکامی مجدده نخواهد آورد
و وحی باو نازل نمیشود و او رفتار میکند بآنچه بر حضرت خدا صلعم جدامجد خود نازل شده است

زیرا که حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ حَرامُ مُحَمَّدٍ حَرامٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ دین مبین
و شرع متین حضرت سید المرسلین صلعم ناسخ جمیع ادیان و ملل و نحل و شرایع سابقه میباشد
و قرآن که کلام مجید خداوند رحمن است ناسخ جمیع کتابهای نازله از آسمان است
از کتب انبیاء و مرسلین و ناسخی از برای این دین مبین و این قرآن متین نیست و نخواهد بود
و هرکس ادعا نماید چنین چیزی را کافر و نجس و مخلد در آتش است و او حضرت صاحب الزمان
نخواهد زیرا که صاحب العصر ادعای دروغ نمیکند نظر بامامت و امانت و عصمت او
بلکه کردن مدعی اینگونه دعاوی فاسده کاذبه را خواهد زد پس بنابراین آنچه بیان
میفرماید از احکام دین و آئین سید المرسلین صلعم خواهد بود و لکن عمل باحکام نازله و
فرایض منزله بر آنحضرت شرایط و اجزاء و اوقات و ازمنه و امکنه مقدره و مقرره است
تا آنکه مذکورات و اسباب معدات وجوب و فرایض از اجزاء و شرایط و مقدمات
آنها محقق نشود واجب الاظهار و الابراز و العمل نمیشوند پس بعضی احکام قبل از بعثت
حضرت رسول واجب بر خود او بود مثل نماز و غیره و بعضی بعد از بعثت واجب شد یکی
بعد از دیگری اول اکتفا بگفتن کلمهٔ مبارکه طیبه لا اله الا الله میشود و بعد نماز را واجب
کرد و بعد روزه را بعد خروج بسیف و جهاد و قتال با مشرکین را به تنزیل قرآن و بعد
زکوة و خمس را و بعد حج را و بعد از اینها وجوب طاعت و ولایت امیر المؤمنین و اولاد
طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین و همچنین هریک از احکام واجبه و مستحبه و محرمه
و مکروهه را متدرجا باقتضاء مصلحت زمان و وقت و اشخاص و احوال و اوضاع

بیان میفرمود و مردم را بآنها دعوت میکرد و آنها را در میان مردم رواج میداد و
وبعضی از احکام را بمصالح و مفاسد نفس الامری و واقعی که خدا و راسخون در علم میدانند
تغییر و تبدیل میداد حلال را حرام میکرد مثل جمع بین الاختین وغیر از اینها از حرام
مستحب نمودن و مستحب واجب و واجب مکروه کردن و بالعکس و غیر اینها که در هر
سال و ماه و روز و آن زمان و مکان و اشخاص بیان میفرمود و نسخ بعضی از آنها را
ببعض دیگر میکرد یکی را ناسخ و دیگری را منسوخ یکی معلوم الحکمة و العلة بود و یکی مجهول الجهة و المصلحة
و المفسده بود و تفاوت اینها باقتضاء مقتضیات و دفع مفاسد و رفع موانع و مکا
و حکمت علیه و علیه باحوال اشخاص و اوضاع و تغییر احوال و امکنه و ازمنه بود و لهذا
بعض احکام را در اول بعثت بیان فرمود و بعضی در وسط بعثت و بعضی را در وقت
رحلت و بعضی را فرمود باید در فلان زمان و فلان مکان بجا آورد چنانچه بامیر المؤمنین
وصیت فرمود که تا فلان زمان بظلم ظالمین و غصب غاصبین صبر نما چه مفاسد چند
که بعضی از آنها را در کتاب سیف الشیعه بیان کرده ام در زمان فلان و مکان فلان
و فلان جنگ نما بتاویل قرآن چنانچه من جنگ نمودم به تنزیل قرآن و من با
مشرکین جنگ و جهاد نما و بیان همه احکام را در همه ازمنه و امکنه و اشخاص نمود
و آنچه واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح است تا روز قیامت همه را
خداوند برسول خود نازل فرمود بواسطه نزول وحی و انزال قرآنی که در حق او فرمود
لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و آنحضرت همه علوم و معارف حقه و عوارف

محقه و حقایق و رموز و اسرار و احکام و فرایض و سنن و امثال و بیان زمان
و مکان و اشخاص را از برای امیر المؤمنین که امام مبین رب العالمین است
بیان فرمود و از او بحضرت امام حسن و از او بامام حسین و بهر یک هر یک از
ائمه هدی علیهم السلام بعد از هر یکی ید ابید رسید تا همه آنها منتهی بحضرت
خاتم الاوصیاء جناب صاحب الامر و العصر و الزمان شد و هر یک از این
دوازده نفر اطهر هر چیز را در محل و امکان و مقام خود از برای اشخاص
بیان فرمودند و آنچه بایست بجا بیاورند آوردند از تعلیم علوم و کشف بعض
و احقاق حقایق و دقایق ابراز اسرار و اظهار انوار ائمه اطهار و غیر اینها بس
بسیاری از احکام را بمردم رسانیدند باقتضاء وقت و مصلحت زمان و امکان
و اشخاص و بسیاری از آن احکام منزله و فرایض نازله باقی مانده است که
هنوز زمان و مقام و محل و مکان و اشخاص و شرایط و اجزاء و مقدمات و
مقارنات او ظاهر و باهر و محقق و معلوم نشده است و چون وقت آنها رسید
حضرت بقیة الله فی ارضه او را در زمان موفور السرور خود اظهار و ابراز خواهد
فرمود و مردم را باو طوعا او کرها میخوانند و دعوت مینماید و نشر آنها را نموده در
میان مردم رواج میدهد زیرا که هر حکمی محلی دارد و هر شخصی حکمی دارد چنانچه
ملاحظه میشود که حکم نماز حاضر تمام است و حکم نماز مسافر باجتماع شرایط شرعیه او
قصر است و حکم مریض غیر از صحیح و حکم خایف غیر از آمن و حکم زن غیر از مرد و با

وبالعکس است واحکام باختلاف احوال واشخاص وازمنه وامکنه مختلف میشود و
تفاوت میکند پس زمان حضرت قایم عجل الله فرجه واشخاص آن زمان اقتضاآتی
دارند که ازمنه سالفه واشخاص متقدمه سابقه آن اقتضاآت راندارند پس بعضی
از احکام را خداوند قرار داده است که در زمان ظهور دولت حقه آل محمد ص بروز
نورانور آنسرور ظاهر شوند زیراکه آن زمان بهترین زمانهاست بعد از زمان ظهور نور
نبوت زیراکه دران زمان ظاهر میشود انوار اسرار ولایت مطلقه ایمه اطهار و زمان
سلطنت عدالت واستیلاء ایشان و غلبه نور عقل و علم و رفع ظلمت ظلم و جهل است
لهذا تغییر و تبدل در اوضاع و اجزاء عالم و احوال بنی آدم از جمیع طوایف امم و
اخلاق بهایم و حرکت افلاک بهم میرسد و عالم پر از نور علم و عقل و حلم و اسلام
و ایمان و ایقان و حقایق و دقایق و رموز و اسرار و عدالت و شرافت و کرامت
و رحمت و الفت و رافت و لطافت میشود و خالی از کفر و شرک و ظلم و ظلمت
جهل و حماقت و سفاهت و آفت و عاهت و جنون و بلاهت و عداوت و
کلفت و کثافت و صفات ردیه میگردد پس ذکاوت و زیرکی و فهم و ادراک
و علم و حلم و دانائی و باصفائی و قوت و طاقت و بردباری مردم بجدی میرسد
که عقلهای ایشان کامل میشود و قابل حمل انوار حقایق و اسرار و دقایق میشوند
و قلب ایشان وسیع و سینه ایشان مشروح و گوش ایشان شنوا و چشم ایشان بینا و
عقل ایشان رسا میگردد و قوت و طاقت برداشتن و گفتن و شنیدن و خواندن و

و اطاعت کردن بار احکام غریبه و عجیبه و فرایض و واجبات و محرمات مستحبه مشکله
ثقیله را پیدا مینمایند لهذا عامه عوام و خاصه خواص در آن وقت و زمان میتوانند متحمل
احکام جدیده جدیدة الاظهار و فرایض عجیبه مستجدة الابراز شوند و حامل انوار
اسرار و رموز و دقایق و بیان حقایق کلمات در شئون ایمه اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار میتوانند شوند و حال در این زمان ما این اشخاص قابل ادراک این فیوضات
و درجات عالیات و مقامات متعالیات نیستند چنانچه صادق آل محمد صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او
مؤمن ممتحن امتحن الله قلبه بنور الایمان که کلام معاشر ائمه هدی و اسرار اطوار ایشان
مشکل بر مشکل است که بر نمیدارد بار آنها را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که امتحان فرموده
باشد خداوند عالمیان قلب او را بنور ایمان تا آنکه قابل حمل انوار و استضائه باو کامل
بر داشتن و شنیدن و فهمیدن و تعقل نمودن حقایق و دقایق اسرار ائمه اطهار و آل محمد
مختار علیهم سلام الله الملک الجبار باشند بخلاف اهل ازمنه ماضیه و اشخاص سابقه
و سالفه که قابل اینگونه مسموعات و رموزات و کلمات و محمولات نبودند و نیستند
زیراکه عقول ایشان ناقصه و آراء ایشان فاسده است که بمجرد شنیدن اینها منتشر العقول
متفرق و متشتت میشوند و بخیالات فاسده کاسده باطله عاطله میافتند و بوادی تیه
حیرت و ضلالت متحیر و سرگردان میشوند و کسی نیست که دست ایشان را بگیرد و از این
غرقاب مهلکه و احوال تقیید ایشان را مستخلص نماید پس از زیر تکالیف الهیه بیرون میروند

مرتد و کافر میشوند لهذا منع از بیان اسرار و رموز حکمت و عقلیات در شریعت
مطهره در این ازمنه مطلقه از صاحب شریعت غرا شده است تا زمان او برسد
و از اینجهة بگو که حکیم علی الاطلاق به اقتضاء حکمت بالغه متدرجا و مترتبا انزال احکام
تکلیفیه را بر رسول خود در مدت بیست و سه سال فرمود یکی را بعد از دیگری تا آنکه خوب
گوش و چشم و دل و سینه مردم تدریجا پر شد و همین احکام باید برقرار بماند تا روز
قیامت و لکن در زمان حضرت مهدی آل محمد ص که زمان بروز و ظهور نورانیت
پاره احکام دیگر که آن زمان اقتضاء او است بیان میفرماید زیرا که آن زمان ظهور نور
ولایت حقه است که او باطن انوار نبوت آنحضرت است لهذا در ان زمان باید عمل
و رفتار باحکام ظاهره و باهره و باطنه کامنه غیر ظاعنه کرد و از این سبب بود که جناب
امیر المؤمنین و سید الوصیین فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا زمان ظهور
دولت حقه آل محمد ص و در زمان ظهور قایم علیه السلام ظاهر خواهد شد زیرا که جامع
انوار و اسرار و احکام ظاهره و باطنه مکنونه میباشد و او در نزد قایم آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم مخفی است و از این جهة است که آنحضرت در ان زمان حکم
بباطن خواهد فرمود و طلب شهود و بینه نخواهد فرمود و ایمان مومن باطنی را قبول میکند
و کافر و مشرک و منافق و مرتد باطنی را میکشد اگر چه در ظاهر ادعاء اسلام و اظهار
ایمان نماید پس آنچه آنجناب اظهار احکام نماید که بنظر مردم عجیبه و غریبه و جدیده متجدده
بنماید همه همان احکام حقیقیه رب العالمین است که برسول امین خود سابق بر این فرموده

است و لکن زمان عمل بآنها را زمان ظهور دولت حقه آل محمد ص قرار داده است و اگر
آن حضرت بعضی از احکام ظاهره را تغییر بدهد بواسطه این است که زمان عمل باین احکام
از زمان نزول آنها است تا زمانیکه آنحضرت او را تغییر دهد و تغییر دادن آنحضرت
همان انقضاء زمان عمل بآنها است و حکمی را که بجای او بیان میفرماید اول زمان عمل
بآن حکم همان وقت است تا انقدر که خدا از برای او زمان قرار داده باشد چنانچه
در زمان حضرت رسول ص بعضی از احکام را برقرار فرمود و چند وقتی باو رفتار
نمودند و بعد او را خداوند عالمیان نسخ فرمود و حکم جدیدی در ان خصوص برقرار نمود
خواه آن حکم اولی جاری در امم سابقه یا پیغمبر ماضی بوده است و حضرت هم همان
طریق رفتار نموده است یا آنکه حکم او نسخ شد یا آنکه اول آیه را خداوند در خصوص
حکمی نازل نمود و بعد از ان آیه دیگر که ناسخ آیه اولی است نازل فرمود مثل نماز نمودن
رو به بیت المقدس که جاری و ساری در دین یهود بود و حضرت رسول ص هم چند
رو بآنجا نماز میکرد تا آنکه یهود تعییر نموده طعنه باو زدند که دین تازه اوردی ولیکن
بقبله ما نماز میکند که ناگاه جبرئیل در میان نماز آنحضرت نازل شد و شانه مبارک
آن حضرت را گرفته و روی او را بطرف مکه معظمه گردانید و مردم هم بهکرد دیدند بجای که
زنان بجای مردان و مردان بجای زنان آمدند و آن یک نماز را بدو قبله ادا نمودند
و آیه مبارکه أَيْنَمَا تَكُونُوا فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نازل شد و مثل عدة زنان در
وفات از زوج که اول یکسال بود و بعد مبدل بچهار ماه شد و ده روز بالا و مثل حرمت

جمع بین الاختین که اول بکرد وجمع میان دو خواهر مینمود تا آنکه آیه وَلَا تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ نازل شد ومثل نگرفتن پسر زوجه پدر خود را که در اول می گرفتند تا آنکه آیه شریفه وَلَا تَنْکِحُوا مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ نازل شد ومثل اینکه اول کسی که افطار در اول شب ماه مبارک رمضان ننموده بود ومیخوابید دیگر نمیتوانست افطار نماید دران شب وفردای آن روز را هم بایست روزه بگیرد وچونکه یکی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در روز جنگ احزاب خندق کنده بود وشب خسته شد وچون نماز مغرب را نمود وزن او رفت از برای او افطاری مهیا نماید از کثرت خستگی او را خواب در ربود وچون بیدار شد افطار نکرده روز دیگر را هم روزه گرفت ودر اشتغال مشغول خندق گردید تا آنکه ضعف بر او مستولی شده غش نمود وخداوند عالمیان ترحم فرمود این تکلیف را فسخ ونسخ نمود وآیه مبارکه کُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ را نازل فرمود که از اول مغرب بخورند وبیاشامند وبجماع کنند تا طلوع صبح صادق وغیر از اینها از احکام ناسخه ومنسوخه که در همه شرایع وادیان انبیاء سابق بوده است وهمین ناسخ ومنسوخ را خداوند در قرآن برقرار داشت تا اتفاق میان این شریعت واین امت با شرایع ماضیه وامم سابقه وقرون خالیه شده باشد ولهذا مقتضیات هر زمان بر وفق مصلحت احوال واز زمان واوضاع و اسباب احکام چند قرار داد تا ازمنه چندی وچون زمان آنها بسر برسد حکم دیگر

بجای او خواهد بود که امام زمان بیان او را خواهد فرمود پس زمان عمل بعض احکام جدیده الاظهار حضرت تا زمانی که خدا از برای آنها مقرر فرموده است و همچنین تا قیامت کبری واین معنی منافات با عموم حلال محمد حلال الی یوم القیامة ندارد زیرا که مراد از قیامت احتمال قیامت کبری وقیامت صغری هر دو دارد بلکه در بعضی اخبار ائمه اطهار هم وارد شده است که آنچه خداوند علامات قیامت را در قرآن میفرماید مراد قیامت صغری میباشد که زمان رجعت آل محمد است در دنیا که اول او زمان ظهور قایم ایشان است وحلال محمد از زمان رحلت او تا قیامت حلالست وهم چنین است حرام او ومقصود این است که دینی بغیر دین او و پیغمبری بعد از او نخواهد آمد وائمه اطهار مروج ومبین دین مبین او بودند وحضرت قایم علیه السلام بیان احکام شریعت او را میکند ومردم را بدین متین او دعوت میفرماید وهر یک از ائمه تکلیفی داشتند وبآن تکلیف عمل نمودند وحضرت قایم علیه السلام هم تکلیفی دارد که بجا خواهد آورد اگرچه در اول امر امور واحکام ورموز او بر گوش مردم سنگین وثقیل خواهد بود ولکن بالآخره رواج خواهد گرفت چنانچه منقول است که چون حضرت رسول خدا خواست از دنیای پر زحمت رحلت فرماید جبرئیل از جانب رب جلیل از برای آن سید نبیل جمیل دوازده صحیفه سربمهر طلا که آتش ندیده از بهشت آورد که هر یک از آنها باسم مبارک یکی از ائمه اثنی عشر علیهم سلام الله الملک الاکبر بود وعرض نمود یا رسول الله خداوند عالمیان ترا امر میفرماید که این صحیفه ها را بدست

علی ابن ابی طالب که از او دوازده فرزند او میباشد که امنای من و حامل علم من و اوصیا
و خلفاء توانند در روی زمین و هر یک از ایشان باید در اول امامت و خلافت خود
صحیفه را که باسم او میباشد باز نماید و آنچه در او نوشته شده است رفتار نماید بدون
زیاده و نقصان و چون زمان وفات او میشود باید صحیفه ها را بدهد بامامی که بعد از او
میباشد و او صحیفه خود را باز نماید و با و رفتار کند تا آخر ایشان لهذا هر یک از ائمه هدی
از امیر المؤمنین تا تا بآنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بآنچه مامور بودند رفتار
کردند از روی آن صحیفه و علمیکه خدا بایشان عطا فرموده بود و آنچه بجا آوردند از صبر
و تقیه و در خانه نشستن و جهاد کردن و درس گفتن و دعا خواندن و احکام بیان کردن
و نشر اخبار و احادیث و نشر اخبار و احادیث و استتار نمودن همه در انجا نوشته شده
بوده است که بجا آمد و اما حضرت صاحب الزمان از اول امامت او آنچه کرده است
از غیبت صغری و کبری و اظهار معجزات و خوارق عادات و اخراج توقیعات بواسطه
آن چیزی است که در صحیفه او نوشته شده است و در زمان ظهور خود هم با و رفتار میکند
تا آنکه وارد کوفه میشود و چون در انجا استقرار گرفت روزی بمنبر تشریف میبرد در حضور
مردم و آن سیصد و سیزده نفر که صاحبان لواء آن حضرت و حاملان حکم الله فی
الارض میباشند دست مبارک خود را در بغل خود میکند و آن صحیفه را بیرون میاورد
و مهر او را در حضور مردم از مهر او بر میدارد و احکامی که در او ثبت است از برای
مردم میخواند پس چون آن مردمان آن سخنان و کلمات عجیبه و غریبه منتجزة الابرار و

وجدیدة الاظهار را میشنوند همه ایشان یکدفعه و بکبیر و فریاد میگذارند و از اطراف
و جوانب آن روح عالمیان فرار میکنند زیرا که گوشهای آنها تاب شنیدن آن احکام را
نیاورده و بر گوش و هوش و دوش ایشان ثقیل است و سنگین مینماید باب انا
سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا و رو بصحراها و بیابانها و دریاها و کوهها میآورند و در اقطار عالم
چون اقطار امطار و جراد منتشر متفرق و منتشر میشوند و کسی نزد آن جناب نخواهد ماند مگر
گروه بنظیر آنحضرت یازده از اخلص خلصین و خواص خاص الخاص او که بعدد
نقبای بنی اسرائیل میباشند پس چون مردم باطراف عالم منتشر شدند ملجا و پناه و
ماوا و منتهائی از برای خود نمییابند لهذا ثانیا بخدمت آن فخر عالمیان عود مینمایند
و مطیع و منقاد او میشوند و که اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا پس همه
اهل آسمانها (و زمینها) با او ایمان میآورند و او را مسلما قبول میکنند و در بیان آنحضرت معلوم نیست
که چه کس خواهد پس در آن زمان دست خود را بر سر مردمان میگذارد که عقل ایشان کامل
چنانچه گذشت و آن وقت احکام عجیبه و غریبه را اظهار میفرماید و ایضا از
تتبع اخبار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الستار معلوم میشود که کلام حق و علم مطلق یکی است
مثل نقطه واحده و اقسام و اصناف و شعب دارد و لهذا امیر المؤمنین و نقطه دایره
الطالبین فرمود که العلم نقطة کثرها الجاهلون و این نقطه بصورت الف در عالم انبساط جاری
و ساری در بیست و هشت حروف شد پس جمیع علوم انبیا و اوصیا و اولیا و ابدال
و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و فقها و علما و حکما و اطبا و شعرا و ادبا و ملیین

وجفریین ومشائیین واشراقیین وطبیعیین وجمیع علوم مختلفهٔ اهل علم وصنعت از کیمیا
وزیمیا وهیمیا وسیمیا وکیمیا وزجر طیره واوقاع لون واوضاع کون تا یا کلون ومایشربون
ومایلبسون ومایعبون ومایصنعون از اول آدم تا زمان خاتم الوصیین که در میان عالم
بهن و ظاهر وباهر است که صد هزار رشته دارد وصد هزار نوع وقسمت که هر عالمی
یکصنف ویکرنگ ویک طریق او را دیده وفهمیده ومیداند وبعبارات مختلفه والسنهٔ
غیر مؤتلفه وبرموز واسرار وزبر وبینات وتصریحات وتلویحات واشارات وکنا
یات واستعارات وتشبیهات بیان انها نموده از اولین وآخرین همهٔ اینها از دو
حرف الحروف اصلی علم است وبیست وشش حرف دیگر او باقی است که باید ظا[illegible]
شود وآن حضرت اطوار غریبه واسرار عجیبه واحکام متجدده بآن معنی واوضاع
مکتومه وانواع علوم مکنونه ومعارف مخفیه وعوارف شرعیه که حق محض ومحض حق
باشند بیان فرماید وانها را مردم بشناسند وبدانند وبیان او را آگاه شوند وباور
نمایند وسر خیریت بشر بر ملک وجمیع مخلوقات در آن روز ظاهر شود ولشکر جهل و
جنود ظلمت ظلم برطرف شود وجنود عقل وعلم عالمگیر شود وبا کمال عدالت با[illegible]
پنجاه وششم آنکه آن حضرت با هیچکس سازش نداشته باشد ومدارا با کسی نخوا[illegible]
نمود واو دوستی وآشنائی وخویشی ورفاقت برنمیدارد وهر کس از روی حقیقت و
درستی ایمان آورد واطاعت وعبادت خالصه مخلصه لوجه الله نمود با معرفت احکام
شرعیه وعقاید حقه ملیه ومذهبیه خود مقرب درگاه اله ومورد التفاتات بیکرانهٔ آن حضرت

شاهنشاه ودین پناه خواهد بود واگر گردن خواهد زد وشعبده وحیله ومکر وتزویر وبد[illegible]
وتقلب وملعنت وشیطنت بکار او نمیرود وگول وفریب نمیخورد وواسطه بر
نمیدارد ودر رشوه نمیگیرد وامری بر او مشتبه نمیگردد وتدلیس نمیتوان با و نمود
وبه تلبیس کار از پیش نخواهد رفت وعرفا نیز بسبب عدم صوفیه بیدین وزنادقه مزوّرین
وعباد وحمقاء ومقدسین خشک بی ادراک بله وملتبسین بلباس علماء وعابدین
باریا وسمعه وجاه شوران سیماهات در طهارات بواطن وقلب بهم زنان بی اتقا
وران زمان بکار برنمیخورند صد هزار ایشان به نیم غاز نمی ارزد وبکار آن در بار معدلت
شعار حقیقت دثار طریقت شعار شریعت آثار نمیآیند وهمهٔ اصحاب واحباب
واولو الالباب وعلماء وفقهاء وفضلاء ومتقین ومؤمنین وخالصین ومخلصین
وزاهدین وعابدین ومقدسین خواهد بود که از روی حقیقت باشند وهمین اشخاص
حق شناس امراء وامناء وحکام سرهنگان ویاوران او میباشند وهر کس هر چه نماید
بملاحظهٔ رضای الهی باشد وغیر رضاء خدا را نظر نکند ومخالفین احکام شریعت غرا را حد
وتعذیر جاری فرماید از قتل وجلد ورجم وضرب وشتم وخویشی را ملاحظه نفرماید چنانچه
شش دفعه امر بقتل قریشیان نماید ودر هر دفعه پانصد نفر ایشان را گردن بزنند و[illegible]
هر دفعه هزار نفر را گردن بزنند تا بحدیکه مردمان احمق بگویند که او از قریش نمی باشد بجهت
بیرحمی وحال آنکه عین رحمت وکمال مرحمت ورأفت است که بالنسبه بایشان بعمل میآورد
وسایر دشمنان را بیجان میکند ودر خبری وارد است که چون مردم آن حضرت را به[illegible]

وقتل نفس متهم سازند آنجناب بمنبر بالا رود و یکتای نعلین حضرت که اکنون قبای در
نینوا و یکتا از عرصهٔ کربلا سید الشهدا و علیه آلاف التحیة و الثنا و روحی له الفدا را
بیرون آورد و فرماید اگر همه دشمنان را بکشم مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد
و در خبر دیگر است که میفرماید اگر همهٔ اهل عالم را بکشم در عوض این بند نعلین نمیشود پنجاه
و یکم آنکه عرض ایمان خالص را بنواصب میکند که مراد دین مبین با ولایت مطلقهٔ امیر
المؤمنین و سایر ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باشد هر کس قبول نمود و فبها و الا
او را گردن خواهد زد یا آنکه بر او جزیه قرار خواهد داد و جزیهٔ او این است که چیزی بگردن او
می بندد و او را از شهر بیرون میکند و چون بهر شهر و دهی که برود او را با آن علامت
بینند او را از آنجا بیرون میکنند و هم چنین تا آنکه یا بمیرد یا از عالم بدر رود و یا آنکه
توبه نماید و قبول ایمان و ولایت حقهٔ مطلقه را کند پنجاه و دوم آنکه مانند حضرت
رسول خدا متعرض افعال شنیعه و اعمال قبیحه واقعه قبل از زمان ظهور نشود و مؤاخذه
بر آنها نکند چنانچه حضرت رسول خدا صلعم مؤاخذه از اعمال و افعال زمان جاهلیت
نمیفرمود بعد از بعثت و زمان استیلاء خود و عفو از آنها میفرمود و اگرچه در حال کفر
کارهای بزرگ کرده باشند چون قبل اسلام و ایمان مینمود معفو بود چنانچه وحشی
که عم آنحضرت را بیرون آورد در جنگ احد و چون مسلمان شد حضرت از او عفو
فرمود و او را نکشت و لکن گفت از اینجا بیرون برو که ترا نبینم پنجاه و سیم آنکه در آن
زمان و زمان رجعت مردمان در تابستان میوهٔ زمستان و در زمستان میوهٔ تابستان

و در گرمسیر میوهٔ سردسیر و در سردسیر میوهٔ گرمسیر خواهند خورد و برکتهای زمین و آسمان
چنان فراوان شود که درختان سالی دو بار میوه بدهند و هر درختی چندین میوه‌های مختلفه
بار آورد و اگرچه بالطبیعة و الخاصیة مخالف یکدیگر باشند و زمین انواع بقولات و نبا
تات و ریاحین و سبزی جات را از خود ظاهر نماید که کسی قبل از آن زمان اسمی از آنها
و رسمی از آن نعمتهای گوناگون نشنیده باشد پنجاه و چهارم آنکه جمعی از
مرده‌ها را زنده کند و جمعی زنده‌ها را مرده نماید و انتقام خوبان را از بدان بکشد که آنها
اذیت [illegible] کرده اند چنانچه در اوضاع رجعت بیان او خواهد آمد و این احیاء اموات
در زمان ظهور و رجعت بهمان ابدان عنصریهٔ دنیویه است و این غیر از قیامت کبری است
و در قیامت کبری نیز مردم زنده میشوند پس لا اقل هر کس که بدنیا رجوع میکند دو دفعه
در دنیا زنده میشود و بعد از موت و یا بسا میشود که بیشتر از دو دفعه نیز زنده میشوند هر کس
محل خود پنجاه و پنجم آنکه از برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام عروسی
کند در مدت چهل روز بطریقی که گوشها نشنیده باشد و بخیالها خطور نکرده باشد و
دیگر معلوم نیست که چه کس را عروس او نماید از مرده گان باشد یا زندگان یا آینده
گان یا آینده گان پنجاه و ششم آنکه آنحضرت خاتم الاوصیاء باشد در زمان او
ابتداء زمان رجعت شود و با وجود تشریف داشتن او حضرت سید الشهداء امام حسین
بدنیا رجعت فرماید بتفصیلی که ذکر میشود ان شاء الله و آنجناب انتقام از قاتلین و ناکثین و
ظالمین آنحضرت خواهد کشید پس زنده‌های از بنی امیه را خواهد کشت و مرده‌های

آنهارا زنده میکند و میکشد و خداوند انتقام آنحضرت و سایر آل محمد را از دشمنان

بآنجناب میکشد چنانچه منقول است که در روزیکه سید الشهداء علیه السلام بدرجهٔ رفیعهٔ

شهادت فایز شدند ملایکهٔ هفت آسمان بتضرع و جزع و ناله آمدند و عرض نمودند پروردگارا

این ظالمان از بندگان تو فرزند دختر پیغمبر ترا باین خواری میکشند و تو بر ایشان حلم میفرمائی

و انتقام از ایشان نمیکشی خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بایشان رسید که

ساکت باشید از جا بیرون نمیآید مگر مثل شما بندگان که امر از ایشان فوت میشود و ایشان

از من فوت نمیشوند و هر وقت بخواهم انتقام از ایشان باین شخص خواهم کشید نگاه بعرش

نمائید چون ملایکه ملاحظه کردند دیدند شخص جوانی از نور متلألئ با شمشیری ایستاده است

که نور از روی او درخشان بود پس خطاب بایشان رسید که هٰذا اَنْتَقِمُ مِنْ هٰؤُلَاءِ الظّالِمِیْنَ

یعنی باین شخص انتقام از این ظالمین خواهم کشید و حضرت قایم عج بود که خداوند او را

نشان ملایکه داد و در حدیث دیگر است که آنحضرت در ضحضاح نور ایستاده بود در عرش با

اشباح طیبهٔ ائمهٔ طاهرین علیهم السلام که حضرت رسول الله صلعم در شب معراج آنها را دیده

ملاحظه فرمود **پنجاه و هفتم** آنکه معجزات و خوارق عادات بعضی از انبیا را

از آنحضرت بخواهند و آنها را از برای ایشان ظاهر فرماید چنانچه در خبری وارد است که

که چند نفر از اولاد بزرگان و اهل عناد و استکبار از آنحضرت معجزات جمعی از انبیا را

بخواهند و چون اظهار میفرماید آنها استنکار می کنند و ببلیات مبتلا میشوند **اوّل** آنکه

شخصی از ما وراء النهر معجزهٔ حضرت الیاس را مطالبه نمایند پس آن جناب بفرماید و

وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و از روی آب دجله عبور فرماید که تا موزهٔ مبارکه

آنحضرت تر نشود پس چون آن ملعون ملاحظهٔ این معجزه را کند گوید این سحر و جادو است پس

آن جناب حکم بآب فرماید که بگیرد او را و او را بگیرد و هفت روز در میان آب زنده بماند

و فریاد کند که این جزای کسی است که انکار امام زمان خود را نماید پس بعد از آن غرق

شده از راه آب بتنور آتش جهنم بیفتد **دویم** آنکه شخصی از اهل صفهان از آن

جناب معجزهٔ خلیل الرحمن حضرت ابراهیم را بخواهد پس آنحضرت امر فرماید که آتش عظیمی افروخته

نماید پس بفرماید سُبْحَانَ الَّذِیْ بِیَدِهِ مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و بآتش داخل شود

و بعد از مدتی که در میان آتش باشد سرد و سالم بیرون آید پس آن صفهانی ملعون بگوید عجب

ساحری است آنحضرت بآتش امر فرماید که او را بگیرد و در خود فرو برد و او فریاد کند که این

جزای منکر امام عصر است **سیم** آنکه شخصی از اهل فارس معجزهٔ حضرت موسی بن

عمران را از او بخواهد پس آنجناب بفرماید وَاَلْقِ عَصَاکَ فَاِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُّبِیْنٌ و عصای

خود را بر زمین بیندازد که ناگاه اژدهای عظیمی شده آن ملعون فارسی گوید سحر است

لهذا آنحضرت امر فرماید که آن اژدها او را فرو برد و او فریاد نماید که این جزای کسی

است که انکار امام عصر خود را نماید بگوید و فریاد کند و استغاثه کند تا آنکه او را فرو

برد و از شکم اژدها بقعر جهنم واصل گردد **چهارم** آنکه مردی از اهل آذربایجان

استخوان پوسیده بدست خود بگیرد و بیاورد و مثل عیسی بن مریم این را زنده کن پس آنحضرت

دعا نماید و آن استخوان بسخن درآید و عرض کند که ای امام معصوم هزار سال است که

که بعذاب گرفتارم بدعای تو امید نجات دارم پس آن ملعون حمل بر سحر کند این معجزهٔ قائم
را حضرت امر فرماید که او را بدار بکشند و تا هفت روز زنده باشد و فریاد نماید که این
جزای کسی است که انکار اعجاز امام عصر خود را کند و بعد از هفت روز بدرک واصل
شود پنجم آنکه شخصی از اهل عمان عرض نماید که مثل داود آهن را در دست خود نرم
نماید بدون آتش و کوره و دم پس آنحضرت پارچهٔ آهنی بدست بگیرد و او را چون موم
نرم کند عمانی او را حمل بر سحر نماید ناگاه آنجناب آهنی را ستونی نماید و مثل طوق
بگردن آن ملعون بیندازد و فریاد کند که این معجزه عذابی است از برای کسی که انکار امام
عصر خود را نماید و انکار اعجاز او را نماید تا آنکه هلاک شود ششم آنکه مردی از ترکان
عرض کند که حضرت ابراهیم ع کارد تیز بر حلق نازک حضرت اسمعیل نهاده
نبرید تو هم مثل او را بجا آور و این را من معجزه میدانم پس آن حضرت کارد را بدست
او دهد که سر پسر خود را ببرد چون او کارد تیزی بحلق آن طفل بقوت بمالد و او نبرد
آن ملعون کارد را از غضب بزمین زند و بگوید سحر بزرگی است که حضرت بآن کارد
امر فرماید که خود بخود برخیزد و گردن آن ملعون را ببرد و او فریاد کند که جزاء منکر معجزهٔ امام
عصر خود است هفتم آنکه یکی از اعراب یک معجزهٔ حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم را از آن حضرت طلب نماید و او امر کند شیری را که از بیابان بیاید
و شهادت بامامت و خلافت او دهد که هر کس بفهمد و بشنود و بداند آن ملعون
او را حمل بر سحر نماید لهذا آن شیر را امر کند که او را بدرد و او فریاد کند این جزای انکار

در بیان اظهار نمودن حضرت موسی ید بیضا و معجزات

اعجاز امام عصر است **نور دوازدهم** بدانکه حضرت صاحب الزمان
چون جمیع ادیان و ملل و نحل را بیک دین و مذهب و آئین برگرداند و علم عزم و
عدل و العقل را در وسط ربع مسکون زد و جمیع شهرها را مسخر نمود و سلطنت و پادشاهی
تمام روی زمین مستقل باشد و دنیا امن و امان گردید که اصلا ظلم و جوری در داد
نماند و نور عالم را فرو گرفته و ظلمت ظلم و کفر و فسق و شرک و ارتداد از دنیا برطرف
شود و سیصد و نه سال بعد و لبث اصحاب کهف در غار پادشاهی در دنیا نماید
و بعضی از اوقات او پادشاه بالاستقلال تمام روی زمین شود و چون زمان سلطنت
آنحضرت بآخر رسد روزی از کوچه از کوچهای کوفه عبور فرماید که ناگاه زنی ملیحه نام
یا سعیده چیزی از بالای بام بر فرق آن حضرت زند و آن بزرگوار بدرجهٔ رفیعهٔ
شهادت برساند و حضرت امام حسین علیه السلام را در آن زمان ها بدنیا رجوع
فرموده باشد او را غسل داده و کفن کرده یا و نموده او را غسل داده و کفن کرده
و با و نماز نموده در نزد جد بزرگوارش دفن نماید و این اول زمان رجعت است به
تفصیلی که میآید پس از کلمات بعض از علماء اعلام و فقرات ادعیهٔ ماثوره از ائمه و بعضی
از اخبار و آثار که محدثین فخام روایت نموده اند چنین ظاهر میشود که قبل از بروز [illegible]
رجعت حضرت سید الشهداء بعد از شهادت حضرت قائم آل محمد دوازده از اولاد
حضرت قائم ع و عترت سید الشهداء باسم دوازده مهدی در دنیا بجای حضرت
قائم ع مملکت داری نمایند و در خبری مروی است که این دوازده نفر امام نیستند

در بیان جمع نمودن فرعون ساحران را

بلکه مهدی میباشند که قومی هستند از شیعیان ما که مردم را دعوت بموالات و ولایت ائمه
اطهار از اهل بیت رسول خدا مینمایند و ایشان را ترغیب بمودت و محبت و ولایت ما
و اطاعت و عبادت خداوند عالمیان میکنند **و اَیْضاً** در خبر دیگر است که
مروی است از حضرت رسول کبار که ایشان دوازده مهدی میباشند که خلق را بهدایت
براه راست و حق مینمایند و چون وقت رحلت و شهادت حضرت قایم آل محمد
میشود امر هدایت و سلطنت را تسلیم پسر خود که اول از ان مهدی است مینماید و او
برای او سه اسم میباشد یکی احمد است که اسم من است و یکی عبد الله است که اسم پدر
من است و یکی مهدی است شاید او سه اسم علی داشته باشد یا آنکه مشهور ناس او را
به اسم بخوانند اگرچه بعضی آنها لقب او باشد و این حدیث غیر از حدیثی است که حضرت
رسول صلعم درباره قایم فرموده است که یُواطی اِسْمُهُ اِسْمی اَبی که او را عبد الله عمر روایت
میکند و منافات هم بعترت سید الشهداء بودن ندارد زیرا که حضرت قایم ع از عترت
آنحضرت است و این دوازده نفر از اولاد حضرت قایم عم میباشند بنابراین روایت
و این اخبار اگرچه بحد صحت و اطمینان نفس نرسیده اند که بتوانم که اظهار آنها را تفصیلا بیان
کنم اگرچه اعتبار هم شاهد و قرینه بر صحت او میباشد که چون تطابق میان احوال خاتم الانبیا
و خاتم الاوصیاء باید در اظهار انوار و ابراز دین و احکام و اسرار باشند و بعد از ان
حضرت دوازده امام خداوند عالمیان برقرار فرموده و آن دوازده نفر علی ابن
ابیطالب و یازده فرزندش میباشند پس بعد از حضرت قایم عم که امام دوازدهم است

باید دوازده نفر از اولاد او حکومت و ریاست و سلطنت نمایند و مردم را هدایت
بدین و آیین حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد المناف نمایند و دین او را رونق دهند و ترویج نمایند و مردم را باطاعات
و عبادات الهی و محبت و مودت و ولایت اهل بیت رسالت پناهی دعوت نمایند
و در دنیا سلطنت کنند و عدل و داد را برپا دارند و نگذارند ظلمت ظلم در عالم پهن شود
و این امری است اعتباری که مناط یقین نمیشود و لیکن در انها چند احتمال میرود اول
چنانچه این دوازده نفر از اولاد حضرت قایمند از بزرگان و صاحب منصبان و علماء
و فقها و فضلاء آن عصر میباشند لهذا بعد از شهادت آنحضرت مردم را باید دعوت بحق
کنند پس احتمال دارد که همه در زمان رحلت آنحضرت موجود باشند و لیکن یکی بعد
از دیگری قیام نمایند بامر هدایت ... و بنابراین شاید همه از اولاد صلبی آن حضرت
باشند بلا واسطه یا از اولاد اولاد باشند با واسطه زیرا که سابقا دانستی که از برای آن حضرت
هزار نفر اولاد و احفاد خواهد شد که آنها را بجهاد بفرستد و احتمال دارد که در زمان شهادت
او جمیعا موجود و حاضر نباشند بلکه بعضی آنها موجود و بعض آنها بعضی از منه موجود شوند و دنیا
را بعدل و داد حفظ و سلطنت بحقه نگاه دارند تا آنکه ظهور و بروز رجعت حضرت سید
الشهداء علیه السلام عالمگیر گردد و شیوع پیدا کند که همه کس بداند و بفهمد و امر او
حضرت قوام پیدا نماید **و دوم** آنکه شاید حضرت سید الشهداء بعد از شهادت حضرت
قایم عم غیبتی فرماید و این دوازده نفر از اولاد حضرت قایم سلطنت کنند و مردم را

نگاهداری کنند و اخبار از ظهور و رجعت حضرت امام حسین علیه السلام بدهند و
گوش مردم را پر کنند و ایشان را دعوت بحق نمایند تا آنکه چون دورهٔ ایشان بسر آمده
باشد اهل آن زمان اعتقاد و اذعان و ایقان برجعت آنحضرت نمایند و منتظر قدوم
میمنت لزوم او باشند سیم آنکه احتمال دارد که ایشان وکلاء حضرت سید
الشهداء علیه السلام باشند قبل از شیوع یا فتن رجعت آن حضرت علی رؤس الا
شهاد و ایشان بخدمت آن حضرت برسند و عامهٔ ناس از نظر بنور جمال با کمال آن
حضرت ممنوع باشند تا مدتی که این دوازده نفر وکلاء آن حضرت دورهٔ خود را بسر برند
و صیت رجعت آن حضرت بجمیع اقطار عالم منتشر گردد و چون دورهٔ ایشان بسر
آید آن حضرت رجعت ظاهره فرماید و عالم را بنور جمال بیمثال خود متنور فرمایم
چهارم آنکه این دوازده نفر شاید اوصیاء حضرت قائم ع باشند که از اولاد او
و عترت جناب سید الشهداء ع باشند و صریح باین مضمون است فقرهٔ دعاء
روز سیم ماه شعبان المعظم که روز تولد حضرت سید الشهداء علیه السلام است و مرحوم
محدث مجلسی رحمه الله در کتاب زاد المعاد آن دعا را از حضرت صاحب الزمان
نقل میکند و او در مدح و نعت و وصف آن حضرتست که یکفقرهٔ مبارکهٔ او این است
کهٔ الْمُعَوَّضُ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي اَوْبَتِهِ
وَ الْاَوْصِيَاءَ فِي عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْاَوْتَارَ وَ يَثْأَرُوا الثَّارَ وَ يُرْضُوا الْجَبَّارَ
وَ يَكُونُوا خَيْرَ اَنْصَارٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ یکی

عوض داده شده است در مقابل شهادت آنحضرت تا چند چیز اول آنکه ائمه
از نسل آن بزرگوار باشند چنانچه نه امام از اولاد و احفاد او بودند دویم آنکه شفا
در تربت با برکت و میمنت آن حضرت قرار داده شده که هر مریضی که تربت
آنجناب را با شرایط او و اعتقاد درست بخورد از مرض خود شفا خواهد یافت مگر آنکه
اجل حتمی او رسیده باشد که چیزی مانع از او نخواهد بود و کمر معجزهٔ صاحب معجزهٔ بزرگ سیم
آنکه رستگاری با رجعت او خواهد بود در برگردیدن او بدنیا پس هرکس با او رجعت
نماید رستگار دنیا و آخرت خواهد بود چهارم آنکه اوصیاء حضرت قایم عجل الله
فرجه از عترت حضرت سید الشهداء خواهند بود بعد از حضرت قایم ع و غیبت او
پس اوصیاء بنابراین فقرهٔ دعا باید همه همین دوازده نفر مهدی باشند که بعد از رحلت
و شهادت حضرت مهدی آل محمد خواهند بود بچند دلیل اول آنکه فرمود اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ
نَسْلِهِ که ائمهٔ هدی که نه امام میباشند از نسل آن حضرتند دویم آنکه اوصیا از عترت
او بیند و این اوصیاء باید غیر از ائمه باشند زیرا که اصل در کلام تاسیس است نه تا
واکر مراد از اینها ائمه باشند تاکید لازم میآید و این خلاف اصل است سیم
آنکه ائمه فرمود بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ یعنی اوصیاء از عترت حضرت سید الشهداء ع بعد از
قائم ع ایشان خواهد بود و حال آنکه ائمهٔ هدی قبل از آن حضرت بودند پس ایشان
مراد از اوصیاء نخواهند بود چهارم آنکه فرمود بعد از غیبت این اوصیاء
خواهند بود و مراد از این غیبت رحلت و شهادت اوست نه غیبت او خواه

غیبت صغرای او باشد و خواه غیبت کبرای او باشد اما در غیبت صغری آن حضرت
دوازده نفر اولاد نداشت که از اولاد و عترت حضرت سید الشهداء ع باشند
زیرا که در آنوقت یک زن از اولاد ابولهب گرفت و دیگر معلوم نشد که زن دیگر گرفت
یا نه اولادی از برای او شد یا نه و دوازده نفر وصی هم نداشت بلکه در مدت
هفتاد سال و کسری غیبت صغری چهار وکیل داشت از مردمان مختلفه خارجه
که سید هم نبودند و اما در غیبت کبری که آنجناب نه وکیل و نه نایب خاص هیچکدام
نداشت و نخواهد داشت و نه اولادی از اولاد او معروف شد مگر در آن شهرها
که از انظار مخفی میباشند چنانچه آنها گذشت پس باید مراد از این غیبت رحلت و شهادت
آن حضرت باشد لهذا در این فقره اطلاق اوصیا برا و نموده است زیرا که فرق
در میان وکیل و وصی آن است که وکالت در حیات شخص است و وصایت
بعد از موت اوست پس این دوازده نفر اوصیاء آن حضرت بعد از رحلت
او خواهند بود و حضرت قایم علیه السلام آنها را تعیین خواهد فرمود حتی یدرکوا
الاوتار ویثاروا الثار ویتعرضوا الجبار ویکونوا خیر الانصار تا آنکه دریابند خونها را و
مطالبه نمایند خون را و خوشنود نمایند خدای جبار را و بوده باشند بهترین
انصار و احتمال دارد که همین دوازده نفر آنان باشند که در خدمت حضرت صاحب
الزمان ع ثابت مانند و فرار نکنند در وقتیکه حضرت آن صحیفه مبارکه را در بالای
منبر کوفه از برای مردم بخواند و همه مردم فرار نمایند و تاب شنیدن آن احکام

اسرار را نداشته باشند و ایشان در رکاب ظفر انتساب آنحضرت جهاد نمایند
و طلب خون کشتگان و شهیدان آل محمد را کنند و خدا را بخدمت عبادت و اطاعت
و جهاد و راضی نمایند و بهترین انصار حضرت قایم ع باشند و خدا عمر ایشان را طولانی
فرماید تا آنکه بعد از حضرت قایم ع یکی بعد از دیگری وصایت آن حضرت را بجا بیاورند
و حضرت سید الشهداء علیه السلام هم ایشان را بعد از دفن حضرت قایم ع
بنا بر وصیت او برقرار بدارد و خود در بلاد بعیده و ناشیه از نواحی مشرق و مغرب
با کفار جهاد نماید یا با منکرین ولایت ایشان یا منکرین رجعت ایشان مشغول مدافعه و
منازعه و محاربه باشد تا آنکه تسخیر تمام دوست دنیا را نماید و دوره این دوازده
نفر هم بسر رفته باشد آن وقت حضرت سید الشهداء علیه السلام پادشاه تمام
روی زمین شود چنانچه در رجعت احوال او را بیان میکنیم و در خبری وارد شده است
که وفات میکند مهدی این امت چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز دنیا و
اهل عالم بی امام و خلیفه و حجت خواهند بود و شاید این وفات او در زمان رجعت او
بدنیا باشد که هریک از ائمه باز بدنیا رجوع کنند تا حضرت صاحب الامر چون
دوره او تمام شود رحلت نماید بدون اینکه کشته شود تا جمع میان این حدیث و
احادیث سابقه و حدیث ما منا الا شهید شود که در یک دوره شهید شوند و در یک دوره
بمرگ خود بمیرند و چون در زمان ظهور شهید میشود پس در زمان رجعت او باید با جل
موعود خود بمیرد و چون وفات نمود زمان هرج و مرج میشود زیرا که حجت الهی از

وهمچنین بعد از مردن ایشان آنها را بدنیا برگردانید و جمعی از ایشان در دنیا زندگانی
نمودند و آنها بسیارند چنانچه خداوند عالمیان در قرآن مجید و فرقان حمید حکایات
ایشان را از برای حضرت پیغمبر آخر الزمان بیان میفرماید منها آیهٔ مبارکه فبعثنا
کم من بعد موتکم لعلکم تشکرون است و قضیهٔ او این است چون که حضرت موسی توراة
را از برای بنی اسرائیل آورد و گفت خدا با من در کوه طور تکلم مینماید و مرا کلیم خود قرار
داده است قوم او از او درخواست نمودند که ما را با خود ببر تا ملاحظهٔ تکلمات الهیه را
نمائیم پس موسی لاعلاج هفتاد نفر از بزرگان و علماء و صلحاء و مقدسین و فقهاء
و مؤمنین از قوم خود انتخاب نمود لقوله تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا
لمیقاتنا و تنهارا با خود بکوه طور برد ایشان در زیر کوه ماندند و موسی بالا کوه رفته مناجات
نموده که ناگاه دیدند از جهات سته صوت جانفزائی ظاهر شد که شبیه بسخنان
مخلوقات از آدمیان و جنیان و سایر صاحبان روح نبود و آن صدائی بود که
خداوند او را از قدرت کاملهٔ خود در هوا خلق فرمود و چون التذاذی از آن کلمات
قدرت علامات حاصل نمودند و موسی آمد نزد ایشان حیا را بکناری گذارده
در کمال جسارت و سفاهت گفتند ما از کجا بدانیم که این صدا و تکلمات الهیه است
ما ایمان نمیآوریم و یقین نمیکنیم مگر آنکه آشکارا خدا را ملاحظه نمائیم و کیفیت تکلم
نمودن او را ببینیم لقوله تعالی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة پس چون این خواهش
محال را نمودند و حضرت موسی هم من باب لابدی از زبان ایشان این خواهش را

بمعرض عرض درآورد تا آنکه بر ایشان بفهماند که این امر محال است و جواب لن ترانی
از مصدر اجلال شنید و صاعقه آمده و همهٔ ایشان را سوزانیده مردند لقوله تعالی فأخذ
تهم الصاعقة و انتم تنظرون و موسی هم افتاد و غش نمود لقوله تعالی و خر موسی
صعقا و چون بهوش آمد توبه و انابه نمود و یاران خود را سوخته دید عرض کرد پروردگارا
اگر من بسوی قوم خود برگردم بی اینها میگویند ایشان را بردی و کشتی که دروغ
تو ظاهر نشود پس آنها را زنده بفرما تا آنکه خود بگویند آنچه را که دیدند و شنیدند از امتناع
رؤیت ذات اقدس تو پس خداوند ایشان را زنده فرمود لقوله تعالی فبعثناکم من
بعد موتکم پس بازگردیدند و بقوم خود گفتند و منها آنکه جماعتی از قوم پیشینیان
از خوف طاعون گریختند پس خداوند عالمیان ایشان بیکدفعه کشت و بعد از مدتی ایشان
را زنده فرمود و در دنیا زندگانی نمودند لقوله تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیار
هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و منها حکایت
عزیز و دانیال و خرقیل است که خداوند عالمیان او را بیان میفرماید فی قوله المبارک
او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته
الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل
لبثت مائة عام یا مثل آن کسی که گذشت بطریق عبور بر دهی یا شهری و دید که خانهای
آن شهر مجموعا خراب شده است و سقفهای آنها افتاده است و مردم او همه مرده
اند و برروی یکدیگر که استخوانهای آنها بقدر کوهی جمع شده بودند پس با خود گفت که

کی زنده خواهد نمود اینها را خدا پس میرانید خدا او را بقدر صد سال پس بعد از آن
او را زنده فرمود گفت خدا با او یا ملکی با و گفت یا خود بخود گفت که چه قدر خوابیده
جواب داد یک روز یا بعضی از روز را خوابیده ام گفت با و که صد سال است که در
اینجا درنگ نموده خوابیده پس خطاب با و رسید که میخواهی از برای تو اینها را
زنده کنم و تو پیغمبر ایشان باشی عرض کرد بلی خطاب با و رسید که بر روی این استخوا
نهای پوسیده آب بپاش چون آب پاشید در همان ساعت آن استخوانهای پوسیده
از زیر بالا از بالا بزیر بر آمدند و بهم متصل شدند و بیکدفعه زنده شده برخاستند
و همه خوب شدند و در روایتی آن روز روز نوروز فرس عجم و اول تحویل
شمس در برج حمل بود پس معلوم شد که خداوند عالمیان جمعی از مردگان را در سابق
از زمان زنده فرموده است و ایشان بدنیا رجوع کرده اند پس چون این دین مبین
ناسخ همه دینهاست و این امت آخر همه امتها میباشند لهذا باید آنچه در انها واقع
شده است در این امت نیز واقع شود تا تطابق حاصل آید و منها آیهٔ
مبارکه وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ که دلالت
بر وقوع رجعت دارد زیرا که میفرماید در روزیکه محشور نمائیم ما از هر امتی یک فوج
و دسته و طایفه را از آن جماعتی که تکذیب مینمودند بآیات ما پس ایشان از جملهٔ
حبس شدگان میباشند و ما ایشان را حبس کرده نگاه داشته ایم که انتقام از ایشان
بکشیم و در خبری وارد شده است که شخصی بخدمت صادق آل محمد صلی الله علیه

و آله و سلم عرض نمود فدایت شوم مردم گمان میکنند که این آیه در خصوص قیام قیامت
نازل شده است آن حضرت از روی غضب و انکار فرمود که آیا در قیامت خداوند
از هر امتی یک طایفه را مبعوث و محشور میفرماید و سایر مردم را بحال خود میگذارد
و ایشان را زنده نمیفرماید و حال آنکه خدا در باب قیامت کبری میفرماید و حشرنا
هم فلم نغادر منهم احدا و محشور فرمودیم ما ایشان را یعنی مخلوقین را پس وانگذاردیم
از ایشان احدی را یعنی همه مردم را محشور مینمائیم و ایضاً میفرماید و ان منکم الا وارده
ا و کان علی ربک حتماً مقضیاً و نمیباشد شما کسی مگر آنکه وارد بر جهنم خواهد شد
و این میباشد امر حتمی که بر خدا میباشد که این کار را بکند زیرا که همه مردم را میباید از پل
صراط بگذرند و آن جسری است که بر روی جهنم کشیده شده است پس معلوم شد که
در زمان رجعت است که بعضی از مکذبین را خدا زنده مینماید و این جواب منع سلب
کلی را میکند پس همین که مکذبین بنص صریح آیه رجعت بدنیا نمودند بعدم قول بفصل رجعت
محقق میشود پس نفی اهل سنت ادراک حال حماقت و جهالت بلکه تکذیب بخدا و پیغمبر
است و منها قوله تعالی است که میفرماید انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا
فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما هر آئینه نصرت و یاری خواهیم
فرمود رسولان و پیغمبران و فرستاده گان خود را با آن کسانیکه ایمان بایشان آورده
اند در زندگانی دنیا و در روزیکه شاهدها می ایستند بجهة اقامت شهادت و در تفسیر
این آیهٔ مبارکه از حضرت امام الباطن و الظاهر و النور الزاهر الباهر و صاحب

المناقب والمفاخر امام محمد باقر علیه سلام الله الملک الغافر منقول است که آنجناب
فرمود که قسم بخدا مراد پروردگار عالمیان از این آیهٔ مبارکه نصرت دادن پیغمبران
و مؤمنان با ایشان است در زمان رجعت آیا تو ندانسته که بسیاری از پیغمبران و مؤ
منان بدست کافران و مشرکان و منافقان و ظالمان و فاسقان و فاجران کشته
شدند در حالت مظلومیت و مقهوریت و کسی یاری ایشان رانکرد تا آنکه بخواری
و زاری بدون نصرت و یاری بنا کام از این دنیا بدر رفتند پس اگر مراد نصرت
دادن ایشان در قیامت کبری باشد کذب بر کلام الهی وارد میاید زیرا که میفرما
ما در حیات دنیا و زندگی یاری رسولان خود و مؤمنان با ایشان را میکنیم پس چون
در آن زمان نکرده است یاری ایشان را باید تا نیا ایشان را بدنیا برگرداند و ایشانرا
یاری کند و نصرت دهد تا آنکه وفا بوعدهٔ خود نموده باشد والا خلف و کذب وعده
بر او لازم میاید و این عین کفر و ارتداد است و تخلف خدا از وعید جایز است
نه از وعده علاوه بر اینکه او را بصیغهٔ متکلم مع الغیر از فعل مضارع بیان فرموده
که دلالت بر حال و استقبال هر دو می کند و در زمان رسول خدا که این آیه نازل
شد رسولی بجز آن حضرت باقی نمانده بود که بعد از این یا حال آنکه خدا آنها را یاری
نماید و همه کشته شده یا از دنیا گذشته شده بودند و لفظ رسلنا را هم بجمع بیان فرموده
پس این آیه و آیهٔ سابقه بر او حجت صریحهٔ قاطعه بر اهل سنت جماعت میباشد که منکر رجعتند
و منها آیهٔ مبارکه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى

الدین کله و لو کره المشرکون میباشد و این آیهٔ شریفه دلالت بر ظهور حضرت مهدی
عجل الله فرجه بالاسه میکند زیرا که میفرماید اوست خدای آنچنانکه فرستاده است
رسول خود را بهدایت و دین حق تا آنکه ظاهر و غالب نماید او را بر همه دینها و
هر چند که نخواهند مشرکان و تا بحال که هزار و دویست و هفتاد و پنج سال است که
١٢٧٥
از هجرت آنحضرت میگذرد دین او غالب بر همه دینها نشده است زیرا که
یهود و نصاری و مجوس و سایر ادیان و ملل و نحل و مذاهب مختلفه در دنیا بسیار میباشند
و بعضی از آنها غالب بر دین اسلام هستند مثل طوایف مختلفهٔ نصاری از روسیه
و فرنگستان از انگلیسیه و فرانسه و فرنگیسیه و گرجیانیه و غلاقیه و صنمیه از چین و ماچین
و هندوستان و غیر از ایشان که غالب بر اهل اسلام و مسلمین هستند پس باید خدا
وند بزرگی از اهل اسلام و آل محمد برانگیزاند تا آنکه همه دینها یک دین محمدیه برگرداند
و سایر کیشها را از میان بردارد و اهل آنها را منکوب و مغلوب و مقهور سازد
و مقطوع نماید تا آنکه در دنیا نماند بجز دین محمدی و آئین احمدی صلعم و الا یا باید کذب
لازم بیاید بر خدا و قول باین کفر است و یا باید خلف وعده بر او لازم بیاید و
این هم نقص بر اوست و یا باید کسی بیاید که عالم را از کفر و شرک و ظلم و جور پاک
نماید و نور علم و دین حق و عدل و داد را در عالم پهن کند و او حضرت بقیة الله فی
الارض جناب مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه خداوند
عالمیان در چند جای از قرآن این وعده را فرموده است که این این میبین را

غالب نماید واهل او را با قوت و شوکت و تمکین و وقار و سلطنت و امنیت
قرار دهد و منها این آیه مبارکه است که فرموده وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم مِنکُم و
عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَستَخلِفَنَّهُم فِی الاَرضِ کَمَا استَخلَفَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُم دِینَهُم
الَّذِی ارتَضی لَهُم وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم اَمناً یَعبُدُونَنِی لا یُشرِکُونَ بِی شَیئاً وَمَن
کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ وعده فرموده است خداوند آن چنان
کسانیرا که ایمان آورده اند از شما و عمل صالح کرده اند که هر آینه خلیفه نماید ایشانرا
در زمین چنانچه خلیفه نموده است کسانیرا که پیش از ایشان بوده اند و هر آئینه متمکن
فرماید از برای ایشان دین ایشان را که راضی شده است با و از برای ایشان
و هر آئینه بدل نماید ایشان را از بعد خوف ایشان با منی که در حال امنیت عبادت
نمایند خدا یرا و شریک از برای من قرار ندهند چیزیرا و کسی که کافر شود بعد از
این پس ایشان همان فاسقان میباشند و در تفسیر این آیه شریفه میان سنیان و
شیعیان خلافست سنیان او را تفسیر در باره خلفاء ثلاثه نموده اند یا خلفاء بنی امیه
و بنی عباس یا او لو الامر ایشان که عبارت از سلطان ایشان است و میگویند خداوند
چنانچه وعده فرموده بود ایشانرا خلیفه در روی زمین نمود و دین ایشانرا رونق
و ایشان عبادت الهی را کردند و خوف و بیم و ترس از کسی نداشتند بلکه در کمال
امنیت و استیلاء بفراغت بال و سلطنت خلافت در زمین کردند و اطاعت کردند
و خدا هم بوعدهٔ خود رفتار نموده ایشانرا متمکن در زمین فرمود و اما شیعیان این

آیهٔ مبارکه را در حق ائمهٔ خود شان تفسیر نموده اند و همین تفسیر را از ایشان در روایات
عدیدهٔ معتمدهٔ معتبرهٔ متکثرهٔ متعددهٔ روایت نموده اند و مضمون و مشحون خود
آیه مبارکه تصدیق شیعیان و تکذیب سنیان را مینماید زیرا که خدا یتعالی در این آیه چند
چیز بیان میفرماید اوّل خدا وعده نموده است بکسانیکه از شما ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند دوّیم آنکه ایشانرا خلیفه نماید در زمین و متبادر از این آیه
این است که ایشانرا خلیفه در همهٔ روی زمین نماید نه آنکه مطلقا خلیفه شوند در روی
زمین و تا بحال کسی از امت حضرت رسول صلعم خلیفه تمام روی زمین نشده چنانچه
معلوم و واضح است پس آن کسانیکه گذشته اند نباید مراد باشند و تشبیه بخلافت
سابقین است مطلقا نه آنکه تشبیه بخلافت مقیده بعض آنکه ایشان است اگرچه احتمال
اطلاق هم در آیه شریفه میرود سیّم آنکه دین ایشانرا متمکن از برای ایشان بگرداند
و مراد از این فقره غلبهٔ دین ایشان است بر سایر ادیان نه اینکه متدین شدن ایشا
ن است بدین خودشان و دین خودشان در ظاهر تا این زمان که غالب بر همه دینها
نشده است چهارم آنکه بدل نماید خوف ایشانرا با منیت یا آنکه خوف ایشانرا
بدل نماید با منی بعد از خوف ایشان و این معنی بدو وجه صدق بر خلفاء آنها نماید
یکی بواسطه آنکه خلفاء ایشان خوفی نداشتند نه در زمان حضرت رسول زیرا که از اصحاب
آنحضرت بودند و نه بعد از وفات و رحلت آنحضرت زیرا که بقول سنیان همهٔ امت
پیغمبر اجماع نمودند و ابوبکر را خلیفه کردند و او هم قوتی گرفته و در وقت مردن

خود عمر را ولی عهد خود کرد و عمر هم بعد از او در کمال جلال و استقلال خلافت نمود و بعد از خود امر را بشوری انداخت و اهل شوری هم عثمان را خلیفه نمودند و بعد از کشته شدن عثمان آنها بعلی ابن ابیطالب بیعت کردند پس خوف و ترسی ایشان نداشتند پس نباید مراد ایشان باشند و یکی دیگر آنکه باید اول ایشان خوفی داشته باشند و بعد از خوف ایشان آن خوف از ایشان مبتدل بامنیت و امنی شود و از برای خلفا چنین خوفی در اول نبود زیرا که خوف یا از جان یا از مال یا از عیال یا از شورش و فتنه است و ایشان که در زمان حضرت رسول تسلط بر عرب داشتند و بعد از آن حضرت هم که بلا فاصله خلیفه و سلطان شدند و سلطنت ایشان بر عرب روز بروز زیادتر شد و غالب فتوحات بلاد کفر از عرب و عجم و یمن و ترک و دیلم و جزایر و عراق در زمان عمر رض شد پس اول خوفی نداشتند که بعد امنیت بدل شود پنجم اینکه باید بعد ازین امنیت عبادت خدا را نمایند و شریک از برای او قرار ندهند و کافر بخدا نشوند و حال آنکه بسیاری از خلفاء ایشان اطاعت و عبادت خدا را نکردند بلکه کافر باو شدند و خلفاء بنی امیه و بنی عباس که کفر و ارتداد و فسق و ظلم را بجائی رسانیدند که درباره بعضی آنها سنی و شیعه خلاف ندارند و درباره از آنها بعضی شیعیان متفقند اگرچه سنیان منکرند اما درباره معاویه که خلیفه و پادشاه شد شیعه و سنی قائلند که او با امیر المؤمنین علی علیه السلام جنگ نمود و چندین هزار نفر را بکشتن داد و کشت و خروج بامام زمان و خلیفه

و دوران نمود بلکه با امام حسن هم که خلیفه رسول خدا صلعم بود و در مدت شش ماه تتمه مدت حدیث ایشان که اَلْخِلَافَةُ بَعْدِیْ ثَلَاثُوْنَ سَنَةً که سی و پنجسال خلفاء ثلاثه خلافت نمودند و چهار سال و نیم امیر المؤمنین و شش ماه او را حضرت امام حسن ع خلافت و معاویه بر او تنگ گرفت و آخر الامر او بشرایط چند با معاویه صلح نمود که او هم یکی از آن شرطها را بجا نیاورد و فاسق و ظالم شد و بقول شیعه کافر و مشرک و مرتد بود و سنیها میگویند توبه نمود و خوب شد و حال آنکه توبه گرگ مرگ اوست و اما پسر و ولد الزنا ملعونش یزید پلید عنید که بقدر دو سال و نیم خلافت و سلطنت نمود و کارهائی کرد که هیچ سگ بدرگ از اولین و آخرین نکردند اول سید جوانان بهشت را با هفتاد و دو نفر از اولاد و امجاد و برادران و بنی اعمام و اصحاب او را در صحرای کربلا در یکروز شهید نمود و اهل بیت رسالت را غارت نموده اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانید و آن رسوائی دنیا و آخرت را ببار آورد دویم مسلم بن عقبه را فرستاد مدینه طیبه را در ظرف مدت سه روز تاراج و خرابی و بی‌عصمتیها نمود خاصه در لیله الحره و حال آنکه خود این روایت می کنند که پیغمبر فرمود مَنْ اَخَافَ مَدِیْنَتِیْ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِکَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِیْنَ و آن ملعون جمعی از اصحاب حضرت رسول صلعم را از اهل بیعت رضوان و سوره بقره کشت و بیعت از باقی مانده ایشان از مهاجرین و انصار بر عبودیت و مملوکیت گرفت سیم آنکه سر عبد الله بن زبیر را فرستاد و مکه را خراب نمود و بی احترامیها بخانه کعبه کرد و خانه حصین بن نمیر را خراب نمود و بی احترامیها و

بیعت از اهل مکه گرفت و احوال ظلم و فسق و فجور و کفر و نفاق و ارتداد و شرک و جحود
و عداوت و دشمنی خلفاء بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس و با اهل بیت رسالت
محقق و پنهان نیست بلکه همه صاحبان ملل و نحل و ادیان آنها را میدانند پس چگونه این ملا
عین مرد و دین ملعونین فاسقین ظالمین فاجرین کافرین مرتدین مشرکین ناصبین با همه
این افعال شنیعه و اعمال خبیثه و احوال ملعونه عبادت و اطاعت خدا را نمودند و شریک
از برای خدا قرار ندادند و معصیتی نکردند پس قطعاً و جزماً و صریحاً و یقیناً مراد از این آیه
مبارکه این کفار ظلام فساق فجار بدشعار منافقین نمیباشند بلکه مراد بقول شیعیان ائمه
اثنی عشر که ذرهٔ طیبه و عترت طاهرهٔ حضرت خیر البشر میباشند که اوّل ایشان علی بن
ابیطالب و آخر ایشان حضرت صاحب الزّمان علیهم صلوة الله الملک المنّان است
که اهل بیت اطهار آن حضرت میباشند و هر یک از ایشان اکمل و اعلم و اجل و اورع
و اتقی و ازهد و احلم و احکم و افضل از همهٔ اهل عصر خود و جمیع اعصار بودند و هستند
باتّفاق شیعیان و سنّیان و با وجود اینکه افضل بودند و باخبار عدیدهٔ سنّی و شیعه دوازده
خلیفهٔ رسول خدا بودند که آن حضرت فرمود لا تنقضی الدّنیا الّا باثنی عشر خلیفة کلّهم من
قریش همیشه اوقات در خوف و بیم و ترس و تقیه از ظالمین و معاندین و خانه نشین و
پریشان و مظلوم و مغصوب المال و الحق بودند و علی رؤس الاشهاد او را می
کشتند و اسیر مینمودند و حبس میکردند و غالب این ظالمان و فاسقان فاجران
کافران منافقان در مقام اذیّت و آزار و هتک حرمت و خفّت ایشان بر

میآمدند و با ایشان و شیعیان ایشان در کمال اختلال احوال و تشویش بال بودند تا آنکه
بعضی را بشمشیر آبدار و برخی را بسودهٔ الماس و زهر قاتل مقتول و مسموم نمودند
و وعدهٔ الهی ابداً در بارهٔ ایشان بعمل نیامده است و ایشان از خلافت روی
روی زمین گذشته بودند نمیگذاشتند با طمینان بال و خاطر جمعی و آسودگی در خانهٔ
خود بنشینند و اطاعت و عبادت الهی را نمایند بخیال آنکه مبادا امر سلطنت و
حکومت و ریاست را از ما بگیرند پس بنابر وعدهٔ الهی باید ایشان و جمعی از مؤمنین
خلوصیت بنیان در دنیا خلافت و حکومت و سلطنت نمایند و خوف و ترس و بیم
ایشان مبدّل بامنیّت شود و مراد از لفظ الّذین آمنوا همه مؤمنین نیستند بلکه بعضی مراد
است و الّا حاکم باید بیش از محکوم علیه باشد یا آنکه هر دو یکنفر باشند یا آنکه همه مؤمنین
خلیفه شوند بلکه مراد مؤمنین کامل الایمان و حقیقی الایقان میباشند که ائمه طاهرین
باشند که خلفاء امین ربّ العالمین اند و چون ایشان متصف بصفات کمال ایمان
هستند باید ایشان هم خلیفهٔ روی زمین شوند و الّا با خلف وعدهٔ الهی لازم میآید
و این غلط است و یا مؤمن کامل نبودن ایشان و این باتفاق شیعیان و سنّیان باطل
است و یا اینکه باید ایشان خلیفه شوند و باتفاق اهل سیر و تاریخ و حدیث ایشان مخوف
و خانه نشین در هر عصری بودند و خلافت ظاهره نکردند و متمکن از خلافت و ریاست
و اولویت و تصرف در امور بظاهر نشدند بلکه مغصوب الحق و المال و خایف
و وجل و مقهور و مهتوک الحرمه و مقتول و اسیر شدند و خلافت و حکومت و ریاست

و سلطنت با خلفاء جابرین و غاصبین از بنی تمیم و عدی و بنی امیه و بنی مروان
و بنی عباس بوده و این پر معلوم است که حسین ابن علی بن ابیطالب ع که از جملهٔ اهل
بیت پیغمبر ص بوده و آیهٔ تطهیر و آیهٔ أَبْنَاءَنَا وَ آیهٔ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
در حق او و پدر و مادر و برادر و فرزندان او نازل شده بود و سید جوانان اهل بهشت
و گوشوار عرش خدا باشد و ایمان کامل نداشته باشد لهذا مقهور و مقتول شده و خلیفه
نگردید و یزید پلید عنید شارب الخمر زانی لایط فاسق فاجر قمار باز طنبور نواز
سگ آواز میمون باز حرامزادهٔ ولد الزنا کافر منافق خراب کنندهٔ خانهٔ
و تاراج نمایندهٔ مدینهٔ رسول خدا قاتل فرزند خیر البشر زنا کننده با عمه و خواهر
نطفه حرام معاویه علیه الهاویه دشمن امیر المؤمنین پسرزادهٔ هند جگرخوار نوهٔ ابوسفیان
مشرک منافق که چندین جنگ با رسول خدا ص نمود مومن باشد و خدا بوعدهٔ خود
او را خلیفه در زمین نماید و بر تخت زر نگار بنشیند و سر مطهر فرزند فخر کاینات را در
طشت طلا در پیش روی خود بیاورد و اهل بیت رسالت که ناموس کبریاء اکبر بودند
در مجلس خاص و عام و محفل شراب بر پا ایستاده مغلولا و مکشوف الشعور و الرؤس
نگاه بدارد و این خلافت الهیه است که باو بواسطهٔ ایمان او عطا فرموده است
مگر مزد شکستن دندان پیغمبر و خوردن جگر حمزهٔ اطهر و جنگ نمودن با حیدر صفدر و پاره
پاره نمودن پارهٔ تن پیغمبر و شهید نمودن حسین تشنه جگر را میخواسته است که جمعی از پرده
گیان پردهٔ عفت و عظمت و طهارت و عصمت را با عیال و اطفال و پسران

و پسران و دختران کوچک و نورس در میان بیابان خونخوار بی آب و علف نگاه بدارند
و مردان ایشان را که یاوران ایشان بودند به تیر و شمشیر و سنان و چوب و سنگ تشنه
و گرسنه بکشند و بجرم و تقصیر با کمال جسارت و بیحیائی و بی دینی در خیام فخام ایشان
بریزید بجهة نهب و غارت و اسیر نمودن و حال آنکه جبرئیل و عزرائیل که دو ملک
مقرب رب جلیل اند بدون اذن ایشان داخل دولتسرای ایشان نشدند پس
ایشان را مانند اسیران روم و حبشه و زنگبار از کفار بر شتران بی محمل و جهاز سوار
نمایند و از برای یزید پلید ملعون ازل و ابد ببرند چهل منزل راه پس چگونه حسین
بن علی بن ابیطالب مؤمن نبوده و وعدهٔ الهی در بارهٔ او بعمل نیامد و یزید عنید مؤمن
مؤمن و متبع و متقی بود که وعدهٔ الهی در بارهٔ او بجا آمده او خلیفه و سلطان شد پس
عقلاً و نقلاً و عرفاً و عادتاً و شرعاً و اعتبارًا باید زمانی بیاید که خداوند عالمیان در
دنیا وعدهٔ خود را بجا بیاورد و ایشان در جزاء ازاء آن خوف و بیم و ترس و قتل
و غارت و اسیری و اطاعت و انقیاد الهی خلیفه روی زمین شوند و انتقام از
دشمنان بکشند و بدون خوف و بیم اطاعت و عبادت الهی را نمایند و شریک
از برای او قرار ندهند بلکه آنچه را که مردم شریک خدا نمایند از دنیا بر دارند
و این همان زمان رجعت آل محمد است که ایشان سلطنت نمایند بعد از آنکه ضعیف و خوار
و مظلوم و مقهور شدند از دست ظالمان و کافران و فاجران و منافقان و آن
زمان پادشاهی مظلومان و مقهوران است چنانچه صریح بر این کلام است آن چنین

که خداوند عالمیان میفرماید وَنُرِیدُ اَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ
نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَ
هُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ یعنی واراده میکنیم ماکه منت بگذاریم بران کسانی
که ضعیف شدند در زمین وپایمال کردیدند اینکه بگردانیم ایشان را امامان ومقتدا
یان خلق درآشکار وبگردانیم ایشان را وارثان زمین وتمکن نمائیم از برای ایشان
در زمین که هر نوع تصرفیکه بخواهند دراو نمایند وبنمائیم فرعون وهامان وجنود
ایشان راچیزیرا که بودند از ایشان حذر می نمودند ودوری میکردند بدانکه تنزیل
این آیهٔ شریفه درحق بنی اسرائیل نازل شده است ودرتأویل او میان مسلمانان
خلافست سنیان اورا دربارهٔ خلفاء خودشان حمل نموده اند ومراد از فرعون و
هامان بزرگ مشرکان گرفته اند مثل مسیلمهٔ کذاب وسجاج ولشکر یمامه ویمن که ابوبکر
وعمر با ایشان جنگ نموده است وبعضی حمل او را بزمان حضرت رسول خدا
کرده اند ومراد از فرعون وهامان ابوجهل وابوسفیان یا عتبه بن ربیع واحزاب
ایشان باکفار عسکر آنها را گفته اند ومراد از ضعیفان مؤمنان از اصحاب حضرت
شمرده اند که خلیفه شدند که ابوبکر وعمر وعثمان با سایر خلفای بنی امیه وبنی عباس
باشند که ایشان را برانها مسلط نمود بعد از انکه ضعیف بودند آنها زیرا که ایشان از
اشراف وبزرگان قریش بودند واما شیعیان اخبار عدیدهٔ متواتره از ائمهٔ خود
شان روایت نموده اند که مراد از ضعیفان ائمهٔ طاهرین از اولاد امیرالمؤمنین

علی علیه السلام میباشند که در زمان خلفاء جابرین مظلوم وضعیف بودند در ظاهر ومراد
از فرعون وهامان ابوجهل وابی لهب میباشد با سایر منافقان که لشکر ایشان بودند
وهمه خلفاء وظالمین وفاسقین وفاجرین ومنافقین بعد از ایشان از بنی امیه و
مروان وبنی عباس حق نشناس متابعان بی ایمان که جنود ولشکر شیطان ایشان
بودند پس قرائن حالیه ومقالیه بر صدق شیعه وکذب سنی بسیار در همین آیهٔ مبارکه
یافت میشود اولا اینکه خصوصیت معاندین مدخلیت ندارد در خلافت زیرا
که از ایشان ضعیف تر هم در قریش بودند که ایمان آوردند وخلیفه نشدند وثانیا
اینکه تخصیص بقریش وضعفاء ایشان ندارد بلکه شامل احوال همه ضعیفان در زمین میباشد
شد وثالثا خداوند فرموده ایشان را پیشوایان وامامان قرار میدهیم انصافا قابلیت
امامت نداشتند زیرا که اولی فریاد اقیلونی مینمود ودومی بکرات ومرات
لولا علی لهلک عمر را بگوش هرکس رسانید پس امام باید اعلم وافضل واکمل از
همه کس باشد واینها چنین نبودند بلکه زنان پرده نشین افقه بودند باقرار او
که گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجل ورابعا اینکه امامت عهد الهی
است که خدا اورا بحضرت ابراهیم خلیل الرحمن عطا فرمود وآن جناب درخواست از برای
ذریهٔ خود نمود خطاب لاینال عهدی الظالمین باو رسید واین دو نفر
ظالم بودند نظر باینکه در بیشتر عمر خود بت پرست بودند وکدام ظلم از بت پرستی بالاتر
است که ظلم بنفس است وچون مرتکب خلافت غیر حقه شدند ظلم بغیر هم کردند وایشان

بنمودند بلکه سنیان خلیفه بودند و خلافت غیر از امامت است و خامسا آنکه خدا
وند وعده فرموده است که ایشان را وارث زمین نماید و ابوبکر رضی الله عنه
پیش از وارث شدن مرد و فتوحات اسلام بدست عمر رضه واقع شد و عمر رضه
هم وارث همه زمین نشد و مراد از ارض همه زمین است نه بعض زمین اگرچه لفظ
او مطلق است و شامل قلیل و کثیر شود الا آنکه الف و لام او دلالت بر عموم میکند
و سادسا اینکه تمکین زمین از برای ایشان نشده بود زیرا که غالب مردم کافر
و مشرک و یهود و نصاری و مجوس بودند [illegible] هم در دست ایشان بود ما آنکه
در زمان عمر قدری بلاد از کفار گرفته شد پس متمکن از زمین نشده و وارث او هم
نگردیدند بلکه در زمان خلافت خود همیشه خایف و ترسان و لرزان بودند چه از خارج
و چه از داخل از خارج از مشرکان و سایر مردمان میترسیدند که بر ایشان هجوم بیا
ورند و از داخل از علی بن ابیطالب و بنی هاشم و جمعی از اصحاب حضرت رسول
میترسیدند که مبادا کاری کنند که خلافت را از ایشان بگیرند و مردم را بر ایشان
بشورانند چون حقیقت حقیت علی را میدانستند لهذا شب و روز در تدبیر و فکر بودند
که چه کنند خاصه در زمان لهذا گاهی تدبیر قتل علی را میکردند و گاهی شوری میکردند
و گاهی منع فدک را میکردند و گاهی بنی هاشم را تطمیع بسلطنت و حکومت می نمودند
چنانچه بتفصیل در کتاب سیف الشیعه و کتاب بوارق لامعه احوالات ایشان را از
کلمات علماء اهل سنت و جماعت نوشته ام بحمد الله پس باین قراین و کثرت اخبار

و آثار از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار مراد ایشان نیستند بلکه مراد ائمه
هدی که خلفاء رسول خدا صلعم بودند و میباشند و ایشانند که ضعیفان و مظلومان در روی
زمین بودند و ترسان و هراسان و خایف و مغمور و مغموم و مهموم و مقتول و مسموم
و مغصوب المال و الحق بودند و ایمان ایشان از همه کس کاملتر بود و ایشان از همه اهل
عصر خود عالمتر و فاضلتر و کافلتر و کاملتر و خوبتر و بهتر و متقی تر بودند پس خدا وند وعده
فرموده است ایشان را که ضعیف در زمین بودند که خلیفه در زمین و وارث زمین و
امامان و هادیان و پیشوایان و مقتدایان در آشکار و پنهان مردمان از مؤمنان و مسلما
نان قرار دهد و زمین را متمکن از برای ایشان فرماید و اهل زمین را مطیع و منقاد
و تابع ایشان نماید و تا بحال این وعده بعمل نیامده است و باید در زمان رجعت
بعمل بیاید و خداوند بفرعون و هامان و لشکر ایشان از کافران و منافقان و مرتدان
بنماید آنچه را که از ایشان میترسیدند از عذاب دنیا و آخرت و سلب حکومت و ریاست
و اما تشبیه نمودن حال این دو نفر را بحال آن دو نفر و لشکر اینها را لشکر آنها خواندن برای
این است که چون این دو نفر از متأخرین در ظلم و جور و کفر و شرک و عزت و شوکت
و حرمت مثل آن دو نفر از متقدمین بودند لهذا خداوند اسم آنها را بروی اینها گذاشت
و استعاره او را بیان فرموده است و این ابلغ در کفر و شرک و نفاق و ارتداد ایشان
است و چون ایشان و اتباع همچو رعاع ایشان بظاهر متلبس بلباس اسلام و قائل
بقول لا اله الا الله و محمد رسول الله بودند و مراعات ظواهر اسلام و قواعد ملیه

مسلمانان را ننمودند اگرچه در مقامی که چندان نمایان نبود بنیان اسلام را
خراب نکردند با شتباه کاری و تلبیس لهذا خداوند بوهم سلطنت ایشان را جلالی سامی آنها
صریحاً بیان فرمود و فرمود در زمان تمکین این ضعیفان در زمین و وارث شدن
ایشان بنمائیم بفرعون و هامان یعنی اوّلی و دوّمی و اتباع ایشان از ایشان آنچه را که
بودند از او میترسیدند از انواع عذاب دنیا و آخرت و خفت و خواری و هتک
حرمت و سلب خلافت و امامت پس چون ایشان بی یار و یاور و ناصر و معین در
زمین خوار و ضعیف بودند بحسب ظاهر اگرچه در باطن اقوی از همه کس بودند
بواسطهٔ اظهار کرامات و معجزات و خارق عادات لهذا خداوند عالمیان ایشان را
وعدهٔ خلافت حقهٔ ظاهره و امامت مطلقهٔ باهره در زمین داده است چنانچه
دانستی و چون ایشان بندگان صالح و عباد شایستهٔ الهیه بودند خداوند در آیهٔ
مبارکه دیگر وعده داده است که آنها را وارث زمین قرار بدهد چنانچه فرموده
در کلام مجید خود وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و هر آئینه بتحقیق که ما نوشتیم در زبور داود بعد از ذکر اینکه بدرستی که زمین را
بارث خواهند برد بندگان صالح و پر معلوم است که در میان بندگان صالح تر از ائمهٔ
اطهار علیهم السلام احدی نبودند پس باید آنها کسانی باشند که زمین را بمیراث ببرند
و تا بحال که ارث زمین از برای ایشان متمکن نشده است پس باید زمانی باشد
که ایشان وارث زمین شوند و او نمیباشد مگر همان زمان رجعت پس باید ایشان

زنده شوند و بدنیا رجوع نموده زمین را بمیراث بگیرند زیرا که ایشان همیشه در دنیا بعسرت
و کلفت و زحمت و مشقت گذران نمودند و خود ایشان و شیعیان ایشان منهوب و مقتول
و منفی و محبوس و خانه نشین و مغلوب بودند چنانچه حضرت صادق آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود ما منّا الّا
مقتول او شهید یعنی نمیباشد از ما گروه امامان مگر آنکه مقتول یا شهید شدند و لفظ او بمعنی
واو است نه تردید است و ایضاً خداوند عالمیان میفرماید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ و هر آئینه ما می چشانیم البته ایشان را یعنی کفار و مشرکین و
منافقین را عذاب پست تر پیش از عذاب بزرگ و این آیهٔ مبارکه را جمعی تفسیر در
بارهٔ عذاب قبر و عذاب عالم برزخ نموده اند و لیکن جم غفیری از اخبار ائمهٔ اطهار
علیهم سلام الله الملک الغفار وارد شده است که مراد از عذاب ادنی عذاب
دنیای ایشان است در زمان رجعت و عذاب اکبر عبارت از عذاب آخرت است
و بسیار از منافقین و مشرکین در دنیا بکمال التذاذات و تنعمات و نعمات و فراغت
و فراهیت و عزت و دولت و شوکت و صحت بدن و حصول مقاصد و مطالب
در دنیا زندگانی نمودند و فقر و فاقه و ذلت و غم و هم و الم و سقم و عسرت و
تنگدستی و معطلی و سرگردانی و وجع و ابتلائات بانواع مرارات نشدند تا مردند
حتی بقدر یکساعت سر درد ندیدند پس در دنیا عذاب داده نشدند چنانچه خداوند عالم
وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و کسی که رو گردان شود از ذکر من
پس بدرستیکه از برای او میباشد معیشت و زندگانی تنگ و تلخ و بد و معیشت ضنک

وتنگ وبدی از برای بسیاری از کفار و مشرکین و منافقین و فاسقین و فاجرین
و ظالمین در دنیا حاصل نشده است پس باید زمانی ایشان رجوع بدنیا نمایند تا آنکه
معیشت تنگ از برای ایشان حاصل شود زیرا که اعراض از ذکر خدا یتعالی بزرگتر
از کفر و شرک نمیباشد با وجود اینکه ابدا تنگی معیشت زندگی حیات دنیا ست نه آخرت
پس مراد زمان رجعت است چنانچه حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود قسم بخدا که مراد از ذکر خدا یتعالی در این آیه مبارکه میفرماید امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب میباشد که ناصبین از او روگردان شده اند راوی عرض کرد فدا
تو شوم پس چگونه این ناصبین در زندگانی ضنک وتلخ تنگ میباشند و حال آنکه می
بینیم در کمال نعمت و فراغت و رفاهیت و شوکت و عزت زندگانی می کنند
با کمال صحت و امنیت آن حضرت فرمود بلی معیشت ضنک ایشان در زمان
رجعت آل محمد صلعم خواهد بود که خوراک ایشان منحصر بعذرات یا ببات ذقاق بلاد
خواهد شد یعنی نجاسات خشک میان کوچها و ایضاً خداوند عالمیان میفرماید
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا پس باز گردانیدیم از
برای شما دفعهٔ دیگر را بر ایشان و مدد مینمائیم ما شما را با موال و گردانیدیم شما را اکثر
نفر و این آیه را تفسیر نموده اند بغالب شدن مسلمانان بر کفار بعد از آنکه مغلوب
از ایشان شدند که خداوند فرمود شما را بر میگردانیم که مسلط بر ایشان شوید تا آنکه
جماعت شما و اموال شما بیشتر از ایشان باشد و بنابراین تفسیر باید تخصیص داد و کفار را

ببغض کفار و این خلاف اصل است زیرا که اصل عدم تخصیص است تا آنکه و را حمل بزمان
رجعت نمائیم که بگوئیم زمانی باید بیاید که مؤمنین غالب بر همهٔ کفار شوند و جمعیت اموال
و انفس ایشان بیشتر از ایشان لهذا بلفظ کرّه فرمود و چون او البته واقع میشده است او را
بلفظ صیغه ماضی بیان فرموده است که از کثرت مبالغه وقوع گویا واقع شده است
مثل إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ که در بارهٔ قیامت نازل شده است و از ائمه اطهار هم
در تفسیر و تأویل این آیه برجعت وارد شده است بلکه در بعضی تنزیل او و اما اخبار و فقرات
ادعیهٔ ماثوره و زیارات مرویه از اهل بیت عصمت و طهارت بسیارند که بحد تواتر
معنوی قطعا رسیده اند علاوه بر اینکه ضروری مذهب اثنی عشریه است و خطبه و
اخبار متکاثره متظافره بالغه بحد الاستفاضة القطعیه و بشایع و ذایع رسیده است
که رجعت از برای آل محمد خواهد بود بلکه از برای مؤمنین خالصین و کافرین خبیث
خواهد بود و آنها بسیارند و منها خطبهٔ مبارکه منسوبه بامیر المؤمنین علیه السلام
است که میفرماید أَلَا إِنَّ لِي فِي الْأَرْضِ كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ وَدَعْوَةً بَعْدَ دَعْوَةٍ وَعَوْدَةً بَعْدَ
عَوْدَةٍ وَرَجْعَةً بَعْدَ رَجْعَةٍ حَدِيثًا كَمَا كُنْتُ قَدِيمًا یعنی بدرستیکه از برای من در زمین
مکرر آمدنی است بعد از مکرر آمدنی از برای من خواندنی است مردم را بحق بعد از
خواندنی و از برای من عود نمودن بدنیا و رجعت نمودن باو است بعد از عود و رجعت
نمودنی تازه چنانچه من قدیم چنین بودم که مکرر کوه میکردم و مکرر عودت میکردم و مکرر
عود بدنیا و رجعت میکردم پس معلوم میشود که از برای امیر المؤمنین علیه السلام رجعات

دعوات وکرّات کرده بوده است در دنیا یا بنور منور یا ببدن مثالی مظهر یا ببدن
عنصری اطهر چنانچه بجهة نصرت انبیاء و اولیاء و نجات دادن اشخاص مبتلا از
ایشان بنور و مثال و شبح دولایت و توسل ظهور نموده است و بعد از این هم ظهور
و بروز و رجوع و عود بدنیا می کند ببدن اصلی عنصری شریف و ببدن مثالی لطیف
و بنورانی نور لطیف چنانچه بعضی از آنها را درین کتاب ذکر میکنیم انشاء الله تعالی
و منها فقرهٔ زیارت جامعهٔ کبیره است که میفرماید مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ
بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ یعنی مؤمن به برگردیدن شما هستم تصدیق کننده
برجعت شما میباشم بدنیا و منتظر امر شما میباشم و انتظار کشندهٔ دولت شما میباشم
و ایضا میفرماید حَتَّى يُحْيِيَ اللهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَيَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ
وَيُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ تا آنکه زنده کند خدا یتعالی دین خود را بواسطهٔ شما و برگرداند شما را
در ایام خود و ظاهر کند شما را در ایام عدل خود و تمکین دهد شما را در زمین خود و در این
فقره زمان رجعت را ایام الله نام نهاده است و باز میفرماید وَيُكَرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ وَ
يُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ **و ایضا** در فقرهٔ دعاء روز سیم شعبان است حضرت
قایم علیه السلام دربارهٔ حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام میفرماید وَالْعِوَضُ
مِنْهُ فِي أَوْبَتِهِ وغیر از اینها از احادیث و آیات و فقرات زیارات و دعوات
و اجماع شیعه بر وقوع رجعت و از آنچه گذشت معلوم میشود که از برای ائمه
هدی علیهم السلام رجعتی در دنیا میباشد خصوصاً از برای مولانا امیر المؤمنین علیه

السلام که رجعات میباشد چنانچه فرموده در کلام معجز نظام خود بلکه ایشان بدنیا آمده
و می آیند بجهة اتمام حجت نمودن الهیّه و شناسانیدن معرفة حقه و عوارف محقّقه بر
ایشان برسانیدن احکام و صفات ثبوتیّه و سلبیّه و جمال و جلال و کمال را بر خلق
بفهمانند زیرا که ایشان واسطهٔ فیوضات الهیّه و معارف غیر متناهیهٔ ربانیه و حامل
اسرار و رموز سبحانیّه و علوم و احکام حقانیّه میباشند که بواسطهٔ ایشان خداوند
عالمیان در جمیع عوالم بر اهل آنها شناخته شد و اگر ایشان نمیبودند خدا شناخته نمیشد چنانچه
فرموده صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِنَا عُرِفَ اللهُ وَلَوْلَانَا مَا عُرِفَ الله
پس چون ایشان ذو جهتین و جنبتین بودند از جهة روحانیت و نورانیه و جهة جسمانیه
و نفسانیه پس بجهة توجّه بمبدء فیاضیت ربّانیه اخذ احکام و علوم و معارف را
مینمودند در عالم توجه بمبدء فیض فیاض علی الاطلاق و در عالم تنزل ایشان از مقام
قرب حقیقی و توجه تحقیقی بخصاص عالم نفسانیه جسمانیه ترابیه امطار اقطار ابحر فیوضات
بقلوب ارباب صدق و صفا و وُدّ و وفا اهل حق و شفا مینمودند و در هر عالمی
تشنگان وادی حیرت و ضلالت و جهالت را به نیل مقصد معرفت حقیقت
و آثار قدرت رسانیدند و میرسانند و خواهند هم رسانید چنانچه نبوّت و ولایت
مطلقه از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در جمیع عوالم ثابت بوده
اینکه در همین عالم خاکی سرا حاصل شد چنانچه بلفظ گهربار فرمود كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ
بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و هم چنین ولایت مطلقه از برای امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع

عوالم محقق بود لقوله علیه السّلام کُنْتُ وَلِیّاً وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ و چنین میباشند سایر ایمهٔ اطهار علیهم السّلام پس ایشان حجت الهی میباشند بر جمیع مخلوقات در جمیع عوالم پس حجتهای الهیه باید در جمیع عوالم تنزل نمایند و معارف الهیه و احکام سبحانیه را باهل آن عالم برسانند لِاَنْ لَا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰهِ الْحُجَّةُ که اتمام حجت شده باشد لهذا ایشان پیش از خلقت آدم حجت خدا بر مخلوقات بودند قبل از آدم و در عالم خلقت آدم هم حجت الهیه بودند بر اهل این عالم و بعد از او هم حجت خدا میباشند بر اهل عوالم متعدده مختلفه که بعد خلق میشوند بعد از انقضاء قیامت این عالم چنانچه خیر الاصفیاء و قاید الاولیاء الطهر التقی حضرت امام علی النقی علیه السّلام در فقرات زیارت جامعهٔ کبیره در مدح حضرات ایمهٔ اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار فرمایند وَحُجَجُ اللّٰهِ عَلَی اَهْلِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰی یعنی معاشر ایمهٔ هدی حجتهای الهیه میباشند بر اهل دنیا و بر اهل آخرت و بر اهل اولیها پس حجت بودن ایشان این است که احکام الهی را بخلق برسانند و خدا و صفات افعال او را تعریف از برای خلق نمایند و مردم را براه حق و صدق و معرفت توحید ذاتی و صفاتی و افعالی بدارند و ایشان را بعبادت و طاعت و انقیاد و عملیات تکلیفیه از فعلیه و قولیه بدارند و او را پرستش نمایند و توحید خلقی و عبادتی او را بدانند و آنچه خدا از بندگان خود خواسته است بایشان برسانند چون واسطهٔ فیوضات نامتناهیهٔ الهیه در میان خدا و خلق میباشند در جمیع عوالم زیرا که ایشان علت غائی وجود خلقتند و اوّل موجودات

و مخلوقات الهیه میباشند و هر فیضی که از مبدء فیض ظاهر میشود اوّل بایشان افاضه میگردد و بعد از ایشان بخلایق و سایر موجودات تعدی میکند و بواسطهٔ ایشان بهر کس و هر چیز بقدر قابلیت و گنجایش او باو میرسد و اوّل و آخر و وسط و اصل و فرع و فرع و مأوی و منتها جمیع خیرات و مبرات میباشند در جمیع عوالم سابقه و لاحقه و متوسطه از عالم خلق اوّل ابداع است و عالم نور و عالم شبح و مقدار و مثال و عالم سیر در انوار ابحار و سرادقات اسرار و عالم ذر و عالم تنزلات و ترقیات بدرجات مختلفه و عالم اصلاب آباء و ارحام امّهات و عالم دنیا و عالم رجعت و قیامت و عالم آتیه بعد از قیامت و باید ایشان در عالم بلباس خلقی اهل آن عالم معارف الهیه و تکالیف سبحانیّه و احکام خدائیه را بهر نوع و صنف و جنس مخلوق برسانند زیرا که واسطهٔ فیض و علت غائی اشیاء و موجودات و مخلوقات میباشند و رسانیدن ایشان احکام و معارف را بخودی خود بانفس ظاهره میشود و بوسایط و مقدمات میشود و در بعض اوقات خود ایشان بلا واسطه و مقدمات میرسانند امّا بواسطه بودن ایشان این است تصرف و یاری انبیا و اولیاء را مینمودند در دنیا پیش از بروز و ظهور ایشان لهذا خطاب مستطاب بحضرت رسول ربّ الارباب صلعم رسید که من انبیا را بعلی علیه السّلام مؤیّد و منصور می نمودم سرا و تو را باو تائید و نصرت نمودم جهرا پس مراد از اهل دنیا جمیع ما فی الدنیاست از اوّل خلقت دنیا تا آخر دنیا پس ایمهٔ هدی حجتهای الهیه بر اهل دنیا میباشند از اوّل دنیا تا روز قیامت لهذا باید آنها احکام و معا

الهیه را بخلق اهل دنیا از متقدمین و متاخرین و متوسطین و جن و انس و مکلفین اهل دنیا
برسانند از هر قبیل از اجناس یا هر نوع از انواع یا هر صنف از اصناف یا هر شخص
از اشخاص که بوده باشند لهذا گاهی بلباس نور و گاهی بلباس نصرت و گاهی
بلباس عنصری و گاهی بلباس سر معارف و احکام و تکالیف الهیه را بخلق میرسا
نیدند بواسطه و بلا واسطه بواسطه در زمان انبیاء سابقه و اولیاء بود که آنها تائید
ایشان را در باطن مینمودند و ایشان هم متصل و متوسل بانوار طیبه طاهره زاهره
ایشان میشدند و در جمیع مهالک استمداد و توسل بنور انور و روح اقدس اطهر ایشان
مینمودند و از مهالک و مشکلات نجات مییافتند و بر کافرین و مشرکین و منافقین
و مرتدین و فاسقین و ظالمین و فاجرین فایق و غالب میشدند چنانچه در کتب اخبار
و آثار و ادعیه و زیارات ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار پر است خداوند
او را در آیات قرآن بیان میفرماید حتی آنکه توبه انبیا را بواسطه توسل بانوار زاهره
و اسماء مقدسه طاهره ایشان قبول میفرمود مثل آیه مبارکه فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب و غیر از این آیات و روایات که این عجاله گنجایش ذکر آنها را
ندارد و بعضی از آنها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و هم چنین در زمان بروز
و ظهور خود بنفس نفیسه متحمل مشاقه خلق شده و در این دنیا ببدن عنصری معارف و تکا
لیف را بخلق رسانیدند هر یک بعد از دیگری تا این زمان که زمان غیبت است
باز امام عصر حضرت صاحب الزمان عج آنچه باید بخلق برساند میرساند و رفع خلاف

بیان میفرماید تا آنکه ظاهر شود و خلافات را از میان بردارد و بعد از او باز ائمه هدی
بدنیا رجوع میکنند در زمان رجعت و معارف و احکام الهی را بانجا میرسانند و
آن زمان دولت ایشان خواهد بود تا قیامت و ابن طاوس علیه الرحمه در بعض کتب
خود روایت از آل محمد ص مینماید که مدت عمر دنیا صد هزار سال است از اول خلقت
آدم تا قیامت و بقرار الهیه هشتاد هزار سال او مختص سلطنت و پادشاهی و حکو
مت محمد و آل محمد است ص که احدی با ایشان شریک نخواهد بود و سهیم با ایشان نباشد
و مدت بیست هزار سال او با دیگران است و اینمدت اشتراک غیر با ایشان است
از انبیاء و ملوک و سایر ناس و از اول خلقت آدم تا بحال قریب بده هزار سال
از دنیا گذشته تخمیناً و مدة نود سال دیگر تا قیامت باقی مانده است که باید هشتاد هزار سال
او را آل محمد سلطنت نمایند و حجت الهیه را بخلق برسانند و تمام کنند و لکن بعضی
از طوایف بنی آدم اختلافات دیگر در عمر دنیا نموده است از انجمله طایفه هندیه هنود
میگویند که خداوند عالمیان اول برهما را خلق نمود و نظام عالم را با او واگذار فرموده و عمر
او را صد سال قرار داده است و هر سالی از او سیصد و شصت روز قرار داد
و هر روزی سه لک و بیست هزار سال است و هر لک صد هزار سال است
و ایضا میگویند از ابتداء خلقت عالم تا این زمان بیست و یک برهما با این عمر
گذشته است و از عمر این برهما که حال میباشد در عالم پنجاه روز و نصف روز او گذشته
و حال شروع بنصف دیگر آن روز نموده است با وجود این کلمات قایل شده اند

قدیم بودن این عالم و دنیا و همه این کلمات واهیه اند و بعضی دیگر کلمات دیگر گفته
اند که این عجاله تحمل ذکر آنها را ندارد و اما حجت بودن ائمه هدی علیهم السلام بر اهل
پیش از دنیا و بر اهل آخرت این است که مراد از اهل پیش از دنیا عوالمی است که خداوند
آنها را بعد از خلقت نور محمد و آل محمد خلق فرموده است و ائمه هدی علیهم السلام در آن
عالم بلباس آن عوالم در میان ایشان ظهور و بروز نموده و معارف حقه را با ایشان
تلقین نموده ایشان را بخدا پرستی هدایت نمودند و صفات ثبوتیه و سلبیه الهیه را
با ایشان شناسانیدند و چون خلع لباس آن عالم را از خود کردند که او را مردن میگویند
و در قرب جوار رحمانی و رحمت یزدانی رجوع نمودند که این را رجوع الی الله میگویند
پس خداوند از برای آن عالم و اهل آن عالم دوره ایشان بسر رفت قیامت ایشان
بر پا شده و حساب ایشان کرده شده و اهل بهشت ایشان داخل بهشت و اهل جهنم ایشان
داخل جهنم چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید ما خلقت الجنة منذ خلقت
من اهلها و ما خلقت النار منذ خلقت من اهلها و عالم ایشان طی شد خداوند عالم دیگر
و اوضاع دیگر و مخلوقی بهیئت و شکل و صورت و طبیعت و ماده و خلقت و نقش دیگر
دیگر خلق فرمود و حضرات ائمه هدی علیهم السلام بلباس اهل آن عالم در میان رفته ایشان را
براه حق هدایت نموده و معارف و احکام و تکالیف الهیه را با ایشان رسانیدند و بعد
از سر آمدن زمان ایشان خلع آن لباس را نموده از میان ایشان بیرون رفتند تا آنکه
آن ها بسر رفت و قیامت ایشان بر پا شد و اهل بهشت و جهنم ایشان در جای خود قرار

گرفتند و باز خداوند عالمیان عالم دیگر بطور دیگر و شکل و صورت و خلق و اوضاع دیگر
خلق نمود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه هدی علیهم السلام
را بلباس اهل آن عالم در میان ایشان فرستاد و همچنین تا بحال خداوند عالمیان هزار هزار
عالم و هزار هزار آدم خلق فرموده است و حضرات ائمه اطهار حجت خدا بر اهل این
عالمها بوده هستند و بلباس ایشان در میان ایشان رفته اند و احکام و تکالیف و معارف
الهیه را با ایشان رسانیده اند و مراد از لباس ایشان این است که بطور خلقت ایشان
در آن عالم خلق شدند مثل اینکه درین عالم خاکی از عناصر اربعه خلق شدند و در میان
مردم آمدند که احکام الهی را برسانند و رسانیدند و لباس عنصری را که این بدن
جسمانی باشد پوشیده و در این عالم در میان ایشان آمده بطریق ایشان نشو و نما نمودند
تا آنکه متنفر و متفرق از ایشان نشوند چنانچه خداوند عالمیان در کلام مجید خود میفرماید و لو
جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی و هرگاه میگردانیدیم ما آن پیغمبر را که در
میان مردم میفرستیم ملکی هر آئینه میپوشانیدیم بر ایشان چیزی را که ایشان میپوشیدند یعنی
اگر پیغمبر را ملک قرار میدادیم هر آینه آن ملک را بصورت مردی میفرستادیم و لباس
خلقت بدنی آن مخلوق را بآن ملک میپوشانیدیم و این بواسطه این است که الفت بگیرند
بآن مرد پیغمبر چون او را از جنس خود می بینند و اگر غیر جنس ایشان باشد هر آئینه از وی
میکنند و متنفر میشوند پس خداوند در آن عوالم لباس اهل آن عوالم با ائمه هدی علیهم السلام
پوشانیده و در میان ایشان فرستاده و در این عالم خاکی هم لباس عناصر اربعه در ایشان

پوشانیده و ایشان را بصورت خلقت مخلوق این عالم در میان ایشان فرستاده و
وقتیکه رحلت نمودند این لباس عاریتی عنصری را بیرون نمودند و باز هم در زمان
رجعت همین لباس را بپوشند و بدنیا رجوع می نمایند زیرا که چون عود و رجوع باین عالم
میکنند لهذا باید بهمین بدن عنصری بوده باشند زیرا که بهترین صورتها و عنصری که موافق
با این عالم است همان عناصر اربعهٔ بدن شریف ایشان است که او را خلق نمودهٔ
است و بالاتر و بهتر از آنها درین عالم غیر ممکن است لهذا باز باید بهمان بدن رجوع
نماید که بهترین ابدان همین عالم است و در آن عالمها بلباس همان عوالم بوده اند
و بعد از اینکه این دورهٔ این عالم خاکی بسر رفت و قیامت او برپا شد و حساب
مردم کشیده شد و اهل بهشت او داخل بهشت و اهل جهنم او داخل جهنم شدند و مرگ را
سر بریدند و خداوند عالمیان آسمان دیگر و زمین دیگر و خلق دیگر از ماده دیگر باز خلق
میفرماید و باز همین حجتهای الهیه در میان ایشان باید بروند و بلباس اهل آن عالم
و احکام و تکالیف و مکارم اخلاق و معارف حقه و معرفت ثبات ثبوتیه و سلبیه را
باید بایشان برسانند و این مراد از اهل آخرت میباشد در آن فقرهٔ زیارت و الا مراد
از آخرت قیامت نیست زیرا که در قیامت تکلیفی نمیباشد تا آنکه ائمه حجت باشند بنا بر
اگرچه ایشان حجت الهیه هستند در همه اوقات و همه امکنه و ازمنه ولیکن مراد و قیامت
از اهل آخرت اهل محشر و قیامت نمیباشند که ائمهٔ حجت بر ایشان باشند اگرچه احتمال هم میرود
زیرا که خداوند در قیامت بایشان اتمام حجت را بر اولین و آخرین میفرماید در مقام رحمت

کردن و عذاب نمودن و دلیل بر وجود این عوالم سابقه و لاحقه اخبار عدیده میباشد
که جمعی از علماء ابرار و فضلاء اخیار عدیده میباشد که جمعی از علماء ابرار و فضلاء اخیار
اخیار و محدثین کبار آنها را در کتب معتمدهٔ معتبرهٔ عدیدهٔ خود نقل نموده اند از آنجمله مرحوم
محدث مجلسی رحمه الله در سماء العالم بحار و ایضا در کتاب توحید و خصال مروی است
از جابر انصاری ره که حضرت امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه سلام الله الملک
الغافر یا کاشف اسرار الحقایق و الدقایق مولانا امام جعفر الصادق علیه سلام الله
الملک الناطق فرمودند در تاویل آیهٔ مبارکهٔ أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ
جَدِيدٍ یا جابر إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَفْنَى هَذَا الْخَلْقَ وَهَذَا الْعَالَمَ وَسَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ
النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَماً غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَجَدَّدَ عَالَماً مِنْ غَيْرِ فُحُولَةٍ وَلَا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ
وَيُوَحِّدُونَهُ وَخَلَقَ لَهُمْ أَرْضاً غَيْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ وَسَمَاءً غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ بَشَراً غَيْرَكُمْ بَلَى لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَأَلْفَ
أَلْفِ آدَمٍ وَأَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَأُولَئِكَ الْآدَمِيِّينَ یعنی ای جابر بدرستیکه
خدایتعالی زمانیکه فانی نماید این خلق را و این عالم را یعنی اوضاع دنیا را بر هم زند
و این کیفیت را برچیند و ساکن فرماید اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم
تازه خلق میفرماید خدایتعالی عالمی دیگر غیر از این عالم و تازه خلق میکند آدمی را از
اینکه زن و مرد نداشته باشند که او را عبادت نمایند و بوحدانیت او قائل شوند
و خلق میفرماید از برای ایشان زمینی غیر از زمین و آسمانی غیر از آسمان که سایه بیندازد

واز برای ایشان ایا تو گمان میکنی ای جابر که خداوند بشری وآدمی دیگر خلق نفرموده
است بلی بخدا قسم است که خدای تبارک وتعالی هزار هزار عالم وهزار هزار آدم
خلق فرموده است تا بحال وتو در آخر این عالمها میباشی وهمه آنها آدم بودند پس
معلوم شد که خداوند عالم متعدده خلق فرموده است وآدمهای مختلفه خلق نموده
است که هریک غیر از دیگری بوده اند بعضی انها از عناصر اربعه این عالم وبعض
دیگر از غیر از عناصر اربعه بوده اند وماده وصورت وشکل وطبیعت علیحده
داشته اند واز این قرینه که فرمود واز برای عالم بعد ازین عالم آسمان وزمین دیگر
خلق مینماید آن عوالم هم آسمانها وزمینها غیر از این آسمان وزمین داشته بوده اند
بوضع دیگر وبطرز دیگر وبنوع دیگر وبطریق دیگر خلقه ووضعاً وحرکةً وسیراً وغیر ذلک
واین آسمانها هم برطرف میشوند لقوله تعالی يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ وزمین
مبتدل بزمین دیگر میشود لقوله تعالی يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وبعد از انکه دوره
آنعالم بسر رفت وقیامت ایشان برپا شد واهل بهشت آنها ساکن در بهشت ایشان
واهل جهنم ایشان داخل در جهنم ایشان شوند باز هم عالم دیگر ومخلوق دیگر خلق میفرماید
وهم چنین بقدریکه خداوند عالمیان میخواهد وَهُوَ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وباید در همه این عالم
ایمه هدی علیهم السلام بعد از جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
متلبس بلباس اهل آن عوالم شده در میان ایشان رفته ایشان را
بخیر وصلاح وسداد هدایت نمایند وآیا آسمانهای عوالم سابقه همین آسمان بوده اند

وزمین های آنها همین زمین بوده اند یا غیر ازینها بوده اند معلوم نیست اما اگر تقریر
این حدیث شریف باید غیر ازینها بوده باشند چنانچه بعضی از فضلای متا
خرین میگویند که عرش عبارت از علم الهی است ودر عرش چندین هزار هزار
قنادیل آویخته شده است وهر قندیلی مشتمل بر عالمی علیحده است از آسمانها
وزمینها ومخلوقات وتا بحال از اولیکه خداوند تبارک وتعالی بنای خلقت
این عالم را گذاشته است هزار هزار قنادیل بعالم بروز وشهود وظهور آمده اند
ودوره ایشان بسر رفته اند باز آنها را خداوند مبدل بآنچه خواسته است نموده
است وبعد ازین باید ازان قنادیل مقدره معلقه معلومه بعالم بروز وشهود
بیایند واین دنیا ومافیها از آسمانها وزمینها وعرش وکرسی ولوح وقلم یکی ازان قنا
دیل متعدده مختلفه است وآیا بهشت وجهنم این عالم یکی است یا هر عالمی یک جهنم
ویک بهشت دارند وظاهر از حدیث گذشته که هرگز بهشت وجهنم خالی از اهل
خود نمانده اند باید یکی باشند واحتمال هم دارد که متعدد باشند والله العالم وتا
آفتاب وماه واین نجوم مختص این عالم واین قندیل است وچون بهشت رحمت
الهیه است وفیوضات خدائیه است انتهائی از برای او نخواهد بود وبقدری
بزرگ ووسیع است که از همه چیز ودعوالم بزرگتر است لقوله تعالی وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ
شَيْءٍ وجهنم هم چون مظهر قهر وغضب الهی است بقدریکه خدا بخواهد او را وسیع میکند
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس معلوم شد که ائمه هدی حجت خدا بر اهل جمیع عوالم میباشند

و اما در اتحاد لوح و قلم و عرش و کرسی محتمل الوجهین است احتمال اتحاد و لی آ
واقوی و ائمه هدی حجتهای الهی هستند بر اهل جمیع عوالم و بلباسهای مختلفه متعدده
متلبس شده اند و خواهند هم شد و گاهی بلباس نور و گاهی بلباس سبحی و گاهی
بلباس اظله و گاهی بلباس انوار و گاهی بلباس ذر در ذرات و گاهی بلباس
اصلاب و ارحام و گاهی بلباس عنصریه دنیویه و گاهی بلباس برزخیه و باز در
همین عالم بلباس عنصری خود متلبس شده تنزل باین عالم مینماید بجهة بجا آمدن صحت
وعدهٔ الهیه و باز خلع این لباس را از خود نموده [illegible]لم برزخ رفته تا قیامت بر پا
شود و در قیامت بلباس شفاعت ظاهر شده شفاعت میکنند و چون خداوند
بعد از قیام قیامت این عالم عالم دیگر خلق [illegible]ده بلباس اهل آن عالم داخل آن عالم
میشوند و حجت الهیه را بر اهل او تمام [illegible]هند و هم چنین الی ماشاء الله تعالی کما یظهر
مِنْ قَوْلِهِ وَحُجَجُ اللّٰهِ عَلَیٰ اَهْلِ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَالْاُولَیٰ و آیا در عوالم سابقه و لاحقه مثل
این عالم خواهند بود و بوده اند از قتل و شهادت و مقهوریت و مظلومیت یا نه محتمل
الوجهین است و شاید چون فیوضات نامتناهیه الهیه لا تعد و لا تحصی است و باید در
جمیع عوالم فیوضات الهیه باثان برسد بعضی آنها مع الاسباب و بعضی بلا اسباب
است لهذا میتوان احتمال داد که این وقوع و وقعات و قضیات خاصه موجب
از دیاد فیوضات ایشان در هر عالمی شده باشد و بشود و احتمال دارد که این قضایا در همین
عالم از برای ایشان واقع شده باشد و الله العالم بحقایق اسرار و دقایق رموز

انوار و بعض عوالم دیگر را هم در کتاب مشکوة الانوار نقل کرده ام نور دوم در
بیان کیفیت رجعت است بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوة الله علیهم اجمعین در دنیا رجوع
خواهند نمود چنانچه د[illegible]ن و اخبار خاصه در رجعت ایشان مختلف وارد شده است
بعضی دلالت دارد که همه ائمه با رجعت حضرت رسول رجعت می کنند و تشفی از
ظالمین و غاصبین حق خود از قاتلین و قاهرین عصر خود بآن حضرت میکنند و بعضی دلالت
دلالت دارد که با حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه رجعت میکنند و عاملان و
حاکمان آن حضرت در بلاد خواهند بود و سلطان عالم امیر المؤمنین خواهد بود در آن
زمان و بعضی دلالت دارد که رجوع می کنند مطلقا و دیگر آیا رجوع ایشان متعدد خواهد
بود خدا با و داناست و تشفی ایشان و حکومت ایشان در یک رجعت خواهد بود و الله
العالم بمگر اینکه از برای امیر المؤمنین تکرر دفعات رجوع خواهد بود بالقطع و الیقین
نظر بکثرت اخبار مستفیضه خاصه و لیکن خبری بخصوص رجعت از اخبار عامه تا بحال
بنظر نرسیده است الا اخباریکه دلالت بر حضور حضرت مهدی علیه السلام که از سنیها
روایت نمودیم پس ما رجوع می کنیم به تتمهٔ حدیث شریف سابق الذکر مفضل ابن عمر
که حضرت صادق آل محمد او را روایت میکند و فرمود با و آنچه را که گذشت تا آنکه فرمود
ای مفضل بیرون خواهد آمد سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر که با او
ایمان آورده است از مهاجرین و انصار و غیر ایشان و هر کس که در جهاد ها در رکاب

ظفر انتساب الفخر کاینات شهید شده بودند در معارک جهاد و خدا وندزند و همچنین باید
جمیع آنکه تکذیب آن حضرت را در دنیا نموده بودند و شک در حقیت و رسالت او
داشتند یا آنکه رد او و حکم او را میکردند العیاذ بالله میگفتند که ساحر ماهری است یا
آنکه مجنون و کاهن و سفیه است که بخواهش نفسانیه و شهوات انسانیه حرف میزند و
سایر منافقین را زنده میکنند و آن حضرت همه آنها را بجزاء نفاق و انکار میرساند
پس بنابراین جزء حدیث این است که اصحاب حضرت رسول از موالف و
مخالف و مؤمن و کافر و منافق بلکه کافرین و مرتدین و مشرکین و ظلام و فساق
و فجار و منکرین در آن زمان باید بدنیا رجوع کنند و خوبان را جزاء خیر و بدان را جزا
شر و بد بدهند و هم چنین جمیع ایمهٔ طاهرین باید بدنیا بر گردند با هرکس که یاری و نصرت
ایشان را در دنیا نموده است تا آنکه خوشحال شوند از کرامتهای الهیه که با ایشان عطا میفرماید
با همهٔ آن کسانیکه ایشان را آزار و اذیت نموده و خوار کرده کرند تا آنکه ایشان را
بعذاب و بلاهای دنیا پیش از عذاب و بلای آخرت مبتلا نمایند پس آن جناب
آیهٔ مبارکه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا را تلاوت فرمود پس مفضّل
عرض نمود ای سید و مولای من مراد خدا! و ند عالمیان از فرعون و هامان در این آیه
کیستند آن حضرت فرمود مراد فلان و فلان است عرض نمود فدای تو شوم آیا حضرت
رسالت پناهی و حضرت صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی صلوة الله و سلامه علیهما
و علی ابنائهما الطیبین الطاهرین با حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه رجعت خواهند نمود

و ظاهر خواهند شد یا نه آن حضرت فرمود بلی ناچار است ایشان را که جمیع روی
زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و ظلمات و آنچه در ظلمات است و سیر نمایند
جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان او را طی نمایند و دین خدا
را بر پا بدارند و شاید این کلمات را آن جناب بقدر فهم راوی فرموده باشند و الّا
جمیع عوالم و موجودات در نظر امام علیه السلام مشاهد و محسوس مثل کف دست
او خواهد بود و هر گاه بخواهند و التفات نمایند احتیاج بسیر نمودن ندارند و یا
آنکه منظور آن حضرت این بوده است که بقوهٔ بشریت و بدن انسانیت بطریق
سیر اقتضاء این بدن عنصری سیر باید بنمایند جمیع روی زمین و دریاها را نه بطریق
مشاهده و احاطهٔ علمی چنانچه سابق بر این گذشت پس آن جناب فرمود ای
مفضّل گویا می بینیم آن روز را که ما گروه امامان در نزد جدّ بزرگوار حضرت رسول
ایستاده باشیم و بآن حضرت شکایت نمائیم از آنچه بر ما واقع شده باشد از
کردار این امّت جفاکار بعد از رحلت حضرت رسول مختار و از آنچه بما کردند
از تکذیب و ردّ گفتههای ما و دشمنی کردن و دشنام دادن و لعن کردن و ترسا
نیدن خلفاء جور ما را بکشتن و بیرون نمودن از حرم خدا و جدّ ما رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم بشهرهای ملک خود و شهید نمودن ما را بشمشیر و زهر و حبس
نمودن ما را پس حضرت رسالت پناهی چون شکایتهای ما معاشر ایمهٔ هدی را
بشنود گریان گردد و فرماید ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجدّ شما

پیش از شما وارد شده است پس ابتدا نماید حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام
الله علیها و شکایت نماید از فلان و فلان که یا ابتا فدک را که تو بمن مرحمت فرمودی
بحکم خداوند عالمیان از من غصب نمودند و چندان که حجتها بر ایشان تمام نمودم
سود ندادو نامه را که تو از برای من نوشته بودی در باب فدک رمع گرفت و در حضور
مهاجر و انصار آب دهن خود را بر آن انداخت و آنرا پاره پاره نمود و من بسوی
قبر مطهر تو آمدم ای پدر بزرگوار و شکایت ایشان را بتو نمودم و فلان و فلان بسقیفه
بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق نموده خلافت و امامت را از ما گرفتند
و حال آنکه تو او را بشوهرم علی بن ابیطالب داده بودی و اکتفا باین نکردند تا آنکه آمد
که جبراً و قهراً او را بمسجد بکشند در حضور مهاجر و انصار و ببرند تا آنکه بیعت بغیر نماید
چون او از رفتن ابا و امتناع داشت هیزم آوردند و بدر خانه رسالت جمع نمودند
که اهل بیت تو را بسوزانند پس من فریاد بر آوردم که ای فلان این چه جرأتست که بخدا
و رسول او مینمائی و میخواهی که نسل حضرت رسول را از روی زمین براندازی فرمان
کرد که ساکت شو ای فاطمه که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو که بیرون
بیاید و با کسی که مسلمانان با او بیعت نموده اند بیعت کند و الا آتش میاندازم همه
شماها را میسوزانم پس من عرض کردم خداوندا بتو شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان
ما رفته است و امتش کافر شدند و حق ما را غصب نمودند پس عمر فریاد زد که حرفهای
احمقانه زنانه را بکنار بگذار و بگو شیر بر و که خدا امامت و خلافت و پیغمبر را در یکجا

جمع نخواهد نمود و خواست داخل خانه شود و من خواستم او را مانع شوم از دخول خانه
با بی احترامی نمودن او و جسارت نمودن او بشوهر و ابن عم من علی ابن ابیطالب روحی
له الفداه که ناگاه بالگد در را زد به پهلوی من و تازیانه را بلند نمود و بر بازوی من زد و
فرزند محسن نام شش ماهه مرا سقط نمود و من فریاد زدم که یا ابتاه و یا رسول الله دختر تو
فاطمه را دروغگو مینمایند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید مینمایند و از این غم
و الم خواستم که گیسو بگشایم و نفرین نمایم که حضرت امیر المؤمنین چون مرا بآن احوال
دید فرمود ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر تو رحمة للعالمین بود ترا
بخداوند عالمیان قسم میدهم که مقنعه از سر بگشائی و سر بآسمان بلند نکنی و الله اگر چنین کنی
حق سبحانه و تعالی یک جنبنده در روی زمین و یک پرنده در روی هوا نخواهد ماند و نخواهد
گذشت پس بخانه برگشتم و باین احوال با درد و الم باقی ماندم تا از همان آزار و درد شهید
شدم و کیفیت احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها را با حضرات بتفصیل بطریق
اخبار اهل سنت و جماعت در کتاب سیف الشیعه نوشته ام پس بعد از او برخیزد
حضرت مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب صلوة الله و سلامه علیه و
شکایت نماید که یا رسول الله صه چون از دنیا رحلت فرمودی جمعی از امت و اصحاب
تو در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و بناحق خلافت تو را غصب نمودند و من چون یار
و معینی نداشتم چندین شب بخانه مهاجر و انصار با دو فرزند ما در تو حسن و حسین
علیهما السلام رفتم و از آن جماعتی که مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی

استعانت و یاری جستم همه در شب وعده یاری نمودن مرا نمودند و چون صبح شد هیچکس وفا بوعدهٔ خود ننمود و بیاری من نیامدند پس محنتهای بسیار از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ پر غصهٔ هرون بود در میان بنی اسرائیل که او بموسی عرض نمود که یَا بْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس صبر نمودم و آزار کشیدم که هیچ وصی پیغمبری آنقدر آزار نکشید و جمعی از امت تو جمع شدند و مردم را بر در خود جمع کردند و چندین دفعه با من جنگ نمودند تا آنکه زنان هم بجنگ من بیرون پس با ایشان جهاد نمودم تا آنکه آخر الامر عبد الرحمن ملجم مرادی ملعون مرا بضرب شمشیر شهید نمود پس برخیزد امام حسن و علی و شهید ممتحن مولانا حضرت ابی محمد الحسن علیه الصلوة و السلام و عرض نماید یا جدا یا رسول الله صلعم چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه الهاویه رسید زیاد ملعون ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بکوفه فرستاد که از من و برادرم حسین و سایر اقربا بیعت خلافت از برای معاویه بگیرند و هر کس قبول نکند کردن او را بزنند و سر او را از برای معاویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت و موعظه نمودم و ایشان را دعوت بجهاد کردم که دفع و رفع لشکر اشرار را نمایند بغیر از بیست کس جواب مرا ندادند پس من روی باسمان نمودم و عرض کردم که پروردگارا تو گواه باش که ایشان را خواندم و از عذاب تو ترسانیدم و آنها را امر و نهی نمودم و در فرمان برداری من مقصر شدند پروردگارا بلا نازل بفرما و عذاب خود را از ایشان دریغ مفرما پس از منبر بزیر آمدم

و روانه بسمت مدینه شدم و ایشان را بحال خود واگذار کردم پس جمعی از ایشان نزد من آمدند و بیان نمودند که اینک معاویه لشکر بانبار فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم من بآنها گفتیم شما را وفائی نباشد و نزد معاویه خواهید رفت و دست مرا خواهید گشت و مرا مضطر خواهید نمود که با معاویه صلح نمایم پس جمعی را فرستادم در مقابل لشکر معاویه آخر چنان شد که من بایشان گفته بودم مرا تنها گذاشتند و بلشکرگاه معاویه علیه الهاویه ملحق گردیدند و مرا غارت نمودند و مرا زخم زدند پس بناچار با ملعون صلح نمودم که خون خود و شیعه خود را حفظ کنم پس آمدم بمدینه طیبه و بعبادت الهی مشغول شدم آخر الامر معاویه سودهٔ الماس فرستاد و بدستیاری زنی بمن خورانید که جگرم فرو آمده شهید شدم پس برخیزد امام معصوم و شهید مظلوم گلگون قبای معرکه کربلا حضرت مولانا ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه که بخون خود خضاب نموده باشد با همه شهدائیکه در کربلای معلی با آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند پس چون حضرت خاتم الانبیاء آن حالت را مشاهده فرماید گریان شود بحدیکه مثل بیهوش شود و صیحه زند که زمین بلرزد پس آن حضرت ریش مبارک خود بچپاند و فرماید فدایت شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن با دو دیدهٔ من در بارهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من در بارهٔ تو روشن باد و در آن حال حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت امام حسن ع بدست راست حضرت رسول صلی الله علیه

و اله و سلم ایستاده باشند و حضرت فاطمه زهراء علیها سلام الله از جانب چپ ایستاده
باشند و حضرت حمزهٔ سید الشهداء در جانب چپ حضرت خامس آل عبا سید الشهدا
ایستاده باشند و از جانب حضرت خامس اهل بیت جعفر طیار باید پس خدیجه کبری و فاطمه
بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام محسن سقط شده در خون طپیده را بر روی دست
بگیرند و بخدمت آن حضرت بیاورند پس درین حال حضرت فاطمه زهراء و بتول
عذراء این آیه شریفه را بخواند که مضمونش این است که آن روزیکه وعده بشما میدادند
که باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر ظاهر کردیده شود و آنچه را کرده است از کار
شر آرزو کنند که کاش میانهٔ او و آن کار شر دوری بسیار بود پس چون کلام معجز نظام
آن فخر کرام باین مقام رسید بسیار گریست و فرمود روشن مباد دیده که در ذکر این
قصه پر غصه گریان نشود پس مفضل عرض نمود که ای سید و مولای من ثواب گریه بر آن
حضرت چه قدر است فرمود ثواب غیر متناهی دارد از برای گریه کنندهٔ شیعه پس
مفضل میگوید من نیز بسیار گریستم و پرسیدم ای سید من دیگر چه خواهد شد آن حضرت
فرمود درین حال حضرت فاطمه سلام الله علیها برخیزد و عرض کند پروردگارا تو وفا
فرمای بوعده که بمن فرموده در خصوص آنها که بر ما ظلم و ستم و جور نموده اند و حق ما را
غصب کرده اند و ما را از دند و بجزع آوردند و ستمهائیکه بر جمیع اولاد من نموده
اند پس بگرید و از گریهٔ او جمیع اهل آسمانها از ملایکه و حملهٔ عرش بگریه در آیند و هر کس
که در روی زمین و در تحت ثری میباشد خروش بر آورند پس باقی نماند احدی از ستم

کاران بر ما و آنانکه راضی بودند بظلم نمودن بر ما مگر آنکه در آن روز زنده شوند و هر یک
هزار مرتبه کشته شوند و باز زنده شوند پس برخیزد جد من حضرت سید سجاد و علی بن
الحسین سید العابدین علیه الصلوة و السلام و شکایت خواهد نمود از ظالمین و کافرین
و آزارهائیکه از ایشان آزارها کشید و محنتها دید پس برخیزد پدر بزرگوارم و شکایت
نماید از ظلم ظلمه و فسقه و ستمکاران که بایشان وارد شده و از جور و تعدی خلیفهٔ دو
زمان خود پس برخیزم من و شکایت کنم از آنچه منصور و اتباع او و از افتراها و نسبتها که
بمن دادند و آزار کردند پس برخیزد فرزندم موسی و از هارون الرشید شکایت نماید
در خصوص خدعه و حیله و مکر و آزار و حبس و غل و زنجیر او پس برخیزد فرزندش علی
بن موسی و از مامون الرشید پلید حرامزاده بدتر از یزید عنید شکایت نماید با آن خلع
و عوام فریبیها که از او ظاهر شد پس برخیزد فرزندا و علی النقی الجواد علیه السلام و از
الفضل دختر مامون ملعون و سایر ظالمین او شکایت تمام نماید پس برخیزد فرزندش علی
بن محمد التقی علیه السلام و از هادی و متوکل عباسی شکایت نماید از آنچه با او نمودند از
آزارها پس برخیزد فرزندش حسن بن علی عسکری علیه السلام و از ظلم معتز بالله عباسی و از
واز آنچه بدیها که بآن بزرگوار نموده است شکایت کند پس برخیزد حضرت قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و با او باشد جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناهی در
وقتیکه دندان مهر لمعان مبارک او را ضربت زدند و جبین انور او را شکستند و دل
مبارک او را بدرد آوردند و بدن شریف او را خستند و شکایت نماید و در نزد جد بزرگوار

در وصف افعال الهی و قدرت نامتناهی و کبریائی باری تعالی فرماید

بزرگوار خود از ظالمین و فاسقین و فاجرین و ناصبین و منافقین و کافرین و عرض کنند
یا جدا یا رسول الله مرا وصف فرمودی از برای مردم و دلالت نمودی و نام و نسب
و کنیه مرا او برای ایشان بیان فرمودی پس امت تو مرا انکار نمودند و اطاعت
نکردند و بعضی گفتند که متولد نشده است و بعضی گفتند بعد از تولد مرد و اگر میبود اینقدر
غایب نمیشد پس بر ظلم ظلام صبر نمودم تا آنکه خداوند ظهور حال داده است مرا پس
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این شکایات مختلفه بشنود بفرماید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنْهَا حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِینَ یعنی حمد مخصوص
خدای آن چنانیست که راست گردانید وعدهٔ خود را و زمین را بما میراث داد که برویم
بهر جای از او که میخواهیم پس نیکو میباشد اجر عمل کننده گان از برای خدا پس خداوند
عالمیان هر یک از ظالمان و فاسقان و کافران و منافقان و غاصبان حق ایشان را
زنده نماید و انتقام هر یک از آل محمد را از هر یک از ایشان بکشد لهذا معروف
شده است در میان مردم که قصاص بقیامت نمیماند و باید رجعت بهمین بدن عنصری
دنیوی واقع شود نه آنکه ببدن مثالی یا روح تنها ببدن دیگر داخل شود یا آنکه زمان
رجعت مثل عالم خیال باشد زیرا که همهٔ اینها مخالف اخبار عدیدهٔ صادره از ائمهٔ
اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار میباشد **نور سیم در بیان کیفیت و**
کمیت ظهور نور زمان رجعت و آنکه رجعت واقع خواهد شد و چه واقع
میشود در زمان رجعت و ما چند حدیث از او بیان میکنیم تا آنکه چشم

شیعیان روشن شود و از حدیث مفضل و حدیث حاکم شدن ائمه از جانب مرحمت
جوانب امیر المؤمنین سلام الله علیه چنین معلوم میشود که ائمهٔ هدی علیهم السلام متعددا
رجعت نمایند یکدفعه که در زمان ظهور حضرت قایم عجل الله فرجه که ظهور و رجوع نمایند
و شکایت از ظالمین خود و طاغین عصر خود نمایند و یکدفعه با امیر المؤمنین روحی فداه
که حکام او شوند و احتمال دارد که در ان زمان که رجعت نمودند در دنیا باقی بمانند
تا زمانی که سلطنت منتهی بامیر المؤمنین شود که ایشان عاملان و حاکمان آن حضرت شوند
و این بعید است زیرا که حضرت سید الشهداء علیه السلام اولا رجوع میکند و سلطنت
بسیاری خواهد نمود و بعد امیر المؤمنین ع پادشاه تمام روی زمین خواهد شد پس از جناب
عدیده معتبره چنین ظاهر میشود که اول کسی که بدنیا رجوع میکند بعد از ظهور حضرت قایم ع
جناب خامس آل عبا سید الشهداء حسین ابن علی ابیطالب علیهما السلام خواهد بود با هفتاد و
دو تن شهداء دشت کربلاء معلی که با او بودند و در خبری وارد شده است که آن
حضرت با هفتاد پیغمبر بدنیا رجعت نماید که آن جناب را مردم بشناسانند که این حضرت
سید الشهداء است که در کربلای معلی شهید شده است تا آنکه همهٔ مردم او را بشناسند
و شک در رجعت او نکنند چنانچه رجوع نمودند با موسی بن عمران از کوه طور هفتاد نفر از
علماء یهود که شهادت دادند که خدا با موسی تکلم نمود بعد از آنکه بصاعقه مردند و زنده شدند
و در خبری وارد شده است که جمیع اصحاب آن حضرت که در رکاب سعادت نساب آن
جناب شهید شده اند بدنیا با او رجوع نمایند و خودهای مطلا بر سر ایشان باشد و در خبری

کیفیت رجعت

وارد شده است که آنحضرت با هفتاد هزار نفر صدیق رجعت فرماید و در خبری وارد

شده است که با دوازده هزار صدیق بدنیا رجوع نماید و اخبار در رجوع اشخاصیکه با آنحضرت

در رجوع اشخاصیکه باید در خدمت آنجناب باشند مختلف است ولیکن جمع میتوان در

میان همه نمود باینکه شاید این مذکورین همه یکدفعه باو در رجوع نمایند طایفه طایفه و هر

یک از این اخبار محمول بر یکطایفه از آنها بوده باشند و شاید همه اینها بدفعات متعدد

رجوع نمایند و در خدمت او برسند و در رکاب سعادت انتساب او باشند و ممکن است

که چند دفعه آن حضرت رجعت نمایند و هر دفعه یکطایفه در خدمت او باشند و الله

العالم و ایضا در حدیثی وارد شده است که اول کسی که بدنیا رجوع نماید حضرت

سید الشهداء علیه السلام باشد و آن جناب آنقدر در دنیا سلطنت نماید که موی

ابروی او سفید شود و بروی چشم مبارک او بیفتد و در خبری دیگر است که بقدر

سیصد سال و نه پادشاهی تمام روی زمین را بنماید بدون شریک و شبیهی و در خبر دیگر وارد

شده است که آنحضرت هفتاد هزار سال سلطنت نماید و ایضا جمع میان

این اخبار مختلفه میتوان نمود باینکه همه این مدتها سلطنت نماید و در بعض از این ازمنه تنها

باشد و در بعض از اینها با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام و حضرت قایم عجل الله فرجه خواهد بود و در بعض از این اوقات سلطان تمام

روی زمین شود و در بعض اوقات سلطان بعض از روی زمین شود و در بعض اوقات

مستقل باشد و در بعض اوقات از جانب حضرت رسول صلعم یا امیرالمؤمنین در سلطنت

نماید یا آنکه مراد از بعض این سالها سالهای آن زمان باشد که هر سال او مقابل ده سال از

این سالها است و ایضا شیخ قطب الدین راوندی و غیر از او از علماء و

محدثین رضوان الله علیهم اجمعین روایت نموده اند از حضرت اولی بتصرف در

باطن و ظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام در طف کربلا قبل از وصول بدرجهٔ

رفیعهٔ سعادت افادت اصحاب خاص الخاص خود را جمع نموده و خطبهٔ بلیغه انشاد

فرمود و فرمود روزی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بمن ای حسین زود

باشد که ترا بعراق بطلبند و تو بروی در زمینی که انبیا و اوصیاء ایشان در آن زمین با هم

ملاقات نموده و بنمایند و او را عمورا بنامند و تو در آنجا با جماعتی از اصحاب تو در آنجا شهید

نمایند که درد آهن باشان نرسد پس آیه مبارکه یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم را

تلاوت فرمود و فرمود ای فرزند چنانچه آتش بامر الهی برابر ابراهیم علیه السلام سرد

و سالم شد آتش نبرد و جنگ نیز بر تو و اصحاب تو سرد و سالم شود بشارت باد شما را که

اصحاب بهتر از اصحاب خود در روی زمین نمی بینم و الله که ایشان چون ما را بکشند ما نزد

پیغمبر خود میرویم و میمانیم در آن عالم بقدریکه خداوند عالمیان میخواهد پس اول کسی که زمین

شکافته خواهد شد و از پیش از قیامت بیرون بیاید من باشم و بیرون خواهم آمد از قبر

خود که موافق باشد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین و با ظاهر شدن حضرت قایم آل

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس گروهی از ملائکه بر من نازل شوند از جانب پروردگار

عالمیان که هرگز پیش از آن بزمین نازل نشده باشند و نازل شود بر من جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل با لشکر ملایکه و فرود آید جدم محمد مصطفی صلعم و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن
مجتبی علیهم السلام و جمیع آنانکه منت با ایشان گذارده است بامامت و خلافت
صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین و همه ایشان بر اسبهای ابلق از نور سوار شده باشند
که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده باشند پس حضرت رسالت پناهی علم خود را
بحرکت در آورد و شمشیر خود را بدست حضرت قایم آل محمد دهد پس ما بعد از آن آنقدر
در زمین بمانیم که خداوند عالمیان بخواهد پس حق تعالی از مسجد کوفه بیرون بیاورد چشمه
از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر
رسول خدا را بمن دهد و مرا بفرستد بمشرق عالم و من هیچ دشمنی از دشمنان خدا را
مگر آنکه با مر الهی خون او را بریزم و هر بتی که در روی زمین باشد بسوزانم تا آنکه بهند برسیم و
جمیع شهرهای هند را فتح نمائیم و حضرت دانیال و حضرت یوشع بن نون زنده شوند
و بنزد امیر المؤمنین ع روند و عرض کنند که راست فرمودند خدا و رسول خدا و ما را
بشما وعده داده بودند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد نفر با هفتاد
هزار نفر همراه ایشان نماید و بسوی بصره بفرستد و لشکر بصره را ایشان بکشند پس
لشکری دیگر بسوی شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح نماید پس بکشم من هر
جانور حرام گوشت را تا آنکه بروی زمین بجز طیور و حلال گوشت نماند مگر آنکه آدمی نژاد
و من بر فرقه یهود و نصاری و مجوس و فرق مختلفه کفار از صاحبان ادیان و ملل
و نحل عرض اسلام نمایم و مخیر کنم ایشان را میان کشته شدن و قبول اسلام نمودن پس
هر کس مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر کس که از اسلام کراهت داشته
باشد کراهت داشته باشد گردنش را بزنم و بحکم خداوند عالم خون او را بریزم و در آن
زمان هیچیک از شیعیان ما نمانند مگر آنکه حق سبحانه و تعالی ملکی برای او نازل فرماید که دست
بر رویش بمالد و غبار از رویش نماید و منزل و زنان او را در بهشت باو بنماید و بر روی
زمین هیچ کوری و کری و زمین گیری و ناخوشی و مبتلائی نماند مگر آنکه حق سبحانه و تعالی در د
های ایشان را برکت ما اهلبیت برطرف فرماید و برکت خود را از آسمان بزمین نازل
نماید تا آنکه هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش از بسیاری بار خم شود بلکه بشکند و
شما شیعیان در تابستان میوه زمستان بخورید چنانچه خداوند عالمیان میفرماید وَلَوْ اَنَّ
اَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْ
نَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی بدرستیکه هرگاه اهل شهرها و دهات ایمان آورده باشند و
پرهیزکاری بنمایند هر آئینه میگشائیم بر ایشان برکتهای آسمانی و زمینی را ولکن ایشان
تکذیب انبیا و اوصیاء و اولیاء و آیات ما را نمودند پس گرفتیم ما آنها را بآنچه بودند
ایشان او را کسب مینمودند از اعمال بد و در خبر دیگر وارد است که حضرت سید الشهدا
در عصر روز عاشورا با بدن پاره پاره چنین برخواست و هر یک از شهدا را با سمه
فریاد کرد پس همه برخواسته بخدمت آن حضرت حاضر شدند و با قرآن جناب خوان
طعام گسترده نمودند و ایشان را طعام دادند پس آن حضرت فرمود که خداوند این قدر
کرامت بشیعیان ما عطا فرماید که بر ایشان چیزی بر روی زمین مخفی نماند حتی آنکه هر شخصی

در بیان التماس و استدعا نمودن قارون بدربار حضرت موسی ابن عمران کلیم الله و نشنیدن او از او فرماید

و در بیان حکم نمودن حضرت موسی ع زمین را که قارون را فرو برد

خبر دهد از خانهٔ خود و از اهل خود با نچه از ایشان صادر شود **و ایضًا** بریدعجلی روایت
میکند از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم که آن حضرت از او سؤال
نمودم از اسمعیل که خداوند وصف او را در قرآن نموده است دربارهٔ او میفرماید
اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد این اسمعیل پسر حضرت ابراهیم است
یا غیر او میباشد آن حضرت فرمود این اسمعیل پسر حضرت حزقیل پیغمبر است و او را خدا
وند عالمیان بر جماعتی از مردمان مبعوث فرمود پس او را تکذیب نمودند و پوست سر
و روی آن بزرگوار را کندند پس خداوند بجهة این امر شنیع بر آن گروه غضب فرمود
و سطاطائیل ملک عذاب را بر آن جماعت فرستاد تا آنکه نزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و عرض
نمود که خداوند عالمیان مرا فرستاده است که اگر بخواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب
نمایم پس اسمعیل فرمود مرا بعذاب آنها حاجتی نمیباشد پس حق سبحانه و تعالی باو وحی
فرمود که چه حاجت داری عرض نمود پروردگارا از ما پیغمبران عهد و میثاق و پیمان
گرفتی از برای خود به پروردگاری و وحدانیت خود و از برای محمد ص رسول خود
برسالت و نبوت و از برای اوصیاء بعد از او بامامت و ولایت و خبر دادی
مرا بانچه ستمکاران امت ایشان با حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام جگرگوشهٔ
آن پیغمبر بعد از او خواهند نمود و وعده فرموده بحضرت حسین ع که او را بعد از
شهادت او بدنیا برگردانی تا آنکه خود انتقام خود را از هرکس که باو ستم نموده است
بکشد پس پروردگارا حاجت من بدرگاه تو این است که مرا در آن زمان بدنیا

برگردانی با آن حضرت تا آنکه خود انتقام خود را از قوم خود بکشم پس حق تعالی دعای او را
مستجاب فرمود که او را در زمان رجعت آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم با امام حسین
علیه السلام بدنیا برگرداند **و ایضًا** از کاشف اسرار حقایق و دقایق مولانا
حضرت امام جعفر صادق علیه سلام الله الملک الناطق منقول است که آن جناب فرمود گویا
می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبهٔ از یاقوت سرخ بر آن زده باشند و مزین
بانواع جواهرات دیگر باشد و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تخت
نشسته باشد و در اطراف او نود هزار قبهٔ سبز باشد و مؤمنان فوج فوج و دسته
دسته بدیدن آن حضرت آیند و سلام بآن جناب نمایند پس خطاب مستطاب
از حضرت رب الارباب بایشان رسد که ای بندگان و دوستان من هرچه خواهید
از من سؤال نمائید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید امروز
روزی است که هیچ حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت سؤال نمائید مگر آنکه از برای
شما برآورم و خداوند عالمیان آب و طعام از بهشت جاودان برای ایشان
بفرستد پس از این اخبار مسطوره معلوم شد که حضرت امام حسین علیه السلام پیش
از همه کس بدنیا برمیگردد پس بعضی از آن زمان تنها میباشد در سلطنت و بعضی از
اوقات با حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیهما میباشد و
بعضی از اوقات با حضرات ائمهٔ اطهار با هم خواهند بود و اول کسی که بدنیا رجوع
نماید آن حضرت خواهد بود و مدتی از زمان هم با حضرت قایم آل محمد است صلی الله

علیه و آله وسلم خواهد بود و چون حضرت مهدی روحی له الفداء زنی طیبه یا سعیده
نام شقیه شهید نماید حضرت سید الشهداء علیه السلام او را غسل داده کفن نموده
نماز کرده دفن نماید و دوازده مهدی از اولاد قایم ع و نسل آن حضرت وصایت
حضرت قایم را بنیابت حضرت سید الشهداء ع نمایند و بعد از ایشان آن حضرت
سلطنت تمام عالم را کند و در خبر دیگر وارد شده است که حضرت صادق آل
محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که بعد از آن جناب ما صدیق اکبر امیر المؤمنین
علیه السلام بدنیا رجوع فرماید و از برای آنحضرت قبه در نجف اشرف زادها الله
شرفه نصب نمایند که یک کنگرش در نجف باشد و یک کنگرش در بحرین و یکی در صنعاء یمن
و یکی دیگر در مدینه طیبه باشد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که گویا می بینم که قندیلها
و چراغهای آن قبه را که آسمان و زمین را روشن نموده باشند زیاده از نور آفتاب
و ماه پس سلطان همه روی زمین آن حضرت باشد و در خبر معتبری وارد شده است
که آن جناب چهل هزار سال و در خبر دیگر چهل و چهار هزار سال در روی زمین سلطنت
کند و ایضاً در خبری از خود آن حضرت منقول است کلامی که مضمون در
مشحونش این است که خداوند تبارک و تعالی عهد و میثاق از تمامی پیغمبران گرفته است
که ایمان بما بیاورند نصرت و یاری ما را نمایند چنانچه در کلام مجید خود میفرماید
وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا
مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی و در زمانیکه گرفت خداوند میثاق پیغمبران را که چون عطا

فرمودیم بشما کتاب و حکمت را پس خواهد آمد شما را رسول که تصدیق نماید آنچه را که با شما
میباشد از نبوت و کتاب و حکمت آینه شما هم باید البته ایمان باو بیاورید و هر آینه
باید البته نصرت و یاری او را نمایید پس امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه
مبارکه فرمود یعنی ایمان بیاورید ای انبیا و مرسلین به محمد صلی الله علیه و آله وسلم
و نصرت و یاری نمائید رسول او را و تا بحال از انبیاء و اوصیاء مرا هیچ یک یاری
نکرده اند و همچنین حضرت رسول خدا را هم نصرت و یاری ننموده اند زیرا که
پیش از آمدن ایشان بدنیا انبیا جمیعاً از دنیا رحلت نموده اند مگر بعض آنها مثل
حضرت خضر ع و حضرت الیاس ع پس حضرت امیر مؤمنان فرمود زود باشد که خداوند
عالمیان همه انبیا را از حضرت آدم تا حضرت خاتم علی نبینا و آله و علیهم السلام
زنده فرماید تا آنکه جمیعاً مرا نصرت نمایند و یاری کنند در زمانی خواهد بود که از
برای من باشد مملکت میان مشرق و مغرب نیمی ایشان در روی زمین در پیش رو
من بزنند سرهای بدان از زندگان و مردگان زیرا که خدا ایشان را زنده خواهد نمود پس
بنابراین حدیث شریف باید جمیع از انبیا زنده شوند و رجعت نمایند و نصرت
و یاری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را کنند و آن حضرت بر ایشان و بر همه مردمان
دنیا پادشاه و سلطان باشد باذن خدا و رسول او پس افضلیت آنحضرت از جمیع انبیا
در این حدیث معلوم میشود که باید بولایت او هم در ظاهر ایمان بیاورند و ایمان برسول
خدا و نبوت آنحضرت بیاورند و نصرت و یاری امیر المؤمنین و امام المتقین را نمایند

وآن وقت معنی باطنی امیر المؤمنینی آن حضرت ظاهر شود که امیر بر جمیع انبیا و اولیا و اوصیا که ایمان بخدا و رسول و ولایت او آورده اند باشد و او را یاری نمایند و مطیع و منقاد او باشند و از عساکر سعادت اثر او شوند بحسب ظاهر دنیوی والا در باطن که امیر همه ایشان بعد از رسول خدای عالمیان باشد **و ایضاً** آن حضرت در تفسیر این کلام خود او را اکثر پیغمبر مود که ٭ و فرقه فرقه و گروه گروه از قبرهای خود بیرون میآیند و میگویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی بخدمت تو آمده ایم ای خواننده از جانب خداوند عالمیان پس داخل کوچه های کوفه میشوند و شمشیرهای خود را برهنه نموده باشند و بر گردن کفار و جبابره و اتباع ایشان از ظالمین و کافرین و منافقین و جبابرین اولین و آخرین تا آنکه وعدهٔ الهیه در آیهٔ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ بعمل آید پس بعد از این کلمات فرمود از برای من کرتی میباشد بعد از کرتی و رجعتی بعد از رجعتی و منم صاحب کرات و صاحب رجعات و منم صاحب صولتها و نقمتها و عجایب و منم قلعه و حصن حصین از فولاد و آهن و باز فرموده است که بیک کشته از شما هفتاد نفر از اهل شام را بکشم صاحب شام را که معاویه باشد او را از ده نمایم **و ایضاً** کاشف الحقایق والدقایق مولانا امام جعفر الصادق سلام الله علیه فرمود از برای امیر المؤمنین علیه السلام یک رجعت به تنهائی میباشد و یک رجعت با فرزندش حسین علیه السلام میباشد و آن حضرت در زمان رجعت خود از بنی امیه و معاویه انتقام خواهد

کشید بلکه انتقام بکشد از هر کس که با آنحضرت جنگ نموده باشد در دنیا یا آنکه در جنگ گاه او حاضر شده باشد و آن ... پیغمبر بتد آن سی هزار نفر از خلص اصحاب خود را که در جنگ صفین یاوران و ناصرین او بودند بمکان صفین که در آنجا جنگ واقع شد و هفتاد هزار نفر از یاوران معاویه را که در آن جنگ حاضر بودند زنده کنند با خود معاویه و در آن مکان حاضر نمایند و ثانیاً با هم جنگ نمایند تا آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام همه آنها را بکشد که یکی از آنها باقی نماند **و ایضاً** فرمود از برای امیر المؤمنین ع یک رجعت دیگر خواهد بود با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلطان از جانب خدا و رسول او باشد و سایر ائمه عمال و حکام او باشند در بلاد روی زمین و در خبر دیگر منقول است که حضرت رسول خدا ص بدنیا رجعت نماید و پنجاه هزار سال در دنیا سلطنت نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال سلطنت کند و در خبری از حضرت صادق آل محمد ع سوال نمودند از تفسیر این آیهٔ مبارکه إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ آن جناب فرمود والله دنیا نخواهد گذشت تا آنکه حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما صلوة الملک المبین بدنیا رجوع نمایند و در ثجه مسجد نجف یکدیگر را ملاقات نمایند و در او مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و این اخبار با اخبار سابقه منافات ندارد خاصه حدیث صد هزار سال عمر دنیا زیرا که ممکن است که صد هزار سال او محمول باشد بر سالهای زمان رجعت و این پنجاه هزار سال مدت سلطنت

حضرت رسول صلعم و چهل و چهار هزار سال مدت سلطنت امیرالمؤمنین و هفتاد هزار
مدت سلطنت حضرت سید الشهداء عم و بیست هزار سال سلطنت مردمان و هشتاد
هزار سال سلطنت مختصهٔ ائمهٔ هدی علیهم السلام محمول بر این سالها باشد لهذا
همهٔ اینها را جمع میتوان نمود که هریک از این سیزده نفر سلطان شوند در روی زمین
بالاختصاص و بالاشتراک و بالنوبه و باینکه مثل حضرت رسول صلعم و امیرالمؤ
منین سلطان کل باشند و دیگران عاملان ایشان پس گاهی منفرداً رجوع میشود
گاهی باهم رجوع خواهند نمود و سه صورت در اینجا متصور اوّل آنکه همه باهم
باشند مثل بهشت که از حضرت سید صلعم تا حضرت امام حسن عسکری علیهم
السلام سیم آنکه اعلی با ادنی در یکزمان باشند و حکم با ادنی باشد دون الاعلی اما
در صورتیکه همه باهم باشند حکم با اعلی است که حضرت رسول صلعم و با امیرالمؤمنین
خواهد بود و باذن ایشان حضرت قایم عم متصدی امور میشود و اما در صورتیکه حضرت
سید الشهداء عم و حضرت قایم باهم باشند در زمان امامت حضرت قایم عم آیا امام
قایم عم بامرکی خواهد بود اگر سید الشهداء عم باشد که زمان امامت حضرت قایم آل
محمد است و اگر آن حضرت باشد حضرت سید الشهداء عم افضل از آن جناب است
و تفضیل مفضول بر فاضل لازم نباید مگر آنکه بگوییم امام ناطق حضرت قایم علیه السلام خواهد
بود و او امام زمان است که اطاعت و انقیاد او واجبست و حضرت سید الشهداء
امام صامت خواهد بود در آن زمان یا آنکه بگوییم ظهور حضرت سید الشهداء و در ترد

رحلت حضرت قایم عم خواهد باشد چون او برود این بدنیا مستقل شود یا آنکه حضرت قایم
باذن حضرت سید الشهداء علیه السلام متصدی امور شود و حکم همهٔ اینها یک حکم است
که اختلافی ندارد زیرا که علم ایشان در احکام و حلال و حرام یکی است چنانچه در کتاب
عقاید شیعه نوشته ام **و ایضاً** از مولانا الصادق علیه السلام منقول است که
حضرت امیرالمؤمنین عم یکرجعت خواهد نمود در زمان و آن وقتی است که خدا شیطان را
تا آن زمان مهلت داده و وقتیکه سجدهٔ آدم را نکرد و خداوند او را لعن فرموده از
میان ملایکه بیرون فرمود پس شیطان در عوض عبادات خود مهلت تا روز قیامت
خواست خداوند عالمیان در جواب او فرمود إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُومِ و وقت معلوم او همان زمان رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام راوی عرض
نمود مگر از برای امیرالمؤمنین رجعتها میباشد فرمود بلی از برای آن حضرت رجعتها و
کرتها بعد از کرات میباشد تا آنکه فرمود در این رجعت حضرت امیرالمؤمنین اصحاب
و یاران و جمیع لشکر و عسکر خود را جمع میفرماید و شیطان نیز اتباع و اولاد خود را
جمع خواهد نمود از اوّل زمان حضرت آدم تا آن زمان و هر دو لشکر از طرفین در روحا
نزدیک قریب بفرات و کوفه است جمع میشوند و باهم جنگ خواهند نمود چنان جنگی
که از اوّل زمان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تا آن زمان چنان جنگی
واقع نشده باشد در میان هیچ فرقه از فرق مخلوقات و گویا نظر مینمایم بسوی اصحاب
حضرت امیرالمؤمنین که بقدر صد قدم بعقب سر بطریق قهقهری برگشته اند و گویا

می بینم که پاهای بعضی از ایشان در آب فرات فرو رفته باشد پس در این وقت نزول
سیف باید خداوند از آسمان یعنی آثار رحمت و قدرت خدا نازل میشود با جماعتی کثیره از
ملایکه و حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نازل میشود با جماعتی
و باو حربه میباشد از نور پس چون شیطان نظر نماید با ایشان بطریق قهقری از پشت سر
رو بفرار گذارد پس اصحاب و اتباع او او را باو گویند بکجا میروی و حال آنکه ما امر
را تمام نمودیم و ظفر یافتنیم پس آن ملعون میگوید انی اری ما لا ترون انی اخاف الله
رب العالمین بدرستیکه من می بینم آنچه را که شما نمی بینید بدرستیکه من میترسم از
خدای رب العالمین و رو بگریز می نهد پس حضرت رسول در عقب سر آن ملعون میرود
و چون باو میرسد حربه خود را که در دست دارد در میان دو کتف او بزند و آن
ملعون با آن ضربت هلاک شوند پس جند جهل و ظلم از دنیا بالمره منقطع شود که دیگر
در روی زمین جور و ظلم و ستم و فسق و فجور و کفر و شرک باقی نخواهد ماند و لشکر
عقل و نور تمام عالم را فرو خواهد گرفت و عبادت کرده میشود خداوند عالمیان
بطریق صحیح بنحویکه شرکی و کفری نباشد و در آن زمان نور محض و محض نور و حق پرستی و
عدالت و راستی گردد و در آن زمان ظاهر گردد جنتان مدهامتان که در دماغ بزرگ
سبز باشد که از شدت سبزی و لطافت و طراوت گویا دو برگ سبز باشند و زمین
آنها بلندتر است از همه زمینها پس از این حدیث شریف معلوم میشود که باید مقابله
و مقاتله در میان ظلمت و نور و عقل و جهل و اسلام و کفر و ایمان

شرک و حق و باطل واقع شود و آن بطریق باطن و بطریق ظاهر میشود اما در کمال شدت
و مخالفت را با هم دارند و اما در ظاهر هم منازعه خواهند نمود بطریق عالم و جنس
و جسم خود و مراد از شیطان همین شیطان ملعون است که خداوند عالمیان او را
از آتش خلق نموده است و قوه و تصرف و ساری و جاری شدن در ظواهر
و بواطن مخلوقات را دارد و بهر شکل متشکل میشود حتی بصورت سگ و خوک و مردم
را گمراه میکند که از اتباع او میباشند شیاطین و مرده از جن و فسقه از انس
و صفات غیر حسنه و اخلاق ردیه و افعال شنیعه و اعمال قبیحه و اطوار رکیکه
از او و اتباع باطنه و اصحاب و یاران خود را جمع میکند از جهل و جند آن
ظاهراً و باطناً و برزخاً بینهما که آنچه ظلمت و آنچه متفرع بر او میباشد همه را جمع آورد
بحسب صورة ظاهره و باطنه میکند که جمیع ظلمتها و باطلها و کفرها و شرکها و فسقها
و فجورها و ناحقهای محضه را جمع مینماید بصورت جمع آوری ظاهری و باطنی و بنای
منازعه و مجادله و مقاتله و مقابله با حق محض و محض حق و نور بحسب عقل و لشکر آن
عقل از خیرات و مبرات و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و عدالت و ایمان
و اسلام و حقیقت عبادت و حق پرستی و خدا بینی و غیرها از انواع و اجناس
و اقسام و اصناف حق و نور و صفات کامله کامنه در انسان کامل و کامل
انسان و ایمان و اهل ایمان هم بحسب جمع آوری ظاهری و باطنی در ظاهر و باطن
جمع میشوند و رئیس آنها در آن زمان در روی زمین امیر المؤمنین روحی له الفداء

خواهد بود و او سلطان ظاهر و باطن و معنی حق در باطن و ظاهر و فارق میان حق
و باطل خواهد بود و آنحضرت هم آنچه از انواع نور و اصناف ظهور حق است بحسب
ظاهر و باطن جمع میکند و محل بروز و ظهور و شهود ایشان در عالم بروز و شهود
روحا خواهد بود زیراکه روحاء ظاهری ماخوذ از روحاء باطنی است و روحاء حق باطنی
در نجف اشرف است پس روحاء ظاهری هم در قرب او در پشت کوفه قریب
بفرات خواهد بود و این دو فرقه مبطله و محقه با هم مخالطه و منازعه و مخالفه و
مقاتله و مدافعه خواهند نمود و بصورت ظاهره و بصورت باطنه و بصورت
برزخیه و بصورت صعود و نزول و بطریق متصورات خیالیه و شهودیه و بروزیه
و ظهوریه و خفیه و جهریه و کمونیه و مکنونه و مکتومه و جلیه و فعلیه و قوتیه و صوتیه
و هیئتیه بجمیع انواع و انحاء و اقسام مجادلات حسنه و قبیحه که جمیع اصول و فروع
ظلمات ظلمیات و انوار نوریات عالم وجود در عالم باطن و حس و شهود مختلط بهم
میشوند و بطریق غالب و مغلوب و قاهر و مقهور و طالب و مطلوب و قاتل و
مقتول و دافع و مدفوع بالنسبه بیکدیگر ظاهر میشوند بهر نوع جلوه و ظهور که بوده باشد
سراً و جهراً جلیاً و خفیاً و انواع خلایق و اصناف مخلوقات و اهل هر علم و اصطلاح
بعبارات او زبانیان می کنند از معقولین و منقولین و کشفیین و اهل ذوق و اهل سلوک
و اهل سلوک و اهل باطن و اهل ظاهر و اهل حق و اهل باطل و غیرهم و چون این دو نوع
نور و ظلمت و عقل و جهل و کفر و ایمان و شرک و اسلام و حق و باطل و فروع عالم علویه

و عوالم سفلیه و شیوع مواد علیین و سجین و ما حصل از ماء عذب فرات و ملح اجاج
و اتباع شیطان و اشیاع رحمن چون باهم تنازع نمودند گاهی این غالب و او مغلوب
و گاهی او مغلوب و این غالب تا آنکه شیطان و اتباع و اشیاع و اصحاب و احباب
او قریب بغلبه میرسند که لشکر حق و عسکر نور مطلق بعقب سر بحسب ظاهر و باطن می
نشیند و پای ایشان بآب فرات میرود که ناگاه ابواب سما مفتوح میشود و رحمة
للعالمین و نور انور خلاصه حق مبین با ملائکه آسمانها و زمین فرود میآیند و غلبه حق
و مغلوبیت باطل میشود و بعموم جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
شیطان ملعون از آنها خائف و هراسان و ترسان و لرزان میشود بهر قسم از اقسام
خوف و ترسی که در جمیع عوالم بوده باشد بحسب ظاهر و باطن و قوه و خیال
بجمیع انحاء و اقسام فرار و فرار را بر قرار اختیار مینماید و رو بهزیمت می نهد و جنود
اتباع او او را ازین عمل منع می کنند و حق میکوبش غالب شد و نور تمام گردید و عالم
دیگرگون شد و تنزل علویات شد و زمان انعدام سفلیات و جهنیات و ظلمات رذا
ت رسید و من آنچه می بینم از تنزل عالم انوار شما نمی بینید و نمیدانید لهذا می گریزد
و رسول خدا ص که نور حق و مطلق نور است با حربه نور در این عالم بطریق صعود و نزول
و سیر و سلوک نور در عالم ظاهر و باطن نور بجلوه نور جلوه نموده ظاهر کرد و بجسم عنصری
و نوری و حقیقی و حقه فی الجمله بران ظلمت محض و محض ظلمت نماید و او را بجثه ظاهره
و باطنه بحربه ظاهره و باطنه مضروب ظاهر و باطن نماید و او را معدوم از این عالم

نماید ظاهراً و باطناً و عالم را پاک از وجود ناپاک شیطان و جمیع شیاطین و ظلمت جهل و عسکر او نماید و نور محض و محض نور و حق محض و محض حق در عالم جلوه نماید و دیگر بدی و ظلمی و جهلی و خطائی و کفری و شرکی و فسقی و معصیتی و گمراهی و خلاف مطلوبی در عالم نماند و زمین مشرق بنور خالص رب شود و مصداق آیه مبارکه وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ظاهر گردد تا آنقدر که خدا بخواهد پس بعد از آن باز ظلمت فرو میگیرد عالم را بجهة قیامت کبری **و ایضاً** در بعض اخبار وارد شده است که باید جمیع مردمانی که مرده اند از اول آدم تا آن زمان همه زنده شوند و بدنیا رجوع نمایند و در خبر دیگر است که باید همه کس بدنیا رجوع نماید مگر مستضعفین و مراد از ایشان کسانی میباشند که راهی بایمان و کفر و شرک و اسلام ندارند و تمیز میان حق و باطل نمیدهند از قبیل بعض از زنان و ابلهاء و حمقاء و بادیه نشینان که ایشان بحال خود در زندان قبر باقی میمانند و بدنیا رجوع نمی کنند و در خبر دیگر وارد شده است که هر کس که برا و قصاص لازم شده باشد باید رجوع نماید بدنیا بجهة قصاص چنانچه در خبر دیگر منقول است که قاتل و مقتول هر دو باید در زمان رجعت زنده شوند و مقتول قاتل خود را بکشد و بعد از او سی ماه که عبارتست از دو سال و نیم در دنیا زندگی نماید بقدر مدة حمل و فصال طفل از ادم خود پس احتمال دارد که مراد این سالها باشد و احتمال که مراد سالهای زمان رجعت باشد که عبارت باشد از بیست و پنجسال این زمانها و یا از عمر مقتول باینقدر بیشتر در دنیا بوده است

رجوع مردمان بدنیا

که مقتول واقع شد یا آنکه این زمان خصوصیتی نزد حکیم علی الاطلاق دارد که وجه او بر ما مخفی است **و ایضاً** در اخبار عدیده متکثره وارد شده است که رجوع بدنیا نمیکنند مگر مؤمن محض و کافر محض و باقی از متوسطین مردم بحال خود باقی خواهند بود و در خبری وارد شده است که مخیر مینماید جمیع مردم را در رجعت نمودن و رجوع نکردن پس جمعی رجوع میکنند و جمعی رجوع نمینمایند

چهاردهم [14] در بیان خروج طامة الکبری و دابة الارض است

بدانکه از جمله چیزهائیکه باید البته در دنیا واقع شود این است که دابة الارض خروج نماید و نزدیک بقیامت خروج خواهد نمود و خداوند عالمیان در قرآن بیان او را میفرماید در قول محکم خود وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی زمانیکه واقع شود قول بر ایشان یعنی زمان رجعتی که گفته ایم ظاهر شود و بیرون میآوریم از برای ایشان دابة الارض را که با ایشان حرف بزند بدرستیکه مردم بوده اند بآیات ما که یقین ندارند و چون مبالغه در وقوع است بصیغه ماضی بیان فرموده که اخرجنا باشد و اخبار شیعیان و سنیان در بارهٔ دابة الارض بسیار وارد شده اما اخبار شیعه از ائمه انام علیهم السلام بسیار است منها منقول است از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجد خود تشریف آورده بود و قدری

خروج دابة الارض

خاک و ریگ جمع فرموده بزیر سر خود نهاده بخواب رفت ناگاه حضرت رسول خدا
با جمعی از اصحاب ببالای سر آن حضرت آمدند و باو فرمودند قُمْ یا دابة الله
فی الارض یعنی برخیز ای دابة الله در زمین او پس یکی از صحابه عرض نمود یا رسول
الله ایا بعض از ما بعض دیگر را باین اسم بخوانند آن جناب فرمود این اسم مخصوص
علی بن ابیطالب است و از دابة الارض مراد از اوست که او را خداوند عالمیان
در قرآن مجید بیان میفرماید پس چون امیر المؤمنین ع از خواب برخواست حضرت رسول
باو فرمود یا علی بیرون میآورد خداوند ترا به نیکوترین صورتی و با تو باشد
میسمی که باو داغ نمائی دشمنان خود را چنانچه خود آن جناب مکرر میفرمود انا
صاحب العصا و المیسم یعنی منم صاحب عصا و میسم که آلت داغ نهادن باشد
و ایضاً منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آخر زمان ظاهر
میشود و با او خواهد بود عصای حضرت موسی بن عمران و انگشتری حضرت سلیمان
بن داود علی نبینا و آله و علیهما السلام پس انگشتر را بر پیشانی هر کس میگذارد
نقش میگیرد که هذا مؤمن حقاً یعنی این از روی حقیقت مؤمن است و عصا را
به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که هذا کافر حقاً یعنی این کافر است از روی
حقیقت پس این اسم مخصوص آن حضرت خواهد بود زیرا که بعد از حضرت رسول
کسی بغیر از آن حضرت حرکتی و کاری بمحض رضای الهی نخواهد نمود و ائمه از اولاد او
هم ملحق باو میشوند در عبادت محض بجهة رضای خدا و چون آن حضرت مید ... سریرهٔ قلوب مؤمنان و کافران را و مطلع بضمایر و آنچه پنهان در سینهها باشد و
مؤمن و کافر و منافق و مستضعف و مستدرج را میشناسد بعلم واقعی باطنی نفس الامری
و میداند که کدام کافر محض است و کدام مؤمن محض است و کیست که ایمان هرگز نخواهد
آورد و کدام است که هرگز کافر نخواهد شد لهذا عصا را به پیشانی کافر محض و انگشتر را
به پیشانی مؤمن محض میگذارد حتی یتبین الرشد من الغی و این در زمانی باید باشد که باب
توبه مغلق بوده باشد زیرا که اخبار بطریق سنیان ایضا بسیار است که علماء ایشان آنها را
در کتب معتبرهٔ خود نقل نموده اند منها مروی است که دابة الارض از میان صفا
و مروه بیرون میآید و مؤمن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر میدهد و درین
زمان در توبه بسته میشود و منها خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب
مقارن یکدیگر واقع میشود و منها از ابن عباس مروی است که دابة الارض
در شب مهتابی که مردم بمنی میروند ظاهر شود و ایضا بطریق خاصه و عامه
از امیر مؤمنان علیه السلام مروی است که فرمود سوگند بخدای عالمیان که دابة
الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش باشد و مراد خود آن حضرت است و منها
از ابن عباس ایضا مروی است که از علامات آخر الزمان ده علامت خواهد بود
ارضی و سماوی اول آسمانی و او طلوع نمودن آفتاب است از مغرب دویم زمینی
و او خروج دابة الارض است و طول او شصت گز باشد و صاحب چهار قایمه
باشد یعنی چهار دست و پا داشته باشد و موی او زرد باشد و مثل بچه مرغ و دو

بال داشته باشد و چنان تند و تیز در هوا رفتن باشد که هیچ چیز باو نرسد و هیچ چیز از او
فوت نشود و روی او مانند صورت آدمی باشد ولکن بغایت رخشنده و درخشنده
و روشنی دهنده باشد **و ایضا** در کتاب عین المعانی منقول است که چشم او شبیه
بچشم خوک باشد و گوش او مانند گوش یوز باشد و دم او چون دم قوچ باشد و
چهار دست و پای او چون قوایم شتر باشد و مابین مفصلین او دوازده گز باشد و همه
الوان مختلفه و رنگهای متشتته در او یافت شود و میان هر دو شاخ او یکفرسخ راه
باشد و از میان صفا و مروه بیرون آید و یا از کوه اجیاد بیرون آید و یا از وادی
تهامه بیرون شود و یا از بحر سدوم خارج گردد **و ایضا** در کتاب علامة السامع
مسطور است که او از رکن خانه کعبه بیرون آید ظاهر شود و رو بمشرق نهد و با آواز
بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند و خاتم حضرت سلیمان را در میان دو
چشم مردم بمالد پس هرکس که مومن باشد سفید رو شود و هرکس که کافر است
سیاه رو شود **و ایضا** از ابو حبابه انصاری مروی است که گفت از حضرت
رسول خدا شنیدم که فرمود دابة الارض سه نوبت خروج نماید که یکبار از اقصای
مدینه ظاهر شود و خبر او در بادیه فاش گردد تا بمکه نرسد و بعد از مدت طویل بار
دیگر از قریب مکه بیرون آید و در دفعه سیم در وقتیکه مردم مشغول طواف باشند
او از جانبی از مسجد الحرام بیرون آید که میان حجر الاسود و باب بنی مخزوم باشد
و مردم از او بترسند و بتفرقه در آیند و رویهای ایشان روشن شود مانند ستاره درخشان

وکسی که دشمن خدا باشد از او بترسد و چنان خود را بوی بنماید که نماز میگذارم و ناگاه
او از پشت سر وی برآید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بروی نهد و در حضر و سفر
با مردم باشد و با ایشان در امور مشارکت نماید و این اخبار بحسب ظاهر خلاف اعتبار محض
است الا آنکه چون از اخبار سنیان بود نقل نمودم در اثبات حقیت دابة الارض
ولکن بعضی از این اخبار کنایه فهمیده اند و میگویند مراد امیرالمومنین است و بجهت
حکمت و مصلحتی او را برمز و کنایه و تمثیل بیان نموده و مراد از قوایم اربعه صحت
مزاج و تساوی عناصر اربعه صحت مزاج و تساوی عناصر اربعه طبیعت بدن بشری
است و تمثیل چشم و گوش و غیر اینها از اعضاء از بابت بی کم کردن و قوة نور چشم
و گوش است و بزرگی قد کنایه از بزرگی قدر در مرتبه و منزلت است و الا چون صحت
که حیوان داغ بر انسان نمیگذارد و معرفت باحوال باطنی ندارد که تفرقه میان
کافر و مومن گذارد و مراد از اینکه با هرکس است همان نور ولایت است که با هرکس
در هر جا هست از مرد و زن و مومن و کافر الا آنکه کافر مستضیئ بنور ولایت نمیشود بجهت
آنکه حجاب کفر مانع است از اشراق نور ولایت مطلقه اللّهمّ اجعلنا من محبّیه و موالیه
و موالیه ولا تفرّق بیننا و بین ولایته الی یوم لقائه بجاه محمّد نبیّ کریم و بحرمة علیّ
وصیّ عظیم و اولاده **خاتمه** بدانکه عدالتی که حضرت قائم عجل الله
فرجه مینماید و دنیا را پر از عدل و داد می کند بدین نهج است که آن جناب آنچه رضای
الهی در او میباشد بجا خواهد آورد و دنیا و ما فیها از عزت و ذلت و دولت و سلطنت

عدالت قائمه

و ریاست و حکومت و مصلحت بینی و دولت و ملک داری را مقدم بر رضای
آلهی نمیدارد و مراعات امور دنیا و آخرت و دین را بدنیا و مصلحت ملک دنیا
نمیدهد و خود برای مبارک خود امور دین و مصالح دنیوی که مقدمهٔ دین داری
رفتار میکنند و گوش بحرف مفسدین و صاحبان اغراض فاسدهٔ دنیویه نمیدهند
و بحرف دیگری بد بدیگری نمیکنند بلکه او را از جر و منع و نهی میفرماید که کسی یارا
و جرأت افشاء امور غیر را نمیتوانند نماید و ملاحظهٔ عدل و حق و راستی را میکنند
و رشوه نمیگیرد و آمری برشوه در در خانهٔ او و از پیش نمیرود و بحق یا بباطل و جمیع
امرا و حکام و سرکردگان و بزرگان لشکر ظفر اثر آن حضرت بصفت علم و حلم و
پرهیزکاری و امانت و دیانت و تقوا و بردباری متصف میباشند و همه
ایشان طالب علم شریعت از حلال و حرام و راغب بحکم حقیقت و مراقب
طریقت مستقیمهٔ حقه میباشند و علم و اهل علم بجهة ذخایر دنیای دنیه خار نمیکنند و از در
خانهٔ خود نمیرانند و دور نمیکنند و پاسبان و حاجب و دربان نمیگذارند بلکه کمال
عزت و احترام از ایشان میگیرند زیرا که حامل علم آلهی میباشند اگرچه علماء در انظار
ناس غیر محترم باشند و لیکن احترام ذاتی دارند چنانچه احترام واسطه هم دارند
زیرا که مثل اینکه پوستی از بزی باشد و او را جلد قرآن نمایند آن جلد را باید بوسید
بر چشم مالید بجهة اینکه جلد قرآن که کلام الله است میباشد نه بجهة اینکه پوست بز است
چرا که بسیار میشود که آن پوست بز کفش میشود و در خلا میرود و اهل علم آن زمان نیز

اهل الله میباشند نه اهل دنیا بدنیا فرو نمیروند و فریفتهٔ او نمیشوند و بروی یکدیگر
جمع نمیکنند اموال فقرا و ضعفاء و مساکین را و بناء عمارات عالیه نمیگذارند و قصور
رفیعهٔ شدادیه و روضات جنات فراعنه نمینمایند بر پا از اموال فقرا و اوضاع کسرا
و قیصریه بعمل نمیآورند مگر بجهة مصالح چندی که موجب شوکت اسلام و حفظ دین و ایمان
باشد از مال حلال و آنچه رضای آلهی است بجا میآورند و آخرت را بدنیا مقدم نمیدارند
و هیچ یک از امرا و حکام و عمال و مقتدیان امورا و ظلم و جور و ستم نمیکنند
و رشوه نمیگیرند و رضای مخلوق را مقدم بر رضای خالق نمیدارند و بجهة رضای
مخلوق خالق را بغضب نمیآورند و بواسطهٔ نظم امر دنیا دین را خراب نمیکنند و بجا
نمیآورند و در میان صد هزار نفر عسکر آن حضرت یک شراب خوار و قمارباز و زانی
و لایط و ملوط و کذاب و مفتری و راشی و مرتشی و ظالم و فاسق و فاجر و مال مردم
خور و حکم ناحق کن و دین بدنیا فروش و بدذات و بدقلب و بددل و بدزبان و
فحاش و مفسد و بهوای نفس رفتار کن و تهمت بند بر مردم که ایشان را بدست ظلم
ظالم گرفتار نماید و موذی و آزار نمایندهٔ مسلمانان نباشد و بهم نرسد و جمیع گفتار و
کردار و رفتار و اطوار و احوال و اخلاق و اعمال و افعال ایشان موافق شرع
انور و طریقهٔ حضرت پیغمبر و رضای آن سرور باشد و جمیع معاملات کلیه و جزئیه
ایشان بقانون و قاعده و طریقهٔ مستقیمهٔ شریعت مطهره باشد که اصلاً کم ندهند و زیاد
نگیرند و دو سنگ نداشته باشند که در فروش بسنگ کم و در خرید بسنگ زیاد داد و ستد

نمایند و جمیع لشکر آنحضرت فوج فوج و دسته دسته و فرقه فرقه و طایفه طایفه مشغول
عبادات و اطاعات و صلوات و نماز و تلاوات و تعلیم و تعلّم مسائل
حلال و حرام و اخذ احکام دین سیّد انام و اعتقادات حقّه و معارف و
عوارف محقّه ائمّه هدی علیهم السلام باشند و اشتغال برمی و سبق داشته باشند
بجهة مشق نمودن جهاد با کفّار و مشرکین و منافقین و امیر و بزرگ و سرکردهٔ ایشان
حق بین و حق گو و حق خواه و حق شنو و دادخواه و عدالت گستر و حق جو باشند
که ابدا فرق در میان خویش و بیگانه و دوست و دشمن و آشنا نکند و مهربان
و خوش زبان و با مروّت و انصاف رفتار نماید که مردم را از خود نترساند
و چنان در گفتار و کردار و رفتار بخوبی و خوشی باشد که احدی خیال بد بدیگری
نکند و دست ظلم و تعدّی بسوی غیر دراز نکند و آن حضرت بجهة دفع ظلم و رفع
عدوان و قطع تعدّی و جبران جبر چندین دفعه گردن قریش را بزند که خویشاوند
او بیند و چنین نمیباشد که بخیال و مظنّه و احتمال در صدد قتل مسلمانان و خون ریختن
مؤمنان و گرفتن اموال ایشان و هتک نمودن آبرو و عزّت و حرمت ایشان
برآید و جمیع بدعتهای مرسومه معموله دنیا را برطرف نماید که دیگر بواسطهٔ آنها ضرر جانی
و مالی و عرضی و عیالی بمسلمانان نرسد و ظلم و بدعتهای ظالمان را از روی زمین بگذارد
و باجاب در امور آخرت و دنیا رفتار نماید و چشم از دنیا و نفع او بپوشد و لحاظ
خدا و آخرت را در امور کند زیرا که سلطنت و ریاست و مملکت بعدالت باقی

خواهد ماند اگرچه بدست کفار باشد و بظلم و تعدی و بی انصافی و بیمروتی و ناحق گوئی
و تنگ بر مردم گرفتن و سخت گرفتن باقی نخواهد ماند اگرچه زمام مهام ریاست بدست
مسلمان باشد و برافت و رحمت و عطوفت و بذل و بخشش و جود و سخاوت و کذا
و التفات و لطف چنان عدالت گستری نماید که جمیع قواعد مظلمه ظلم و جور و ستم
و فسق و فجور و کفر و شرک را از میان مردم بردارد که نه در ظاهر و آشکارا و نه در باطن
و خفایا و پنهان معصیتی از معاصی کبایر در روی زمین واقع نشود بلکه کسی اصرار بر
صغایر هم نکند و مردم خود بخود راغب و طالب امور خیرات و مبرّات و قربات
و اطاعات و عبادات شوند و بشعار و آئین دین و مذهب و ملت چنان انس بگیرند
و تربیت داده شوند که بغیر حق گوئی و حق شنوی و حق جوئی در جمیع امور اشتغال بکار
و خیال دیگر ننمایند و در جمیع بلاد و قراء و ایلیّات و بازارها و کوچه ها و خانها و محلّات
و گذرها بغیر خیر و خوبی و رشد و صلاح و سداد و تقوا از مردم چیز دیگر سر نزند و جاهل
و فاسق و فاجر در میان ایشان نباشد و جمیعا در پی تحصیل علوم و احکام و معارف
و عقاید و عملیّات شرعیه و کسب حلال و ترک حرام باشند و همه بتجویز قلب و طینت
و طیب قصد و خیال طاهر و نیّت خالصه پادشاه بانواع خیرات و انحاء مبرّات
مایل و راغب و طالب باشند بقاعدهٔ مضمون الناس علی دین ملوکهم زیرا که پادشاه
بمنزلهٔ روح و قلب و سر ستاره بدن انسان پس روح و قلب که بهرچه میل دارد و توجه
میکند سایر اجزاء و اعضاء بدن نیز متوجه میل سلطان باشند میشوند و هرگاه یکی از رعایا یا

امراء یا بزرکان یا لشکریان آنحضرت ظلمی وستمی یا فسقی وجوری وفجوری بعمل بیاورند
چه در ظاهر وچه در آشکارا وچه در خفا وچه پنهان ایشان را محدود بحدود الهیه خواهند
نمود وتعطیل حدود واحکام را نخواهد نمود وایشان را عزل از منصب خود میکند مگر آنکه
توبهٔ حقیقی را از او بداند وباین واسطه کسی بکسی تعدی وبیجا بی نکند از هر صنف از خلق
که باشند وبرآن حضرت امری از امور دنیا وآخرت مخفی ومستور نخواهد بود
وهمه کارکنان وحکام وعمال آن جناب بدقت تمام وتوجه مالا کلام مشغول بامور
دین ودنیای مردم شوند با ملاحظهٔ رضای خدا وتوافق شریعت غرا وعدم تخالف
طریقهٔ مستقیمهٔ عظمی وبهوای نفسانیه وشهوات فانیه ومشتهیات دنیای دنیه رفتار
نکند در صدد اخذ وجمع اسباب واوضاع دنیا زیاده از قدر حاجت بر نیایند وبامور
آخرت وکمال عدالت مملکت وسلطنت را پاس داری نمایند واسراف وتبذیر
وتقتیر وافراط وتفریط در امور دنیا وآخرت را یکباری بگذارند وبا ورفتار
نکنند بلکه در جمیع امور میانه روی وراه وسط وطریق مستقیم وعدالت را مراعات
نموده ومرعی دارند ومیل از راه حق وعدل بغیر او نکنند وبغیر عدالت در میان
ایشان چیزی رواج نباشد وباین واسطه خیر دنیا وآخرت را جمع نمایند چنانچه از جد
آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است که عَدلُ ساعةٍ خیرٌ مِن عبادةِ
ستّین سَنة یعنی عدالت نمودن یکساعت بهتر است از عبادت کردن شصت سال
وسراو هم معلوم است زیرا که نفع عدالت در میان مردم بغیر میرسد از بندگان

خدا وبا و دین ومذهب وملت رواج میگیرد واساس ظلم وقواعد جور وبنیان
ستم وبدعتها وفسق وفجور باو از ... تمام برطرف میشود لهذا عبادتی است که
ثواب او بیشتر از عبادت نمودن شخصی است که خود بخود واز برای نفس خود تحصیل
رضای الهی نماید زیرا که این عابد بغیر میشود ونفع او بخود او میرسد وهمهٔ ایشان
در صدد زیادتی ثواب میباشند شب وروز مشغول از دیاد عملیات خیرات
ومبرات وحسنات میباشند که هر حسنهٔ او ده حسنه مقابل دارد چنانچه خداوند تبارک
وتعالی در کلام مجید خود میفرماید مَن جاءَ بالحسنةِ فلهُ عشرُ امثالها پس در مقابل هر
یک حسنه ثواب ده حسنه وده ثواب دارد چنانچه هرگاه کسی در راه خدا انفاق
نماید هرچه میدهد خداوند هزار وچهارصد مقابل در عوض او باعطا کند لقوله تعالی
مَثَلُ الّذینَ یُنفِقُونَ فی سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبّةٍ اَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِائةُ حَبّةٍ
وَاللهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ یعنی مثل کسی انفاق در راه خدا میکند مثل حبهٔ گندمی است
که چون او را بزمین میاندازند هفت خوشهٔ سنبله بیرون میآورد ودر هر خوشهٔ صد حبهٔ
گندم بار خواهد آورد که مجموع هفتصد دانه میشود وخداوند او را دو مقابل خواهد فرمود اگر
کسی که میخواهد این هزار وچهارصد میشود والضاً چون هر عملی ونیتی از اعمال و
نیات خیر وشر یکه تاثیر وخاصیتی در عالم ظاهر وباطن دارد که چون مجسم شوند تاثیر خود
را خواهند نمود پس تاثیر ایمان ونیت خالصهٔ او خلود در بهشت عنبر سرشت وتاثیر کفر
وشرک ونفاق ونیت خبیثهٔ آنها خلود در جهنم وعذابست اگرچه مدت عمر مومن وکافر قلیل

باشد زیرا که کفر و نیت او و ایمان و نیت او تاثیر خود را می‌کنند با اقتضاء مقتضی و رفع موانع و کفر و شرک قولی و فعلی و اعتقادی میشود قولاً مثل آنکه بگوید و فعلی مثل قتل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مؤمنین عالماً و عامداً و اعتقادی مثل اینکه در قلب اعتقاد نکند بخدا و رسول و ائمه اطهار و سایر احکام ضروریه دین و شریعت و باور نداشته باشد و مایوس از رحمت الهی باشد و ایمان هم اقرار و اعتقاد به جنان و عمل بارکان باشد و بنقصان هر یک ایمان ناقص خواهد بود و تاثیر پاره‌ٔ از اعمال معاصی تعذیب در مدت خاصه میباشد چنانچه خداوند عالم میفرماید لابثین فیها احقاباً یعنی درنگ مینمایند اهل معصیت در آتش چند حقب که هر حقبی بنابر روایتی هشتاد سال و یا هشتاد هزار سال است و هکذا هر یک از عبادات و معصیتها تاثیری دارند در ثواب و عقاب و خلود و انقطاع در دنیا و آخرت چنانچه در عقاید الشیعه اه او را نوشته‌ام پس بنابراین نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله میباشد زیرا که مؤمنی که نیت ایمان داشته باشد بهتر است از اینکه عمل ریائی بجا نماید و نیت کفر کافر بدتر است از اعمال نیک او در دنیا و تاثیر بعض عبادات قلیله مثل تاثیر بعض عبادات کثیره میباشد مثل عدالت که یکساعت او مقابل با شصت سال عبادتی است که قائم اللیل و صائم النهار باشند و تاثیر ظلم در آخرت شدت عذاب و در دنیا قطع ریاست و برطرف نمودن حکومت است و بهم زدن مملکت و سلطنت است و در دیوان منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام مسطور است که الم تعلم بان الظلم عار ❊ جزاء الظلم عند الله نار ❊ یعنی آیا

میدانی باینکه ظلم عار دنیا و آخرت است و جزاء ظلم در نزد خدا آتش جهنم است و عدالت را در بعض اخبار تشبیه بعسل نموده‌اند بلکه فرموده‌اند یعنی که میفرماید عدالت شیرین‌تر از عسل است و پر معلوم است که بعدالت رعیت داری میتوان نمود و ریاست هم موقوف برعیت است و الا ریاست و حکومت و سلطنت بی رعیت مثل شیر بی دست و پا و مرغ بی بال و پر و سر بی بدن و روح بی جسم است و قوام سلطنت و حکومت و ریاست بدوام و قوام رعیت است بحال رعیتی خود و اگر به جبر و تعدی و ظلم رعیت از دست برود بتاثیر ظلم قوام سلطنت از هم پاشیده میشود و دیگر سلطنتی برپا و برقرار و بر دوام نخواهد ماند پس هر چیز و هر امری محمدتی میخواهد و هر نعمتی را شکری میباید تا آنکه موجب قوام و دوام ازدیاد او شود و چون سلطنت موهبت کبری و عطیه عظمی حضرت کبریا است که بهر کس میخواهد عطا میفرماید لقوله تعالی فی کلامه المجید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و شکر نعمت سلطنت و ریاست و حکومت عدالت با رعیت است و لطف نمودن و بخشیدن و عفو کردن از ایشان است و چون حفظ این بندگان بر خداوند عالمیان لازم است از بابت وجوب فیض بر او و حفظ با اسباب و بغیر اسباب میشود و از جمله عمده حفظ بندگان حفظ نظام و تعیش ایشان است لهذا بر خدا لازم است که کسی را برانگیزاند و در میان بندگان خود علم نماید و او را بزرگ و قوی نماید و رعب و خوف او را به دل بندگان خود بیندازد تا آنکه بوجود او عالم آرام بگیرد و نظم نظام عالم برقرار شود که کسی

برکسی زیادتی وظلم وستم وجور نکند ویکدیکر را بدون جهة نکشند ونچاپند ومردمان در مهد
امن وامان خدا وند رحیم ورحمن باشند وبمقتضای حکمت الالهیه وجود سلطانی در
میان مخلوقات لازم است وضرور لهذا هر فرقه وزمرهٔ از مخلوقات سلطانی دارند
مثل حیوانات وپرنده کان ودرمیان اشرف مخلوقات که انسان باشد همین نظام را
قرار فرموده است واین بنده کان را بوجود مبارک سلطانی محفوظ نموده است لهذا حفظ وجود
مبارک پادشاه برخدا لازم است وبرمردم هم حمایت وتقویت وخدمت ودعای
پادشاه متحتم است لهذا باید بوجود پادشاه دعا نمود ونفرین نباید کرد اگرچه سلطان کافر
باشد زیراکه وجود او موجب امنیت بنده کان است واگر ظلم کند خود باعث تخریب
بنیان سلطنت خود شده است واگر عدالت کند بنیان سلطنت خود را محکم نموده است
قلعه وعسکر وحارس ونگهبان ظاهری از برای سلطان ضرور است وهمچنین قلعه و
حصن حصین وحافظ وحارس باطنی هم ضرور است که عبارت از عدالت ونیکی
ودعاء فقراء وضعفاء وبیچارکان ودعا باشد وبا باشد که نفرین یکنفر فقیر در تاثیر از
صد هزار توپ دشمن با اثرتر وبیشتر است وبا است که دعای یکمومن بیچاره از صد هزار
قلعه ولشکر بهتر است پس خداوند عالمیان سلطان را نگهبان بنده کان خود قرار داده است
واو شبان این گلهٔ ادمیان است که اشرف مخلوقات میباشند وشبان باید هوشیار باشد
ودفع مضار ورفع مفاسد را از گلهٔ خود نماید ودست گرگان تیز چنگال خون آشام را ومدفعهٔ
شیران ودرنده کان بی بنیان را از ایشان نموده کوتاه کند وآب وعلف مناسب انها با

برساند یا انکه ایشان را آب وعلف برساند ومسکن ومأوای ایشان را نگه بدارد وخراب
نکند ونگذارد که ایشان پراکنده درصحراها وکوهها ودریاها شوند وبچنگال گرگان بیفتند
وپاره پاره کردند وشبان از حال ایشان خبر نداشته باشد وهرگاه غافل شود ودر
صدد جستجوی احوال بنده کان خدا که رعیت اویند در نیاید شکر نعمت سلطنت را نکرده
خواهد بود پس برخدا لازم است که آن شبان را بدل بشبان دیگر نماید تا انکه حفظ گلهٔ بنده کان
اورا درست بنماید وهرگاه تقصیری وبدی از بنده کان صادر شود بزرگتر انتقام خواهد
درمیاورند چنانچه مشاهد است درعرف وعادت وشرعاً هم دیه بر عاقله مقرر است ووزر
ووبال اعمال سوء بر عالمین است وبزرگ که راضی بانها شود وایشان را منع از او نمیباشد
وهمچنین است اگر دلالت نماید کسی کسی را بشر مثل اوست لقوله عم واگر کسی کسی را دلالت
براه خیر نماید گو تا آن خیر را خود بجا آورده است لقوله عم الدال علی الخیر کفاعله ولهذا
از بابت وجوب فیض وحفظ ورحمت خداوند لازم است که کسی را از نیکان واخیار
وخوش طینتان در درخانهٔ سلطان دست بکار نماید که رفع ظلم ظالمین ودفع کید کائدین را
از مظلومین ومقهورین نماید وبسلطان برساند وقضاء حوایج مؤمنین وبنده کان خدا را نماید
خواه آن سلطان جابر وظالم باشد وخواه عادل ونیکوکار باشد وخواه مؤمن وخواه کافر باشد
واگر چنین کسی العیاذ بالله یافت نشود خداوند عالمیان ملکی را بصورت آدمیان مصور فرماید
ودر درخانهٔ سلطان برقرار میدارد بجهة این کار چنانچه درحدیثی وارد شده است وتخصیص
بزمانی دون زمانی ندارد الا اینکه در این زمان مرئی ومسموع نشده است لیکن عدم وجدان

دلالت بر عدم وجود نمیکند و شاید بجهة استحقاق ناس این از میان برداشته
شده باشد و ایضاً وارد شده است که قَلْبُ السُّلْطَانِ بَیْنَ اِصْبَعَیِ الرَّحْمٰنِ پس
عدالت بهر مذهب و ملت امری است مطلوب و مرغوب و حسن و ممدوح و ظلم
شرعاً و عقلاً و عرفاً و عادتاً امری است قبیح و مذموم و مطرود و مردود و عدالت
از جند عقل و نور و ظلم از جند جهل و ظلمت و شیطان است و عدالت میانه روی است
و ظلم بمعنی تجاوز نمودن از محل و مکان و حد شیئ است پس آنچه به حد خود بماند خوب
و صحیح و مطلوب است و آنچه از حد خود بگذرد فاسد و ضایع خواهد بود لهذا هر کس حد
خود را بداند و از حد خود تجاوز نکند لقوله علیه السلام رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً عَرَفَ قَدْرَهُ
وَلَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَهُ یعنی خدا رحمت کند مردی را که قدر خود را بداند و از حد خود تعدی
و تجاوز نکند و همچنین است مزاج انسان که بحد اعتدال باقی بماند صحیح و سالم از آفات
باشد و از امراض نیز سالم خواهد بود و چون خلطی از اخلاط اربعه غلبه بر باقی نمود و از حد
اعتدال و تساوی افتاد و غلبه بر دیگران نمود آن بدن و مزاج علیل و ناخوش خواهد
شد و صحت او محتاج به تنقیه و شرب ادویه و اکل اغذیه مناسبه میباشد تا آنکه آن
زیادتی را دفع و رفع نمایند و مزاج را بحد اعتدال برسانند و بدانند که صحت
مزاج موقوف بر بدن بعضی اجزاء و اعضاست پس اگر اعضای انسان هم متساوی
خلق شده باشند و اجزاء ظاهره و باطنهٔ او هر یک بحد خود باشند آن شخص کامل خواهد بود
و اگر نقصان داشته باشند ناقص است و نقصان ظاهر بشره هم موجب نقصان

باطن انسان است بقاعدهٔ اَلظّاهِرُ عُنْوانُ الْباطِنِ چنانچه در علم قیافه بعضی از حکما
تجربیات کرده اند پس میانه روی و اعتدال و عدم تجاوز از حد خود در هر چیز
مطلوب و مرغوب است و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و عترته
الطیبین الطاهرین الاخیار الابرار الاطهار و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضیهم و
منکری فضائلهم و معاندیهم الاشرار ❖ قد فرغت من تسوید هذا الکتاب
المستطاب و حُرِّر علی ید الاقل الاحقر خادم الائمة الاطهر علیهم سلام الله
الملک الاکبر حکیم تخلص کشمیری فی یوم الثلثا ثمانی و عشر ذیقعدة الحرام
من شهور سنه واحد و ثلاث مائة بعد الالف من هجرة
النبویة المصطفویة صلی الله علیه و آله و سلم
در دار الخلافه طهران صانها الله
عن الطوارق الحدثان الی
ما دام الزمان بحق
المنان
تم ❖ تم ❖ تم ❖ تم ❖ تم

بانی خیر این کتاب مستطاب آقا سید ابو القاسم کتاب فروش خلف خلد
آشیان جنت مکان مرحوم مغفور المبرور آقائی آقا میر معصوم خوانساری
در بارهٔ تصحیح این نسخه زحمت بسیار کشیده بکمال خوبی توجه تام فرموده اند

کتابخانه مجلس شورای ملی

هو الله المستعان

در عهد دولت ابد مدت جاوید سلطنت سلطان السلاطین و الخاقان

الخواقین السلطان بن السلطان
بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار صاحبقران
قران ادام الله اقباله و زاد الله اجلاله
بسعی و اهتمام جناب مستطاب سلالة دودمان
دمان نبوی آقائی آقا سید ابو القاسم اتمام
پذیرفت در کارخانهٔ استاد ماهر کربلائی
محمد حسین باسمه اتمام یافت هر گاه

غلطی واقع بوده باشد بعفو بفرمائید بقدر طاقت سعی در تصحیح نموده ام و برکت و وسعت از خدا خواهم

جل شانه العزیز